

سید حمید جزایری

دانش صرف

۳۵۶۴



..... فهرست مطالب

مباحث مقدماتی

مدخل	 ۲۷
۱. تعریف علم صرف	 ۲۷
۲. فایده علم صرف	 ۲۸
۳. موضوع علم صرف	 ۲۹
تعریف کلمه	 ۲۹
اقسام کلمه	 ۲۹
۴. ساختار علم صرف	 ۳۰
۵. تاریخچه علم صرف	 ۳۳
۶. برخی از منابع علم صرف	 ۳۴
بناء و ساختمان کلمه	 ۳۷
۱. حروف اصلی و زائد	 ۳۷
۲. بناء	 ۳۹
بناء اسم	 ۳۹
بناء فعل	 ۴۰
وزن	 ۴۳
۱. قواعد وزن	 ۴۳
۲. کاربردهای وزن	 ۴۴

۵۱	اصل و تقسیمات فعل
۵۱	۱. اصل فعل
۵۲	۲. معیار تقسیمات فعل
۵۴	۳. صیغه‌های فعل
۵۵	۴. متصرف و غیر متصرف
۵۶	۵. معرب و مبنی
۵۸	ماضی
۵۸	۱. تعریف
۵۸	۲. شیوه ساخت صیغه‌ها
۶۰	۳. تعریف و اقسام ضمیر
۶۶	مضارع
۶۶	۱. تعریف و زمان
۶۷	۲. شیوه ساخت صیغه‌ها
۷۰	۳. ضمایر مرفوعی
۷۰	۴. مضارع مرفوع، منصوب و مجزوم
۷۳	ابواب ثلاثی مجرد
۷۳	۱. حرکت عین الفعل مضارع
۷۴	۲. باب‌های ثلاثی مجرد
۷۵	۳. نمونه ابواب
۷۹	امر
۷۹	۱. تعریف
۷۹	۲. روش ساخت فعل امر
۸۰	امر به لام
۸۰	امر به صیغه (امر حاضر)
۸۷	فعل مؤکد
۸۷	۱. نون تأکید
۸۸	۲. اقسام نون تأکید
۸۸	۳. تغییرات لفظی فعل مؤکد سالم
۹۱	لازم و متعدی

۹۲	۱. تعریف لازم و متعدی.....
۹۲	۲. متعدی به حرف جر.....
۹۳	تعدیه عام و خاص.....
۹۴	۳. افعال دووجهی.....
۹۴	۴. تشخیص لازم و متعدی.....
۹۷	فعل مجهول
۹۷	۱. تعریف.....
۹۸	۲. شیوه ساختن فعل مجهول از متعدی بنفسه.....
۹۸	ماضی مجهول.....
۹۹	مضارع مجهول.....
۹۹	امر مجهول.....
۱۰۲	۳. شیوه ساخت فعل مجهول از متعدی به حرف جر.....
۱۰۳	۴. ترجمه افعال مجهول عربی به فارسی.....
۱۰۴	۵. مقایسه فعل لازم و فعل مجهول.....

تغییرات لفظی

۱۱۳	مضاعف
۱۱۳	۱. تعریف.....
۱۱۴	۲. ابواب مضاعف.....
۱۱۵	۳. تغییرات مضاعف.....
۱۱۵	ابدال.....
۱۱۵	حذف.....
۱۱۶	ادغام.....
۱۱۶	۴. تقسیمات ادغام.....
۱۱۸	۵. قواعد وزن حرف مشدد.....
۱۲۰	قواعد ادغام
۱۲۰	۱. ادغام واجب.....
۱۲۰	متمائلان.....
۱۲۱	مقاربان.....

۱۲۲	۲. ادغام جایز.....
۱۲۲	متماثلان.....
۱۲۳	متقاربان.....
۱۲۳	۳. ادغام ممتنع.....
۱۲۳	متماثلان.....
۱۲۴	متقاربان.....
۱۲۴	۴. جمع‌بندی احکام ادغام در افعال مضاعف.....
۱۲۴	۵. مضاعف مؤکد.....
۱۲۹	تخفیف همزه
۱۲۹	۱. تعریف مهموز.....
۱۳۰	۲. ابواب مهموز.....
۱۳۰	۳. قواعد تخفیف همزه.....
۱۳۱	تخفیف قلبی.....
۱۳۲	تخفیف حذفی.....
۱۳۵	۴. مضاعف مؤکد.....
۱۳۷	اعلال
۱۳۷	۱. تعریف.....
۱۳۸	۲. اقسام معتل.....
۱۳۹	۳. تقسیمات اعلال.....
۱۴۰	۴. وزن افعال معتل.....
۱۴۲	قواعد مشترک اعلال
۱۴۵	مثال
۱۴۵	۱. ابواب.....
۱۴۶	مثال واوی.....
۱۴۶	مثال یائی.....
۱۴۶	۲. قواعد اعلال در مثال.....
۱۴۶	مشترک.....
۱۴۷	اختصاصی.....
۱۴۹	۳. مثال مؤکد.....

اجوف ۱۵۳

۱. ابواب ۱۵۳

اجوف واوی ۱۵۳

اجوف یائی ۱۵۴

۲. قواعد اعلال ۱۵۴

قواعد مشترک ۱۵۴

قواعد اختصاصی ۱۵۵

۳. اجوف مؤکد ۱۵۸

ناقص ۱۶۴

۱. ابواب ۱۶۴

ناقص واوی ۱۶۵

ناقص یائی ۱۶۵

۲. قواعد اعلال ۱۶۵

قواعد مشترک ۱۶۵

قواعد اختصاصی ۱۶۶

۳. ناقص مؤکد ۱۷۱

لفیف ۱۷۵

۱. لفیف مقرون ۱۷۵

۲. لفیف مفروق ۱۷۶

انواع اعلال ۱۷۹

۱. اعلال حذفی ۱۷۹

۲. اعلال سکونی (اسکانی) ۱۸۰

۳. اعلال قلبی ۱۸۰

۴. قاعده تغییر حرکت ۱۸۲

هدف شناسی قواعد اعلال ۱۸۳

۱. مهم ترین عوامل ثقالت در کلمه معتل ۱۸۴

۲. راهکارهای کاهش یا حذف عوامل ثقالت در معتل ۱۸۵

بابهای مشهور ثلاثی مزید ۱۸۹

۱. تعریف ۱۸۹

۱۹۱	۲. ابواب مشهور ثلاثی مزید
۱۹۲	۳. ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید
۱۹۴	باب افعال
۱۹۵	۱. ویژگیهای لفظی
۱۹۵	۲. صرف صیغه‌ها
۲۰۲	معانی باب افعال
۲۰۹	باب تفعیل
۲۰۹	۱. ویژگیهای لفظی
۲۱۰	۲. صرف صیغه‌ها
۲۱۲	۳. معانی باب تفعیل
۲۱۸	باب مفاعلة
۲۱۸	۱. ویژگیهای لفظی
۲۲۰	۲. صرف صیغه‌ها
۲۲۲	۳. معانی باب مفاعلة
۲۲۷	باب تفاعل
۲۲۷	۱. ویژگیهای لفظی
۲۲۹	۲. صرف صیغه‌ها
۲۳۱	۳. معانی باب تفاعل
۲۳۵	باب تفعّل
۲۳۵	۱. ویژگیهای لفظی
۲۳۶	۲. صرف صیغه‌ها
۲۳۸	۳. معانی باب تفعّل
۲۴۳	باب افتعال (۱)
۲۴۳	۱. ویژگیهای لفظی
۲۴۷	۲. وزن
۲۵۰	باب افتعال (۲)
۲۵۲	۲. معانی باب افتعال
۲۵۶	باب انفعال
۲۵۷	۱. ویژگیهای لفظی

۲۵۷	۲. صرف صیغه‌ها
۲۵۸	۳. معنای باب انفعال
۲۶۱	باب استفعال
۲۶۱	۱. ویژگیهای لفظی
۲۶۲	۲. صرف صیغه‌ها
۲۶۴	۳. معنای باب استفعال
۲۶۸	باب افعال و افعیال
۲۶۸	۱. ویژگیهای لفظی
۲۶۹	۲. صرف صیغه‌ها
۲۶۹	باب افعال
۲۶۹	باب افعیال
۲۶۹	۳. معنای بابهای افعال و افعیال
۲۷۲	رباعی
۲۷۲	۱. رباعی مجرد
۲۷۳	۲. رباعی مزید
۲۷۳	باب تَفَعَّلُ
۲۷۴	معنای باب تَفَعَّلُ
۲۷۴	باب اُفْعِلَال
۲۷۵	معنای باب اُفْعِلَال
۲۷۵	باب اِفْعِلَال
۲۷۶	معنای باب اِفْعِلَال
۲۷۶	۳. ملحق به رباعی

مبحث اسم

۲۸۳	تقسیمات اسم
۲۸۳	۱. تقسیمات اسم
۲۸۴	۲. ساختارهای اسم
۲۸۹	اسم به لحاظ نوع حروف

۲۸۹	۱. سالم و غیر سالم
۲۹۱	۲. اسمهای منقوص، مقصور، ممدود، صحیح و شبه صحیح
۲۹۴	مصدر اصلی
۲۹۴	۱. مصدر
۲۹۵	۲. مصدر اصلی
۲۹۵	۳. انواع مصدر اصلی
۲۹۷	۴. مصدر معلوم و مجهول
۲۹۸	۵. اسم مصدر
۳۰۱	سایر انواع مصدر
۳۰۱	۱. مصدر میمی
۳۰۳	۲. مصدر مزه
۳۰۴	۳. مصدر نوع (هیئة)
۳۰۵	۴. مصدر صناعی (جعلی)
۳۰۸	مذکر و مؤنث
۳۰۸	۱. تعریف و اقسام
۳۰۹	۲. علائم تأنیث
۳۱۰	۳. مؤنث معنوی
۳۱۱	۴. موارد جواز تذکیر و تأنیث
۳۱۴	مثنی
۳۱۴	۱. تعریف
۳۱۵	۲. ملحق به مثنی
۳۱۶	۳. شیوه ساخت مثنی
۳۲۰	جمع سالم
۳۲۰	۱. تعریف جمع
۳۲۰	۲. اقسام جمع سالم
۳۲۱	۳. جمع سالم مذکر
۳۲۱	شرایط ساخت جمع سالم مذکر
۳۲۲	ملحق به جمع سالم مذکر
۳۲۳	کیفیت ساخت جمع سالم مذکر

..... ۳۲۴	۴. جمع سالم مؤنث
..... ۳۲۴	ملحق به جمع سالم مؤنث
..... ۳۲۴	موارد ساخت جمع سالم مؤنث
..... ۳۲۵	شیوه ساخت جمع سالم مؤنث
..... ۳۲۹	جمع مکسر
..... ۳۲۹	۱. جمع مکسر
..... ۳۳۲	۲. جمع قلّه و کثره
..... ۳۳۴	۳. جمع الجمع
..... ۳۳۴	۴. صیغه منتهی الجموع
..... ۳۳۵	۵. اسم جمع
..... ۳۳۵	۶. اسم جمعی جنس
..... ۳۳۸	نسبت
..... ۳۳۸	۱. تعریف منسوب
..... ۳۳۸	۲. قواعد نسبت
..... ۳۴۱	۳. منسوبات شاذ
..... ۳۴۱	۴. تصریف منسوب
..... ۳۴۵	تصغیر
..... ۳۴۵	۱. تعریف
..... ۳۴۵	۲. مهمترین قواعد تصغیر
..... ۳۴۷	۳. اعلال مصغر
..... ۳۴۸	۴. تصغیر ترخیم
..... ۳۴۸	۵. اهداف تصغیر
..... ۳۵۱	مشتقات (۱): اسم فاعل
..... ۳۵۱	۱. جامد و مشتق
..... ۳۵۲	۲. تعریف اسم فاعل
..... ۳۵۲	۳. شیوه ساخت
..... ۳۵۳	۴. تصریف اسم فاعل و ضمائر آن
..... ۳۵۴	۵. اعلال اسم فاعل
..... ۳۵۷	مشتقات (۲): اسم مفعول

۳۵۷		تعریف	۱
۳۵۷		شیوه ساخت	۲
۳۵۹		تصریف اسم مفعول و ضمائر آن	۳
۳۵۹		اعلال اسم مفعول	۴
۳۶۲		مشتقات (۳): صفت مشبیه و اسم مبالغه	
۳۶۲		صفت مشبیه	۱
۳۶۲		تعریف	
۳۶۳		اوزان	
۳۶۳		تصریف	
۳۶۴		اعلال	
۳۶۴		اسم مبالغه	۲
۳۶۴		تعریف	
۳۶۴		اوزان	
۳۶۵		تصریف صیغه‌ها	
۳۶۵		اعلال	
۳۶۷		مشتقات (۴): اسم تفضیل	
۳۶۷		تعریف	۱
۳۶۷		اوزان و تصریف	۲
۳۶۸		شرایط ساخت	۳
۳۶۹		اعلال	۴
۳۶۹		کاربرد اسم تفضیل	۵
۳۷۵		مشتقات (۵): اسم زمان و اسم مکان	
۳۷۵		تعریف	۱
۳۷۵		شیوه ساخت اسم زمان و اسم مکان	۲
۳۷۸		اعلال	۳
۳۸۲		مشتقات (۶): اسم آلت؛ موصوف و صفت صرفی	
۳۸۲		اسم آلت	۱
۳۸۲		تعریف	
۳۸۳		اوزان	

اعلال.....	۳۸۴
۲. موصوف و صفت صرفی.....	۳۸۴
تعریف.....	۳۸۴
اقسام.....	۳۸۵
معرفه و نکره (۱).....	۳۸۸
۱. معرفه و نکره.....	۳۸۸
تعریف.....	۳۸۸
اقسام معارف.....	۳۸۹
۲. عَلم.....	۳۸۹
اقسام عَلم.....	۳۹۰
۳. ضمیر.....	۳۹۰
اقسام ضمیر.....	۳۹۰
معرفه و نکره (۲).....	۳۹۶
۱. اسم اشاره.....	۳۹۶
تعریف.....	۳۹۶
صیغ اسم اشاره.....	۳۹۷
۲. اسم موصول.....	۳۹۸
تعریف.....	۳۹۸
انواع موصول.....	۳۹۹

خاتمه

التقاء ساکنین.....	۴۰۹
۱. التقاء ساکنین در یک کلمه.....	۴۰۹
۲. التقاء ساکنین در دو کلمه.....	۴۱۱
الف. التقاء ساکنین جایز.....	۴۱۱
ب. رفع التقاء ساکنین با حذف ساکن اول.....	۴۱۱
ج. رفع التقاء ساکنین با حرکت دادن به ساکن.....	۴۱۲
کتابت «الف».....	۴۱۵

۴۱۵		۱. الف میانی
۴۱۶		۲. الف پایانی
۴۱۶		موارد «الف پایانی در اسماء»
۴۱۷		موارد «الف پایانی در افعال»
۴۱۹		کتابت همزه
۴۲۳		آشنایی با برخی منابع صرفی
۴۲۳		۱. آشنایی با برخی کتب صرفی مشهور
۴۲۵		۲. آشنایی با برخی معاجم و فهرست‌های صرفی

نگویید که لغت عربی از ما نیست؛ لغت عربی از ماست؛
لغت عربی لغت اسلام است؛ اسلام از همه است.

امام خمینی رحمته الله، صحیفه نور، ج ۱۱ ص ۲۲۷.

مقدمه

حوزه‌های علمی شیعی که به حق میراث‌داران رسالت انبیای عظام هستند، در طول حیات خود همواره نگاهبان تراث جاوید معارف اهل بیت علیهم‌السلام و پاسداران حریم و کیان شریعت حقه اسلامی بوده‌اند. بدیهی است که استمرار این رسالت عظیم الهی به صورت کارآمد و متناسب با مقتضیات دنیای امروز مستلزم برنامه‌ریزی صحیح و تحول در نظام آموزشی و برنامه درسی حوزه‌ها و متوازن ساختن اهداف عالیه این نهاد مقدس، با نیازها و چالش‌های جدید و نیز توجه به گسترش علوم دینی و تنوع رشته‌های آنهاست.

از طرفی اصلی‌ترین ابزار انتقال علوم و معارف و تجارب پیشینیان، فضای تدریس و رابطه استاد و شاگرد است و در این میان کتاب درسی به عنوان محور ارتباط بین استاد و شاگرد، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ چندان که در حوزه‌های علمیه یکی از مهم‌ترین محورهای تحول نظام

آموزشی و بارزترین نمود آن، تغییر متون آموزشی و تولید کتاب‌های درسی جدید در حوزه علوم اسلامی بر اساس نیازهای نوظهور است.

منزلت و جایگاه متون درسی در حوزه‌ها و لزوم بهره‌مندی از تراش گران‌سنگ و ذخایر ارزشمند متون قویم علمای گذشته ایجاب می‌کند که در بازسازی، اصلاح و تدوین متون درسی، اهتمام، دقت و تأمل شایسته مبذول گردد. همچنین دگرگونی و تحول در گرایش‌ها، نیازها، انتظارات، شیوه‌ها و الگوهای تعلیم و تربیت، مسولیت متولیان امر آموزش و پژوهش و برنامه‌ریزی درسی را در حوزه افزون می‌سازد تا به صورت مستمر به ارزیابی و ارتقای متون آموزشی همت گمارند.

دفتر تدوین متون درسی با عنایت به نکات فوق، تولید محتوای درسی، کمک درسی و راهنمای تدریس در حوزه علوم اسلامی، و همچنین بازبینی و اصلاح متون درسی تدوین شده بر اساس ارزیابی‌های انجام شده را به عنوان مهم‌ترین رسالت، نصب‌العین خویش قرار داده است و از بدو تأسیس تاکنون گام‌هایی را برای اصلاح و به روز رسانی و متوازن ساختن متون آموزشی به لحاظ استانداردها و متناسب با مقتضیات آموزشی طلاب برداشته است. بدیهی است که رسیدن به آرمان فوق با بهره‌گیری از همه ظرفیت‌ها و نیروهای انسانی موجود در قالب‌های مختلف (مشاوران، گروه‌های علمی و منتقدان)، نظارت و ارزیابی مستمر و دریافت بازخورد از برنامه‌های انجام شده، و فرهنگ‌سازی در جهت ایجاد تلقی صحیح از فرایند تدوین متون آموزشی امکان‌پذیر خواهد بود.

کتاب حاضر متناسب با مرحله شناخت تدوین شده است. و این دفتر بر خود لازم می‌داند تا از تلاش‌های ارزشمند مؤلف اثر استاد گرامی جناب حجة الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید جزایری که سالیان متمادی است مشغول تحقیق و تدریس در علوم ادبی می‌باشند، و جناب آقای غلامحسین جواد پور ویراستار کتاب و جناب حجة الاسلام فرامرزی علیزاده که در تدوین مراحل اولیه کتاب نقش اساسی داشته‌اند، گروه ادبیات عربی، ارزیابان و تمام عزیزانی که در امر آماده سازی و چاپ کتاب همکاری نموده اند صمیمانه قدردانی نماید.

امید است این قبیل تلاش‌ها مسیر رشد و بالندگی طلاب و حوزه‌های علمیه را روشن‌تر نموده و
مورد رضایت حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله تعالی فرجه‌ه قرار گیرد.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

پیش‌گفتار

قرآن کریم - معجزه ابدی پیامبر اکرم - و روایات معصومین (علیهم‌السلام) و ادعیه مأثوره از آن ذوات مقدس به زبان عربی است. آشنایی دقیق با این گنجینه‌های ارزشمند و بهره‌برداری مناسب از آنها علاوه بر طهارت نفس، منوط به علومی از جمله علم صرف می‌باشد؛ علمی که تکوین و رشد آن مرهون بزرگانی از عالمان شیعی است.

از دیر باز در حوزه‌های علمیه فراگیری ادبیات عربی و به طور خاص «صرف، نحو و بلاغت» مورد اهتمام ویژه بوده و آثار متعدد ارزشمندی به رشته تحریر درآمده است. ولی با توجه به لزوم حرکت روبه‌رشد و پس از بازنگری در نظام آموزشی و تدوین سرفصل‌ها در کمیته‌های علمی و با حضور اساتید و صاحب نظران، ضرورت تدوین کتابی جدید روشن گردید. که تحت عنوان (دانش صرف) تقدیم به دانش‌پژوهان می‌شود.

قبل از شروع مباحث علمی کتاب؛ توجه اساتید معزز را به نکات ذیل جلب می‌نماید.

۱. این کتاب یک دوره کامل صرف در مرحله **شناخت** می‌باشد. دروس کتاب، مجموعه منسجم و هدفمندی است که باید در مقام تدریس و امتحان، تمام اجزاء آن مورد توجه باشد. و در ادامه این کتاب مباحث تکمیلی در **صرف کاربردی** بیان خواهد شد.
۲. در آغاز هر قسمت ضمن بیان **هدف آموزشی** از درس، احیاناً ارتباط با درس قبل بیان شده است.

درخواست می‌شود، اساتید گرامی در تدریس، با بیان شیوای خود **ساختار منطقی علم صرف** را به دانش‌پژوهان بیان نموده و ارتباط هر درس با درس قبل و بعد را به خوبی برای فراگیر تبیین نمایند.

۳. **متن اصلی درس؛** با تیتروهای داخلی تقطیع شده و مواردی از آن به صورت رنگی آمده است تا مورد توجه بیشتر دانش‌پژوه قرار گیرد.

۴. **پاورقی‌ها؛** جزئی از درس است. در هنگام تدریس عنایت کافی به آن بشود. پاورقی‌ها خود متضمن چند مطلب است.

الف) **لغت نامه؛** یکی از موارد ضروری توجه دادن طلاب به معنای واژگان و توانا نمودن آنها بر استفاده از معاجم لغوی است. که در آغاز ترجمه لغات جدید به زبان فارسی و از مبحث اسم به زبان عربی در پاورقی بیان شده است.

ب) برای حفظ ارتباط با تراث، آشنایی دانش‌پژوه با سایر کتب و منابع صرفی و نیز توانمندی طلاب بر استفاده از متون عربی، قطعاتی از برخی **متون** کهن و جدید به تناسب انتخاب شده است، که در عمده موارد اصل مطلب در متن آمده است و در مواردی برخی نکات الحاقی در آنها مورد توجه بوده است. بر قرائت و ترجمه آن در کلاس تاکید می‌شود.

ج) در مواردی برای حفظ نظم متن اصلی برخی **نکات توضیحی یا تکمیلی** در پاورقی ذکر شده است. این نکات دارای اهمیت بوده و انتقال آنها به پاورقی عمدتاً برای روان‌تر شدن متن اصلی بوده است.

۵. در هر درس، پرسشی تحقیقی به نام «**هم اندیشی**» آمده است که انتظار می‌رود با هدایت اساتید محترم و تحقیق دانش‌پژوهان، پاسخ داده شود. این مطلب می‌تواند موجب پرورش روحیه تحقیق و پژوهش و آشنایی بیشتر طلاب با منابع اصیل و معتبر شود. امری که از سنتهای ارزشمند دیرین و ویژگیهای مثبت حوزه‌های علمیه بوده است. و در مواردی این قسمت دارای نکات ظریف و دقیقی است که چه بسا به صورت مستقیم در متن درس نبوده است.

۶. در انتهای هر درس، سؤالاتی تحت عنوان «**پرسش و تمرین**» ذکر شده است. ارزشیابی مستمر یکی از فعالیتهای ضروری در فرایند آموزش است. طلاب موظفند خارج از

کلاس پاسخ کلیه این سؤالات را به دست آورند و طبیعی است اساتید محترم به نحو شایسته‌ای بر حل صحیح این تمارین نظارت خواهند فرمود.

۷. در پایان برخی درس‌ها، مباحثی تحت عنوان «**مطالعه و تحقیق**» آمده است. تدریس این قسمت بر اساس صلاحدید اساتید محترم و با لحاظ شرایط و نیاز دانش‌پژوهان می‌باشد.

۸. روش است تقطیع مباحث عمده با لحاظ محتوا بوده است و تعبیر درس به معنای یک جلسه آموزشی نمی‌باشد. درموردی ممکن است یک عنوان نیازمند به دو یا چند ساعت تدریس باشد که اساتید محترم با لحاظ شرایط مخاطبان، مدیریت لازم را در این زمینه انجام خواهند داد.

۹. ایجاد مهارت در بکارگیری قواعد صرفی منوط به عوامل متعددی از جمله تکرار و تمرین می‌باشد؛ ضمن آنکه سنت حسنه **مباحثه** در نظام آموزشی حوزه تأثیر بسزائی در تحقق این مهم دارد امید است اساتید محترم به طور خاص به نظارت بر مباحثه دانش‌پژوهان اهتمام خاص بورزند.

۱۰. هدف اصلی آموزش صرف و نحو، **آشنایی با زبان دین** می‌باشد. ادبیات ابزار و روزه‌ای است برای فهم قرآن و روایات؛ از این رو در جای جای کتاب و به ویژه در تمارین تلاش شده است تا نمونه‌هایی از آیات مبارکه قرآن و کلام معصومین علیهم‌السلام ذکر گردد.

شایسته است اساتید محترم ضمن تطبیق مطالب صرفی بر آن، به تناسب برخی نکات معارفی و تربیتی این عبارات نورانی را به فراگیران انتقال دهند.

۱۱. مؤلفان این اثر، به لطف الهی توفیق سالها تحقیق و تدریس در زمینه علوم اسلامی و به ویژه ادبیات عربی و علم صرف را داشته‌اند، و در تدوین این اثر علاوه بر بهره‌مندی از منابع کهن و دست اول صرفی، از برخی نرم‌افزارهای علوم اسلامی و کتب آموزشی یا پژوهشی تدوین شده در زمینه صرف در سالهای اخیر درحوزه علمیه و برخی مراکز علمی دیگر، نیز استفاده نموده‌اند. مؤلفان این اثر صمیمانه از پدید آورندگان آن آثار تشکر می‌نمایند.

۱۲. سالهای متمادی است که کتاب وزین «**صرف ساده**» یکی از منابع درسی علم صرف در حوزه‌های علمیه بوده است. خدمت پدیدآورندگان آن اثر گران سنگ به علم و طلاب علوم دینی قابل انکار نیست. مؤلفان کتاب حاضر ضمن تقدیر از تلاش ارزشمند مؤلف محترم صرف ساده، تلاش نموده‌اند تا از نظر ساختار، محتوا و تکنولوژی آموزشی گامی به جلو بردارند.

۱۳. کتاب حاضر سعی نموده است در آموزش مباحث مهم علم صرف از جمله «وزن، تخفیف همزه، قواعد ادغام، اعلال، تصغیر، جمع و ...» طرحی نو را ارائه نماید.

۱۴. این اثر در مراحل مختلف مورد نقد و ارزیابی دقیق جمعی از صاحب نظران و اساتید محترم علم صرف قرار گرفته - که مؤلفان خود را وامدار آنها می‌دانند - ولی به طور طبیعی محصول بشری خالی از نقص و کاستی نمی‌باشد. در جهت ارتقاء سطح کتاب مشتاقانه از نظرات اصلاحی و تکمیلی اساتید معزز، صاحب نظران ارجمند و دانش‌پژوهان گرامی استقبال می‌نماییم. خواهشمند است نظرات خویش را از طریق www.tmd.ir ارسال فرمایید. این کمترین اثر را تقدیم به فلسفه خلقت فاطمه زهرا علیها السلام نموده و امیدوار هستیم این اثر مورد رضایت حضرت ولی عصر علیه السلام قرار گیرد و در رشد علمی و اخلاقی دانش‌پژوهان عزیز مفید باشد.

تابستان ۱۳۹۵ هـ. ش

۱۱ ذی القعدة ۱۴۳۷

روز میلاد مسعود امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

مباحث مقدماتی

پیش از ورود به مباحث اصلی علم صرف، یادگیری برخی نکات مقدماتی، ضروری است؛ مباحثی مانند:

- تعریف، موضوع، فایده و ساختار علم صرف
- بناء و ساختمان کلمه
- قواعد و کاربرد وزن

مدخل

پیش از فراگیری مسائل اصلی دانش صرف - همچون فراگیری هر دانشی - آشنایی با برخی از مباحث مقدماتی ضروری است؛ از جمله تعریف، فایده، موضوع، ساختار، پیشینه و منابع علم صرف. در این درس به تفصیل این پیش نیازها پرداخته می شود.



۱. تعریف علم صرف^۱

در زبان عربی، ساختار بسیاری از کلمات، از صورتی به صورت دیگر «تغییر»^۲ می یابد که هدف از آن، گاهی تغییر معنا و گاه، تنها سهولت در گفتار است. برای نمونه، تغییر لفظی در واژه های زیر که از ماده «ض ر ب» برگرفته شده اند، برای تنوع در معانی است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾^۳: «خداوند مثالی زد».

۱. صرف در لغت به معنای: «گرداندن شیء از حالتی به حالت دیگر یا از مکانی به مکان دیگر» است.

۲. این تغییر از طریق دگرگونی در حروف یا حرکات رخ می دهد.

۳. ابراهیم: ۲۴ .

﴿صُرِبَ مَثَلٌ﴾^۱: «مثالی زده شد».

﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۲: «خداوند مثال‌ها را برای مردم می‌زند، باشد که متذکر شوند».

﴿وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا ...﴾^۳: «برای آنها مثال بزن....»

در مقابل، قواعدی مانند: «اعلال»، «ادغام»، «ابدال» و «تخفیف همزه»، از نوع تغییرات لفظی و تنها برای «سهولت» در گفتار هستند و هیچ نوع تغییر معنایی ایجاد نمی‌کنند. توضیح آنکه، از بین حروف الفبا، سه حرف «واو»، «یاء» و «الف» (حروف عله)، حرف همزه و همچنین در کنار هم قرار گرفتن دو حرف مثل هم، موجب ثنالت کلمه می‌شود. برای «کاستن» یا «زدودن» این ثنالت، «تغییراتی» در کلمه رخ می‌دهد که بررسی آنها، حجم قابل توجهی از مباحث علم صرف را دربر می‌گیرد.

«علم صرف» مجموعه قواعدی است که از طریق آنها، ساختار کلمات و تغییرات گوناگون آنها و به عبارت دیگر، حالت‌های غیراعرابی کلمات شناخته می‌شود.^۴

۲. فایده علم صرف

فراگیری علم صرف، دو فایده مهم دارد:

۱. آشنایی با ساختار و تغییرات لفظی و معنوی کلمات؛

۱. حج: ۷۳.

۲. ابراهیم: ۲۵.

۳. کهف: ۳۲.

۴. «الصرف علم يُبحث فيه عن قواعد أبنية الكلمة العربية و أحوالها و أحكامها غير الإعرابية». (عبدالهادی

الفضلی، مختصر الصرف، ص ۱۱)

۲. توانایی ساختن کلمات مورد نظر.

البته این فوائد، با ممارست بر اجرای قواعد این علم به دست می‌آید. قواعد علم صرف، مانند تشخیص حروف اصلی و زائد، شناخت ابواب و تعیین مجرد یا مزید، تأثیر فراوانی در فهم درست از معنای کلمات متون عربی، به‌ویژه قرآن و روایات دارد که نمونه‌هایی از آن در درس‌های بعدی، به‌تناسب بازگو خواهد شد.

۳. موضوع علم صرف

محتوای هر علمی، مجموعه‌ای از گزاره‌هایی است که بر یک محور خاص گرد آمده‌اند. آن محور را «موضوع» آن علم می‌نامند. موضوع علم صرف، «کلمه» از جهت ساختار و تغییرات مرتبط با آن است.

تعریف کلمه

«کلمه» لفظاً^۱ مفردی^۲ است که بر معنایی دلالت کند؛ مانند: رَجُلٌ، دَهَبٌ، مِن.

اقسام کلمه

کلمه دارای سه قسم است: فعل، اسم، حرف.

۱. در زبان عربی، به هر صدایی «صوت» می‌گویند؛ مانند: صدای انسان و پرنده. حال اگر آن صدا از دهان خارج شود و متکی بر یکی از مخارج حروف باشد، «لفظ» نامیده می‌شود. لفظ دارای دو قسم است: الف) «مُسْتَعْمَل»: لفظی که دارای معنا باشد، که به آن «کلمه» گفته می‌شود؛ ب) «مُهْمَل»: لفظی که بدون معنا باشد؛ مانند: لَتَقَّ (مقلوب قَتَلَ).

۲. مراد از «مفرد» در اینجا لفظی است که جزء آن، بر جزء معنا دلالت نکند؛ بلکه تمام اجزای آن با هم، بر معنایی دلالت کنند؛ مانند: «رجل». بنابراین لفظی مانند: «الرجل» که دارای «ال» (حرف تعریف) است، یا مانند دَهَبٌ رَجُلٌ، مرکب از دو کلمه می‌باشد.

«**فعل**»: کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنا، با یکی از زمان‌های سه‌گانه (گذشته، حال، آینده) همراه باشد؛ مانند: **ضَرَبَ**، **يَضْرِبُ**، **اِضْرِبْ**.
 «**اسم**»: کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنا، با یکی از زمان‌های سه‌گانه یاد شده همراه نباشد؛ مانند: **اللَّهُ**، **حَمْدٌ**، **بَيْتٌ**.

«**حرف**»^۱: کلمه‌ای است که بر معنای غیرمستقلی دلالت کند؛ به گونه‌ای که تا وقتی به کلمه یا کلمات دیگری ضمیمه نشود، تصور درست و کاملی از آن در ذهن حاصل نشود؛ مانند «**مِنْ**» در آیه شریفه: ﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ النَّجَرَةِ﴾^۲
 از این تعاریف برمی‌آید که «فعل» کلمه‌ای است که هم بر کار یا حالت و هم بر زمان آن دلالت کند و به دیگر سخن، زمان «جزئی» از معنای فعل است؛ در نتیجه اگر کلمه‌ای، تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند - مانند: **خُرُوجٌ** و **حُسْنٌ** - یا تنها معنای زمان داشته باشد - مانند: **أَمْسٍ** و **عَدَاً** - آن کلمه اسم است.

۴. ساختار علم صرف

مباحث علم صرف درباره تغییرات کلمه است؛ اما از آنجا که «حروف» تغییر نمی‌کنند،^۳ در گستره مباحث علم صرف نمی‌گنجند.^۱ در نتیجه مطالب اصلی این علم، در دو بخش **فعل** و

۱. حروفی مانند: «من»، «الی» و «فی»، که از اقسام کلمه‌اند، «حروف معانی» نامیده می‌شوند و در مقابل، حروف الفبا که اجزای تشکیل‌دهنده کلمه هستند، «حروف مبانی» نام دارند.
 ۲. جمعه: ۱۱.

۳. در موارد محدودی، برای سهولت در تلفظ، در حروف نیز تغییر ایجاد می‌شود؛ مانند: تبدیل الف به یاء ساکن در «إلیه»، و یا از اثر لفظی یا معنوی برخی حروف بحث می‌شود؛ مانند: تاء تانیث اما این تغییرات در حدی نیست که بحث صرفی را به خود اختصاص دهد.

اسم سازماندهی می‌شود. البته برخی مطالب **مقدماتی**، همچون: بناء و وزن، میان اسم و فعل مشترک است که در «**مقدمه**» به آنها پرداخته خواهد شد همچنین مطالبی در پایان، ذیل عنوان «**خاتمه**» مطرح خواهد شد.

۱. «الصرف يجري على الاسم و الفعل لا غير، لأنهما يقبلان التحويل إلى صور مختلفة، و لا يجري على الحرف، لأنه يلزم صورة واحدة». (رشيد شرتوني، **مبادئ العربية**، ج ۴ ص ۸)

ساختار کتاب دانش صرف



۵. تاریخچه علم صرف

در پی بروز خطاهایی در زبان عربی که اغلب به دلیل اختلاط اقوام غیر عرب زبان با عرب زبانان بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای حفظ زبان عرب از خطا، با تعریف اقسام سه گانه کلمه، علوم ادبی را پایه گذاری نمود.^۱

تا آنکه مُعَاذ بن مسلم بن اُبی ساره معروف به **هَراء کوفی** (م. ۱۸۷ ق) - که از شیعیان و ارادتمندان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و شاگرد امام صادق (علیه السلام) بود- با تدوین کتابی در زمینه صرف، این دانش را رسماً تدوین نمود؛ هرچند به گفته سیوطی، ادبای معاصر او به ابتکارش توجهی نکردند.^۲

ابن خلکان در کتاب «**وفیات الأعیان**»، ضمن شرح حالش، او را از نحویان معروف، شیعه و از نزدیکان کُمیت بن زید اسدی، شاعر شهیر اهل بیت (علیهم السلام) برشمرده است. بحرالعلوم نیز در شرح حال آل اُبی ساره (خاندان معاذ) آنها را ثقه دانسته و گفته است: «هم أهل بیت فضل و أدب».^۳

پس از معاذ، «**مازنی**»^۴ (م. ۲۴۸ ق) کتاب مستقلی به نام «**التصريف**» در زمینه علم صرف نوشت که شرح های مختلفی، از جمله «**المنصف**» اثر ابوالفتح عثمان بن جُنّی^۵ (م. ۳۷۰ ق) بر آن نگاشته شد. ابن جُنّی کتاب های «**التصريف الملوکی**» و «**سر الصناعة**» را نیز تألیف

۱. ر.ک: سید مرتضی علم الهدی، **الفصول المختارة**، ص ۹۱.

۲. جلال الدین سیوطی، **بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة**، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳. سید محمد مهدی بحر العلوم، **الفوائد الرجالية**، ص ۲۷۶.

۴. برخی گفته اند: «علی بن حمزه کسائی» (م. ۱۹۷ ق) کتابی به نام «الأفعال» در زمینه صرف نوشته و از این رو مقدم بر مازنی است.

۵. ابن جُنّی و مازنی، هر دو از بزرگان شیعه اند. (سید محسن امین، **اعیان الشیعة**، ج ۳، ص ۵۹۴-۵۹۸؛ ج ۸، ص ۱۳۸-۱۳۹)

نمود و الگوی بسیاری از آثار بعد از خود شد. با وجود این، تا مدت‌ها دانش صرف، با علم نحو آمیخته بود و کتاب‌های نحوی پرشماری، مانند «الکتاب» سیبویه (م. ۱۸۱ ق)، «الجمل» زجاجی (م. ۳۳۷ ق)، «أسرار العربية» ابن الأنباری (م. ۶۲۶ ق) و «الفیه» ابن مالک (م. ۶۷۲ ق)، مباحث تصریف را نیز دربر داشت؛ تا آنکه **سکاکي** (م. ۶۲۶ ق) در کتاب «مفتاح العلوم»، با تفکیک صرف از نحو، برای هر یک از آنها کتابی جداگانه تحریر کرد که این اقدام، نقش اساسی در تفکیک این دو علم از یکدیگر داشت.

۶. برخی از منابع علم صرف

۱. **شرح شافیه ابن الحاجب**؛ یکی از آثار مهم صرفی، **الشافیه** نگاشته ابن الحاجب (م. ۶۴۶ ق) است. بر این کتاب، چندین شرح نوشته شده که مهم‌ترین آنها، نگاشته عالم شیعی، رضی‌الدین استرآبادی (م. ۶۸۶) مشهور به شیخ رضی و نجم‌الائم به نام **شرح شافیه ابن-الحاجب** است. این شرح، از معتبرترین کتب صرفی است و علمای ادبیات در آثار خود، مطالب ارزنده‌ای را از این کتاب و تألیف دیگر او در نحو (شرح الکافیة) بازتاب داده‌اند.
۲. **شرح النظام علی الشافیه**؛ این کتاب تألیف نظام‌الدین ادیب نیشابوری (م. ۷۲۸ ق) و شرح مزجی (تلفیق متن و شرح) و خلاصه‌تر از شرح مرحوم رضی است که در عین حال، مطالب مفید و معتبری را دربر دارد. در حوزه‌ها، این کتاب، در دوره عالی صرف مورد اقبال بوده است.
۳. **شرح التصریف**؛ کتاب **التصریف** نوشته عبدالوهاب زنجانی در قرن هفتم است. بر این کتاب نیز شروخی نگاشته شده که مشهورترین آن، تألیف سعدالدین تفتازانی (م. ۷۹۳ ق) در قالب شرح مزجی است. این اثر که نخستین تألیف او آن‌هم در عنفوان جوانی بوده است، به همراه متن کتاب **التصریف** در ضمن مجموعه **جامع المقدمات** منتشر شده، مورد اقبال دانش‌پژوهان قرار گرفته است.

۷. نسبت علم صرف با سایر علوم ادبی

علم صرف با برخی علوم ادبی،^۱ از جمله لغت و نحو، ارتباط نزدیکی دارد؛ علومی که هر یک، از دریچه خاصی به «کلمه» پرداخته‌اند که توجه به تفاوت آنها ضروری است:

«لغت»: دانشی است که در آن، کلمات از نظر معنا شناسایی می‌شود. در این علم، درباره لازم یا متعدی بودن، ریشه کلمه، حرکت عین الفعل ماضی و مضارع و... نیز بحث می‌شود. «العین» تألیف دانشور شیعی، خلیل بن احمد فراهیدی (م. ۱۷۵ ق)، نخستین کتاب در این فن است.

«نحو»: دانشی است که با تعیین اعراب یا بناء کلمه، نقش اعرابی آن را در جمله بررسی می‌کند. به عبارت دیگر، ارزیابی «حالت‌های اعرابی» کلمه که در صورت چینش کلمات در کنار یکدیگر و ایجاد ارتباط بین آنها ایجاد می‌شود، رسالت علم «نحو» است.

در مقابل این دو، علم «صرف» ناظر به تغییرات ساختاری کلمه، با قطع نظر از موقعیت اعرابی آن در جمله است.^۲

۱. مهم‌ترین علوم ادبی عبارتند از: لغت، اشتقاق، صرف، نحو، خط، انشاء، قرض الشعر، تاریخ ادبیات، معانی، بیان، بدیع، عروض و قافیه.

۲. علم صرف با اشتقاق نیز ارتباط دارد. «اشتقاق» دانشی است که در آن، از کیفیت استخراج ماده‌ای از ماده دیگر و تعیین اصل و فرع آنها، به اعتبار اصل کلمه - نه هیأت آن - بحث می‌شود و موضوع آن، «کلمات مفرد از نظر استخراج» است؛ در مقابل، بحث درباره استخراج به اعتبار هیأت کلمه - نه اصل یا ماده آن - رسالت علم صرف است. کتاب «الاشتقاق» مبرّد (م. ۲۸۵ ق) از جمله کتب نگاشته شده در این فن است.

هم‌اندیشی

۱. وجه تسمیه (دلیل نام‌گذاری) علم صرف چیست؟
۲. منظور از «استقلال» در معنای اسم، فعل و حرف چیست؟

پرسش و تمرین

۱. تعریف، موضوع و فایده علم صرف را بیان کنید.
 ۲. تفاوت دو علم صرف و نحو را ذکر کنید.
 ۳. اسماء، افعال و حروف در روایت زیر را در جدول بنویسید:
- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَصْعُقُ أَعْنَاقَهُمَا لَطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ. وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوْثِ فِي الْبَحْرِ. وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ ...^۱

اسم	
فعل	
حرف	

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۳.

بناء و ساختمان کلمه

یکی از مباحث مقدماتی مهم و کاربردی که بسیاری از مسائل علم صرف، مبتنی بر فهم درست از آن است، شناسایی حروف اصلی و زائد و بناءهای اسم و فعل است. این درس، عهده‌دار تبیین این مقدمه مهم خواهد بود.

۱. حروف اصلی و زائد

شناسایی حروف اصلی^۱ و زائد، از دو طریق امکان‌پذیر است:

۱. مراجعه به «**کلمات هم‌خانواده**»؛ از میان حروف کلمه، هر حرفی که در تمام کلمات هم‌خانواده (هم‌جنس) وجود داشته باشد، «**حرف اصلی**» و حرفی که تنها در برخی از کلمات هم‌خانواده یافت شود، «**حرف زائد**» نامیده می‌شود؛ برای نمونه، در کلمات: **سَتر**، **سَتر**، **یَسْتر**، **اُسْتر**، **سَتر**، **مَسْتر**، حروف «**س ت ر**» اصلی و بقیه زائدند.

۱. حروف اصلی، «ریشه کلمه» نیز نامیده می‌شود. نخستین گام در شناخت معنای کلمه، دانستن معنای «ماده اصلی» آن است که علم «لغت» به آن می‌پردازد؛ از این رو برای پی بردن به معنای ماده یا حروف اصلی کلمات باید به این علم مراجعه کرد.

۲. ضرورت وجود «همه» حروف اصلی برای دلالت بر معنا؛ اگر حرف اصلی، بدون علت^۱ حذف شود، کلمه از دلالت بر معنا بازمی ماند؛ مانند: هریک از حروف «نصر» و «دمدم»؛ ولی با حذف حرف زائد، حروف باقیمانده قابلیت دلالت بر معنا را دارند؛ مانند: «یاء» در «ینصر».

نکات

۱. با کاوش در واژگان زبان عربی، مشخص شده که حروف زائد در این زبان عبارتند از: «س ا ل ت م و ن ی ه ا»^۲ که برای سهولت در یادگیری، مجموعه آنها در عبارت «سألتمونیها»^۳ کنار هم جمع شده‌اند.
۲. معنای زائد بودن این مجموعه حروف، آن است که هر حرف زائدی، یکی از این حروف است؛ نه هر گاه یکی از این حروف در کلمه‌ای یافت شود، حکم به زیادت آن حرف شود.
۳. «حروف زائد» نقش مهمی در ایجاد معنا دارند و اغلب با افزایش یا نقصان آنها، معانی متفاوتی به دست می‌آید؛ در ادامه این درس و درس‌های بعدی، نمونه‌های پرشماری از تأثیرگذاری این حروف در معانی کلمات خواهد آمد.

۱. ذکر این قید، برای پرهیز از مواردی است که حذف حروف، به دلیل اجرای قواعد صرفی بوده است؛ مانند: «کُل» و «خُذ» که همزه آنها به سبب قواعد «تخفیف همزه» حذف شده است.

۲. البته این غیر از مواردی است که حرف زائد، تکرار حرف اصلی باشد؛ چراکه در این صورت، حرف زائد می‌تواند هر یک از حروف الفبا باشد؛ مانند «دال» در «صَدَّق».

۳. «درخواست کردید از من آن را».

۲. بناء

هر کلمه‌ای^۱ دارای «بناء» است که منظور از آن، وضعیت ساختار کلمه از جهت تعداد حروف اصلی و وجود یا عدم وجود حرف زائد است.

بناء اسم

اسم دارای شش بناء است؛^۲ زیرا هر اسمی دارای سه، چهار یا پنج حرف اصلی است که به ترتیب به آنها: «**ثلاثی**»، «**رباعی**» و «**خماسی**» می‌گویند. از سوی دیگر، هر یک از این سه قسم، یا بدون حرف زائد است که آن را «**مجرد**» می‌نامند، یا در آن حرف زائد وجود دارد که به آن «**مزید**» (یا به اختصار: مزید) می‌گویند؛ در ادامه، با نمونه‌ای از هر یک از این اقسام آشنا می‌شویم:

مجرد: سَفَرَجَل مزید: سَلْسَبِيل	} خماسی	مجرد: جَعْفَر مزید: جَعَا فِر	} رباعی	مجرد: رَجُل مزید: رِجَال	} ثلاثی

نکته

برخی اسم‌ها در اصل، سه‌حرفی بوده‌اند؛ اما برخی از حروف آنها حذف شده است که در نتیجه در ظاهر، کمتر از سه حرف دارند؛ مانند: «**أَب**» که در اصل، «**أَبُو**» بوده است.

۱. مقصود، کلماتی است که موضوعِ مباحث علم صرف قرار می‌گیرند. بنابراین کلماتی مانند: حروف و اسماء مبنی، در این حکم نمی‌گنجانند.

۲. این تقسیم‌بندی بر اساس مکتب ادبی «بصره» است؛ اما در مکتب «کوفه»، اسم فقط ثلاثی است و کلماتی همانند: جعفر و سفرجل، که بیش از سه حرف دارند، دارای حرف زائد هستند.

بناء فعل

فعل دارای چهار بناء است؛ زیرا هر فعلی، سه یا چهار حرف^۱ اصلی دارد و هر یک نیز یا مجرد است یا مزید؛ نمونه‌هایی از این اقسام در ادامه آمده است:

مجرد: نَزَلَ ^۲	} ثلاثی
مزید: اَنْزَلَ	
مجرد: زَلَزَلَ ^۳	} رباعی
مزید: تَزَلَزَلَ	

نکات

۱. گاهی برخی از حروف اصلی فعل، به جهت قواعد صرفی حذف می‌شود که در نتیجه آن فعل، به صورت دوحرفی یا یک‌حرفی استعمال می‌گردد؛ مانند: «صُمِّمَ» (فعل امر از «صَامَ يَصُومُ») و «قِيَ» (فعل امر از «وَقِيَ يَقِي»).^۴

۲. معیار مجرد یا مزید بودن هر فعلی، «صیغه اول ماضی» آن است؛^۵ از این رو افعالی همچون: «يَنْزِلُ» و «يُزَلِّزُ»، مجرد شمرده می‌شوند؛ اگرچه دارای حرف زائد هستند؛ اما

۱. «لَمْ يَتَيْنَنَّ مِنَ الْفَعْلِ خَمَاسِي، لِأَنَّهُ إِذْنٌ يَصِيَّرُ ثَقِيلاً بِمَا يَلْحَقُهُ مُطَرِّدٌ مِنْ حُرُوفِ الْمُضَارَعَةِ وَ عَلَامَةُ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمَفْعُولِ وَ الضَّمَانِ الْمَرْفُوعَةِ الَّتِي هِيَ كَجُزْءِ الْكَلِمَةِ». (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن‌الحاجب، ج ۱، ص ۹)

۲. نَزَلَ يَنْزِلُ نَزُولًا: سرازیر شد، فرود آمد؛ أَنْزَلَ الشَّيْءَ: آن را فرو فرستاد.

۳. زَلَزَلَ يُزَلِّزُ زَلْزَلَةً: آن را به لرزه انداخت.

۴. «فالمجرد ما كانت أحرف ماضيه كلها أصلية، أي لا زائد فيها، مثل: «ذَهَبَ وَ دَخَرَ»، و المزيديه ما كان بعض أحرف ماضيه زائداً على الأصل، مثل: «أَذْهَبَ وَ تَدَخَّرَ». (مصطفی غلاتینی، جامع الدروس العربية، ج ۱، ص ۵۲)

معیار مجرد یا مزید در اسم، وجود یا عدم حرف زائد در همان «صیغه مورد نظر» است؛ مانند: ظَنَم (مجرد)، ظَالِم (مزید).

هم اندیشی

چرا برای حرف، اسم مبنی و اسم عجمی، «بناء» معین نشده است؟

پرسش و تمرین

۱. حروف اصلی و زائد کلمات را چگونه تشخیص می دهیم؟
۲. ملاک مجرد و مزید بودن در اسم و فعل، چه تفاوتی با هم دارد؟
۳. برای هر یک از ابنیه اسم و فعل، مثال های جدیدی ذکر کنید.
۴. بناء کلمه های زیر را مشخص نمایید و در جدول وارد کنید:
«خُروج، خَرَج، يَخْرُج، خَارَج، خَرَج، مَخْرَج، مَخَارِج»
«دَخَرَج،^۱ يَدْخَرِج، دَخَرَجَة، تَدْخَرِج، دُخْرُوجَة، دَخَارِيج»
مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَشْعِرُوا الْحَشِيَّةَ.^۲

۱. دَخَرَج يَدْخَرِج دَخَرَجَة ه: آن را غلطانید.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۶.

اسم		ثلاثی	مجرد	
			مزید	
		رباعی	مجرد	
			مزید	
		خصاسی	مجرد	
			مزید	
فعل		ثلاثی	مجرد	
			مزید	
		رباعی	مجرد	
			مزید	

وزن

برای سهولت در فرآیند یاددهی و یادگیری، از «علائم رمزی» به نام «وزن» در جهت «نشان دادن» و «تفکیک» حروف اصلی از حروف زائد استفاده می‌شود. این درس به بیان قواعد و کاربردهای وزن می‌پردازد.



۱. قواعد وزن

۱. به جای حروف اصلی کلمه، به ترتیب «ف، ع، ل» قرار می‌گیرد.
برای نمونه، گفته می‌شود: **سَتَر** بر وزن «فَعَلَ» و **عَنْب** بر وزن «فَعَلَ»^۱.
۲. در کلمه‌ای که حروف اصلی آن بیش از سه حرف باشد، «ل» تکرار می‌شود؛ بنابراین رباعی دارای دو «ل» و خماسی نیز دارای سه «ل» خواهد بود.
برای نمونه، گفته می‌شود: «زَلْزَل» بر وزن «فَعَّلَل» و «سَفَرَجَل» بر وزن «فَعَّلَلَل» ← «فَعَّلَلَل»^۱.

۱. لفظ به دست آمده را «وزن» و کلمه مورد نظر را «موزون» می‌نامند.

حروف کلمه که «ف، ع، ل» در مقابل آنها قرار می‌گیرند، به ترتیب «فاء الفعل»، «عین-الفعل» و «لام الفعل» نامیده می‌شوند. همچنین لام الفعل‌های رباعی را «لام الفعل اول و دوم» و لام الفعل‌های خماسی را «لام الفعل اول، دوم و سوم» می‌نامند.

۳. اگر در کلمه‌ای حرف زائد باشد، خود آن عیناً در وزن ذکر می‌شود؛ برای مثال، ضارب بر وزن «فاعِل» و مضروب بر وزن «مفعول» است؛ مگر اینکه حرف زائد، تکرار حرف اصلی باشد که در این صورت، در وزن نیز حرف متناظر با حرف اصلی تکرار می‌شود؛ مانند: جلبب^۲ بر وزن «فعلَل».

۴. حرکت و سکون هر یک از حروف وزن، مانند حرکت و سکون همان حرفی است که متناظر با آن قرار می‌گیرد؛ مانند: فِهْم بر وزن «فعل» و یَفْهَم بر وزن «یفعَل».

تذکر

قواعد وزن کلمه‌ای که در آن حرف مشدد باشد، در بحث «ادغام» بیان می‌شود. همچنین گاهی در اثر اجرای قوانین صرفی، مانند اعلال و ادغام، تغییراتی در کلمه رخ می‌دهد که قواعد مربوط به تعیین وزن آنها، در همان مباحث ذکر خواهد شد.

۲. کاربردهای وزن

«وزن» کاربردهای متعددی دارد؛ از جمله:

۱. «دسته‌بندی» ماده‌های مختلف در گروه‌های مشترک؛

۱. در بیان وزن کلماتی مانند: سَفَرَجَل دو دیدگاه می‌باشد. برخی وزن را با ادغام و برخی بی ادغام بیان کرده‌اند.

۲. جَلْبَبٌ یُجَلْبِبُ جَلْبَبَةً؛ لباس گشاد بر تن او پوشاند (از اوزان غیر مشهور ثلاثی مزید).

- «وزن» همچون «قالبی» است که می‌توان «مواد مختلف» را که در بسیاری از موارد، «معنا» و «احکام» مشترکی دارند، در آن ریخت؛ برای نمونه:
- وزن «فَعِلَ»، مثل: حَزَنَ،^۱ فَرَحَ،^۲ سَوَدَ^۳ و عَرَجَ،^۴ اغلب بر غم و اندوه یا ضد آن (شادی)، یا بر رنگ‌ها، مثل سیاهی، یا عیوب، مثل لنگی دلالت می‌کند.
- وزن «فَعَّلَ»، مثل: حَسَّنَ،^۵ لَوَّمْ^۶ و جَمَّلَ،^۷ بیشتر بر اوصاف و خُلقیات ثابت، همچون نیکویی، پستی و زیبایی دلالت می‌کند.^۸
- وزن «فَاعَلَ»، مثل: نَاصِرَ، قَاتِلَ، ذَاهِبَ و کَاتِبَ، اغلب بر انجام‌دهنده کار، مانند یاری-کننده، گُشنده، رونده و نویسنده دلالت می‌کند.
۲. «حدس زدن» مشخصات کلمه از راه مقایسه آن با اوزان مشهور؛

-
۱. حَزَنٌ يَحْزُنُ حَزْنًا عَلَيْهِ وَلَهُ: برای او غمگین و محزون شد، اندوهگین شد.
 ۲. فَرَحٌ يَفْرَحُ فَرَحًا بِالشَّيْءِ: به آن چیز شاد و خرم شد.
 ۳. سَوَدَ يَسْوُدُ سَوْدًا: سیاه شد.
 ۴. عَرَجٌ يَعْرِجُ عَرَجًا: به گونه مادرزادی شل و لنگ شد.
 ۵. حَسَّنَ حَسَنٌ يَحْسُنُ حُسْنًا: زیبا شد، نیکو شد.
 ۶. لَوَّمْ يَلَوِّمُ لَوِّمًا وَلَامَةً: پست و فرومایه و لئیم شد.
 ۷. جَمَّلَ يَجْمَلُ جَمَالًا: زیبارو یا زیباخو شد.
 ۸. «فَعَّلَ» جاء لمعانٍ كثيرة لاتضبط كثرة و سعة... و «فَعِلَ» يكثر فيه العلل و الاحزان و اضدادهما، نحو: سَقِمَ و مَرَضَ و حَزَنَ و فَرَحَ و تَجَيَّءُ الْأَلْوَانُ و الْعُيُوبُ و الْحُلَى كُلُّهَا عَلَيْهِ، و قد جاء من الْأَلْوَانِ «أَدِمَ» و «سَمَرَ» و مِنَ الْعُيُوبِ «عَجَفَ» و «حَمَقَ» و «حَرَقَ» و «عَجِمَ» (و نعتی بالحلی، العلامات الظاهرة للعيون فی الأعضاء نحو: «شَتَرَ» و «صَلَحَ») و «فَعَّلَ» لِأفعال الطبايع و نحوها ممَّا جَبَلَ عَلَيْهَا الْإِنْسَانُ أَوْ صَارَتْ مُلْكَةً لَهُ بِالتَّكْرَارِ نحو: «حَسَّنَ» و «قَبَّحَ» و «صَغَّرَ» و «كَبَّرَ». (نظام الدین حسن بن محمد النیسابوری، شرح النظام، ص ۵۱-۴۹)

در موارد بسیاری می‌توانیم با استفاده از اوزانی که شناخته شده هستند، مشخصات کلمه جدید را حدس بزنیم؛ صحت این حدس در برخی موارد با رجوع به لغتنامه تأیید می‌شود و در بسیاری موارد (به ویژه در اوزان فعل‌ها) بدون رجوع به لغت می‌توان مشخصات آن را دریافت؛ مثلاً با دیدن کلمه «يَفْرَعَنَّ»، می‌توانیم حدس بزنیم که وزن آن «يَفْعَلَنَّ» بوده و صیغه ششم مضارع معلوم از حروف اصلی «ف، ز، ع» است.

۳. «اختصارگویی» در فرآیند یاددهی و یادگیری؛

به جای بیان اصلی یا زائد بودن تک‌تک حروف کلمه، می‌توان به اختصار و با گفتن وزن آن، به این هدف رسید.

۴. نشان دادن «تغییرات عارض» بر کلمه؛

گاهی در اثر تغییرات لفظی عارض بر کلمه، مانند: اعلال و ادغام، جابه‌جایی یا حذفی در حروف یا حرکات پدید می‌آید که برای تشخیص بهتر این تغییرات می‌توان از وزن کمک گرفت؛ برای نمونه، کلمه «حُذِّذْ»، بر وزن «عُلُّ» است و این وزن، گویای آن است که فاء‌الفعل آن حذف شده است؛ یا در کلمه «جَاه»^۱ که با کلمات وجه، وجیه و وجاهت هم‌خانواده است، حروف اصلی آن به ترتیب عبارت است از: «و، ج، ه» که با بیان وزن آن، یعنی «عَفَلَّ»، جابه‌جایی حروف روشن می‌شود.^۲

۱. قبل از اعلال «جَوَه» بوده است.

۲. ازهری در کتاب شرح التصريح على التوضيح، جلد ۲، صفحه ۳۵۸ می‌نویسد: «و فائدة الوزن بيان أحوال أبنية الكلم في ثمانية أمور: الحركات و السكنات، و الأصول و الزوائد، و التقديم و التأخير، و الحذف و عدمه.»

هم‌اندیشی

چرا در بیان وزن، از «فاء، عین و لام» استفاده شده است؟

پرسش و تمرین

۱. کاربرد وزن چیست؟

۲. فرق بناء با وزن چیست؟

۳. وزن کلمات زیر را مشخص کنید:

سَتَر، یَسْتَرُ، اُسْتُر، سَاتِر، مَسْتُور، سَتَّار، اِسْتِيتَار، سِثَر

۴. حروف اصلی «ش ه د» را در قالب وزن‌های خواسته‌شده درآورید:

فَعْل، یَفْعَل، فُعُول، فَعَالَة، فَاعِل، مَفْعُول، فاعَل، مُفَاعَلَة، فَعِيل، مَفْعَل

۵. حروف اصلی و زائد و نیز بناء کلمات موزون زیر را با توجه به وزن ذکر شده معین کنید:

أَعْمَدَة: أَفْعَلَة سَحَاب: فَعَائِل أَظْفِیر: أَفَاعِل

خَوَاتِم: فَوَاعِل تَرَهْوَك: تَفْعُول صبور: فَعُول

بُرْثُن: فُعْلُل جَحْمَرِش: فَعْلَلِل ضَرُورَة: فَعُولَة

۶. برای هر یک از اوزان ذکر شده در جدول، دو موزون مناسب - غیر از مثال‌های درس -

ذکر کنید:

فَعْل	فَعِيل	فاعِل	اِسْتِفْعَال	اِفْتَعَلَ	فَعَلَ
.....					
.....					



تأملی در فایده و کاربرد وزن

در برخی کتب صرف، یکی از فواید وزن، پی بردن به حروف اصلی کلمه دانسته شده است؛ از طرفی می‌دانیم که برای پی بردن به وزن هر کلمه، لازم است حروف اصلی آن را بدانیم. در بدو امر ممکن است شبهه وجود «دور» در این فرآیند به ذهن آید لکن با دقت در جایگاه‌های استفاده از وزن، این شبهه بر طرف می‌گردد.

اگر بخواهیم متوجه حروف اصلی و زائد و تغییرات عارض بر کلمه شویم، می‌توانیم این کار را با پرسش از لغت شناسان انجام دهیم؛ لغت شناس در پاسخی نسبتاً کامل ولی مختصر، وزن کلمه را می‌گوید. در این حالت، «وزن»، مشخصات لفظی کلمه را بیان می‌کند. در بسیاری از لغت نامه‌ها کلمات با وزن معرفی می‌شوند؛ مثلاً در توضیح کلمه «عَتَوْد» آمده است: «عَتَوْد: اِسْمٌ مَوْضِعٍ، وَ هُوَ عَلَى فَعُولٍ»^۱

اگر بخواهیم خودمان نیز به عنوان یک دانش پژوه در علم صرف و لغت، مشخصات کلمه را به صورت اختصاری و رمزی با وزنش بیان کنیم، لازم است حروف اصلی کلمه و تغییرات عارض بر آن را بدانیم. در این حالت «دانش پژوه»، با دانستن مشخصات لفظی کلمه، وزن را بیان می‌کند.

بدین ترتیب روشن می‌شود که برای بیان مشخصات لفظی کلمه به صورت رمزی، لازم است این مشخصات را بدانیم و از طرفی اگر وزن کلمه ای به ما گفته شود، مشخصات لفظی آن آشکار می‌گردد.

طبیعی است که برای استفاده از این کلمات رمزی و فهم آن‌ها، باید قواعد آن را به خوبی فرا گیریم.

مبحث فعل

چنان که گذشت، مطالب اصلی کتاب، به دو بخش فعل و اسم تقسیم می شود که بخش جاری، به فعل اختصاص دارد. مطالب این بخش، ابتدا محدود به ثلاثی مجرد است و با افعال سالم آغاز می شود. سپس کلمات غیر سالم و آنگاه مباحث ثلاثی مزید و رباعی نیز ذکر خواهد شد.

اصل و تقسیمات فعل

آگاهی از اصل فعل و تقسیمات آن در نگاه ما به ساختار فعل در دانش صرف، مفید است در این درس، گزارشی از این دسته‌بندی‌ها ارائه می‌شود و تفصیل آنها در درس‌های بعدی خواهد آمد.



۱. اصل فعل

فعل اغلب از «مصدر» گرفته می‌شود.^۱ مصدر اسمی است که «تنها» بر «انجام کار» یا «داشتن حالت»^۲ دلالت می‌کند و ذاتاً هیچ دلالتی بر زمان، تعداد یا نوع حدث (کار یا حالت) ندارد.

۱. در مورد «اصل» یا «مبدأ اشتقاق»، بین **بصريون** و **کوفيون** (دو مکتب شاخص ادبی در زبان عربی) اختلاف‌های اساسی وجود دارد. بصريون مبدأ اشتقاق را «مصدر» می‌دانند؛ زیرا مصدر فقط بر حدث دلالت می‌کند؛ درحالی‌که فعل، علاوه بر حدث، زمان آن را نیز بازگو می‌کند؛ در نتیجه فعل، علاوه بر مصدر، بر امری اضافه (زمان) نیز دلالت دارد و به سخن دیگر، «مرکّب» است؛ پس مصدر، اصل است. در مقابل، کوفيون مبدأ اشتقاق را «فعل» می‌دانند؛ زیرا برخی افعال در زبان عربی، مصدر ندارند (مانند: لَیْسَ؛ از سوی دیگر، اگر فعلی اعلال شود، مصدر آن هم اعلال می‌شود و اگر به هر علتی، قواعد اعلال در فعل جاری نگردد، مصدر آن نیز اعلال نخواهد شد مانند: «قوام» مصدر «قاوم»).

۲. این تعبیر دارای مسامحه است. تعریف دقیق‌تر مصدر در بخش اسم، مبحث مصدر، خواهد آمد.

بهترین راه تشخیص مصدر، مراجعه به کتب لغت است؛ چراکه بعد از ذکر هر فعلی، مصدر آن نیز بیان شده است. البته از «ترجمه فارسی» کلمات نیز می‌توان برای تشخیص مصدر بهره جست؛ چراکه در غالب موارد، در انتهای معنای فارسی مصدر، «تن» یا «دن» وجود دارد؛ به شرط آنکه با حذف «ن»، آن واژه به فعل ماضی تبدیل شود؛ مثل: «نَصْر» (یاری-کردن) و «کِتَابَة» (نوشتن). بر این اساس، کلماتی همچون: «عُنُق» (گردن) و «خاضع» (فروتن) مصدر نیستند.

۲. معیار تقسیمات فعل

فعل از نظر کسب معنای جدید^۱ یا به جهت ویژگی‌های لفظی،^۲ دارای تقسیماتی است.^۳ که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. مانند: تقسیم به معلوم و مجهول.

۲. مانند: تقسیم به صحیح و معتل.

۳. برخی از این اقسام در اسم نیز جاری است؛ از این رو تصریف در اسم، کمتر از تصریف فعل است. هیچ‌کدام از این امور در حرف جاری نیست و در نتیجه، حرف تصریف ندارد.

ردیف	معیار	اقسام
۱	زمان ^۱	ماضی، مضارع، امر ^۲
۲	تقسیمات فاعل یا نائب فاعل	مفرد، مثنی، جمع غایب، مخاطب، متکلم مذکر، مؤنث
۳	تعداد حروف اصلی	ثلاثی و رباعی
۴	دارا بودن حرف زائد	مجرد و مزید
۵	نوع حروف اصلی	سالم، غیر سالم (معتل، مهموز، مضاعف)
۶	نیاز به مفعول به	متعدی، لازم
۷	انتساب به فاعل یا مفعول	معلوم، مجهول
۸	قبول تصرّف	متصرّف و غیر متصرّف
۹	تغییر آخر کلمه	معرب و مبنی

- هرچند براساس بیان مشهور، معیار تقسیم فعل به ماضی، مضارع و امر، زمان انجام فعل است، معیار متناسب‌تر با علم صرف، آن است که بگوییم: سه گونه و سه هیئت فعل در عربی یافت می‌شود: ماضی و مضارع که «خبری» هستند و امر که «انشائی» است. «خبر» فعلی است که در ذات خود، قابلیت صدق و کذب را دارد؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «جاء زيد» این سخن ممکن است «صادق» یعنی «مطابق با خارج» باشد و ممکن است «مخالف با واقع» و «کذب» باشد؛ به خلاف «انشاء» که از واقعهای خبر نمی‌دهد؛ بلکه از طریق آن، معنایی ایجاد می‌شود؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «اُضرب» گوینده، در مقام گزارش نیست؛ بلکه به‌وسیله آن درخواست می‌شود تا عمل زدن تحقّق یابد و نمی‌توان گفت این جمله صادق یا کاذب است.
- البته موارد دیگری، مانند: نهی و استفهام نیز وجود دارد که به دلیل عدم تفاوت در نحوه ساخت صیغه‌ها، به صورت مستقل از آنها بحث نمی‌شود.

۳. صیغه‌های فعل

هر فعلی به فاعل (یا نائب‌فاعل) نیاز دارد^۱ و به تناسب آن فاعل (یا نائب‌فاعل) و تقسیمات گوناگون آن،^۲ فعل در زبان عربی^۳ دارای چهارده صیغه است.

«صیغه»، قالبی است که ماده و حروف اصلی در آن ریخته می‌شود تا معنای جدیدی پدید آید. با توجه به این معیار، روشن می‌شود که این صیغه‌ها مربوط به فاعل (یا نائب‌فاعل) است و به تعبیر دقیق، «فعل»، افراد و تننیه و جمع، تذکیر و تأنث، و غیبت و حضور ندارد؛ بنابراین «فعل جمع»، یعنی فعلی که فاعل (یا نائب‌فاعل) آن جمع است و «فعل غایب» نیز فعلی است که فاعل (یا نائب‌فاعل) آن غایب باشد.

۱. برای نمونه: دیدن + دیروز + من (مصدر + زمان + فاعل) = دیدم.

۲. از جهت جنسیت به: «مذکر و مؤنث»، از جهت تعداد به: «مفرد، مثنی و جمع» و از جهت جایگاه آن در فضای گفتگو به: «غایب، مخاطب و متکلم».

۳. در زبان فارسی، فعل شش صیغه دارد.



۴. متصرف و غیر متصرف

اکثر افعال، به هر سه صورت ماضی، مضارع و امر و در صیغه‌های گوناگون صرف می‌شوند که به آنها «افعال متصرف» گفته می‌شود. تعداد محدودی از افعال، به هر سه صورت و در تمام صیغ صرف نمی‌شوند که، «افعال غیرمتصرف» نامیده می‌شوند. مانند فعل «آیسی» که فقط به صورت ماضی صرف می‌شود. بررسی غالب افعال غیرمتصرف در علم

۱. صیغه‌ها با شماره‌های خود شناخته می‌شوند؛ از این رو حفظ شماره آنها ضروری است.

نحو انجام می‌پذیرد برخی نیز در مباحث آینده این کتاب و در جای مناسب خود معرفی خواهند شد.

۵. معرب و مبنی

هنگام ترکیب کلمات با یکدیگر، برخی از آنها سبب پیدایش تغییری در انتهای برخی دیگر می‌شوند؛ مانند: تأثیرپذیری «الحق» در آیات: ﴿جَاءَ الْحَقُّ﴾^۱، ﴿جَاءَ بِالْحَقِّ﴾^۲ و ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا أَتَّبِعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾^۳ در این فرایند، کلمه تأثیرگذار^۴ را «عامل»^۵، کلمه تأثیرپذیر^۶ را «معمول»^۷، اثر ایجادشده در آخر کلمه به سبب اختلاف عامل^۸ را «اعراب»^۹ و کلمه‌ای را که انتهای آن به سبب عامل تغییر کند، «مُعَرَّب»^{۱۰} می‌نامند. کلمه‌ای که آخر آن به سبب عامل تغییر نکند^{۱۱} نیز «مبنی»^{۱۲} نامیده می‌شود.

از بین افعال، فعل‌های ماضی، امر حاضر، صیغه‌های ۶ و ۱۲ مضارع و نیز مضارع موکد به نون تأکید مباشر (صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) مبنی هستند و سایر صیغه‌های فعل مضارع معرب می‌باشند.

فعل معرب به تناسب عاملش، مرفوع، منصوب یا مجزوم است.

۱. سبأ: ۴۹.

۲. صافات: ۳۷.

۳. محمد: ۳.

۴. مانند: «جاء».

۵. مانند: «الحق».

۶. مانند: «رفع، نصب و جر» در «الحق».

۷. مانند: «الحق».

۸. مانند: «جاء».

طرح مباحث اعراب و بناء، از رسالت‌های دانش نحو است؛ ولی بازگو کردن آن در علم صرف که قواعد ساختن کلمات را بیان می‌کند، از آن‌رو است که - چنان‌که خواهد آمد - معرب یا مبنی بودن فعل، در ساختار کلمه و تصریف آن تأثیر دارد.

هم‌اندیشی

تقسیمات لفظی و معنوی فعل را مشخص کنید.

پرسش و تمرین

تقسیمات فعل را در روایات زیر مشخص کنید:

- الامامُ الصَّادِقُ عليه السلام: وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ: الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَصِلَةُ مَنْ قَطَعَكَ وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ.^۱

- الامامُ الصَّادِقُ عليه السلام: مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الْآخِرَةِ وَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ نَجِي الْفُؤَادِ...^۲

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۹۹.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۲.

ماضی

چنان‌که گذشت، فعل دارای سه قسم است: ماضی، مضارع و امر. در این درس، به کیفیت ساخت صیغه‌های فعل ماضی و بیان ضمائر آن پرداخته می‌شود.

۱. تعریف

فعلی که بر معنای مستقلی دلالت کند و مقترن به زمان گذشته باشد، «فعل ماضی»^۱ نامیده می‌شود.

۲. شیوه ساخت صیغه‌ها

نخستین صیغه ساخته‌شده در افعال، صیغه اول (مفرد مذکر غایب) از ماضی ثلاثی مجرد معلوم است که از مصدر گرفته می‌شود و دارای سه وزن است: **فَعَلَ**، **فَعِلَ** و **فُعِلَ**؛ مانند: **خَرَجَ**، **فَهِمَ** و **كَبُرَ**، که از: **خُرُوجَ**، **فَهْمَ** و **كِبَر** گرفته شده‌اند. برای ساختن این صیغه‌ها، ابتدا

۱. چنان‌که گذشت، حالت فعل ماضی «خبری» است؛ هرچند گاهی در مقام انشاء به کار می‌رود؛ مانند: «عَفَرَ اللَّهُ لَكَ».

اگر مصدر، حروف زائدی داشت، آن را حذف می‌کنیم و سپس فاء‌الفعل و لام‌الفعل را «مفتوح» و عین‌الفعل را با مراجعه به کتب لغت، «مفتوح، مکسور یا مضموم» می‌کنیم. سایر صیغه‌ها به ترتیب زیر از صیغه اول گرفته می‌شوند:

شماره صیغه	نحوه ساخت	مثال و ترجمه
۱	سَتَر ←	سَتَر (آن یک مرد) پوشاند
۲	سَتَر + ا ←	سَتَرَا (آن دو مرد) پوشاندند
۳	سَتَر + ء + و ←	سَتَرُوا (آن مردان) پوشاندند
۴	سَتَر + ت ←	سَتَرْتُ (آن یک زن) پوشاند
۵	سَتَر + تَا ←	سَتَرْتَا (آن دو زن) پوشاندند
۶	سَتَر + ء + ن ←	سَتَرْنَ (آن زنان) پوشاندند
۷	سَتَر + ء + ت ←	سَتَرْتُ (تو یک مرد) پوشاندی
۸	سَتَر + ء + تُمَا ←	سَتَرْتُمَا (شما دو مرد) پوشانید
۹	سَتَر + ء + تُم ←	سَتَرْتُم (شما مردان) پوشانید
۱۰	سَتَر + ء + تِ ←	سَتَرْتِ (تو یک زن) پوشاندی
۱۱	سَتَر + ء + تُمَا ←	سَتَرْتُمَا (شما دو زن) پوشانید
۱۲	سَتَر + ء + تُنْ ←	سَتَرْتُنَّ (شما زنان) پوشانید
۱۳	سَتَر + ء + تُ ←	سَتَرْتُ (من) پوشاندم
۱۴	سَتَر + ء + نَا ←	سَتَرْنَا (ما) پوشانیدیم

صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (فَعِلَ، فَعَلَّ) نیز چنین است:

فَعَلْتُ فَعَلْنَا فَعَلْنَ	فَعَلَ فَعَلَا فَعَلُوا
فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُنَّ	فَعَلْتَ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُمْ
	فَعَلْتُ فَعَلْنَا

نکات

۱. صیغه‌های هشتم (مثنای مذکر مخاطب) و یازدهم (مثنای مؤنث مخاطب) از فعل ماضی، مشابه هم هستند که برای تشخیص آنها باید به قرائن توجه کرد.
۲. هر فعلی به فاعل احتیاج دارد و فاعل نیز دو گونه است:
الف) اسم ظاهر؛ مثل: «زید» در سَتَرَ زَيْدٌ؛
ب) ضمیر؛ مثل: «و» در سَتَرُوا.

۳. تعریف و اقسام ضمیر

«ضمیر» کلمه‌ای است که به جای «اسم ظاهر» به کار می‌رود و از تکرار آن جلوگیری می‌کند،^۱ از این رو اجتماع اسم ظاهر و ضمیر جایگزین آن نادرست است. در نتیجه اگر فاعل

۱. این کاربرد، مختص ضمیر غایب است؛ وگرنه در ضمیر مخاطب یا متکلم، مانند: «ضربتَ یا ضربتُ»، فاعل نمی‌تواند اسم ظاهر باشد و استفاده از ضمیر ضروری است.

فعلی، اسم ظاهر باشد، آن فعل بدون ضمیر خواهد بود؛^۱ مانند: «سَتَرَ الرَّجَالُ» و «سَتَرَتِ النِّسَاءُ»؛ نه: «سَتَرُوا الرَّجَالُ» و «سَتَرْنَ النِّسَاءُ». ضمیر دارای تقسیمات مختلفی است؛ از جمله:

الف) متصل و منفصل

به ضمیری که به‌تنهایی به کار نرود و به کلمه دیگری وصل شود، «متصل» می‌گویند؛ مانند: «ت» در «سَتَرْتُ». در مقابل، ضمیری که به‌تنهایی و مستقل به کار رود، «منفصل» نامیده می‌شود؛ مانند: «أَنْتَ».

ب) بارز و مستتر

ضمیری که آشکار است و می‌توان آن را مشاهده کرد، «بارز» نامیده می‌شود؛ مانند: «ثُمَّ» در «سَتَرْتُكُمْ»؛ اما ضمیری که قابل مشاهده نیست، بلکه در درون کلمه «اعتبار و فرض» می‌شود، «مُستتر» نام دارد؛ مانند: «هُوَ» در «سَتَرَ». باید یادآوری کرد که اقسام «متصل و منفصل»، مربوط به ضمیر بارز است و ضمیر مستتر چنین تقسیمی ندارد.^۲

۱. «الضمير قائم مقام الاسم الظاهر والغرض من الاثباتين به الاختصار». (مصطفى غلايني، جامع الدروس العربية، ج ۱، ص ۱۲۹)

۲. در پاسخ به اینکه «ضمائر مستتر» در شمار کدامیک از ضمایر متصل یا منفصل هستند، می‌توان گفت: همچنان‌که از نام «ضمیر مستتر» برمی‌آید، این ضمیر مخفی است و «نطق» یا «تلفظ» نمی‌شود تا بخواهیم از آن با «لفظی» تعبیر کنیم و اینکه مثلاً گفته می‌شود: در «ضرب»، ضمیر «هو» مستتر است، برای کمک به فهم بهتر معنای آن است. (محمد بن علی صبان، حاشية الصبان، ج ۱، ص ۲۰) پس در واقع، ضمیر مستتر، جزء هیچ‌کدام از ضمایر متصل یا منفصل نیست و این تقسیم، مربوط به ضمیری است که «صورت ظاهری» داشته باشد یا به اصطلاح، «ضمیر بارز» باشد. البته برخی، ضمیر مستتر را جزء ضمایر متصل می‌دانند. (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۱، ص ۱۹۸)

نکات

۱. علامت‌هایی که به آخر فعل ماضی متصل شده‌اند، ضمیر بارز هستند؛ به جز «ت» در صیغه‌های چهارم و پنجم که فقط «علامت» تأنیث فاعل است.
۲. ضمیر در صیغه‌های اول و چهارم، به ترتیب، «هُوَ» و «هِيَ» مستتر است و به استتار در این صیغه‌ها، «استتار جوازی» می‌گویند؛ یعنی فاعل می‌تواند اسم ظاهر باشد که در این صورت، هیچ ضمیری در فعل، مستتر نخواهد بود؛ مانند: **نَصَرَ عَلِيٌّ**.

جدول ضمایر مرفوعی فعل ماضی

ضمیر	بُغْه	ضمیر	بُغْه	ضمیر	بُغْه
ت	۱۳	ت	۷	هو «مستتر»	۱
نا	۱۴	تُما	۸	ا	۲
		تُم	۹	و	۳
		تِ	۱۰	هی «مستتر»	۴
		تُما	۱۱	ا	۵
		تُنن	۱۲	ن	۶

هم‌اندیشی

چرا استفاده از فاعلِ اسمِ ظاهر، در صیغه هفتم تا چهاردهم صحیح نیست و باید از ضمیر استفاده شود؟

پرسش و تمرین

۱. ضمائر چهارده صیغه فعل ماضی را نام ببرید.
۲. برای هر کدام از اوزان: «فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ» سه فعل قرآنی ذکر کنید.
۳. چهارده صیغه فعل‌های: «حَتَمَ، رَجِمَ، حَلَمَ» را صرف کنید و معنای آنها را نیز ذکر نمایید.
۴. برای معانی زیر، صیغه‌های مناسب را از مصدری که کنار آنها ذکر شده، بسازید:
 - ما یاری کردیم؛ (نَصَرَ) - زنان راست گفتند؛ (صَدَّقَ) - من نشستم؛ (جَلَسَ)
 - تو یک مرد رفتی؛ (ذَهَابَ) - شما دو مرد زدید؛ (ضَرَبَ) - ما دانستیم؛ (عِلِمَ)
۵. در آیات زیر، با تعیین فعل‌های ماضی، صیغه و وزن هر یک را بیان کنید:
 - ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾ (مائده: ۱۲)
 - ﴿وَسَكَنتُمْ فِي مَسْكَانٍ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ (ابراهیم: ۴۵)
 - ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ﴾ (آل عمران: ۱۳۵)



حالات فعل ماضی

فعل ماضی در زبان عربی، از جهت معنا چهار گونه است:

۱. **ماضی ساده (مطلق):** فعلی که تنها بیان می‌کند که کار یا حالتی در زمان گذشته به وقوع پیوسته است. تاکنون در مثال‌ها از این نوع استفاده می‌کردیم؛ مانند: **ذَهَبَ زَيْدٌ** (زید رفت)؛ **كَبُرَ زَيْدٌ** (زید بزرگ شد).

۲. **ماضی نقلی:** گاهی پیش از فعل ماضی، حرف «قد» به کار می‌رود. این حرف، دلالت می‌کند که آن فعل در گذشته نزدیک رخ داده و اثر آن نیز تا زمان حال باقی است؛ مانند: **قَدْ ذَهَبَ زَيْدٌ** (زید رفته است).

۳. **ماضی بعید:** این فعل، حاکی از آن است که در زمان گذشته، عملی در مقایسه با فعل دیگر، قبل از آن رخ داده و اثر آن از بین رفته است. این فعل از ترکیب «کان» با فعل ماضی ساخته می‌شود؛ مانند: **زَيْدٌ كَانَ ذَهَبَ قَبْلَ قُدُومِي** (قبل از رسیدن من، زید رفته بود).^۱

۴. **ماضی استمراری:** این فعل، نشان‌دهنده تحقق کار یا حالتی در زمان گذشته به صورت مستمر است. برای ساختن این فعل، از ترکیب «کان» با فعل مضارع استفاده می‌شود؛ مانند: **زَيْدٌ كَانَ يَذْهَبُ** (زید می‌رفت). البته گاهی بین این دو رکن، یک یا چند کلمه فاصله می‌شود: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾^۲ «اندکی از شب را می‌خوابیدند».

۱. گاهی قبل یا بعد از فعل «کان»، حرف «قد» اضافه می‌شود؛ مانند: «زَيْدٌ قَدْ كَانَ ذَهَبَ» یا «زَيْدٌ كَانَ قَدْ ذَهَبَ». گاهی نیز بین «كَانَ» و فعل ماضی، اسم ظاهر می‌آید؛ مانند: «كَانَ زَيْدٌ ذَهَبَ».

۲. ذاریات: ۱۷.

نکته

هر چند ساختار فعل ماضی در اصل وضع، برای بیان تحقق فعل در زمان گذشته است، گاهی زمان آن، «حال» یا «آینده» است که توضیح آن در یک مطالعه و تحقیق با عنوان «مجاز در افعال» خواهد آمد.

نوع ماضی	ساختار	مثال	معنی
ساده	فَعَلَ	ذهب زید	زید رفت
نقلی	قَدْ + فَعَلَ	قد ذهب زید	زید رفته است
بعید	كَانَ + فَعَلَ	زید كان ذهب	زید رفته بود
استمراری	كَانَ + مضارع	زید كان يذهب	زید می رفت

مضارع

در این درس، با شیوه ساخت فعل مضارع و ضمائر آن آشنا می‌شویم.

۱. تعریف و زمان

فعلی که بر معنای مستقلی دلالت کند و مقترن به زمان حال^۱ یا آینده باشد،^۲ «فعل مضارع»^۳ نامیده می‌شود؛ البته گاهی با اضافه شدن برخی حروف به ابتدای فعل مضارع،

۱. «لیس المراد بالحال عند أهل العربية «الآن» و هو الزمان الفاصل بين الزمان الماضي والمستقبل؛ بل أجزاء من أواخر الماضي و أوائل المستقبل مع ما بينهما من الآن، و لهذا تسمعونهم يقولون: «يَصَلِّي» من قول القائل: «زيدٌ يَصَلِّي» حال؛ مع أن بعض أفعال صلاته ماضٍ و بعضها باقي، فجعلوا الصلاة الواقعة في الآتات المتتالية واقعة في الحال». (محمد بن علی صَبَّان، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۵۹)

۲. مهم‌ترین آرا درباره زمان فعل مضارع عبارت است از:

الف) مشترك بين زمان حال و آینده؛

ب) زمان حال؛ برای این نظر، دو استدلال بیان شده است: (۱) با توجه به اینکه در صورت نبود قرائن، فعل مضارع بر زمان «حال» حمل می‌شود، پس استعمال آن در زمان حال، «حقیقت» و در زمان مستقبل، «مجاز» است؛ (۲) برای دلالت بر زمان گذشته، فعل ماضی و برای زمان آینده، فعل امر وضع شده است؛ پس شایسته است فعلی نیز ویژه زمان حال وضع شود که این، همان فعل مضارع است.

۳. همان‌گونه که گذشت، فعل مضارع «خبری» است؛ هرچند گاهی افعال خبری، در مقام انشاء به کار می‌روند که تفصیل آن در دانش «بلاغت» مطرح شده است.

معنای آن تغییر می‌کند؛ برای نمونه، لام مفتوحه (لَ)، معنای آن را مختص به زمان حال می‌کند؛ مانند: **لَيَضْرِبُ** (دارد می‌زند)^۱؛ «سین» یا «سَوْفَ»، معنای آن را به زمان آینده اختصاص می‌دهند؛ مانند: **سَيَضْرِبُ** یا **سَوْفَ يَضْرِبُ** (خواهد زد)؛ «لَمَ» و «لَمَّا»، زمان فعل را به گذشته می‌برند؛ مانند: **لَمَ يَضْرِبُ** (نزد)، **لَمَّا يَضْرِبُ** (هنوز نزده است).^۲

۲. شیوه ساخت صیغه‌ها

صیغه اول مضارع معلوم ثلاثی مجرد، از صیغه اول ماضی آن فعل گرفته می‌شود و دارای سه وزن است: **يَفْعُلُ**، **يَفْعَلُ** و **يَفْعُلُ**؛ مانند: **يَعْلَمُ**، **يَضْرِبُ** و **يَكْبُرُ** که از **عَلِمَ**، **ضَرَبَ** و **كَبَّرَ** گرفته شده‌اند.

برای ساختن مضارع، ابتدا یای مفتوحه‌ای (يَ) به ابتدای صیغه اول ماضی اضافه می‌گردد و سپس فاء الفعل آن ساکن و لام الفعل نیز مضموم می‌شود.^۴

۱. البته این نکته، مورد توافق همه علمای ادبیات نیست. (ر.ک. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۴، ص ۱۷)

۲. برخی الفاظ دیگر، مانند: ما نافية، إن نافية و ليس، نیز زمان مضارع را مختص به حال می‌کنند. همچنین اادات نصب (أَنْ، لَنْ، كَيْ، أَذَنْ) و برخی از جوازم (لام امر، لای نهی، انْ شرطیه، مَنْ، ما و... و (نون تأکید) نیز فعل مضارع را مختص به زمان آینده می‌کنند.

۳. **عَلِمَ يَعْلَمُ عِلْمًا الرَّجُلُ**: آن مرد دانست و دانا شد؛ **عَلِمَ يَعْلَمُ** و **يَعْلَمُ عِلْمًا**: علامتی روی آن گذاشت، آن را - با داغ کردن - علامت‌گذاری کرد.

۴. نحوه تعیین حرکت عین الفعل، در درس بعدی خواهد آمد.

سایر صیغه‌ها: صیغه‌های دوم تا چهاردهم، با اضافه کردن ضمیر فاعلی، تغییر حروف مضارعه^۱ و تبدیل ضمه به نون برحسب هر مورد (مطابق جدول زیر) ساخته می‌شود:

شماره صیغه	نحوه ساخت	صیغه مضارع	ترجمه
۱	سَتَر ← یَـ + ء	یَسْتُرُ	(آن يك مرد) می‌پوشاند
۲	یَسْتُرُ ← ء + اِنِ	یَسْتُرَانِ	(آن دو مرد) می‌پوشانند
۳	یَسْتُرُ ← وَنْ +	یَسْتُرُونَ	(آن مردان) می‌پوشانند
۴	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه ^۲	تَسْتُرُ	(آن يك زن) می‌پوشاند
۵	یَسْتُرُ ← ء + اِنِ	تَسْتُرَانِ	(آن دو زن) می‌پوشانند
۶	یَسْتُرُ ← ء + نَ	یَسْتُرْنَ	(آن زنان) می‌پوشانند
۷	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه	تَسْتُرُ	(تو يك مرد) می‌پوشانی
۸	یَسْتُرُ ← " + اِنِ	تَسْتُرَانِ	(شما دو مرد) می‌پوشانید
۹	یَسْتُرُ ← " + وَنْ	تَسْتُرُونَ	(شما مردان) می‌پوشانید
۱۰	یَسْتُرُ ← " + یَنْ	تَسْتُرِیْنَ	(تو يك زن) می‌پوشانی
۱۱	یَسْتُرُ ← " + اِنِ	تَسْتُرَانِ	(شما دو زن) می‌پوشانید
۱۲	یَسْتُرُ ← " + نَ	تَسْتُرْنَ	(شما زنان) می‌پوشانید
۱۳	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه	أَسْتُرُ	(من) می‌پوشانم
۱۴	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه	نَسْتُرُ	(ما) می‌پوشانیم

۱. حروفی که در ابتدای صیغه‌های فعل مضارع قرار می‌گیرند (ی، ت، ا، ن)، «حروف مضارعه» یا «حروف أَتَّيْن» نامیده می‌شوند.

۲. در صیغه‌های چهارم تا دوازدهم (غیر از صیغه ششم)، حرف مضارعه از «ی» به «ت» تغییر می‌یابد.

صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (يَفْعِلُ، يَفْعَلُ) نیز مشابه «يَفْعَلُ» است:

يَفْعِلُ، يَفْعَلَانِ، يَفْعَلُونَ	تَفْعِلُ، تَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ
تَفْعِلُ، تَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ	تَفْعِلَانِ، تَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ
أَفْعِلُ، نَفْعِلُ	

و همین‌طور «يَفْعَلُ».

نکات

۱. «تَفْعَلُ» (مانند: تَسْتُرُ) بین صیغه‌های ۴ و ۷ و نیز «تَفْعَلَانِ» (مانند: تَسْتُرَانِ) بین صیغه‌های ۵، ۸ و ۱۱ مشترک هستند و راه تشخیص و تعیین صیغه موردنظر، استفاده از قرائن است.

۲. حروف مضارعه در مضارعی که صیغه اول ماضی آن، چهارحرفی (اعم از اصلی و زائد) باشد، مضموم و در مضارعی که ماضی آن دارای کمتر از چهار حرف یا بیشتر از آن باشد، مفتوح هستند.

بیشتر	←	ماضی ۴ حرفی	→	کمتر
ء		ء		ء
اِسْتَكْرَمَ، يَسْتَكْرِمُ		اَكْرَمَ، يُكْرِمُ		كَرَّمَ، يَكْرِمُ

۳. ضمائر مرفوعی

چنان که گذشت، با تغییر فاعل (یا نائب فاعل) در حالتی که ضمیر باشد، صیغه‌های فعل نیز تغییر می‌یابد. ضمائر مرفوعی فعل مضارع عبارتند از:

توضیحات	ضمیر	صیغه
استتار وجوبی	انت	۷
	ا	۸
	و	۹
	ی	۱۰
	ا	۱۱
	نَ	۱۲

توضیحات	ضمیر	صیغه
استتار جوازی	هو	۱
	ا	۲
	و	۳
استتار جوازی	هی	۴
	ا	۵
	نَ	۶

توضیحات	ضمیر	صیغه
استتار وجوبی	آنا	۱۳
استتار وجوبی	نحن	۱۴

۴. مضارع مرفوع، منصوب و مجزوم

از میان صیغ فعل مضارع، دو صیغه جمع مؤنث (۶ و ۱۲)، مبنی و بقیه «معرب» هستند. مضارع معرب، دارای یکی از سه حالت اعرابی زیر است:

«مضارع مرفوع»: مضارعی که عامل جزم یا نصب^۱ بر آن وارد نشود.

۱. بررسی عوامل نصب و جزم و تأثیرات آنها، در زمره مسائل دانش نحو است.

علامت رفع } صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴: «ضمه»؛^۱ مانند: **يَضْرِبُ**
سایر صیغه‌ها: «نون»؛^۲ مانند: **يَضْرِبَان**

«مضارع منصوب»: مضارعی که حروف ناصبه بر آن داخل شوند.

علامت نصب } صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴: «فتحه»؛ مانند: **أَنْ يَضْرِبَ**^۳
سایر صیغه‌ها: «حذف نون»؛ مانند: **أَنْ يَضْرِبَا**

«مضارع مجزوم»: مضارعی که عوامل جزم بر سر آن داخل شوند.

علامت جزم } صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع: «حذف ضمه»؛ مانند: **لَمْ يَضْرِبْ**
سایر صیغه‌ها: «حذف نون»؛ مانند: **لَمْ يَضْرِبَا**

نکته

در برخی از صیغه‌های اجوف و ناقص و مضاعف مجزوم، تغییراتی رخ می‌دهد که در ذیل مباحث معتل و مضاعف، در درس‌های بعدی بدان پرداخته خواهد شد.

۱. ضمه در فعل ناقص، مقدر است؛ مانند: يَزِمِي، يَدْعُو وَيَخْشِي.

۲. به این نون، «نون عوض رفع» گفته می‌شود.

۳. فتحه در ناقصی که آخر آن «الف» منقلب باشد، مقدر است؛ مانند: أَنْ يَخْشِي، به خلاف: أَنْ يَرْمِيَ و أَنْ يَدْعُو.

۴. در ناقص، لام الفعل حذف می‌گردد؛ مانند: لم يرم.

هم‌اندیشی

موارد و علائم رفع، نصب و جزم فعل مضارع را در نموداری ترسیم کنید.

پرسش و تمرین

۱. «استتار وجوبی» ضمیر را در فعل مضارع، با ذکر مثال توضیح دهید.
۲. چهارده صیغه فعل‌های زیر را صرف کنید و معانی و ضمائر آنها را ذکر نمایید:
يَخْتِمُ، يَعْلَمُ، يَكْفُرُ
۳. صیغه، ضمیر، وزن و معنای فعل‌های زیر را بیان کنید:
تَنْصُرُونَ، تَشْهَدَانِ، يَرْحَمَانِ، أَغْفِرُ، تَقْتُلِينَ
۴. برای معانی زیر، صیغه‌های مناسب را از مصدر ذکر شده بسازید:
زنان می‌نویسند؛ (کتابه) مردان می‌روند؛ (ذهاب)
ما عبادت می‌کنیم؛ (عبادة) تو (یک زن) یاری می‌کنی؛ (نصر)
۵. چهارده صیغه فعل مضارع «يَنْصُرُ» را در حالت «منصوب» و «مجزوم» صرف نمایید.
۶. علت جزم و نصب فعل‌های مضارع در آیات مبارکه و روایت شریفه ذیل بیان کنید:

﴿إِنْ نَصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾ (محمد: ۷)

﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ﴾ (نور: ۲۷)

امیر المومنین علیه السلام: «لَا تَصُمْمَا لَا تَقْدِرُ عَلَى الْوَفَاءِ بِهِ»^۱

۱. عبدالواحد آمدی، غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۰۱.

ابواب ثلاثی مجرد

مجموع وزن های «ماضی و مضارع» - که شیوه ساخت آنها در درس های پیشین گذشت - ابواب شش گانه ثلاثی مجرد را شکل می دهند. این درس عهده دار تبیین این ابواب است.



۱. حرکت عین الفعل مضارع

مضارع «فَعَلَ» در اغلب موارد، سماعی^۱ و دارای سه احتمال: «یَفْعَلُ، یَفْعِلُ، یَفْعُلُ» است که برای تشخیص درست باید به کتب لغت مراجعه کرد.

مضارع «فَعِلَ» در مثال واوی،^۲ اغلب بر وزن «یَفْعِلُ»،^۳ مانند: **وَرِثَ يَرِثُ**، و در دیگر موارد، بر وزن «یَفْعُلُ» است؛ مانند: **سَمِعَ يَسْمَعُ**. نکته آنکه، مضارع چهار فعل: **حَسِبَ، نَعِمَ،**

۱. برای آگاهی از موارد قیاسی آن، رجوع کنید به: رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۳۸.

۲. فعلی که فاء الفعل آن، حرف عله «واو» است.

۳. «اعلم أن القياس في مضارع فعل المكسور العين فتتحها، و جاءت أربعة أفعال من غير المثال الواوی، يجوز فيها الفتح و الكسر، و الفتح أقيس، و هي: **حَسِبَ يَحْسِبُ** و **نَعِمَ يَنْعِمُ**، و **يَيْسُ يَيْسُ**، و **يَيْسُ يَيْسُ**، و قد جاءت أفعال من المثال الواوی لهرید في مضارعها الفتح». (رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۳۵)

یَسَّسْ،^۱ یَسَّسَ علاوه بر «یَفْعَلْ»، بر وزن «یَفْعَلْ» نیز آمده است که اولی، طبق قاعده و مشهورتر است. در قرآن نیز این گونه آمده است: ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾.^۲

مضارع «فَعَّلَ» نیز قیاسی و همیشه مضموم العین است؛ مانند: «حَسَنٌ یَحْسُنُ». همه افعال این باب، «لازم» هستند.

۲. باب‌های ثلاثی مجرد

فعل ثلاثی مجرد براساس حرکت عین‌الفعل در ماضی و مضارع آن، دارای شش حالت است که به هر یک از آنها «**باب**» می‌گویند. اولین حرف از مشهورترین فعل آن باب، «**روم**» آن است:

شماره باب	حرف رمز	مثال مشهور	وزن باب
۱	((م))	مَنْعَ يَمْنَعُ	فَعَلَ يَفْعُلُ
۲	((ض))	ضَرْبَ يَضْرِبُ	فَعَلَ يَفْعُلُ
۳	((ن))	نَصْرَ يَنْصُرُ	فَعَلَ يَفْعُلُ
۴	((س))	سَمِعَ يَسْمَعُ	فَعَلَ يَفْعُلُ
۵	((ح))	حَسِبَ يَحْسِبُ	فَعَلَ يَفْعُلُ
۶	((ك))	كَرَّمَ يَكْرُمُ	فَعَلَ يَفْعُلُ

۱. یَیْسَ یَیْسُ و یَیْسُ یَاساً مِنْهُ: از او نومید شد، دل برکند.

۲. یَبَسَ یَبِیْسٌ وَ یَبِیْسٌ یَبِیْسًا: رطوبتش را از دست داد، خشک شد.

۳. همزه: ۳.

در برخی از موارد، از این رموز برای نشان دادن ابواب فعل‌ها استفاده می‌شود؛ مانند: **جَرَحَهُ جَرْحاً** (م)، که رمز «م» نشان می‌دهد این فعل، همانند: **مَنَعَ يَمْنَعُ** بر وزن «فَعَلَ يَفْعَلُ» می‌آید.

۳. نمونه ابواب

برای آشنایی بیشتر، نمونه‌هایی دیگری از افعال ثلاثی مجرد در ابواب مختلف ذکر می‌شود:

باب «فَعَلَ يَفْعَلُ»:

جَعَلَ^۱ يَجْعَلُ خَصَعَ يَخْصَعُ خَدَعَ يَخْدَعُ جَدَدَ^۲ يَجْدُدُ

باب «فَعَلَ يَفْعِلُ»:

كَتَرَ^۳ يَكْتُرُ حَلَفَ يَحْلِفُ مَلَكَ يَمْلِكُ حَبَسَ يَحْبِسُ

باب «فَعَلَ يَفْعُلُ»:

بَسَطَ^۴ يَبْسُطُ حَشَرَ^۵ يَحْشُرُ سَكَنَ^۶ يَسْكُنُ خَلَدَ يَخْلُدُ

۱. جَعَلَ يَجْعَلُ جَعْلًا: آن را درست کرد و ساخت، آن را آفرید، آن را قرار داد.

۲. جَدَدَ يَجْدُدُ جَدُّوً: به او کفر ورزید، او را انکار کرد.

۳. كَتَرَ يَكْتُرُ كُتْرًا الْمَالُ: مال را جمع‌آوری و ذخیره کرد.

۴. بَسَطَ يَبْسُطُ بَسْطًا الرَّجُلُ: آن مرد را خوشحال کرد؛ بَسَطَ يَبْسُطُ بَسْطًا الْيَدَ: دست دراز کرد.

۵. حَشَرَ يَحْشُرُ حَشْرًا النَّاسَ: مردم را گرد آورد، جمع کرد.

۶. سَكَنَ يَسْكُنُ سَكْنًا وَ سَكْنَى الدَّارِ وَ فِي الدَّارِ: در آن خانه سکونت کرد؛ سَكَنَ يَسْكُنُ سَكُونًا إِلَيْهِ: به

او آرامش یافت؛ سَكَنَ يَسْكُنُ سَكُونًا: فقیر و مستمند شد.

باب «فَعَلَ يَفْعُلُ»:

فَزَعَ^۱ يَفْزَعُ لَبَسَ^۲ يَلْبَسُ كَرِهَ يَكْرَهُ لَحِقَ يَلْحَقُ

باب «فَعَلَ يَفْعُلُ»^۳:

نَعِمَ يَنْعِمُ يَبَسَ يَبِئْسُ يَبَسَ يَبِئْسُ وَرِمَ يَرِمُ

باب «فَعَلَ يَفْعُلُ»:

بَعَدَ يَبْعُدُ كَمَلَ يَكْمُلُ كَبُرَ يَكْبُرُ كَثُرَ يَكْثُرُ

نکته

گاهی یک ماده در بیش از یک باب استعمال شده است.^۴ در این موارد، گاه معنا در تمام باب‌های به‌کاررفته یکسان است و گاه در هر باب به یک معنا است؛ مانند:

۱. فَزَعَ يَفْزَعُ فَوْعاً اليه: به او پناه برد.

۲. لَبَسَ يَلْبَسُ لُبْساً عَلَيْهِ الامر: آن مطلب را بر او پیچیده و مشتبه و نامفهوم کرد؛ لَبَسَ يَلْبَسُ لُبْساً الثوب: جامه پوشید.

۳. افعال مستعمل در این باب، بسیار کم‌اند.

۴. این موارد از طریق مراجعه به کتب لغت فهمیده می‌شود.

زَعَمَ ۱؛ حَسِبَ ۲ و حَسِبَ ۳ و حَسِبَ ۴؛ عَلِمَ ۵ و عَلِمَ ۶؛ رَضَعَ ۷ و رَضَعَ ۸؛
طَهَّرَ ۹ و طَهَّرَ ۱۰

هم‌اندیشی

موارد قیاسی در حرکت عین الفعل مضارع «فعل» کدام‌اند؟

۱. زَعَمَ يَزْعُمُ و يَزْعُمُ زَعَامَةً عَلَى الْقَوْمِ: فرمانده و رهبر آن قوم شد؛ زَعَمَ يَزْعُمُ و يَزْعُمُ زَعْمًا: پنداشت، اظهار داشت.
۲. حَسِبَ يَحْسُبُ حِسْبًا و حِسَابًا: آن را شمرد؛ حَسِبَ يَحْسُبُ و يَحْسِبُ حِسْبَانًا و مَحْسَبَةً: آن را گمان کرد؛ حَسِبَ يَحْسُبُ حَسْبًا: دارای حسب و گوهره نیکو شد.
۳. رَضَعَ يَرْضَعُ و يَرْضَعُ رِضَاعًا و رِضَاعًا و رِضَاعَةً الْوَلَدُ أُمَّهُ: بچه (انسان یا حیوان) از پستان مادر شیرخورد.

پرسش و تمرین

۱. با مراجعه به کتاب لغت، باب یا ابواب هر یک از افعال زیر را مشخص کنید:
 بغض یبغض، حسد یحسد، أنس یأنس، لعب یلعب، فرغ یفرغ، کرب یکرب، سفه یسفه،
 تعب یتعب، ذبح یذبح، عدل یعدل، زعم یزعم، خسر یخسر، طهر یطهر.
۲. با مراجعه به کتاب لغت، چهار فعل را بیابید که در ۲ باب یا بیشتر استعمال شده باشند.
۳. در عبارات زیر، فعل‌های مضارع را مشخص و صیغه، وزن و باب هر یک را بیان کنید:
 ﴿أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ^ع نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...﴾ (زخرف: ۳۲)
 ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا﴾ (نحل: ۲۳)
 «يَا كَمِيلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ»^۱.

امر

پس از آشنایی با شیوه ساخت فعل ماضی و مضارع و برخی از احکام آنها،
در این درس با نحوه ساختن انواع فعل امر آشنا می‌شویم.



۱. تعریف

«فعل امر»، فعلی است که بر طلب وقوع چیزی در زمان آینده دلالت می‌کند. همان‌گونه که گذشت، فعل ماضی و مضارع در اصل وضع خود «خبری» هستند؛ اما فعل امر، «انشائی» و زمان آن آینده است. البته این اشکال مطرح شده که انشاء در زمان حال است، پس باید زمان فعل امر نیز حال باشد. در پاسخ باید گفت: صدور فرمان و انشاء صیغه، در زمان حال است؛ اما «وقوع» و «تحقق» فعل، در زمانی بعد از زمان انشاء (در زمان آینده) خواهد بود.

۲. روش ساخت فعل امر

فعل امر از مضارع گرفته می‌شود و مانند ماضی و مضارع، چهارده صیغه دارد. فعل امر به دو گونه ساخته می‌شود:

امر به لام

برای ساختن این فعل، در صیغه‌های **غایب** و **متکلم**، لام مکسوری که به آن «لام امر» می‌گویند، به ابتدای فعل مضارع اضافه می‌شود و علامت رفع نیز از آخر آن حذف می‌گردد.

لِيَفْعَلْ، لِيَفْعَلَا، لِيَفْعَلُوا لَتَفْعَلْ، لَتَفْعَلَا، لَتَفْعَلُنَّ^۱

لَأَفْعَلْ، لَتَفْعَلْ

اگر لام امر، بعد از «واو»، «فاء» یا «ثُمَّ» قرار گیرد، جایز است که ساکن شود؛ مانند:

﴿...وَلَتَنْظُرُنَّ مَا فَعَلْتَ لَعَلَّ...﴾^۲ و ﴿ثُمَّ لَيَقَطَعَنَّ^۳ فَلْيَنْظُرَنَّ...﴾^۴

امر به صیغه (امر حاضر)

شیوه ساخت **امر به صیغه** یا **امر حاضر** در صیغه‌های مخاطب چنین است:

- حرف مضارعه از ابتدای صیغه‌های مضارع مخاطب حذف می‌شود.
- اگر حرف بعد از حرف مضارعه ساکن بود، برای پرهیز از ابتدا به سکون، همزه متحرکی به ابتدای آن فعل اضافه می‌شود. این همزه در صورت مضموم بودن عین الفعل، مضموم و در غیر این صورت، مکسور خواهد شد؛ ولی اگر حرف بعد از حروف مضارعه متحرک بود،^۵ نیازی به افزودن همزه نیست.

۱. «ن» در صیغه ششم حذف نمی‌شود؛ زیرا علامت رفع نیست؛ بلکه ضمیر است.

۲. حشر: ۱۸.

۳. قَطَعَ يَقْطَعُ قَطْعاً الشَّيْءَ: آن چیز را چید، آن را برید و قطع کرد.

۴. حج: ۱۵.

۵. این حالت، اغلب در افعال معتل یا غیر ثلاثی مجرد جاری است؛ مانند: كَرَّمَ ← يَكْرُم ← كَرَّم.

۳. علائم رفع از آخر صیغه‌ها حذف می‌شود:

أَفْعَلْ، أَفْعَلَا، أَفْعَلُوا أَفْعَلِي، أَفْعَلَا، أَفْعَلْنَ^۱

نکات

۱. امر به لام، در واقع «مضارع مجزوم» به «لام امر» است که از همین‌رو، معنای امر دارد؛ به خلاف شش صیغه امر مخاطب که دلالت آن بر طلب، به واسطه «صیغه و هیئت» است؛^۲ از این‌رو معمولاً مقصود از تعبیر «امر»، همان شش صیغه مخاطب (امر به صیغه) است.

۲. همزه امر، همزه وصل است^۳ و در اثنای کلام، تلفظ نمی‌شود و قبل و بعد آن، به هم وصل خواهد شد؛ مثل: «وَأَفْعَلْ»؛ به خلاف همزه صیغه سیزدهم از مضارع مجزوم به لام امر، که همزه قطع است؛ مانند: «لَاَعْبُدْ».

۱. در جمع مؤنث مخاطب نیز «ن» حذف نمی‌شود؛ زیرا ضمیر است، نه علامت رفع.

۲. «دلالة الأمر باللام على الطلب نَشَأَتْ مِنَ اللام لَا مِنَ الصيغة». (خالد ازهری، شرح التصريح على التوضيح، ج ۱، ص ۴۰)

۳. به جز همزه امر باب افعال، که همزه قطع است.

جدول ساختن صیغه‌های فعل امر به لام و به صیغه

شماره صیغه	نحوه ساخت	مثال	ترجمه
۱	ل + يَسْتُرُ ← جزم	لِيسْتُرْ	(آن يك مرد) بايد بپوشاند
۲	ل + يَسْتُرَانِ ← جزم	لِيسْتُرَا	(آن دومرد) بايد بپوشانند
۳	ل + يَسْتُرُونَ ← جزم	لِيسْتُرُوا	(آن مردان) بايد بپوشانند
۴	ل + تَسْتُرُ ← جزم	لِتَسْتُرْ	(آن يك زن) بايد بپوشاند
۵	ل + تَسْتُرَانِ ← جزم	لِتَسْتُرَا	(آن دو زن) بايد بپوشانند
۶	ل + يَسْتُرْنَ ← مبنی	لِيسْتُرْنَ	(آن زنان) بايد بپوشانند
۷	أ + سَتُرُ ←	أَسْتُرْ	(تو يك مرد) بپوشان
۸	أ + سَتُرَانِ ←	أَسْتُرَا	(شما دو مرد) بپوشانيد
۹	أ + سَتُرُونَ ←	أَسْتُرُوا	(شما مردان) بپوشانيد
۱۰	أ + سَتُرِينَ ←	أَسْتُرِي	(تو يك زن) بپوشان
۱۱	أ + سَتُرَانِ ←	أَسْتُرَا	(شما دو زن) بپوشانيد
۱۲	أ + سَتُرْنَ ← مبنی	أَسْتُرْنَ	(شما زنان) بپوشانيد
۱۳	ل + أَسْتُرُ ← جزم	لِأَسْتُرْ	(من) بايد بپوشانم
۱۴	ل + نَسْتُرُ ← جزم	لِنَسْتُرْ	(ما) بايد بپوشانيم

نکته

ضمائر فعل امر، مانند ضمائر فعل مضارع است.

هم‌اندیشی

مهم‌ترین موارد همزه وصل و قطع کدام‌اند؟

پرسش و تمرین

۱. زمان فعل امر چیست؟
۲. امر فعل‌های زیر را صرف و معنا کنید:
يَنْصُرُ، يَعْفُرُ، يَعْلَمُ
۳. صیغه، ضمائر، وزن و معنای فعل‌های زیر را بیان کنید:
أُعْبِدُوا، لِنَكْتُبْ، اِذْهَبَا، لِيَخْرُجَنَّ، اِرْجِعِي
۴. برای هر یک از معانی زیر، صیغه مناسب را از مصدر ذکرشده بسازید:
(آن یک مرد) باید بنشیند؛ (جُلُوس) (شما زنان) باید صبر کنید؛ (صَبْر)
(تو یک زن) گوش کن؛ (سَمْع) (آن مردان) باید بخندند؛ (ضَحْك)
۵. در جملات زیر، فعل‌های امر را مشخص کرده، صیغه و وزن هر یک را بیان کنید:
- ﴿يَمْرِيْمُ أَفْنِيْ لِرَبِّكَ وَاسْجُدِيْ وَارْكَعِيْ مَعَ الرَّاكِعِيْنَ﴾ (آل عمران: ۴۳)
- ﴿قَالَ اجْعَلْنِيْ عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّيْ حَفِيْظٌ عَلِيْمٌ﴾ (يوسف: ۵۵)
- اَذْكُرُوا عِنْدَ الْمَعَاصِيْ ذَهَابَ اللَّذَاتِ وَبَقَاءَ التَّبَعَاتِ ۚ.

۱. قَتَتْ يَقْتُتْ قُتُوْتًا: فرمانبردار شد، اظهار خواری و کوچکی کرد.

۲. عبدالواحد آمدی، غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۳۲.

۶. چهارده صیغه فعل‌های مشخص شده در روایت زیر را صرف نمایید.

رسول الله ﷺ: ...إِذَا عَمِلْتَ عَمَلًا فَأَعْمَلُ لِلَّهِ خَالِصًا لَّيْلَةً لَا يَقْبَلُ مِنْ عِبَادِهِ الْأَعْمَالُ إِلَّا مَا كَانَ خَالِصًا.^۱

۷. جدول کلمات قرآنی زیر را کامل کنید.

ضمیر	باب	صیغه	ماضی مضارع امر	وزن	حروف اصلی	فعل
						حَسُنْتُ
						نَعْبُدُ
						كَفَرُوا
						إِعْلَمُوا
						يَرْزُقُ
						يَجْعَلُونَ
						أَذْكُرُ
						تَسْبِقُ
						تَعْمَلُونَ

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۳.



قلمرو علم صرف و حالات فعل مضارع و امر

به مثال‌های زیر توجه نمایید:

هل تَجْلِسُون؟ (مضارع استفهامی)

لا تَجْلِسُون. (مضارع منفی)

لَنْ تَجْلِسُوا. (مضارع منصوب)

لَمْ تَجْلِسُوا. (مضارع منفی و مجزوم^۱)

لا تَجْلِسُوا. (مضارع مجزوم، نهی)

لِيَجْلِسُوا. (امر به لام)

اجلسوا. (امر به صیغه)

کدامیک از مثال‌های بالا، می‌تواند از مسائل علم صرف باشد و در این علم مورد بحث واقع شود؟ مضارع استفهامی و مضارع منفی خارج از چارچوب مباحث علم صرف هستند؛ زیرا موضوع علم صرف کلمه و تغییرات ساختاری آن است و در این افعال، تغییری در ساختار کلمه ایجاد نمی‌شود.

۱. به مضارع منفی با لم، «فعل جحد» نیز گفته شده است که عبارت است از: «خبر دادن از عدم وقوع فعل در زمان گذشته با لفظ مستقبل» به خلاف مضارع منفی با لا، ما و إن که خبر از عدم وقوع فعل در زمان حال یا آینده با لفظ مستقبل می‌دهند.

در مضارع منصوب و مضارع مجزوم ، مجزوم شدن موجب تغییر در ساختمان برخی صیغه‌ها می‌گردد، از این رو، صرفاً از جهت این تغییرات لفظی در علم صرف مورد توجه قرار می‌گیرند و بررسی تفاوت معنایی آن‌ها نسبت به فعل مضارع مرفوع و معرفی عوامل نصب و جزم، موکول به علم نحو است.

فعل امر مخاطب (امر به صیغه) از این جهت که دارای بنایی متفاوت و مستقل از بنای فعل مضارع است، از مسائل علم صرف شمرده می‌شود و از جهت ساختار لفظی و نیز مفاد معنایی مورد توجه قرار می‌گیرد.

با توجه به آنچه گفته شد، بیندیشید که چرا «امر به لام» در صرف مطرح می‌شود و آیا می‌توان امر به لام را «فعل امر» نامید؟

فعل مؤکد

یکی از حالات فعل، که در معنا و گاه در لفظ آن، تغییر ایجاد می‌کند «تأکید با نون» است. این درس به بیان تغییرات لفظی در فعل مؤکد سالم می‌پردازد.



۱. نون تأکید

در زبان فارسی، برای بیان انجام کاری به طور جزم و با تأکید، از کلماتی؛ مانند: «البتّه» و «حتمّاً» استفاده می‌شود. در زبان عربی نیز یکی^۱ از راه‌های بیان این غرض، استفاده از «نون تأکید» است. نون تأکید بر امر و مضارع داخل می‌شود؛ البتّه الحاق نون تأکید به فعل مضارع، شرایطی دارد که در علم نحو آمده است.

۱. تأکید در زبان عربی، شیوه‌هایی فراوانی دارد؛ مانند: **إِنَّ** و **لَا** تأکید که در علوم نحو و بلاغت بیان می‌شود.

۲. اقسام نون تأکید

نون تأکید بر دو قسم است: **ثقیله** (نْ) و **خفیفه** (نُ) که تأکید در ثقیله بیشتر از خفیفه است.

تغییرات لفظی فعل مؤکد - که قواعد آن خواهد آمد - بین نون ثقیله و خفیفه مشترک است؛ با این تفاوت که نون ثقیله به تمام صیغه‌ها ملحق می‌شود؛ اما نون خفیفه در تنبیه‌ها و جمع‌های مؤنث نمی‌آید.

نون ثقیله در صیغه‌های تنبیه و جمع‌های مؤنث «**مکسور**» و در سایر صیغه‌ها، «**مفتوح**» است.

۳. تغییرات لفظی فعل مؤکد سالم

۱. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴، حرف آخر مفتوح می‌شود؛ مانند:

يَضْرِبُ ← يَضْرِبَنَّ، يَضْرِبُنْ

۲. در صیغه‌هایی که «نون عوض رفع» وجود دارد، پس از حذف این نون، نون تأکید ملحق می‌شود؛ مانند:

يَضْرِبَانِ ← يَضْرِبَانِ (خفیفه ندارد)

۳. در جمع‌های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب، ضمیر نیز حذف می‌شود؛ مانند:

يَضْرِبُونْ ← يَضْرِبُونْ، يَضْرِبُونْ

تَضْرِبِينَ ← تَضْرِبِينَ، تَضْرِبِينَ

۴. در جمع‌های مؤنث، بین نون جمع و نون تأکید، یک «الف» اضافه می‌شود؛ مانند:

يَضْرِبْنَ ← يَضْرِبْنَانِ (خفیفه ندارد)

نکته

گاهی نون تأکید خفیفه در کتابت، به صورت تنوین نصب با پایه «الف» نوشته می‌شود؛ مانند:

﴿لَسْفَعًا^۱ بِالنَّاصِيَةِ﴾^۲ (نَسْفَعُنْ صیغه ۴ مضارع مؤکد به نون خفیفه)

صرف صیغه‌ها

فعل	ثقیله	خفیفه
يَنْصُرُ	يَنْصُرَنَّ	يَنْصُرُنْ
يَنْصُرَانِ	يَنْصُرَانِ	-
يَنْصُرُونَ	يَنْصُرُونَ	يَنْصُرُونَ
تَنْصُرُ	تَنْصُرَنَّ	تَنْصُرُنْ
تَنْصُرَانِ	تَنْصُرَانِ	-
يَنْصُرَنَ	يَنْصُرَنَانِ	-
تَنْصُرُ	تَنْصُرَنَّ	تَنْصُرُنْ
تَنْصُرَانِ	تَنْصُرَانِ	-
تَنْصُرُونَ	تَنْصُرُونَ	تَنْصُرُونَ
تَنْصُرِينَ	تَنْصُرِينَ	تَنْصُرِينَ
تَنْصُرَانِ	تَنْصُرَانِ	-
تَنْصُرَنَ	تَنْصُرَنَانِ	-
أَنْصُرُ	أَنْصُرَنَّ	أَنْصُرُنْ
نَنْصُرُ	نَنْصُرَنَّ	نَنْصُرُنْ

۱. سَفَعٌ يَسْفَعُ سَفْعًا: او را کتک و سیلی زد؛ سَفَعٌ بِنَاصِيَتِهِ: موهای پیشانی او را گرفت و کشید.

۲. علق: ۱۵.

تغییرات لفظی در سایر اقسام فعل، از جمله مضاعف، اجوف و ناقص، در محل متناسب خود بیان خواهد شد.

هم‌اندیشی

چرا نون تأکید به فعل ماضی، ملحق نمی‌شود؟

پرسش و تمرین

۱. فرق‌های نون ثقیله و خفیفه را بیان کنید.
۲. مضارع و امر معلوم و مجهول «يَنْصُرُ» را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف کنید.
۳. فعل‌های مؤکّد را در جملات زیر مشخص کنید و صیغه، وزن و حالت قبل از تأکید آنها را بنویسید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا﴾. (آل عمران: ۱۶۹)

﴿إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا فِي﴾. (اسراء: ۲۳)

﴿وَلَكِنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لِيَسْجَنَنَّ وَلِيَكُونَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾. (یوسف: ۳۲)

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ﴾

(فتح: ۲۷)

امیر المومنین (علیه السلام): «لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ»، (نهج البلاغه، حکمت ۴۱۱)

لازم و متعدی

فعل در یک دسته‌بندی، به لازم و متعدی تقسیم می‌شود که این بحث، مقدمه‌ای برای فعل مجهول نیز می‌باشد. در این درس با این اقسام آشنا می‌شویم.



به مثال‌های ذیل توجه کنید:

۱. **ذَهَبَ عَلِيٌّ**؛ علی رفت.
۲. **نَصَرَ سَعِيدٌ مُحَمَّدًا**؛ سعید، محمد را یاری کرد.
۳. **ذَهَبَ بَكْرٌ بِعَلِيٍّ**؛ بکر، علی را بُرد.
۴. **أَذْهَبَ بَكْرٌ عَلِيًّا**؛ بکر علی را روانه کرد.
۵. **وَفَرَ الْمَالُ**؛ مال، فراوان شد.
۶. **وَفَرَ اللَّهُ الْمَالَ**؛ خداوند، مال را فراوان کرد.

۱. تعریف لازم و متعدی

در مثال **اَوَّل**، فعل برای تحققش نیازی به مفعول به ندارد.^۱ به این نوع از افعال، «**لازم**» گفته می‌شود.

در مثال **دوم**، فعل برای تحققش علاوه بر فاعل، به مفعول به هم نیاز دارد. این گونه افعال، «**متعدی بنفسه**»^۲ و مفعول آنها نیز «**مفعول بی واسطه**» نامیده می‌شود.

نکته

برخی افعال، بیش از یک مفعول می‌گیرند (افعال دومفعولی و سه مفعولی)؛ مانند: **علمتُ اللهَ عادلاً**. تفصیل این بحث در کتب نحوی بیان شده است.

۲. متعدی به حرف جر

در مثال **سوم**، فعل لازم «**ذَهَبَ**»، به كمك «واسطه» و «رابطی» به نام «حرف جر»^۳، مفعول به گرفته و این حرف، باعث «تعدیه» فعل لازم شده است. با این کار، معنای فعل از «رفت»، به «بُرد» تغییر می‌کند. به این گونه افعال، «**متعدی به حرف جر**» یا «**متعدی با واسطه**» و به مفعول آنها نیز «**مفعول با واسطه**» گفته می‌شود.

۱. البته معیار نیاز یا عدم نیاز به مفعول، «حَدَث» است، که در مثال فوق، «ذهاب» است.

۲. «ينقسم الفعل باعتبار معناه إلى مُتَعَدٍّ و لازم؛ الفعل المتعدي هو ما يتعدى أثره فاعله و يتجاوزُهُ إلى المفعول به، و يُسمَّى أيضاً «الفعل المجاوز»، لمجاوزه الفاعل إلى المفعول به. الفعل اللازم ما لا يتعدى أثره فاعله و لا يتجاوزُهُ إلى المفعول به، بل يبقى في نفس فاعله، مثل: سافر خالد، و يسمَّى أيضاً «الفعل القاصر». (مصطفی غلایینی، جامع الدروس العربیة، ج ۱، ص ۳۱ و ۴۳)

۳. «جر» در لغت به معنای کشیدن است و وجه تسمیه حروف جر این است که معنای فعل را می‌کشانند و به مفعول می‌رسانند.

از مقایسه مثال‌های اول با سوم به دست می‌آید که فاعل در مثال اول، به مفعول در مثال سوم تبدیل شده است.

تعدیه عام و خاص

گاهی حرف جر، معنای فعل را تغییر می‌دهد؛ مانند: «ذهب» (رفت) و «ذهب به» (برد)؛ اما گاهی چنین نیست؛ مانند: «غَضِبَ» و «غَضِبَ علیه»، که هر دو به معنای «خشمگین شد» هستند.

تعدیه در قسم اول، «تعدیه خاص» و در قسم دوم «تعدیه عام» نامیده می‌شود.^۱ اغلب حروف جر می‌توانند موجب تعدیه عام شوند؛ البته هر فعلی با هر حرف جری استعمال نمی‌شود؛ بلکه باید بین آنها تناسب معنایی باشد؛ ولی تعدیه خاص، به وسیله «باء» محقق می‌شود.^۲ البته این حرف در موارد متعددی نیز مفید تعدیه عام است؛ مانند: «ذهبْتُ بالعصا» که حرف «باء» برای استعانت است، نه تعدیه خاص.

نکته

علاوه بر حروف جر، از باب‌هایی مانند: «افعال» و «مفاعلة» نیز برای متعدی کردن فعل استفاده می‌شود که مثال **چهارم** از همین نمونه است. تفصیل این بحث در بخش ثلاثی‌مزید خواهد آمد.

۱. در علم نحو و تجزیه و اعراب، منظور از تعدیه، «تعدیه خاص» است.

۲. گاهی حرف «لام» نیز مفید تعدیه خاص است. (جمال الدین بن هشام انصاری، مغنی‌اللیب، حرف لام)؛ مانند: کلام امیرالمومنین علیه السلام: «ما أفسد الأمل للعمل».

۳. افعال دووجهی

فعل «وَفَرَ» در مثال پنجم، لازم و در مثال ششم، متعدی به کار رفته است. به این گونه افعال، «دووجهی» می‌گویند.^۱

البته گاهی معنای این افعال در دو کاربرد لازم و متعدی، متفاوت است؛ مانند: فعل «شَهِدَ» که اگر به معنای «گواهی دادن» باشد، لازم و اگر به معنای «دیدن» باشد، متعدی است؛ ولی گاهی هر دو به یک معنا است؛ مانند: «وَفَرَ».

نکات

۱. گاهی فعلی در یک باب، به صورت لازم و در باب دیگر، متعدی استعمال می‌شود؛ مثلاً در آیه: ﴿فَمَنْ يَبْعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ **يَحْزَنُونَ** از باب «فَعِلْ يَفْعُلْ» لازم است و در آیه: ﴿إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ﴾^۳ **يَحْزَنُ** از باب «فَعِلْ يَفْعُلْ» متعدی است.
۲. اگر مقصود متکلم، بدون ذکر مفعول تأمین شود، آن مفعول حذف می‌شود؛ مانند ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾^۴ در این موارد، فعل همچنان متعدی شمرده می‌شود.

۴. تشخیص لازم و متعدی

بهترین و مطمئن‌ترین راه برای شناخت فعل لازم و متعدی، مراجعه به **کتاب لغوی** است.

۱. این موارد را نباید قسم جداگانه‌ای در مقابل لازم و متعدی برشمرد؛ بلکه در هر استعمالی، فعل یا لازم است یا متعدی.
۲. بقره: ۳۸.
۳. یوسف: ۱۳.
۴. اعراف: ۳۱.

یکی از روش‌های رایج، اما نادرست، برای شناخت این افعال در زبان عربی، تکیه بیش از حد به ترجمه فارسی آنهاست؛ درحالی‌که ترجمه، تنها می‌تواند تأییدی بر تشخیص درست ما باشد، نه دلیل قطعی؛ به این معنا که همیشه «را» نمی‌تواند یگانه شیوه تشخیص مفعول باشد؛ چراکه گاهی در ترجمه فارسی، مفعول به همراه حروف: «به، با، از» می‌آید؛ مانند:

بَلَغَ سَعِيدٌ الْمَنْزَلَ؛ سعید به منزل رسید.

كَاتَبَ حَمِيدٌ مُحَمَّدًا؛ حمید با محمد مکاتبه (نامه‌نگاری) کرد.

سَأَلَ سَلْمَانَ النَّبِيَّ ﷺ؛ سلمان از پیامبر اکرم ﷺ پرسید.

از سوی دیگر، مفعول با واسطه برخی افعال عربی، در زبان فارسی به شکل مفعول بی واسطه می‌آید؛ مانند: **دَعَا عَلَيْهِ**؛ او را نفرین کرد.

نکته

برخی افعال، مانند: «**كان**»،^۱ نقش رابط را در کلام ایفا می‌کنند که این افعال، نه لازم‌اند و نه متعدی.

هم‌اندیشی

فعل «**أتى**» در قرآن کریم به صورت لازم به کار رفته است یا متعدی؟

۱. اینها افعال نواسخ هستند که اسامی و احکام آنها در دانش نحو ذکر شده است.

پرسش و تمرین

۱. با مراجعه به کتب لغت برای هر کدام از افعال «لازم» و «متعدي بنفسه» سه نمونه بنویسید.

۲. از آیات قرآن، برای هر کدام از افعال «لازم» و «متعدي بنفسه» سه نمونه بنویسید.

۳. نوع هر یک از افعال را با توجه به آنچه در درس آموختید، مشخص کنید:

﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا﴾ (حجر: ۱۶)

﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ﴾ (بقره: ۱۷)

- عن ابن عباس قال: كان رسول الله ﷺ يجلس على الأرض ويأكل على الأرض ويعتقل الشاة و
يُجيب دعوة المملوك على خبز الشعير^۱

۴. فعل امر معلوم «يجلس» را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف نمایید.

۱. محمد بن حسن طوسی، الامالی، ص ۳۹۳.

فعل مجهول

تاکنون بحث‌ها بر محور «فعل معلوم» بود؛ در مقابل، فعل مجهول قرار دارد که به نائب‌فاعل اسناد داده می‌شود. این درس به تعریف و شیوه ساخت آن می‌پردازد.



۱. تعریف

«فعل مجهول» فعلی است که فاعل آن در جمله ذکر نشده باشد و به مفعول نسبت داده شود و چون این مفعول به جای فاعل قرار می‌گیرد، به آن «نائب‌فاعل» گفته می‌شود. بنابراین فعلی را می‌توان مجهول کرد که «متعدی»^۱ باشد.

۱. گاهی فعل مجهول به ظرف، جار و مجرور یا مصدر نسبت داده می‌شود که تفصیل آن در کتب نحوی ذکر شده است.

۲. شیوه ساختن فعل مجهول از متعدی بنفسه

ماضی مجهول

ماضی مجهول، از ماضی معلوم گرفته می‌شود. برای ساختن آن، حرفِ ما قبل آخر از صیغه اوّل ماضی معلوم (اگر مکسور نباشد)، **مکسور** و حرف یا حروف **متحرک** قبل از آن **مضموم** می‌شود؛ مانند:

نَصَرَ (یاری کرد)	←	نُصِرَ (یاری شد)
اِسْتَخْرَجَ (استخراج کرد)	←	اُسْتُخْرِجَ (استخراج شد)
زَلَزَلَ (جنباند)	←	زُلْزِلَ (جنبانده شد)

بنابراین ماضی مجهول ثلاثی مجرد، تنها یک وزن دارد و آن «فُعِلَ» است. کیفیت صرف صیغه‌های ماضی مجهول و ضمائر آن، همانند ماضی معلوم است؛ با این تفاوت که اختلاف صیغه‌های فعل مجهول، به سبب اختلاف «نائب‌فاعل» است، نه «فاعل».

صرف صیغه‌ها

فُعِلَ، فُعِلَا، فُعِلُوا	فُعِلْتُ، فُعِلْتَا، فُعِلْنَا
فُعِلْتِ، فُعِلْتُمَا، فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُ، فُعِلْتُمَا، فُعِلْتُمْ
فُعِلْتُ، فُعِلْنَا	

مضارع مجهول

مضارع مجهول، از مضارع معلوم گرفته می‌شود. برای ساختن آن، حرف مضارعه در صیغه اول، (اگر مضموم نباشد)، **مضموم** و حرف ما قبل آخر آن نیز (اگر مفتوح نباشد)، **مفتوح** می‌شود؛ مانند:

يُنْصَرُ (یاری می‌کند) ← يَنْصُرُ (یاری می‌شود)

يُسْتَخْرَجُ (استخراج می‌کند) ← يُسْتَخْرَجُ (استخراج می‌شود)

يُزَلْزَلُ (می‌جنباند) ← يُزَلْزَلُ (جنبانده می‌شود)

بنابراین مضارع مجهول ثلاثی مجرد نیز فقط یک وزن دارد و آن «يُفَعْلُ» است.

شیوه ساخت و ضمائر سایر صیغه‌های مضارع مجهول نیز همانند مضارع معلوم است.

صرف صیغه‌ها

تُفَعِّلُ، تُفَعِّلَانِ، يُفَعِّلُنَّ

يُفَعِّلُونَ، يُفَعِّلَانِ، يُفَعِّلُونَ

تُفَعِّلِينَ، تُفَعِّلَانِ، تُفَعِّلُنَّ

تُفَعِّلُونَ، تُفَعِّلَانِ، تُفَعِّلُونَ

أَفَعَّلُ، نَفَعَّلُ

امر مجهول

امر مجهول، از مضارع مجهول ساخته می‌شود. برای این کار، ابتدا لام امر به ابتدای

مضارع مجهول اضافه می‌شود و سپس علائم رفع، از انتهای آن حذف می‌گردد؛ مانند:

يُنْصَرُ (یاری می‌شود) ← لِيُنْصَرِ (باید یاری شود)

يُسْتَخْرَجُ (استخراج می‌شود) ← لِيُسْتَخْرَجِ (باید استخراج شود)

يُزَلْزَلُ (جنبانده می‌شود) ← لِيُزَلْزَلِ (باید جنبانده شود)

صرف صیغه‌ها

لِتُفَعِّلْ، لِيُفَعِّلَا، لِيُفَعِّلَنَّ	لِيُفَعِّلْ، لِيُفَعِّلَا، لِيُفَعِّلُوا
لِتُفَعِّلِي، لِيُفَعِّلَا، لِيُفَعِّلَنَّ	لِيُفَعِّلْ، لِيُفَعِّلَا، لِيُفَعِّلُوا
لَا تُفَعِّلْ، لِيُفَعِّلْ	

نکات

۱. به مثال‌های زیر دقت کنید:

نَصَرَ	زَيْدٌ	بَكْرًا	نَصَرَ	الرِّجَالُ	بَكْرًا	نَصَرَ	النِّسَاءُ	بَكْرًا
↓	↓		↓	↓		↓	↓	
فاعل	مفعول		فاعل	مفعول		فاعل	مفعول	

برای مجهول کردن این افعال، ابتدا فاعل را حذف می‌کنیم و سپس مفعول را به جای آن قرار می‌دهیم.^۱ در انتها معلوم می‌شود که مجهول تمام جملات فوق، «نَصَرَ بَكْرًا» خواهد بود. در نتیجه چون در فرایند مجهول کردن، فاعل حذف می‌شود، پس فرقی بین انواع مختلف آن (مخاطب، متکلم و غایب؛ مفرد، مثنی و جمع؛ مذکر و مؤنث) نیست؛ بلکه آنچه صیغه فعل مجهول، متناسب با آن تغییر می‌کند، مفعولی است که نائب فاعل خواهد شد.

۲. اگر فعل، متعدی **دومفعولی** باشد، پس از مجهول کردن فعل، یکی از آن دو مفعول، نائب فاعل می‌شود و دیگری به حال خود باقی می‌ماند؛ مانند:

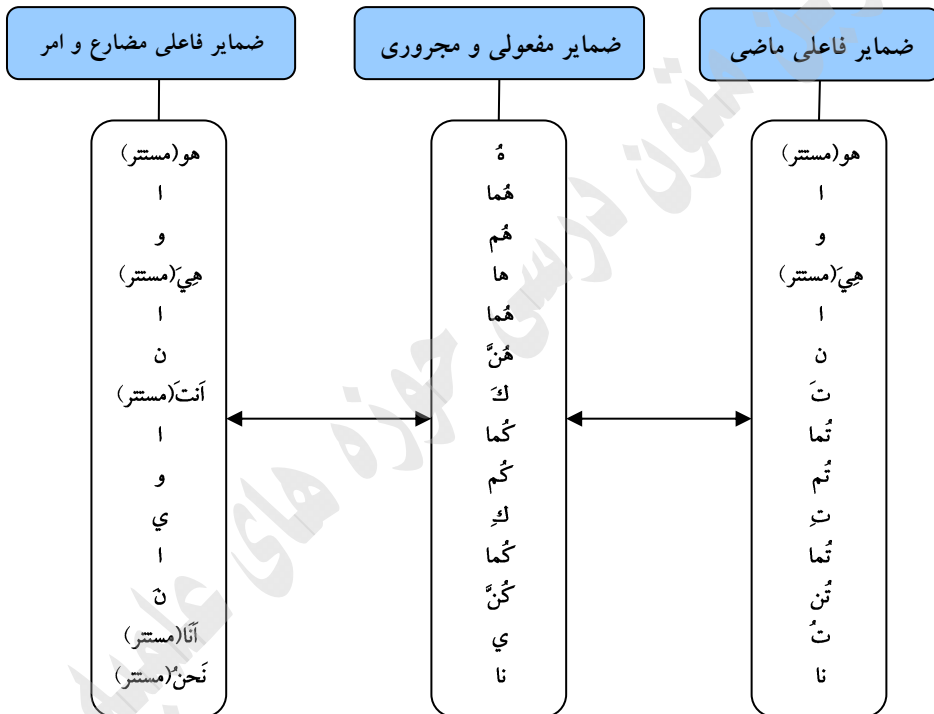
حَسِبْتُ زَيْدًا عَالِمًا ← حَسِبَ زَيْدٌ عَالِمًا

۳. مفعول به همیشه منصوب است؛ اما وقتی نائب فاعل شد، مرفوع می‌شود؛ بنابراین برای مجهول کردن افعالی که مفعول آنها ضمیر است (مانند: «نَصَرْتَهُمْ»): من آن مردان را یاری

۱. «...المفعول الذي لم يسم فاعله يقوم مقام الفاعل المحذوف و ذلك للعلم به أو الجهل به أو لتعظيمه أو لتحقيره، فينوب عنه فيما له من الرفع و لزوم الفعل و وجوب تأخيره عنه و غيّر له صيغة الفعل المسند إليه ليعلم أنه ليس بفعل الفاعل». (أبو عبد الله محمد بن حسن بن الصائغ، اللوحة في شرح الملحّة، ج ۱، ص ۳۱۵)

کردم)، ابتدا فعل مجهول می‌شود و پس از حذف ضمیر فاعلی آن، ضمیر مفعولی (که از ضمایر منصوبی است)، به ضمیر فاعلی معادل خود (که از ضمایر مرفوعی است)، تبدیل می‌شود و با نقش نائب‌فاعل، به فعل مجهول ملحق می‌شود؛ در نتیجه مجهول فعل یادشده، «نَصْرُوا» (آن مردان یاری شدند) خواهد شد.

در نمودار زیر، تناظر بین ضمایر فاعلی و مفعولی نشان شده است:



۳. شیوه ساخت فعل مجهول از متعدی به حرف جر

از فعل لازم، مانند: «ذَهَبَ» نمی‌توان مجهول ساخت؛ مگر اینکه با «حرف جر» متعدی شود.^۱

مجهول	متعدی	لازم
ذَهَبَ زَيْدٌ (زید رفت) ← ذَهَبَ بَكْرٌ زَيْدٌ (بکر زید را برد) ← ذَهَبَ زَيْدٌ (زید برده شد)		

گاهی به جای اسم ظاهر، از ضمیر استفاده می‌شود. ضمائر فعل مجهول متعدی به حرف جر عبارتند از: «هُ، هُمَا، هُم، هَا، هُمَا، هُنَّ، كَ، كُما، كُمْ، كِ، كُما، كُنَّ، ي، نا»؛ مانند: «ذَهَبَ به».

در فعل مجهول متعدی به حرف جر، با تغییر «نائب‌فاعل»، صیغه فعل تغییر نمی‌کند؛ بلکه فعل مجهول به صورت صیغه اول، در تمام صیغه‌ها ثابت می‌ماند.^۲

- صرف ماضی مجهول متعدی به حرف جر:

فُعِلَ بِهِ، فُعِلَ بِهِمَا، فُعِلَ بِهِمْ	فُعِلَ بِهَا، فُعِلَ بِهِمَا، فُعِلَ بِهِنَّ
فُعِلَ بِكَ، فُعِلَ بِكُما، فُعِلَ بِكُمْ	فُعِلَ بِكِ، فُعِلَ بِكُما، فُعِلَ بِكُنَّ
فُعِلَ بِي، فُعِلَ بِنَا	

- صرف مضارع مجهول متعدی به حرف جر:

يُفَعَّلُ بِهِ، يُفَعَّلُ بِهِمَا، يُفَعَّلُ بِهِمْ	يُفَعَّلُ بِهَا، يُفَعَّلُ بِهِمَا، يُفَعَّلُ بِهِنَّ
يُفَعَّلُ بِكَ، يُفَعَّلُ بِكُما، يُفَعَّلُ بِكُمْ	يُفَعَّلُ بِكِ، يُفَعَّلُ بِكُما، يُفَعَّلُ بِكُنَّ
يُفَعَّلُ بِي، يُفَعَّلُ بِنَا	

۱. همان‌گونه که گذشت، برای تعدیه فعل لازم می‌توان از طریق انتقال آن به برخی ابواب یا تغییر باب ثلاثی‌مجرد - به صورت سماعی - اقدام کرد که در این صورت متعدی بنفسه شمرده می‌شود.
۲. چون بین فعل و نائب‌فاعل، حرف جر فاصله شده است.

- صرف امر مجهول متعدی به حرف جرّ:

لِيُفْعَلْ بِهِ، لِيُفْعَلْ بِهِمَا، لِيُفْعَلْ بِهِمْ
لِيُفْعَلْ بِكَ، لِيُفْعَلْ بِكُما، لِيُفْعَلْ بِكُمْ
لِيُفْعَلْ بِي، لِيُفْعَلْ بِنَا

۴. ترجمه افعال مجهول عربی به فارسی

در ترجمه این افعال به فارسی، اغلب از دستورالعمل زیر استفاده می‌شود:

بن ماضی + ه + صرف فعل «شدن»^۱ طبق زمان فعل؛ مانند:

غذا را خورد. ← غذا خورده شد.

غذا را می‌خورد. ← غذا خورده می‌شود.

غذا را خواهد خورد. ← غذا خورده خواهد شد.

نکته

گاهی برای اغراضی، مانند: زیبایی کلام، فعل‌های مجهول عربی، در زبان فارسی بدون استفاده از فعل مُعین ترجمه می‌شوند؛ مانند:

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا...﴾^۲ «آن‌گاه کافران را گروه‌گروه از پس یکدیگر به دوزخ رانند»؛ به جای: رانده شوند.
يُقْتَلُونَ: «از پا درمی‌آیند»؛ به جای: کشته می‌شوند.

۱. بر حسب مورد، از افعال مُعین، مانند: «گشتن» و «گردیدن» نیز استفاده می‌شود.

۲. زمر: ۷۱.

۵. مقایسه فعل لازم و فعل مجهول

به نمونه‌های زیر دقت کنید:

لازم: **كَبُرَ سَعِيدٌ** (سعید بزرگ شد) مجهول: **قُتِلَ سَعِيدٌ** (سعید کشته شد)

در ترجمه فارسی، فعل‌های لازم و مجهول، تشابه ظاهری و معنایی دارند (استفاده از فعل «شدن») که عدم دقت در آن می‌تواند موجب اشتباه در تشخیص شود.

در فعل لازم، شنونده «سعید» را فاعل می‌پندارند و «بزرگ شدن» را به خود او منتسب می‌دانند؛ اما در فعل مجهول، شنونده پس از شنیدن «کشته شدن سعید»، به دنبال فاعل محذوف می‌گردد و این سؤال برای او پیش می‌آید که چه کسی او را کشت.

نکته

در زبان عربی، فعل‌های مجهولی وجود دارد که یا صیغه معلوم آنها استعمال نشده یا اغلب به صورت مجهول به کار رفته است که این فعل‌ها در فارسی باید معلوم ترجمه شوند. برخی از این افعال عبارتند از: **عُني بالموضوع**: به موضوع توجه کرد؛ **عُشي عليه**: بی‌هوش شد، از هوش رفت؛ **أُغمي عليه**: بی‌هوش شد، به حالت اغما درآمد؛ **سقط في يده**: پشیمان شد. از همین نمونه است: **زُكِمَ**: «مبتلای به زکام شد»؛ **دُهِشَ**: «دهشت‌زده شد، سرآسیمه شد»؛ **شُغِفَ به**: «شیفته و حریص بر آن شد»؛ **أولع به**: «شیفته و شیدای او شد»؛ **حُمَ**: «تب کرد».

هم‌اندیشی

عبارت «فعل معلوم آن است که فاعلش معلوم باشد و فعل مجهول آن است که فاعلش معلوم نباشد» را نقد نمایید.

پرسش و تمرین

۱. فعل مجهول چه تفاوت معنوی با فعل معلوم دارد؟
۲. چرا در مجهول متعدی به حرف جرّ، صیغه تغییر نمی‌کند؟
۳. ماضی، مضارع و امر مجهول فعل «عَلِمَ» را صرف و معنا کنید.
۴. امر مجهول از فعل لازم «غَضِبَ» را صرف کنید.
۵. مجهول افعال در جملات زیر را بیان نمایید؟
 قَسَمْنَا الشَّيْءَ، تَفْسَخُونَ الْعَقْدَ، نَحْرُوا النَّاقَةَ.
۶. مجهول هر يك از گروه‌های زیر را بیان کنید:
 - عَرَفَكُمُ، عَرَفَاكُمُ، عَرَفُوكُمُ
 - تَمْنَعُهَا، تَمْنَعَانِهَا، تَمْنَعُونَهَا
 - قَنَعْتُ بِهِ، قَنَعْتُمَا بِهِ، قَنَعْتُنَّ بِهِ
۷. صیغه و معنای فعل‌های زیر را بیان کنید:
 نُصِرْتُ، لِيُضْرَبُوا، قَتِلَ، يُؤْكَلُ، يُذْهَبُ بِهِمْ
۸. برای هر یک از معانی زیر، صیغه مناسب را ذکر کنید:

شما (دو مرد) زده شدید	ما باید یاری شویم
آن زنان باید یاری شوند	از شما (دو زن) سؤال می‌شود
شما (چند مرد) یاری می‌شوید	آن دو زن یاری شدند

۱. قَسَمَ يَقْسِمُ قَسَمًا الشَّيْءَ: آن چیز را بخش‌بخش و قسمت کرد.
۲. فَسَخَ الْعَقْدَ: قرارداد را برهم زد؛ فَسَخَ يَقْسَحُ فُسْخًا: نادان و کم‌عقل شد.
۳. نَحَرَ يَنْحَرُ نَحْرًا الْبَهِيمَةَ: چهارپا را از گودی زیر گلویش ذبح کرد.

۹. در آیات و احادیث زیر، فعل‌های مجهول را مشخص نمایید و صیغه، وزن و باب هر یک را بیان کنید:

﴿... لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۷۹)

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ (طور: ۳۵)

- رسول الله ﷺ: جَبَلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغِضَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا.^۱

۱۰. از مصدرهای ذکرشده و با توجه به شماره صیغه، فعل موردنظر را بسازید:

(برخی فعل‌ها لازم هستند برای شناخت حرف جر مناسب برای مجهول سازی، مراجعه به کتاب لغت لازم است)

وزن امر معلوم	امر معلوم با «ن»	شماره صیغه	مضارع مجهول با «ن»	شماره صیغه	ماضی معلوم	شماره صیغه	رمز حرکت عین الفعل ماضی و مضارع		
							↓	ترجمه	مصدر
		۷		۲		۶	س	هلاک شدن	تَلَف
		۸		۱۰		۱۱	م	فریفتن	خِذْع
		۱۰		۹		۷	ض	بازگشتن	رُجُوع
		۹		۳		۱۲	ن	آشکارکردن	جَهْر
		۱۱		۶		۹	س	طمع کردن	طَمَع
		۱۱		۱		۳	ض	تراشیدن	خَلَق
		۱۲		۱۳		۴	س	خندیدن	ضِحْک
		۸		۱۱		۱۴	ن	پلید کردن	قَدْر
		۹		۱۲		۸	ض	سوزاندن	حَرَق

۱. ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (صدوق)، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱.



مجاز و افعال

چنان که گذشت، فعل ماضی در وضع و حقیقت، بر زمان گذشته و فعل مضارع بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند؛ اما گاهی این افعال، با وجود قرآنی، در زمانی غیر از زمانی که برای آن وضع شده‌اند، به کار رفته‌اند که این کاربرد «مجازی» است. توجه به این موارد، در فهم صحیح جملات و به تبع آن، در ترجمه صحیح آنها نقش بسیار مهمی دارد.^۱

۱. کاربرد ماضی در معنای حال یا آینده

مهم‌ترین مواردی که فعل ماضی به معنای حال یا آینده^۲ به کار رفته است، عبارتند از:

۱. صیغ عقود؛ مانند: اُنْكَحْتُ^۳ وَ بَعْتُ.

۲. معنای طلب؛ مانند: رَجَمَكَ اللهُ.^۴

-
۱. اصطلاح «فعل ماضی» در دو معنا به کار می‌رود: فعلی که زمانش گذشته است؛ فعلی که صیغه‌اش مضارع و امر نیست. در غالب موارد، این دو معنا در یک فعل جمع می‌شوند؛ اما گاهی صیغه فعل، ماضی است؛ اما زمانش ماضی نیست. در فعل مضارع نیز همین نکته مطرح است.
۲. ماضی در صیغ عقود به معنای حال و در سایر موارد به معنای آینده است.
۳. اُنْكَحْتُ الْمَرَأَةَ: آن زن را به ازدواج او درمی‌آورم.
۴. فعل ماضی در معنای «دعا» به کار رفته است.

۳. بعد از «اِذَا» و «ادوات شرط جازم»؛ مانند: ﴿وَلِإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا...﴾ (روم: ۳۶) ﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا﴾ (طه: ۱۰۰)
۴. بعد از «حَيْثُ»؛ مانند: ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ (بقره: ۱۴۹)
۵. بعد از «موصول»؛ مانند: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ...﴾ (مائده: ۳۴)
۶. بعد از «كُلَّمَا»؛ مانند: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ (نساء: ۵۶)
۷. بعد از همزه تسویه؛ مانند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره: ۶)

نکته

فعل ماضی در کاربردهای دوم و سوم، همواره به معنای آینده می‌آید؛ ولی در کاربرد چهارم به بعد ممکن است به معنای گذشته یا آینده باشد و دلالت آن بر آینده نیازمند وجود قرینه است.

۲. کاربرد مضارع در معنای گذشته

مهم‌ترین مواردی که فعل مضارع به معنای گذشته به کار رفته است، عبارتند از:

۱. بعد از «كان»؛ مانند: ﴿وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَاتِ﴾ (انبیاء: ۷۴)

۱. «ويحتمل المضي والاستقبال بعد «همزة التسوية»... وبعد «كُلَّمَا» و«حَيْثُمَا» لِأَنَّ فِي الثَّلَاثَةِ رَائِحَةَ الشَّرْطِ... وكذا إذا كان صلة لموصول عام... (رضی الدین استرآبادی؛ شرح الرضی علی الکافی؛ ج ۴، ص ۱۰ و ۲۵)

۲. بعد از «إِذْ»؛ مانند: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ

زَوْجَكَ﴾. (احزاب: ۳۷)

۳. بعد از «لَمْ»؛ مانند: ﴿لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُؤَلِّدْ﴾. (اخلاص: ۳)

۴. بعد از «لَمَّا»؛ مانند: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَنُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾. (حجرات: ۱۴)

۵. عطف فعل مضارع بر ماضی؛ مانند: ﴿الْمَرْتَرَأْتُ أَنْزَلَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾. (حج: ۶۳)

۶. بعد از «لَوْ» شرطیه؛ مانند: ﴿لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجْلًا﴾. (واقعه: ۷۰) استعمال مضارع بعد

از «لو» در معنای گذشته، غالبی است، نه همیشگی.

نکته

فعل ماضی بر امر موجود و قطعی دلالت می کند، از این رو می توان از رخدادی که قطعاً در

آینده تحقق می یابد، با صیغه ماضی حکایت نمود؛ مانند: تعبیر «فزع» در آیه: ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ

فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ﴾ (نمل: ۸۱)؛ از این رو بر فعل مضارع عطف شده است؛

«فتحننا» در آیه: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ (فتح: ۱) هر چند زمان وقوع آن آینده است، به دلیل

قطعی بودن آن، گویا محقق شده و از آن به صیغه ماضی تعبیر شده است؛ و از همین نمونه است

آیه: ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا﴾. (اعراف: ۴۴)

تحقیق:

به نظر شما زمان فعل در آیه: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَأْ بَلَّغَتْ رِسَالَتَهُ﴾ (مائده: ۶۷) چیست؟

تغییرات لفظی

کلمات مضاعف، مهموز و معتل، در معرض برخی تغییرات لفظی هستند که در دروس بعدی به آنها پرداخته می شود.
برای سهولت در آموزش و نیز به جهت اشتراک فراوان این تغییرات لفظی در فعل و اسم، مثال هایی از اسم نیز بیان می شود.

مضاعف

کلمه به اعتبار نوع حروف آن، به مضاعف و غیر مضاعف تقسیم می شود که مضاعف با شرایطی، در معرض تغییر است. این درس به تعریف و تغییرات مضاعف می پردازد.



۱. تعریف

کلمات **ثلاثی** به مضاعف و غیر مضاعف تقسیم می شوند و کلماتی که عین الفعل و لام الفعل آنها مثل هم باشد - مانند: **وَدَّ**^۱ - مضاعف نامیده می شوند.^۲ البته به کلمات رباعی که فاء الفعل آنها، همانند لام الفعل اول و نیز عین الفعل آنها، همانند لام الفعل دوم باشد - مانند: **زلزل** و **تزلزل** - نیز «مضاعف» گفته شده است.^۳ خماسی به مضاعف و غیر مضاعف تقسیم نمی شود.

۱. وَدَّ يَوَدُّ وَدًّا وَ مَوَدَّةً ؕ؛ او را دوست داشت.

۲. به کلماتی مانند: «سَلَسَ» که فاء الفعل و لام الفعل آنها متماثل اند، مضاعف گفته نمی شود.

۳. نگاه دقیق به این مسأله، گویای آن است که معیار دانشمندان صرف در تقسیمات کلمه، زمینه تغییر در آنهاست؛ از این رو کلماتی با دو حرف مثل هم، که در معرض تغییر نیستند - مانند: «زلزل» - نباید «مضاعف» شمرده شوند. با این معیار، **اسمی** که فاء الفعل و عین الفعل آن مثل هم باشد - مانند: **دَقَن** و **بَثِر** - نیز از آن جا که تغییرات مضاعف در آن، واقع نمی شود نباید مضاعف شمرده شود. هر چند که جمعی آن را مضاعف شمرده اند.

نکته

در زبان عربی، کلمه رباعی یا خماسی که دو حرف اصلی آن، متماثل و در کنار هم باشد، به کار نرفته است. در نتیجه کلماتی، مانند: **جَلَبَبٌ** و **الَّذَدُ**^۱ ثلاثی مزید هستند، نه رباعی یا خماسی.

۲. ابواب مضاعف

تنها در سه باب ثلاثی مجرد، فعل «مضاعف» به کار رفته است که برای سهولت در یادگیری، در عبارت: «**سَنَضَّدُ**» خلاصه شده‌اند؛ حرف «س» رمز باب «**سَمِعَ يَسْمَعُ**»، حرف «ن» رمز باب «**نَصَرَ يَنْصُرُ**» و حرف «ض» رمز باب «**ضَرَبَ يَضْرِبُ**» است. تکرار حرف «د» هم نشانه مضاعف بودن کلمه است.

نمونه‌هایی از ابواب مضاعف

باب «**س**»، مانند:

مَسَّ يَمَسُّ حَرَّ يَحْرُ مَلَّ يَمَلُّ لَذَّ يَلْذُ

باب «**ن**»، مانند:

جَرَّ يَجُرُّ دَقَّ يَدُقُّ سَبَّ يَسُبُّ دَلَّ يَدُلُّ

باب «**ض**»، مانند:

صَجَّ يَصْجُجُ بَتَّ يَبِثُّ قَلَّ يَقِلُّ زَلَّ يَزِلُّ

۱. الَّنَدَدُ: ستیزه‌جو.

۳. تغییرات مضاعف

تلفظ دو حرف مشابه در کنار هم «ثقیل» است.^۱ بنابراین برای کاهش یا برطرف نمودن این ثقل، تغییراتی در کلمه رخ می‌دهد که در ادامه می‌آید.

ابدال

«ابدال» به معنای جایگزین کردن یک حرف با حرفی دیگر در همان جایگاه است. گاهی مضاعف در معرض «ابدال» قرار می‌گیرد؛^۲ مانند: فعل **ظَنَّ** که وقتی به باب **تَفَعَّل** می‌رود، جایز است لام‌الفعل آن به حرف یاء تبدیل شود:

تَظَنَّ ← **تَظَنَّى**

حذف

تغییر دیگری که در برخی از افعال مضاعف جاری می‌شود، «حذف» است؛ برای نمونه، در صرف صیغه‌های ششم به بعد، در افعال ماضی مکسورالعین مضاعف، سه وجه جایز است:

- بدون تغییر؛ مانند: **ظَلَلْتُمْ**.
- حذف عین‌الفعل؛ مانند: **ظَلُّتُمْ**.
- حذف عین‌الفعل و انتقال حرکت آن به فاء‌الفعل؛ مانند: **ظَلُتُمْ**.

۱. «...النطق بالمثلین ثقیل، لأنک تحتاج فیهما إلى إعمال العضو الذی یرج منه الحرف المضعف مرتین،

فیکثر العمل علی العضو الواحد». (علی بن مؤمن نحوی (ابن عصفور)، الممتع فی التصریف، ص ۳۱۴)

۲. ابدال در مضاعف، سماعی است؛ اما در مباحث تخفیف همزه، اعلال و برخی ابواب ثلاثی مزید غالباً قیاسی است که در جای خود بیان خواهد شد.

آیه مبارکه ﴿طَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا﴾^۱ نیز از همین نمونه است.

ادغام

مهم‌ترین و رایج‌ترین تغییر در مضاعف، «ادغام»^۲ است. معنای لغوی «ادغام»، الحاق، پیوستگی و داخل کردن است و در اصطلاح نیز به معنای داخل کردن حرف ساکن در حرف هم‌جنس متحرک پس از آن و سپس تلفظ مشدد آن حرف است؛^۳ مانند: عَلَّمَ ← عَلَّم حرف اول، «مُدغم» و حرف دوم، «مدغم‌فیه» نامیده می‌شود. البته اجرای قاعده ادغام، در گرو وجود دو شرط است:

الف) کنار هم بودن دو حرف؛

ب) ساکن بودن اولی و متحرک بودن دومی.

۴. تقسیمات ادغام

ادغام به اعتبارهای مختلف، تقسیمات گوناگونی دارد؛ از جمله:

الف) ادغام صغیر و کبیر

اگر «حرف اول» ساکن و «حرف دوم» متحرک باشد، ادغام آنها از نوع «صغیر» است؛ اما اگر «هر دو حرف» متحرک باشند و برای فراهم نمودن شرایط ادغام، حرف اول را ساکن کنیم، به این نوع، ادغام «کبیر» می‌گویند؛ مانند:

رَدَدَ ← رَدَدَ ← رَدَّ

۱. طه: ۹۷.

۲. ادغام، اختصاص به مضاعف ندارد.

۳. ادغام گاهی لفظی و کتبی است؛ مانند: عَلَّمَ؛ اما گاهی فقط لفظی است و حرف به صورت مشدد نوشته نمی‌شود؛ مانند: اضرب بکراً.

مواردی که حرف اول، متحرک و حرف دوم ساکن باشد، به همین نوع ملحق می‌شود:

مانند: **لِيَمْدُ** ← **لِيَمْدُ** ← **لِيَمْدُ** ← **لِيَمْدُ**

ب) ادغام متماثلان و متقاربان

ادغام دو حرف هم‌جنس را «ادغام متماثلان» می‌گویند؛ مانند:

مَدَدَ ← **مَدَدَ**

اما اگر دو حرف غیر هم‌جنس، در مخرج تلفظ به هم نزدیک باشند - مثل: **د و ت** - یا در «برخی صفات» با هم مشترک باشند - مثل: **ن و و** - ادغام آنها «ادغام متقاربان» نامیده می‌-

شود؛ مانند: ادغام «**نون ساکن**» در حروف «**يَرْمَلُونَ**»: **مَنْ يَعْمَلُ** ← **مَنْ يَعْمَلُ**

نکته

بازگشت ادغام متقاربان، به ادغام متماثلان است؛ به این معنا که ابتدا مدغم و مدغم‌فیه هم‌جنس می‌شوند؛ سپس دو حرف هم‌جنس در یکدیگر ادغام می‌گردند؛^۲ مانند:

﴿مَنْ يَشَاءُ﴾ در آیه: ﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ﴾^۳ که ابتدا به صورت «**مَنْ يَشَاءُ**» درمی‌آید و

سپس ادغام رخ می‌دهد. بنابراین تقسیم ادغام به متماثلان و متقاربان، به اعتبار «حالت اولیه» مدغم و مدغم‌فیه است.

۱. «و القياس قلبُ الأولِ إلّا لِعارضٍ...». (برای تحقیق بیشتر، ر.ک: رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه

ابن الحاجب، ج ۳، ص ۱۸۱)

۲. «لا يمكن ادغام المتقاربين إلا بعد جعلهما متماثلين؛ لأن الادغام إخراج الحرفين من مخرج واحد دفعة واحدة باعتماد تام، و لا يمكن إخراج المتقاربين من مخرج واحد؛ لأن لكل حرف مخرجاً على حدة». (رضی-

الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۳، ص ۱۶۰)

۳. عنكبوت: ۲۱.

ج) ادغام واجب، جایز و ممتنع

موارد و قواعد آن در درس بعدی خواهد آمد.

ه. قواعد وزن حرف مشدّد

در درس‌های گذشته، با کاربرد وزن و قواعد آن در کلمات سالم آشنا شدیم. بسیاری از آن قواعد در تشخیص وزن کلمات و ادای حرف مشدّد^۱ نیز جاری است. در اینجا، قواعد اختصاصی وزن این‌گونه کلمات بیان می‌شود:

۱. اگر هر دو حرف مشدّد، «اصلی» باشند، در وزن، حروف متناظر با آن دو، بدون تشدید و با حرکات قبل از ادغام آورده می‌شود؛ مانند: **فَرَّ** بر وزن **فَعَلَ** و **يَفِرُّ** بر وزن **يَفْعَلُ**.

۲. اگر هر دو حرف مشدّد، «زائد» باشند، در وزن نیز همان حرف زائد به صورت مشدّد می‌آید؛ مانند: **إِجْلَوَاذ**^۲ بر وزن **إِفْعَوَال**.

۳. اگر یکی از دو حرف مشدّد، «اصلی» و دیگری «زائد» باشد، آنگاه:
الف) اگر حرف زائد، تکرار حرف اصلی باشد (مانند باب تفعیل که در ماضی و مضارع آن، عین‌الفعل تکرار می‌شود)، حرف متناظر با حرف اصلی، در وزن به صورت مشدّد می‌آید؛ مانند: **قَوَّضَ** بر وزن **فَعَّلَ**.

ب) اگر حرف زائد، تکرار حرف اصلی نباشد (بلکه حرف اصلی با حرف زائد، همجنس باشد)، حرف متناظر با حرف اصلی و خود حرف زائد در وزن، بدون تشدید ذکر می‌شوند؛ مانند: **وَقَّى** (از: و ف ی) بر وزن **فَعِيل**.

۱. برخی از کلمات مشدّد، مضاعف‌اند؛ مانند: مَدَّ، و برخی از آنها نیز غیرمضاعف هستند؛ مانند: عَلَّمَ؛ همان‌طور که برخی از کلمات مضاعف، مشدّد نیستند؛ مانند: دُرَّر. وزن این دسته، همانند وزن کلمات غیرمضاعف است.
۲. به معنای «به سرعت رفتن»، از ماده «ج ل ذ».

نکته

اجرا یا عدم اجرای «ادغام» در وزن و موزون، دارای سه حالت است:

الف) اجرا در وزن و موزون (هر دو): مانند: **فَوْضَ** بر وزن **فَعَلَ**.

ب) اجرا در موزون، عدم اجرا در وزن؛ مانند: **مَدَّ** بر وزن **فَعَلَ**.

ج) عدم اجرا در موزون، اجرا در وزن؛ مانند: **سَفَرَجَل** بر وزن **فَعَّلَ**.^۱

هم اندیشی

چرا در وزن کلماتی مانند: «مَدَّ» ادغام صورت نگرفته است؟

پرسش و تمرین

۱. کدام یک از کلمات قرآنی ذیل مضاعف اند؟
يُبَشِّرُهُمْ، بَلَّغَ، جَنَاتٍ، يُحَاجُّونَ، حَقَّتْ، رَدَدْنَاهُ، تُسَبِّحُوهُ
۲. تغییرات گوناگون «مضاعف»، لفظی است یا معنوی؟
۳. وزن کلمات زیر را بنویسید:
يَقِلُّ، ظَلَّتْ، رَقَّتْ، نَقِيَ، قَرَعَمِلَ، يُكْرِمُ، حَبَّ، تَصَدَّدَ

۱. ادغام در وزن به لحاظ وجود شرایط ادغام (دو حرف متمائل که حرف اول ساکن است) می باشد. و برخی در این موارد، وزن را بدون ادغام (فَعَّلَل) ذکر می کنند. تا گویای «موزون» باشد.

قواعد ادغام

«ادغام» مهم‌ترین تغییر در مضاعف است. این درس به بیان موارد وجوب، جواز و امتناع ادغام می‌پردازد. البته این قواعد، اختصاصی به مضاعف ندارد. از این‌رو در این درس به غیر مضاعف نیز پرداخته شده است.



اقسام سه‌گانه ادغام واجب، جایز و ممتنع، در متماثلان و متقاربان جاری است:

۱. ادغام واجب

متماثلان

ادغام متماثلان، در دو مورد واجب است:

الف) حرف اول، ساکن و حرف دوم متحرک باشد؛ چه در یک کلمه باشند چه در دو کلمه؛^۱ مانند:

مَدُّ ← مَدُّ
اَضْرَبْ بَكْرًا ← اَضْرَبْ بَكْرًا

۱. در مواردی مانند: «فِي يَوْمٍ» در آیه: ﴿تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ (معارج: ۴) که حرف اول، حرف مد است، ادغام جاری نمی‌شود.

سَكَّتْ ← سَكْتُ

ب) هر دو حرف، متحرک و در یک کلمه باشند.^۱ برای این امر، در صورتی که حرف پیش از حرف اول، ساکن حرکت پذیر باشد، با انتقال حرکت حرف اول به قبل، آنها را ادغام می کنیم؛ مانند:

يَمَسُّ ← يَمَسُّ ← يَمَسُّ

در غیر این صورت، آن حرکت حذف می شود؛ مانند:

مَسِي ← مَسِي ← مَسِي (مَسِي، متحرک است)
مَادَد ← مَادَد ← مَادَد (مَادَد، حرکت پذیر نیست)

مقاربان

ادغام مقاربان در دو مورد واجب است:

الف) ادغام لام «ال» در حروف شمسی؛ مانند:

الشَّمْسُ ← الشَّمْسُ

ب) ادغام نون ساکن در حروف «یرملون»؛ مانند:

مِنْ رَبِّكُمْ ← مِنْ رَبِّكُمْ^۲

«تنوین» نیز در واقع «نون ساکن» است و مشمول این قاعده می شود؛ مانند آیه:

﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ﴾^۳

۱. در چند مورد، هر چند هر دو حرف متحرک باشند، ادغام صورت نمی گیرد، که در ادامه همین درس بیان خواهد شد.

۲. روشن است که ادغام «ال» در «ل» از حروف شمسی و نیز ادغام نون ساکن در «ن» از حروف یرملون، از مصادیق ادغام متماثلان است.

۳. یس: ۳۴

۲. ادغام جایز

متماثلان

ادغام متماثلان در دو حالت جایز است:

الف) ادغام دو حرف متحرک و در دو کلمه؛ مانند:

جَعَلَ لَكَ ← جَعَلَ لَكَ

مَنَاسِكُكُمْ ← مَنَاسِكُكُمْ

و از همین نمونه است ادغام در «تَأْمَنَّا» در آیه شریفه ﴿قَالُوا يَكُونُ مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى

يُوسُفَ﴾^۱

ب) ادغام در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ از مضارع مجزوم و امر؛ در این صیغه‌ها اگر بخواهیم ادغام کنیم، پس از انتقال حرکت عین‌الفعل به حرف قبل، چون علامت رفع نیز از لام‌الفعل حذف شده، «التقاء ساکنین» (اجتماع دو حرف ساکن) پدید می‌آید که برای رفع این حالت، به لام‌الفعل، حرکت عارضی^۲ داده می‌شود. حال اگر عین‌الفعل مضموم باشد، لام-الفعل با سه حرکت فتحه، کسره و ضمه، و در غیر این صورت، با دو حرکت فتحه و کسره خوانده می‌شود؛ مانند:

يَمْدُ (يَمْدُ) ← يَمْدُ ← يَمْدُ ← يَمْدُ، يَمْدُ، يَمْدُ^۳

يَفِرُّ (يَفِرُّ) ← يَفِرُّ ← يَفِرُّ ← يَفِرُّ، يَفِرُّ، يَفِرُّ

يَمْسُ (يَمْسُ) ← يَمْسُ ← يَمْسُ ← يَمْسُ، يَمْسُ، يَمْسُ

۱. کهف: ۹۵

۲. یعنی: صورت اصلی و وضع شده کلمه، دارای این حرکت نبوده است.

۳. با توجه به جواز ادغام، استعمال صیغه‌های پنج‌گانه فوق به صورت فک ادغام نیز جایز است؛ مانند: يَمْدُ.

امر حاضر معلوم این افعال نیز چنین است؛ مانند:

تَمَدُّ (تَمَدُّدُ) ← اُمَدُّ، مَدُّ، مَدُّ

تَفَرُّ (تَفَرُّرُ) ← اِفَرُّ، فَرُّ، فَرُّ

تَمَسُّ (تَمَسُّسُ) ← اِمَسُّسُ، مَسُّ، مَسُّ

مقاربان

ادغام مقاربان در دو حالت جایز است:

الف) ادغام دو حرف در یک کلمه؛ در باب‌های «نَفْعَلُ»، «تَفَاعَلُ» و «اِفْتَعَالُ» که قواعد آن در مباحث ابواب ثلاثی مزید خواهد آمد؛ مانند:

يَتَنَاقَلُ ← يَتَنَاقَلُ ← يَتَنَاقَلُ

ب) ادغام دو حرف در دو کلمه که اولی ساکن باشد و جزء موارد وجوبی ادغام نباشد؛ مانند:

قُلْ رَبِّي ← قُلْ رَبِّي

۳. ادغام ممتنع

ادغام در غیر از موارد وجوب و جواز، ممتنع است:

متمثالان

از مهم‌ترین موارد امتناع ادغام در متمثالان می‌توان به ۵ مورد ذیل اشاره کرد:

الف) حرف اول از متمثالان، حرف مدّ باشد؛ مانند: «قُوقُلْ».

ب) در اسم‌های ثلاثی مجرد؛ مانند: «مِلَلٌ، قُلُلٌ و شَطَطٌ».

ج) دو حرف همجنس، در ابتدای کلمه باشند؛ مانند: «دَدَنٌ».

د) در متمثالان، ادغام دیگری رخ داده باشد؛ مانند: «مَدَّدٌ».

۱. به طور کلی، دو حرف متقارب حتماً باید در دو کلمه باشند تا ادغام صورت گیرد، مگر در این سه باب (ر.ک: علی بن مؤمن نحوی، (ابن عصفور)، الممتع فی التصریف، ص ۳۴۹)

هـ) حرف دوم، ساکن و متصل به ضمیر فاعلی متحرک مثل: «ت» یا «ن» باشد؛^۱ مانند: «فَرَزَن».

متقاربان

اجرای ادغام، در یک کلمه به جز سه باب تفاعل، تفعّل و افتعال، ممتنع است؛ مانند: کلمه «وَتَد».

۴. جمع‌بندی احکام ادغام در افعال مضاعف

احکام مضاعف در افعال به این شرح است:

- الف) ادغام در پنج صیغه اول ماضی، «واجب» و در بقیه صیغ «ممتنع» است.
- ب) ادغام در صیغه‌های ۶ و ۱۲ فعل مضارع، «ممتنع» و در بقیه صیغ «واجب» است.
- ج) ادغام در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ امر و مضارع مجزوم جایز است و در بقیه صیغ، حکم مضارع را دارد.

۵. مضاعف مؤکد

در صورت الحاق «نون تأکید» به فعل مضاعف، همان تغییراتی که در فعل سالم صورت می‌گرفت، در فعل مضاعف نیز رخ می‌دهد؛ همانند فعل سالم صرف می‌شود و در پنج صیغه «۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴» امر و مضارع مجزوم، فقط یک حالت جایز است؛ مانند:

يَمْدُ ← يَمْدَنَّ، يَمْدُنْ يَمْدُونَ ← يَمْدُنْ، يَمْدُنْ
لِيَمْدُدْ، لِيَمْدُدْ، لِيَمْدُدْ لِيَمْدُنْ، لِيَمْدُنْ
أَمْدُدْ، مَدْدْ، مَدْدْ مَدَّنْ، مَدَّنْ

۱. «لأنهم لو أَدغموا لوجب تحريك الثاني و لا يستقيم؛ إذ لا يكون قبل ضمير الفاعل المتحرك إلا ساكن».

(نظام‌الدین حسن بن محمد (ادیب نیشابوری)، شرح النظام، ص ۶۸۶)

صرف صیغه‌های ماده «ر د ه» از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

صیغه	ماضی		مضارع		امر		امر معلوم موکد
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول	
۱	رَدَّ	رُدَّ	يُرَدُّ	يُرَدُّ	لِيُرَدْ	لِيُرَدْ	لِيُرَدَّنْ
۲	رَدَّا	رُدَّا	يُرَدَّانِ	يُرَدَّانِ	لِيُرَدَّا	لِيُرَدَّا	لِيُرَدَّانْ
۳	رَدُّوا	رُدُّوا	يُرَدُّونَ	يُرَدُّونَ	لِيُرَدُّوا	لِيُرَدُّوا	لِيُرَدُّنْ
۴	رَدَّتْ	رُدَّتْ	تُرَدُّ	تُرَدُّ	لِتُرَدْ	لِتُرَدْ	لِتُرَدَّنْ
۵	رَدَّتَا	رُدَّتَا	تُرَدَّانِ	تُرَدَّانِ	لِتُرَدَّا	لِتُرَدَّا	لِتُرَدَّانْ
۶	رَدَدْنِ	رُدَدْنِ	يُرَدَّدْنَ	يُرَدَّدْنَ	لِيُرَدَّدْنَ	لِيُرَدَّدْنَ	لِيُرَدَّدْنَانْ
۷	رَدَدَتْ	رُدَدَتْ	تُرَدَّدُ	تُرَدَّدُ	لِتُرَدْ	لِتُرَدْ	رُدَّنْ
۸	رَدَدْتُمَا	رُدَدْتُمَا	تُرَدَّانِ	تُرَدَّانِ	رَدَّا	لِتُرَدَّا	رُدَّانْ
۹	رَدَدْتُمْ	رُدَدْتُمْ	تُرَدُّونَ	تُرَدُّونَ	رُدُّوا	لِتُرَدُّوا	رُدَّنْ
۱۰	رَدَدَتْ	رُدَدَتْ	تُرَدِّينَ	تُرَدِّينَ	رُدِّي	لِتُرَدِّي	رُدَّنْ
۱۱	رَدَدْتُمَا	رُدَدْتُمَا	تُرَدَّانِ	تُرَدَّانِ	رَدَّا	لِتُرَدَّا	رُدَّانْ
۱۲	رَدَدْتُنْ	رُدَدْتُنْ	تُرَدَّدْنَ	تُرَدَّدْنَ	اُرَدَّدْنَ	لِتُرَدَّدْنَ	اُرَدَّدْنَانْ
۱۳	رَدَدْتُ	رُدَدْتُ	اُرَدُّ	اُرَدُّ	اِرَدْ	لِاِرَدْ	اِرَدَّنْ
۱۴	رَدَدْنَا	رُدَدْنَا	نُرَدُّ	نُرَدُّ	لِنُرَدْ	لِنُرَدْ	لِنُرَدَّنْ

۱. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ امر معلوم مضاعف از باب فَعَلَ يَفْعُلُ، کسر و ضم لام الفعل و فک ادغام نیز جایز است؛ مانند: لِيُرَدُّ، لِيُرَدُّ، لِيُرَدُّ؛ اما در صیغه‌های امر مجهول این باب، ضم لام الفعل جایز نیست.

صرف صیغه‌های ماده «ض ل ل» از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

صیغه	ماضی		مضارع		امر		امر معلوم موکد
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول	
۱	ضَلَّ	ضُلَّ	يَضِلُّ	يُضَلُّ	لِيَضِلَّ ^۱	لِيُضَلَّ	لِيَضِلَّنَّ
۲	ضَلَا	ضُلَا	يَضِلَّانِ	يُضَلَّانِ	لِيَضَلَّا	لِيُضَلَّا	لِيَضِلَّانَا
۳	ضَلُّوا	ضُلُّوا	يَضِلُّونَ	يُضَلُّونَ	لِيَضِلُّوا	لِيُضَلُّوا	لِيَضِلُّونَا
۴	ضَلَّتْ	ضُلَّتْ	تَضِلُّ	تُضَلُّ	لِتَضِلَّ	لِيُضَلَّ	لِتَضِلَّنَّ
۵	ضَلَّتَا	ضُلَّتَا	تَضِلَّانِ	تُضَلَّانِ	لِتَضَلَّا	لِيُضَلَّا	لِتَضِلَّانَا
۶	ضَلَّنَ	ضُلَّنَ	يَضِلَّنَ	يُضَلَّنَ	لِيَضِلَّنَ	لِيُضَلَّنَ	لِيَضِلَّنَانَا
۷	ضَلَّتْ	ضُلَّتْ	تَضِلُّ	تُضَلُّ	ضَلَّ	لِيُضَلَّ	ضِلَّنَّ
۸	ضَلَّتُمَا	ضُلَّتُمَا	تَضِلَّانِ	تُضَلَّانِ	ضَلَّا	لِيُضَلَّا	ضِلَّانَا
۹	ضَلَّتُمْ	ضُلَّتُمْ	تَضِلُّونَ	تُضَلُّونَ	ضَلُّوا	لِيُضَلُّوا	ضِلُّونَا
۱۰	ضَلَّتْ	ضُلَّتْ	تَضِلَّيْنِ	تُضَلَّيْنِ	ضِلِّي	لِيُضَلِّي	ضِلَّنَّ
۱۱	ضَلَّتُمَا	ضُلَّتُمَا	تَضِلَّانِ	تُضَلَّانِ	ضَلَّا	لِيُضَلَّا	ضِلَّانَا
۱۲	ضَلَّتُنَّ	ضُلَّتُنَّ	تَضِلَّنَ	تُضَلَّنَ	إِضِلَّنَ	لِيُضَلَّنَ	إِضِلَّنَانَا
۱۳	ضَلَّتْ	ضُلَّتْ	أَضِلُّ	أُضَلُّ	لَاَضِلَّ	لَاُضَلَّ	لَاَضِلَّنَّ
۱۴	ضَلَّلْنَا	ضُلَّلْنَا	نَضِلُّ	نُضَلُّ	لِنَضِلَّ	لِيُضَلَّ	لِنَضِلَّنَّ

۱. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ امر معلوم و مجهول مضارع از باب فَعَلَ يَفْعُلُ، کسر لام الفعل و فک ادغام نیز جایز است؛ مانند: لِيَضِلَّ، لِيُضَلَّ، لِيَضِلَّانِ و لِيُضَلَّانِ، لِيَضِلَّنَّ، لِيُضَلَّنَّ.

هم اندیشی

۱. در چه مواردی، دو حرف «مدغم» و «مدغم‌فیه» به صورت یک حرف و در چه مواردی، به صورت دو حرف نوشته می‌شوند؟
۲. تنظیم جدیدی را برای موارد جواز، وجوب و امتناع ادغام، در قالب یک نمودار ارائه کنید.

پرسش و تمرین

۱. آیا ادغام متقاربین، در یک کلمه نیز صورت می‌گیرد؟ شرح دهید.
۲. حکم ادغام (وجوب، امتناع، جواز) در موارد زیر چیست؟ (قاعده مربوط به آن نیز بیان شود)
- هَمَمْتُ، اسْتَفَرَزَ، اسْمَعُ عِلْمًا، مَنْ يَشَاءُ، مَكْنَنًا، لَيْسُدُّ، يَتَحَاجُّ، سُرُر.
۳. ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول از ماده: «ب ث ث» (فَعْلُ يَفْعُلُ) را صرف کنید.
۴. ماضی، مضارع و امر معلوم از ماده: «ض ل ل» (فَعْلُ يَفْعِلُ) و «م س س» (فَعْلُ يَفْعَلُ) را صرف نمایید.
۵. امر معلوم «مَدَّ» را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف نمایید.
۶. در عبارات ذیل، فعل‌های مضاعف را مشخص کنید و صیغه و وزن هر یک را بنویسید:
- ﴿... ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَىٰ عَلِيمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ (جمعه: ۸)
- ﴿إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْأَرْضِ رَجًا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا﴾ (واقعه: ۵۴)
- ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ (مسد: ۱)

﴿وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ﴾ (اعراف: ۱۵۰)

﴿وَقَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ (انعام: ۱۱۵)

اللَّهُمَّ زِدْ كُلَّ غَرِيبٍ، اللَّهُمَّ فَكِّ كُلَّ أَسِيرٍ، اللَّهُمَّ سُدِّ فَقْرَنَا بِغِنَاكَ.

تخفیف همزه

در این درس، با تعریف و تغییرات کلمات مهموز آشنا می‌شویم.



۱. تعریف مهموز

به کلمه ثلاثی^۱ که در حروف اصلی آن، «همزه» وجود داشته باشد، «مهموز» گفته می‌شود؛ مانند: ^۲أَكَلَ، رَأَسَ و قَرَأَ. ^۳مهم‌ترین اقسام مهموز عبارتند از: «مهموز الفاء»، «مهموز العین» و «مهموز اللام»^۴.

اگر همزه در کلمه مهموز، براساس قواعد صرفی، حذف^۵ یا تبدیل به حرف عله^۱ شود، آن کلمه همچنان مهموز شمرده می‌شود.

-
۱. تقسیم کلمه به «مهموز و غیرمهموز» و «معتل و غیرمعتل» تنها مختص ثلاثی است و در رباعی و خماسی جاری نیست؛ هر چند در برخی منابع، اصطلاح «مهموز» یا «معتل» بر رباعی نیز اطلاق شده است.
 ۲. أَكَلَ يَأْكُلُ أَكَلًا الطَّعَامَ: غذا را خورد.
 ۳. قَرَأَ يَقْرَأُ وَيَقْرَأُ قُرْءًا و قِرَاءَةً و قَرَأْنَا الْكِتَابَ: کتاب را خواند.
 ۴. گاهی دو حرف اصلی کلمه همزه است؛ مانند: أَبَا.
 ۵. مانند: أُوْكُلُ ← كُلُّ.

۲. ابواب مهموز

مهموز الفاء؛^۲ مانند:

أَدَبٌ يَأْدُبُ	أَثَرٌ يَأْتِرُ	أَهْلٌ يَأْهُلُ	أَنْفٌ يَأْنِفُ	أَبَدٌ يَأْبُدُ
أَثِمٌ يَأْتِمُ	أُرْزٌ يَأْرُزُ	أُدَمٌ يَأْدُمُ	أَبَهٌ يَأْبَهُ	أَلَهٌ يَأْلَهُ

مهموز العين؛^۳ مانند:

شَأْمٌ يَشَأْمُ	وَأَبٌ يَوَأْبُ	سَيِّمٌ يَسَأْمُ	رَيْفٌ يِرَأْفُ
رُؤُسٌ يِرُؤُسُ	لُؤْمٌ يِلُؤْمُ		

مهموز اللام؛^۴ مانند:

بَدَأٌ يَبْدَأُ	مَلَأٌ يَمْلَأُ	ضَاءٌ يَضُوءُ	سَاءٌ يَسُوءُ
خَطِئٌ يَخْطِئُ	شَنِئٌ يَشْنِئُ	بَطُوٌ يَبْطُوُ	جَرُوٌ يَجْرُوُ

۳. قواعد تخفیف همزه

«همزه» موجب ثقالت کلمه می‌شود^۱ و با وجود برخی شرایط، «قلب» یا «حذف» خواهد شد تا ثقالت آن از بین برود یا کاهش یابد؛ به این تغییرات «تخفیف» می‌گویند. پس در «مهموز»، دو گونه تخفیف جاری می‌شود:

۱. مانند: شُوم ← شُوم.
۲. مهموز الفاء از پنج باب استعمال شده که با کلمه رمزی: «أَضْنَسْكُمْ» به آنها اشاره شده است.
۳. مهموز العين معمولاً از سه باب به کار رفته که با رمز: «مُنْسَك» به آنها اشاره شده است.
۴. مهموز اللام معمولاً از چهار باب استعمال شده که رمز آنها: «مَنْسَكًا» است.
۵. در اصل صَوَّءَ يَضُوءُ بوده که در بخش اعلال، با تغییرات آن آشنا خواهید شد.
۶. «...لأنها نبرة في الصدر تخرج باجتهاد و هي أبعد الحروف مخرجاً، فتقل عليهم ذلك». (عمرو بن عثمان سیبویه)، الکتاب، ج ۳، ص ۵۴۷)

تخفیف قلبی

این نوع از تخفیف، در واقع «ابدال» همزه به یکی از حروف عله است که مهم‌ترین موارد آن، قیاسی و قاعده‌مند و دارای دو گونه وجوبی و جوازی است.

تخفیف قلبی وجوبی

هرگاه دو همزه در کنار یکدیگر قرار گیرند و اولی متحرک و دومی ساکن باشد، همزه دوم به حرف مدّی متناسب با حرکت همزه اول تبدیل می‌شود؛ پس اگر همزه اول مفتوح، مکسور یا مضموم باشد، همزه دوم به ترتیب، به «ا»، «ی» یا «و» تبدیل خواهد شد:

مانند: $\text{أَآ} \leftarrow \text{أَآ}^1$ $\text{إِئ} \leftarrow \text{إِئ}$ $\text{أُؤ} \leftarrow \text{أُؤ}$
 $\text{أَآ} \leftarrow \text{أَآ}$ $\text{إِئ} \leftarrow \text{إِئ}$ $\text{أُؤ} \leftarrow \text{أُؤ}$

این قاعده در دو مورد از افعال مهموز الفاء ثلاثی مجرد مصداق پیدا می‌کند:^۲

۱. صیغه ۱۳ مضارع و امر (معلوم و مجهول) که در آن، همزه مضارعه در کنار همزه فاء الفعل قرار می‌گیرد؛ مانند:

أَمَّنْ (از أَمِنَ يَأْمُنُ) $\leftarrow$ أَمَّنْ $\leftarrow$ أَمَّنْ

۲. صیغه ۷ تا ۱۲ امر معلوم، که همزه وصل فعل امر با همزه فاء الفعل جمع می‌شود؛ مانند:

$\text{إِئْمَنَ} \leftarrow \text{إِئْمَنَ}$ $\leftarrow$ أُؤْمَرُ^3

۱. بر اساس قواعد رسم الخط عربی، هرگاه بعد از همزه‌ای که روی پایه الف نوشته می‌شود (أ)، حرف الف قرار گیرد، به جای آن دو حرف (همزه و الف)، «آ» نوشته می‌شود.

۲. جریان این قاعده در افعال ثلاثی مزید، در ضمن ابواب ثلاثی مزید خواهد آمد.

۳. از آنجا که همزه امر، همزه وصل است، اگر این دسته از کلمات در اثنای کلام واقع شوند، با حذف همزه اول، زمینه اجرای قاعده تخفیف از بین می‌رود؛ مثل: «کَتَبْتُ لَهُ أُؤْمَرُ».

تخفیف قلبی جوازی

مهم‌ترین موارد ابدال جوازی همزه به حروف عله، عبارتند از:

الف) همزه ساکن بعد از حرف متحرک

اگر همزه ساکن، بعد از حرف متحرکی غیر از همزه قرار گیرد، می‌توان آن را به حرف مدّی متناسب با حرکت حرف قبلی قلب نمود؛ مانند:

يَاخُذُ ← يَأْخُذُ قَرَأْتُ ← قَرَأْتُ جَرُوتَ ← جَرُوتَ
تَارِيخُ ← تَارِيخُ بَرَّ ← بَرَّ شُومَ ← شُومَ

ب) همزه متحرک پس از واو و یاء

هرگاه همزه متحرک، پس از واو یا یاء زائد ساکن قرار گیرد، می‌توان آن را به حرف مماثل با این دو حرف قلب نمود. در این صورت باید این دو حرف را در هم ادغام نمود؛ مانند:

نُبُوّه ← نُبُوّه ← نُبِیْء ← نُبِیْ
مَبْدُوء ← مَبْدُوء ← مَبْدُوء ← مَبْدُوء
رَزِیّة ← رَزِیّة ← رَزِیّة ← رَزِیّة^۱

تخفیف حذفی

پراکاربردترین موارد این تخفیف، سماعی و از این قرار است:

۱. اجرای این قاعده، با وجود همه شرایط یادشده، جوازی است. البته برخی معتقدند این قلب در کلمات: نُبِیْ، نُبُوّه و بَرِیّه لزومی است. (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۳، ص ۳۵؛ نظام‌الدین حسن بن محمد (ادیب نیشابوری)، شرح النّظام، ص ۲۵۱ - ۲۵۲؛ جلال‌الدین سیوطی، همع الهوامع، ج ۳، ص ۴۳۱؛ محمدمرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس، ذیل کلمات خطیئه و نبی).

الف) همزه امر معلوم مخاطب از افعال «يَأْخُذُ»، «يَأْكُلُ» و «يَأْمُرُ»^۱

در امر معلوم مخاطب (صیغه‌های ۷ تا ۱۲) از این سه فعل مهموزالفاء، همزه حذف می‌شود؛ مانند: خُذْ، خُذْ، خُذُوا، خُذِي، خُذَا، خُذْنَ.

البته این تخفیف، در دو فعل اول، وجوبی و در مورد فعل سوم جوازی است؛ بنابراین صیغه ۷ امر معلوم مخاطب از این فعل، به دو صورت «مُر» و «أُمُر» صحیح است.

در سایر صیغ امر معلوم و تمام صیغ امر مجهول از این سه فعل، همزه حفظ می‌شود؛ مانند: لِيَأْكُلْ و لِيَتَوَكَّلْ.

ب) همزه امر معلوم مخاطب از فعل «سَأَلَ»

در صیغ امر مخاطب معلوم از فعل «سَأَلَ يَسْأَلُ» می‌توان پس از انتقال حرکت همزه به فاءالفعل، آن همزه را حذف نمود. بنابراین امر حاضر این فعل به دو صورت صرف می‌شود:

إِسْأَلْ، إِسْأَلَا، إِسْأَلُوا، إِسْأَلِي، إِسْأَلَا، إِسْأَلْنَ
سَلْ، سَلَا، سَلُوا، سَلِي، سَلَا، سَلْنَ

نکته

در امر حاضر فعل «أَمَرَ» می‌توان فاءالفعل را حذف کرد و گفت: «مُرْ، مُرَا، مُرُوا...» و نیز می‌توان آن را ذکر کرد و گفت: «أُمُرْ، أُمُرَا، أُمُرُوا...». البته در ابتدای کلام، حذف همزه و در درج کلام، إبقاء آن ترجیح دارد، مانند روایت امام باقر عليه السلام: «مُرُوا شَيْعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ

۱. این سه فعل، همگی مهموزالفاء از باب **نَصَر** هستند؛ البته سایر افعال مهموزالفاء از این باب، مانند: «أَنفَ يَأْنَفُ»، مشمول این قاعده نیستند.

۲. بر وزن «عَلْ»؛ از آنجا که پس از حذف حرف مضارعه و همزه، اولین حرف متحرک است، نیازی به افزودن همزه وصل نیست.

إِيَّانَهُ مُفْتَرَضٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ يُقَرُّ لِلْحُسَيْنِ عِ بِالْإِمَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۱ و مانند ﴿حُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۲

در امر حاضر فعل «سأل» نیز حذف همزه (عين الفعل) در ابتدای کلام ترجیح دارد، ولی در بین کلام، إبقاء آن بهتر است، مانند:

﴿سَلِّ بَنِي إِسْرَءِيلَ كَمْ ءَاتَيْنَهُم مِّنْ ءَايَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۳ و آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۴

ج) همزه مضارع و امر از فعل «رأى»

در مضارع معلوم و مجهول از فعل «رأى» (از باب مَنَع)، پس از انتقال فتحه همزه به فاء الفعل، همزه وجوباً حذف می‌شود؛ مانند:

يُرَآئِي ← يَرَى^۵ يُرَآئِي ← يُرَى^۶

این حذف وجوبی در امر معلوم و مجهول نیز رخ می‌دهد.^۶

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۲۱.

۲. اعراف/ ۱۹۹

۳. بقره: ۲۱۱.

۴. نحل: ۴۳.

۵. تبدیل «یاء» لام الفعل به «الف» بر اساس قواعد اعلال است.

۶. به جهت متعلّی الّلام بودن این فعل، تغییراتی در لام الفعل امر نیز صورت می‌گیرد که در قواعد اعلال مطرح خواهد شد.

۴. مضاعف مؤکد

در صورت الحاق «نون تاکید» به فعل مهموز، همانند فعل سالم صرف می شود.

هم اندیشی

قواعد تخفیف همزه را با بیان دیگری در قالب یک نمودار ارائه

نمایید.

پرسش و تمرین

۱. چهارده صیغه ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول از افعال: «أَدَّبَ يَأْدُبُ» و «أَخَذَ يَأْخُذُ» را صرف کنید و موارد تخفیف وجوبی و جوازی را مشخص کنید.
۲. امر معلوم حاضر فعل «أَنْسَ» را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف نمایید.
۳. در آیات ذیل، اسم‌ها و فعل‌های مهموز را مشخص کنید و صیغه، باب و وزن هر فعل مهموز را نیز بنویسید:

﴿ أَفَأَمْنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴾ (اعراف: ۹۹)

﴿ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴾ (معارج: ۱)

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ ﴾ (اعراف: ۱۹۹)

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ﴾ (بقره: ۲۱۹)

﴿ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا ﴾ (هود: ۶)

۴. در صورت امکان تخفیف همزه در کلمات زیر، ضمن اجرای تخفیف، قاعده آن را بیان کنید.

سوء، الآلام، أنس، مأنوس، إئذان، مؤمن، كبري، أوْمُرْ، مملوء

اعلال

یکی از تغییرات لفظی مهم، «اعلال» است که در این درس، با تعریف و اقسام آن و قواعد وزن در کلمات معتل آشنا می‌شویم.



۱. تعریف

حروف عله (واو، یاء، الف)^۱ با شرایطی و برای «سهولت در تلفظ» در معرض تغییراتی قرار دارند که به آن «اعلال» می‌گویند. کلمه‌ای که در «حروف اصلی» آن، حرف عله وجود داشته باشد - اعم از اینکه اعالال شود یا نه - «معتل» نامیده می‌شود؛ مانند: وَعَدَ، قَالَ، خَشِيَ. اگر حرف عله در کلمه معتل، براساس قواعد اعالال حذف گردد^۲ یا به غیر حرف عله^۳ تبدیل شود، آن کلمه همچنان معتل خواهد بود.

-
۱. اگر «الف» حرف اصلی باشد، حتماً منقلب از «واو» یا «یاء» است؛ مانند: (قَوْل ←) قَالَ و (يَبِيع ←) بَاعَ. «الف» غیر منقلب، همیشه زائد است؛ مانند: سَاعَدَ.
 ۲. مانند: خَاف ← خَفَ.
 ۳. مانند: خَاوَف ← خَائِف؛ اَوْتَحَدَ ← اِتَّحَدَ ← اِتَّحَدَ.

کلمه ای که در آن اعلال صورت گرفته باشد، «مُعَلَّ» نامیده می‌شود؛ اعم از اینکه حرف اصلی باشد (مانند: قال) یا غیر اصلی (مانند: سُوعِدَ، مجهول سَاعَدَ).

۲. اقسام معتل

مهم‌ترین اقسام معتل عبارتند از:^۱

۱. «معتل الفاء» یا «مثال»؛ مانند: وَجَدَ^۲ و يُمْن.
۲. «معتل العين» یا «اجوف»؛ مانند: خَافَ^۳ و بَيَعَ.
۳. «معتل اللام» یا «ناقص»؛ مانند: دَعَا^۴ و رَمَى.
۴. «معتل العين و اللام» یا «لفیف مقرون»؛ مانند: شَوَى^۵ و حَيَّ.
۵. «معتل الفاء و اللام» یا «لفیف مفروق»؛ مانند: وَقَى^۶ و وَحَى^۷.

۱. چنان‌که گفته شد، گاهی حرف عله، جزء حروف اصلی کلمه نیست که دیگر به آن کلمه، معتل گفته نمی‌شود.

۲. وَجَدَ يَجِدُ وَجْداً وَجْدَةً وَوُجُوداً وَوُجْدَاناً الْمَطْلُوبُ: آن چیز را یافت و به دست آورد.

۳. خَافَ يَخَافُ خَوْفاً وَخَيْفاً وَمَخَافَةً: از او ترسید.

۴. دَعَا يَدْعُو دُعَاءً: او را صدا زد، او را فراخواند.

۵. شَوَى يَشْوِي شَبًّا اللَّحْمُ: گوشت را کباب کرد.

۶. وَقَى يَقِي وَقَايَةً وَوَقَايَةً فُلَاناً: فلانی را حفظ کرد.

۷. دو قسم از معتلات، به اسم اختصاص دارند؛ هر چند افعال نادری نیز از این دو دسته به کار رفته است:

الف) «معتل الفاء و العين» یا «لفیف مقرون»؛ مانند: وُئِلَ و يَوْم.

ب) «معتل الفاء و العين و اللام»؛ مانند: «واو» و «یاء» که در اصل، «وَوُو» و «يِيِي» بوده‌اند.

نکات

۱. قواعد اعلال تنها در کلمات «ثلاثی» جاری می‌شود و هرچند در موارد کمی، کلمات رباعی نیز دارای حرف عله هستند - مانند: «وَسَوَسَ» - قواعد اعلال در آنها جاری نخواهد شد.
۲. حرف عله ساکن را حرف «لین» می‌نامند؛ مانند: **قَوْلٌ**، **بَيْعٌ**، **نُورٌ**، **أَمِيرٌ** و **خَافَ**. حال اگر حرکت قبل از آن، متناسب با آن حرف باشد،^۱ حرف «مَدّ» نیز نامیده می‌شود؛ مانند: **نُورٌ**، **أَمِيرٌ** و **خَافَ**. بنابراین «الف» همیشه حرف مدّ است؛ زیرا همیشه ساکن است و تا حرف قبل از آن مفتوح نباشد، قابل تلفظ نیست.

۳. تقسیمات اعلال

قواعد اعلال براساس معیارهای گوناگون، تقسیمات مختلفی دارد:

(الف) براساس محل آن اعلال:

۱. اعلال در فاء الفعل؛ مانند: **يُؤَسِّرُ** ← **يُؤَسِّرُ**
۲. اعلال در عين الفعل؛ مانند: **قَوْلَ** ← **قَالَ**
۳. اعلال در لام الفعل؛ مانند: **دَعَوَ** ← **دَعَا**
۴. اعلال در حرف زائد؛ مانند: **سَاعَدَ** ← **سَاعِدَ** ← **سُوعِدَ** ^{اعلال} ^{مجهول}

(ب) بر اساس نوع:

۱. «سکونی»: ساکن کردن حرف عله؛ مانند: **يَقُولُ** ← **يَقُولُ**
۲. «قلبی»: تبدیل حرف عله؛ مانند: **قَوْلَ** ← **قَالَ**

۱. حرکت مناسب با **واو**، «ضمّه»، حرکت مناسب با **ياء**، «کسره» و حرکت مناسب با **الف** «فتحه» است.

۳. «حذفی»: حذف حرف عله؛ مانند: **لَيَقُولُ** ← **لَيَقُلْ**^۱

(ج) براساس اجرا در اقسام کلمه

برخی از قواعد اعلال، بین فعل و اسم مشترک‌اند و در بیش از یک نوع معتل جاری می‌شوند (قواعد مشترک)؛ اما برخی مخصوص فعل یا اسم یا نوع خاصی از معتل‌اند (قواعد اختصاصی). در درس‌های آینده، قواعد مشترک میان فعل و اسم و نیز قواعد اختصاصی فعل بیان می‌گردد و قواعد اختصاصی اسم در بخش اسم بیان خواهد شد.

۴. وزن افعال معتل

در ابتدای کتاب، با وزن و نیز کاربرد و قواعد آن آشنا شدیم. کلمات معتل به دلیل تغییرات ناشی از اعلال، علاوه بر قواعد عمومی وزن، دارای برخی قواعد خصوصی نیز هستند:

۱. اگر حرکت حروف اصلی به حرف دیگری منتقل شود، (اعلال سکونی) این تغییر در وزن اعمال نمی‌شود و معیار، حرکت پیش از اعلال سکونی است؛ برای نمونه، «**يَبِيعُ**» بر وزن **يَفْعِلُ** است؛ زیرا در اصل **يَبِيعُ** با کسر عین‌الفعل بوده که بر اثر قواعد اعلال، حرکت آن به حرف قبل منتقل شده است.

۲. هرگاه حرف اصلی به حرف دیگری **تبدیل** شود (اعلال قلبی)، وزن بر اساس حالت «قبل» از اعلال تعیین می‌شود؛ مانند: «**بَاعَ**» که بر وزن **فَعَّلَ** است؛ زیرا در اصل **يَبِيعُ** بوده که **يَاءِ** آن قلب به **الف** شده است.

۱. گاهی اعلال، تغییر حرکت در غیر حرف عله است؛ مانند: مضموم یا مکسور شدن فاء‌الفعل در صیغه ششم به بعد در ماضی اجوف؛ مانند: **قُلْنَ**؛ اما اقسام اصلی، همان سه قسمی است که در متن ذکر شده است.

۳. هر گاه بر اثر قواعد اعلال، برخی از حروف اصلی کلمه حذف شود (اعلال حذفی)، حرف متناظر با آن، از وزن نیز حذف می‌گردد و حرکات در وزن، براساس حالت کنونی کلمه معتل خواهد بود؛ برای نمونه، قُلْ (فعل امر از: قَالَ يَقُولُ)، بر وزن قُلْ و عِدْ (فعل امر از: وَعَدَ يَعِدُ) بر وزن عِلْ است.

هم‌اندیشی

۱. با نظر اساتید محترم، نحوه طرح بحث اعلال در یکی از کتب صرفی را بررسی نمایید.
۲. به نظر شما، علت تغییرات سه‌گانه اعلال (قلبی، سکونی و حذفی) چیست؟

پرسش و تمرین

۱. اقسام اعلال را با ذکر مثال، نام ببرید.
۲. وزن کلمات معتلی را که در این درس آمده است، بنویسید.

قواعد مشترک اعلال

برخی از قواعد اعلال، هم در فعل و هم در اسم و در عین حال در بیش از یک نوع معتل جاری می‌شوند که به آنها قواعد مشترک اعلال می‌گوییم. این درس، به تبیین قواعد مشترک اعلال می‌پردازد^۱.



در میان قواعد اعلال، چهار قاعده «مشترک» است که قاعده اول در مثال، اجوف و ناقص و سه قاعده بعدی در اجوف و ناقص جاری می‌شود.

۱. واو ساکن ماقبل مکسور؛ قلب به «یاء» می‌شود؛ مانند:

مؤزان ← میزان صِوَعَة ← صِیَعَة دُعُون ← دُعِیْن

۱. در کتب صرفی، در شیوه بیان قواعد اعلال و کیفیت ورود و خروج و تفکیک این قواعد، تفاوت‌هایی یافت می‌شود. در کتاب حاضر، ابتدا ۴ قاعده مشترک مطرح می‌شود و سپس در درس‌های مثال، اجوف، ناقص و لفیف قواعد اختصاصی هر نوع نیز اضافه می‌شود. سپس به جمع‌بندی موارد اعلال سکونی، قلبی و حذفی می‌پردازیم و در پایان برای تسهیل در به‌کارگیری قواعد اعلال، با نگاهی تحلیلی، اهداف اعلال بررسی می‌شود.

۲. واو و یاء متحرک ما قبل مفتوح، قلب به الف می‌شوند؛^۱ مانند:

بَيَّعَ ← بَاعَ خَوَّفَ ← خَافَ دَوَّرَ ← دَارَ
نَبَّأَ ← نَابَ دَعَا ← دَعَا الرِّضَا ← الرِّضَا^۲

۳. اگر حرکت قبل از واو و یاء مکسور یا مضمومی که در اثناء کلمه می‌باشد، فتحه نباشد، ابتدا آن حرکت حذف می‌شود و سپس حرکت واو یا یاء به حرف قبل منتقل می‌گردد؛ مانند:

بَيَّعَ ← بَيْعَ قَوْلَ ← قَوْلَ قِيلَ ← قِيلَ
هَادِيُونَ ← هَادِيُونَ (← هَادُونَ) يَدْعُونَ ← يَدْعُونَ (← يَدْعُونَ)
به خلاف: صَيَّغَ، حَوْلَ، يَهْدِي ← يَهْدِي، خَوَّفَ ← خَافَ

۴. حرف عله در التقاء ساکنین (اجتماع دو ساکن) حذف می‌شود؛ مانند:

يَقُولُ امرغائب ← يَقُولُ لَيَقُولُ ← لَيَقُولُ تَقُولُ امرحاضر ← تَقُولُ قُلْ ← قُلْ
مُجْتَبِئُونَ ← مُجْتَبَاوْنَ مُجْتَبُونَ ← مُجْتَبُونَ هَدَّيُوا ← هَدَّيُوا هَدَّوْا ← هَدَّوْا

در درس‌های بعدی با قواعد اختصاصی اعلال در هر قسم، آشنا خواهیم شد.

۱. این قاعده، در «مثال» جاری نمی‌شود؛ مانند: يَوَدُّ وَتَيَقَّنْ.

۲. اجرای این قاعده در ناقص، تبصره‌هایی دارد که در درس ناقص مطرح خواهد شد.

هم اندیشی

به نظر شما چرا در التقاء ساکنین در مانند: هَدْيُوا ← هَدَا،
«و» حذف نمی‌شود؟

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد مشترک، یک نمونه غیر از مثالهای کتاب بنویسید.
۲. در هر کدام از کلمات زیر کدام یک از قواعد مشترک اعلال جاری می‌شود؟ بیان نمایید.

قَوْلَ	مَوْعَدَ	لِيَخَافَ	زُيِّنَ
لِيَبِيْعَ	حَوْلَةَ	هَيِّبَ	هَدْيُوا

مثال

اولین قسم معتل که دارای کمترین تغییرات اعلالی می‌باشد، معتل الفاء یا «مثال» است که این درس، عهده‌دار تبیین قواعد اختصاصی آن است.



معتل الفاء یا «مثال»^۱ دارای دو قسم است: ۱. واوی، مثل: **وَعَدَ**، **وَعْدٌ**؛ ۲. یائی؛ مثل: **يَسَرَ**، **يُسْرٌ**.

۱. ابواب

فعل ثلاثی مجرد مثال، از ابواب زیر به کار رفته است:^۲

۱. ماضی معتل الفاء، «مثال» افعال صحیح و بدون اعلال صرف می‌شود؛ از این رو به آن «مثال» گفته شده است. البته این تسمیه، توجیهات دیگری هم دارد: «المعتل هو ما كان أحد أصوله حرف علة و هي الواو و الياء و الالف، و انواعه سبعة: الأول: المعتل الفاء و يقال له «المثال»، لمماثلته الصحيح في احتمال الحركات». (عبد الوهاب زنجانی، التصريف، در: جامع المقدمات، ص ۱۴۴).

۲. اندیشمند فاخر شیعی، مرحوم شیخ بهائی، ابواب افعال ثلاثی مجرد معتل را در بیت ذیل به صورت رمز بیان نموده است: **وَضَمَسَكْحَ يَضْكُسُ نُوْسَ سَيَّضَ** **نَشْكُو وَضَمَسِي سَضَوِي وَضَحِيْسَ** متذکر می‌شود در موارد نادری، ممکن است خارج از ابواب فوق نیز به کار برود.

مثال واوی

ضَرْبَ - مانند: وَعَدَ، يَعِدُ (در اصل يُوْعِدُ بوده است).

مَنَعَ - مانند: وَسَعَ، يَوْسَعُ و يَسَعُ

سَمِعَ - مانند: وَجَلَ، يَوْجَلُ

كُزِمَ - مانند: وَجَّهَ، يَوْجُهُ

حَسِبَ - مانند: وَرَمَ، يَرِمُ (در اصل يُوْرِمُ بوده است).

مثال یائی

ضَرْبَ - مانند: يَسَرَ يَسِيرُ

كُزِمَ - مانند: يَمَنَ يَمِينُ

سَمِعَ - مانند: يَيْسَ يَيْئَسُ

۲. قواعد اعلال در مثال^۱

در مثال ثلاثی مجرد، یک قاعده مشترک و سه قاعده اختصاصی اعلال جاری می‌شود.

مشترک

اولین قاعده مشترک اعلال در مثال، جاری می‌شود؛ مانند:

اَوْجَلْ (امر حاضر از فعل وَجَلَ يَوْجَلُ^۲) ← اِيجَلْ مَوْثَق ← مِثاق

۱. در مباحث: مثال، اجوف و ناقص، ابتدا قواعد مشترک و عمومی و سپس قواعد اختصاصی آنها بیان خواهد شد.

۲. وَجَلَ يَوْجَلُ وَجَلًا: ترسید.

اختصاصی

قاعده اول: در «مثال یائی» یاء ساکن ما قبل مضموم، به «واو» قلب می‌شود؛ مانند:

أَيْمَنْ^۱ (امر حاضر از يَمَنْ يَمِينُ) ← أَوْمَنْ مُبِين ← مُوقِنٌ يُبِين ← يُوسِر

قاعده دوم: در «مثال واوی» اگر مضارع، بر وزن «يَفْعِلُ» باشد، فاء الفعل از مضارع معلوم و امر معلوم آن حذف می‌شود؛ مانند:

وَجَدَ ← يُوْجِدُ ← يَجِدُ «بر وزن يَعِلُ» ← لِيَجِدَ تَوْجِدُ ← تَجِدُ ← جِدْ

بنابراین فاء الفعل مثال واوی در مضارع مجهول و امر مجهول هیچ‌گاه حذف نمی‌شود؛ مانند: يُوْجِدُ و لِيُوْجِدُ. همان‌طور که در مضارع معلوم مضموم العین - مانند

يُوْجِهْ - و مفتوح العین - مانند يُوْجِلْ - فاء الفعل حذف نمی‌شود. آیه: ﴿قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا

نُبَشِّرُكَ بِغُلْمٍ عَلَيْكَ^۲ نیز از همین باب است.

۱. يَمَنْ يَمِينُ يَمِيناً اللَّهُ فُلَاناً: خداوند فلانی را خجسته و بابرکت قرار داد.

۲. حجر: ۵۳.

نکته

حذف فاء الفعل در چند فعل مضارع مفتوح العين نیز جاری شده است:^۱

يُدْعُ	←	يَدْعُ	وَدَرُ ^۲ ، يُوْدَرُ	←	يُدْرُ
يُورِعُ	←	يِرِعُ	وَزَعُ ^۵ ، يُوَزَعُ	←	يَزَعُ
يُوسِعُ	←	يَسِعُ	وَضَعُ، يُوَضَعُ	←	يَضَعُ
يُوطِئُ	←	يِطِئُ	وَقَعُ، يُوَقَعُ	←	يَقَعُ
يُولَعُ ^۷	←	يِلَعُ	وَلَعُ ^۸ ، يُوَلَعُ	←	يَلَعُ
يُوْهَبُ	←	يِهَبُ			

۱. در برخی موارد، ابقاء فاء الفعل نیز استعمال شده است؛ مانند: يُوَضَعُ و يُوَزَعُ.

۲. وَدَعَ يَدْعُ وَدْعاً الشَّيْءَ: آن چیز را ترک و رها کرد.

۳. وَدَرُ يَدْرُ وَدَرّاً الشَّيْءَ: آن چیز را ترک کرد. در برخی معاجم لغوی مانند العين گفته شده که ماضی و مصدر این فعل در زبان عربی استعمال نمی‌شود.

۴. وَرَعَ يِرِعُ وَرَعاً: پرهیزگاری پیشه کرد؛ وَرَعَ يِرِعُ وَرَعَةً: ضعیف و ناتوان شد.

۵. وَزَعَ يَزَعُ وَزَعاً وَرَعاً الْجَيْشَ: لشکر را مرتب کرد و سر و سامان داد.

۶. وَطِئَ يِطِئُ وَطِئاً الشَّيْءَ بِرَجْلِهِ: آن چیز را لگدمال کرد؛ وَطِئَ الشَّيْءَ: آن چیز را آماده و مهیا و آسان کرد.

۷. وَلَعَ يَلَعُ وَلَعاً حَقَّهُ: حق او را از بین برد.

۸. وَلَغَ يَلَعُ وَلَغاً وَلَغاً الْكَلْبَ الْإِنَاءَ: سگ از آن ظرف آب خورد (زبان زد).

۹. وَهَبَ يِهَبُ وَهَباً وَهَبَةً الْمَالَ فُلَاناً وَ لِفُلَانٍ: آن مال را به فلانی بخشید.

نمونه‌هایی از کاربرد این قاعده را می‌توان در این آیات دید: ﴿يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَشَاءً﴾^۱ و ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۲

قاعده سوم: گاهی مصدر مثال واوی، با حذف فاء الفعل و جایگزینی آن با «ة» در انتهای کلمه، بر وزن «عِلَّة» یا «عَلَّة» آمده است؛ مانند:

هَبَة (مصدر وهب َـ) صِلَة (مصدر وصل َـ) سَعَة (مصدر وسع َـ)
به خلاف: وَصِل و وَزَرَ

۳. مثال مؤکد

در صورت الحاق «نون تأکید» به مثال، تغییرات لفظی آن همانند فعل سالم خواهد بود؛ مانند:

يَعْدُ ← يِعْدَنَّ، يَعْدَن

۱. شوری: ۴۹.

۲. انعام: ۹۱

۳. هر چند این قاعده اختصاص به اسم دارد ولی به جهت تقارن مصدر با فعل ذکر گردیده است به همین جهت در اجوف و ناقص نیز قاعده اعلالی درمصدر بیان شده است.

۴. وَزَرَ يَزِرُ وَزْرًا الشَّيْءُ: آن را حمل کرد.

نمونه بررسی حالت‌های «قبل از اعلال» و «بعد از اعلال» فعل معتل الفاء (مثال)
مضارع معلوم و امر معلوم ماده «و ع د» از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	امر معلوم ^۱	امر با «ن»
۱	يُؤْعِدُ ^۲	يَعِدُ	لِيَعِدْ	لِيَعِدَنَّ
۲	يُؤْعِدَانِ	يَعِدَانِ	لِيَعِدَا	لِيَعِدَانَّ
۳	يُؤْعِدُونَ	يَعِدُونَ	لِيَعِدُوا	لِيَعِدُونَّ
۴	تُؤْعِدُ	تَعِدُ	لَتَعِدْ	لَتَعِدَنَّ
۵	تُؤْعِدَانِ	تَعِدَانِ	لَتَعِدَا	لَتَعِدَانَّ
۶	يُؤْعِدَنَّ	يَعِدَنَّ	لِيَعِدَنَّ	لِيَعِدْنَانَّ
۷	تُؤْعِدُ	تَعِدُ	عِدْ	عِدَنَّ
۸	تُؤْعِدَانِ	تَعِدَانِ	عِدَا	عِدَانَّ
۹	تُؤْعِدُونَ	تَعِدُونَ	عِدُوا	عِدُونَّ
۱۰	تُؤْعِدِينَ	تَعِدِينَ	عِدِي	عِدِنَّ
۱۱	تُؤْعِدَانِ	تَعِدَانِ	عِدَا	عِدَانَّ
۱۲	تُؤْعِدَنَّ	تَعِدَنَّ	عِدَنَّ	عِدْنَانَّ
۱۳	أُوْعِدُ	أَعِدُ	لِأَعِدْ	لِأَعِدَنَّ
۱۴	نُؤْعِدُ	نَعِدُ	لِنَعِدْ	لِنَعِدَنَّ

۱. چنان که گذشت امر در صیغه‌های غایب و متکلم، امر به لام است.

۲. وَعَدَ يَعِدُ وَعْدًا وَ عِدَّةً فَلَانَا الْأَمْرَ (دومفعولی): به فلانی وعده آن کار را داد.

هم‌اندیشی

موارد جریان هر کدام از قواعد اعلال را در ابواب ثلاثی مجرد فعل‌های مثال واوی و یائی بیان نمایید.

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد اعلال جاری در «مثال»، نمونه‌ای غیر از مثال کتاب بنویسید.

۲. نوع اعلال (قلبی، سکونی و حذفی) در هر یک از قواعد جاری در «مثال» را مشخص کنید.

۳. ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول از فعل «وَرِثَ» و ماضی، مضارع و امر معلوم از «وَقَعَ» و مضارع و امر معلوم مؤکد از «يَبْسُ» را صرف و وزن امرهای معلوم هر سه فعل را ذکر کنید.

۴. در جملات زیر، فعل‌های «مثال» را مشخص کرده، صیغه، باب، وزن، معنا و تغییرات اعلالی انجام‌شده در آنها را بنویسید:

﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَإِنَّا * يَرْتُفِئُ وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ (مریم: ۶۵)

﴿لَمْ يَكِلْهُ وَلَمْ يُولَدْ﴾ (توحید: ۳)

﴿وَفَقَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ (صافات: ۲۴)

﴿وَالسَّلَامُ عَلَى يَوْمٍ وُلِدْتُ﴾ (مریم: ۳۳)

﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾ (قلم: ۱۶)

﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾ (مائده: ۳)

﴿إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ (یوسف: ۸۷)

امیر المومنین علیه السلام: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَإِنْ قَطَعُوكُمْ»^۲

۵. کلمات زیر، واژگان قرآنی است. صیغه، باب و وزن آنها را مشخص کرده، با مراجعه به معاجم قرآنی، آیه‌ای را که این کلمه در آن به کار رفته است، بنویسید:

تَوَدُّونَ نَرِثُ زَنُوا وَسَطَنَ يَصِفُونَ

۱. وَصَلَ يَصِلُ وَصْلاً، صَلَوةُ الشَّيْءِ: آن چیز را پیوند داد.

۲. محمد بن حسن طوسی، الأُمالي، ص ۲۰۸.

اجوف

اجوف یا معتل العین مجرای برخی قواعد اعلال است که در این درس به آنها پرداخته می‌شود.



«اجوف»^۱ بر دو قسم است: «واوی»، مثل: **قَالَ يَقُولُ قَوْلًا**؛ «یائی»، مثل: **بَاعَ يَبِيعُ بَيْعًا**.

۱. ابواب

فعل اجوف ثلاثی مجرد از ابواب زیر به کار رفته است:

اجوف واوی

نَصَرَ ے مانند: قال يَقُول (در اصل: قَوْلَ يَقُولُ)

سَمِعَ ے مانند: خاف يَخَاف (در اصل: خَوْفَ يَخَوْفُ)

۱. اجوف در لغت به معنای توخالی و میان‌تهی است و چون عین‌الفعل آن، خالی از حرف صحیح است، دانشمندان صرف آن را «اجوف» نامیده‌اند. ضمن اینکه عین‌الفعل اجوف در بسیاری از صیغه‌ها حذف می‌شود.

اجوف یائی

سمع — مانند: هَابَ يَهَابُ (در اصل: هَيَّبَ يَهَيَّبُ)

ضرب — مانند: باعَ يَبِيعُ (در اصل: بَيَعَ يَبِيعُ)

در نتیجه مضارع مضموم العین اجوف، فقط واوی است؛ مانند: **ماجَ يَمْوجُ** و مضارع مکسور العین آن، فقط یائی است؛ مانند: **عاشَ يَعِيشُ**؛ ولی مضارع مفتوح العین آن، گاهی واوی است، مانند: **خافَ يَخَافُ** و گاهی یائی؛ مانند: **هابَ^۱ يَهَابُ**.

۲. قواعد اعلال

در اجوف، هشت قاعده اعلال جاری می شود که چهار قاعده آن مشترک و چهار قاعده دیگر، اختصاصی است.

قواعد مشترک

قاعده اول؛ مانند:

(قُولُ ← قَوْلُ) **قِيلَ** جُوتان ← **حِيتان**

قاعده دوم؛ مانند:

قَوْلُ ← قَالُ جَيَّءَ ← **جَاءَ** نَوَمَ ← **نام** حَوْلُ ← **حَالُ**

قاعده سوم؛ مانند:

سُوقُ ← **سِوَقُ** ← (← سِيقُ) سُيِّرَ ← **سِيرَ**

سَاعِيْنِ ← **سَاعِيْنِ** (← سَاعِيْنِ)

۱. هَابَ يَهَابُ و يَهَيَّبُ هَيَّباً و هَيَّيَّةً؛ از او ترسید.

قاعده چهارم: مانند:

بیع ← امرغایب ← لیئع ← تبیع ← امرحاضر ← یئع ← یغ

قواعد اختصاصی

قاعده اول: هرگاه واو مضموم و یاء مکسور یا مضموم، بعد از حرف صحیح و ساکن قرار گیرند، حرکتشان به حرف قبل منتقل می‌شود؛ مانند:

یَقُولُ ← یَئِیْعُ ← یِیْعُ ← مَسِیر ← مَسِیر

به خلاف: بُوِیْع

قاعده دوم: اگر واو و یاء مفتوح، بعد از حرف صحیح و ساکن قرار گیرند، پس از انتقال فتحه به حرف قبل، قلب به «الف» می‌شوند؛ مانند:

یَخُوفُ ← یَخَوْفُ ← یَخَافُ یَقُولُ ← یَقُولُ ← یَقَالُ
یَهیبُ ← یَهیبُ ← یَهَابُ مَقُولُ ← مَقُولُ ← مَقَالُ

به خلاف: قَاوَمَ و بَايِع

قاعده سوم: اگر مضارع اجوف بر وزن «یَفْعَلُ» باشد، ماضی معلوم آن از صیغه ششم تا آخر، مضموم‌الفاء و اگر بر وزن «یَفْعَلُ» یا «یَفْعَلُ» باشد، این صیغ، مکسورالفاء خواهند شد؛^۱ مانند:

«قَادَ یَقْوُدُ»: قَادَا، قَادُوا، قَادَتْ، قَادَتَا، قُدْنَ، قُدَّتْ. . .

«بَاعَ یَبِیْعُ»: بَاعَا، بَاعُوا، بَاعَتْ، بَاعَتَا، بَعْنَ، بَعَّتْ. . .

«هَابَ یَهَابُ»: هَابَا، هَابُوا، هَابَتْ، هَابَتَا، هَبْنَ، هَبَّتْ. . .

۱. اعلال در این قاعده، به گونه قلبی، سکونی یا حذفی نیست؛ بلکه به تغییر حرکت فاء‌الفعل است.

۲. از صیغه ششم به بعد، به سبب التقاء ساکنین، عین‌الفعل حذف شده است.

نکته آنکه، مضارع فعل «مات» بر دو وزن: **يَفْعَلُ** و **يَفْعُلُ** آمده است. بنابراین می‌توان آن را به دو گونه: «مُتَّن، مُتَّ... و مِثْن، مِثَّ...» به کار برد. در قرآن نیز هر دو کاربرد مشاهده می‌شود:

﴿وَلَكِنْ مَتَّ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَهِ اللَّهِ تُخَشِّرُونَ﴾^۱ و ﴿أَفَلَا يَنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾^۲.

نکات

- در حرکت فاء الفعل **ماضی مجهول** از صیغه ششم تا آخر، دو وجه جایز است:
وجه یکم: بر عکس ماضی معلوم؛ مانند: **قُدْن، بَعْن و هُبْن**.
وجه دوم: مشابه ماضی معلوم؛ مانند: **قُدْن، بَعْن و هُبْن**.
البته برای جلوگیری از اشتباه صیغه‌ها بین معلوم و مجهول، وجه اول بهتر است؛^۳ مانند:
«قال يقول»: **قید، قیدا، قیدوا، قیدت، قیدتا، قُدْن، قُدْت... یا قُدْن، قُدْت...**
«بَاعَ يَبِيعُ»: **بِيعَ، بَيْعاً، بَيْعُوا، بَيْعَت، بَيْعَتَا، بُعْن، بُعْت... یا بَعْن، بُعْت...**
«هَابَ يَهِيْبُ»: **هَيْبَ، هَيْباً، هَيْبُوا، هَيْبَت، هَيْبَتَا، هُبْن، هُبْت... یا هُبْن، هُبْت...**
- از این قاعده نتیجه می‌شود که ماضی اجوف از صیغه ششم تا آخر، «مفتوح الفاء» نخواهد بود. بنابراین برخی کاربردها، مانند: «**ظَلَّتْ**» در آیه: ﴿ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا﴾^۴ و «**ظَلْتُمْ**» در آیه: ﴿فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ﴾^۱ اجوف نیستند؛ بلکه مضاعف‌اند که یکی از دو حرف متمائل آنها حذف شده است.

۱. آل عمران: ۱۵۸.

۲. انبیاء: ۳۴.

۳. برای تحقیق بیشتر، ر.ک: رضی الدین استرآبادی، به شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۳، «لغات الاجوف المبني للمفعول»

۴. طه: ۹۷.

۳. در فعل «لَيْسَ»^۲، فاء الفعل در تمام صیغه‌ها مفتوح است:

لَيْسَ، لَيْسَا، لَيْسُوا، لَيْسَتْ، لَيْسَتَا، لَيْسَنَّ، لَيْسْتُ،

لَيْسْتُمَا، لَيْسْتُمْ، لَيْسْتِ، لَيْسْتُمَا، لَيْسْتُنَّ، لَيْسْتُ، لَيْسْنَا.

مانند: ﴿وَجَعَلْنَا لَكَ فِيهَا مَعِيشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرِزْقَيْنَ﴾^۳ ﴿لَسْتُ كَأَحَدٍ مِّنَ

النِّسَاءِ﴾^۴ و ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾^۵

۴. فعل امر «هَبْ»^۳ معنای مختلف دارد:

الف. از «وَهَبْ يَهَبُ»: عطا کن و ببخش

ب. از «هَاب يَهَابُ»: بترس

ج. فعل غیر متصرفی که فقط به همین صورت امر به کار رفته: فرض کن؛ مانند این فراز از

دعای کمیل:

فَهْبِي يَا اَلٰهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ

قاعده چهارم: اگر «واو» در مصدر اجوف، بعد از کسره و قبل از الف واقع شود و در فعل

ماضی آن اعلال صورت گرفته باشد، به یاء تبدیل می‌شود؛ مانند:

صَوَام (مصدر «صَامَ») ← صِيَام قِوَام و قِوَامَة (مصدر «قَامَ») ← قِيَام و قِيَامَة.^۶

۱. واقعه: ۶۵.

۲. «لَيْسَ» از افعال «غیرمتصرف» است و فقط به شکل ماضی صرف می‌شود. عین الفعل آن نیز، استثنائاً ساکن است.

۳. حجر: ۲۰.

۴. احزاب: ۳۲.

۵. اعراف: ۱۷۲.

۶. به خلاف: «قِوَام»، مصدر «قَاوَمَ»

نکته

- در برخی موارد، عین الفعل علّه، حکم حرف صحیح را دارد و اعلال نمی‌شود؛ از جمله:
- کلماتی که بر رنگ یا عیب یا زیبایی ظاهری جسمانی دلالت کنند؛ مانند: **سَوْدٌ**^۱، **أَسْوَدٌ**، **عَوْرٌ**^۲، **أَعْوَرٌ**، **أَحْوَرٌ**^۳.
 - عین الفعل در اوزان «فَعِيلٌ»، «فَعُولٌ» و «فُعُولٌ»؛ مانند: **قَوِيمٌ**، **غَيُورٌ**، **سُيُوفٌ**.
 - برخی کلمات سماعی؛ مانند: **إِسْتَحْوَذَ** و **مَشَوَرَةٌ**.
 - ابواب **تَفْعِيلٌ**، **مَفَاعَلَةٌ**، **تَفَعَّلَ**، **تَفَاعَلَ**، **إِفْعَالٌ** و **إِفْعِيلَالٌ**^۴.

۳. اجوف مؤکد

در صورت الحاق «نون تأکید» به فعل اجوف، تغییرات لفظی آن همانند فعل صحیح است؛ مانند:

يَقُولُ ← يَقُولَنَّ، يَقُولُنْ

البته به دلیل مفتوح شدن ماقبل نون تأکید، عین الفعل اجوف که از صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع مجزوم و امر حذف شده بود، هنگام تأکید برمی‌گردد؛ مانند:

لَيَقُلْ ← لَيَقُولَنَّ، لَيَقُولُنْ قُلْ ← قُولَنَّ، قُولُنْ

۱. سَوْدٌ يَسْوُدُ سَوْدًا: سیاه شد؛ سَادَ يَسْوُدُ سِيَادَةً: آقا و سرور و دارای مجد و شرف شد.

۲. عَوْرٌ يَعْوَرُ عَوْرًا: یک چشمی شد، یک چشم خود را از دست داد.

۳. أَحْوَرٌ: کسی که چشمانی زیبا دارد.

۴. با دقت در موارد فوق، روشن می‌شود که برخی از این کلمات، مشمول قواعد اعلال نیستند؛ به خلاف برخی مثال‌ها، مانند: سَوْدٌ، که اعلال، با وجود شرایط آن، اجرا نمی‌شود.

ردیف	ماضی							
	معلوم				مجهول			
	اجوف واوی		اجوف یایی		اجوف واوی		اجوف یایی	
	باب نَصَرَ	باب سَمِعَ	باب صَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	باب سَمِعَ	باب صَرَبَ	باب سَمِعَ
۱	قَادَ	خَافَ	بَاعَ	هَابَ	قِيدَ	خِيفَ	بِيعَ	هَيْبَ
۲	قَادَا	خَافَا	بَاعَا	هَابَا	قِيدَا	خِيفَا	بِيعَا	هَيْبَا
۳	قَادُوا	خَافُوا	بَاعُوا	هَابُوا	قِيدُوا	خِيفُوا	بِيعُوا	هَيْبُوا
۴	قَادَتْ	خَافَتْ	بَاعَتْ	هَابَتْ	قِيدَتْ	خِيفَتْ	بِيعَتْ	هَيْبَتْ
۵	قَادَتَا	خَافَتَا	بَاعَتَا	هَابَتَا	قِيدَتَا	خِيفَتَا	بِيعَتَا	هَيْبَتَا
۶	قَادْنَ	خِيفْنَ	بِيعْنَ	هَيْبْنَ	قَادْنَ	خِيفْنَ	بِيعْنَ	هَيْبْنَ
۷	قَدَّتْ	خَفَتْ	بِعَتْ	هَيْتْ	قَدَّتْ	خَفَتْ	بِعَتْ	هَيْتْ
۸	قَدُّمًا	خَفْتُمًا	بِعْتُمًا	هَيْتُمًا	قَدُّمًا	خَفْتُمًا	بِعْتُمًا	هَيْتُمًا
۹	قَدُّمُ	خَفْتُمُ	بِعْتُمُ	هَيْتُمُ	قَدُّمُ	خَفْتُمُ	بِعْتُمُ	هَيْتُمُ
۱۰	قَدَّتِ	خَفَتْ	بِعَتْ	هَيْتِ	قَدَّتِ	خَفَتْ	بِعَتْ	هَيْتِ
۱۱	قَدُّمًا	خَفْتُمًا	بِعْتُمًا	هَيْتُمًا	قَدُّمًا	خَفْتُمًا	بِعْتُمًا	هَيْتُمًا
۱۲	قَدُنَّ	خَفُنَّ	بِعُنَّ	هَيْتُنَّ	قَدُنَّ	خَفُنَّ	بِعُنَّ	هَيْتُنَّ
۱۳	قَدْتُ	خَفْتُ	بِعْتُ	هَيْتُ	قَدْتُ	خَفْتُ	بِعْتُ	هَيْتُ
۱۴	قَدْنَا	خَفْنَا	بِعْنَا	هَيْبْنَا	قَدْنَا	خَفْنَا	بِعْنَا	هَيْبْنَا

مضارع								ردیف
مجهول				معلوم				
اجوف یایی		اجوف واوی		اجوف یایی		اجوف واوی		
باب سَمِعَ	باب ضَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	باب سَمِعَ	باب ضَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	
يُهَابُ	يُبَاعُ	يُخَافُ	يُقَادُ	يَهَابُ	يَبِيعُ	يَخَافُ	يَقُودُ	۱
يُهَابَانِ	يُبَاعَانِ	يُخَافَانِ	يُقَادَانِ	يَهَابَانِ	يَبِيعَانِ	يَخَافَانِ	يَقُودَانِ	۲
يُهَابُونَ	يُبَاعُونَ	يُخَافُونَ	يُقَادُونَ	يَهَابُونَ	يَبِيعُونَ	يَخَافُونَ	يَقُودُونَ	۳
تُهَابُ	تُبَاعُ	تُخَافُ	تُقَادُ	تَهَابُ	تَبِيعُ	تَخَافُ	تَقُودُ	۴
تُهَابَانِ	تُبَاعَانِ	تُخَافَانِ	تُقَادَانِ	تَهَابَانِ	تَبِيعَانِ	تَخَافَانِ	تَقُودَانِ	۵
يُهَيْنُ	يُبَعِنُ	يُخَفِنُ	يُقَدِنُ	يَهَيْنُ	يَبِيعِنُ	يَخَفِنُ	يَقْدِنُ	۶
تُهَابُ	تُبَاعُ	تُخَافُ	تُقَادُ	تَهَابُ	تَبِيعُ	تَخَافُ	تَقُودُ	۷
تُهَابَانِ	تُبَاعَانِ	تُخَافَانِ	تُقَادَانِ	تَهَابَانِ	تَبِيعَانِ	تَخَافَانِ	تَقُودَانِ	۸
تُهَابُونَ	تُبَاعُونَ	تُخَافُونَ	تُقَادُونَ	تَهَابُونَ	تَبِيعُونَ	تَخَافُونَ	تَقُودُونَ	۹
تُهَابِينَ	تُبَاعِينَ	تُخَافِينَ	تُقَادِينَ	تَهَابِينَ	تَبِيعِينَ	تَخَافِينَ	تَقُودِينَ	۱۰
تُهَابَانِ	تُبَاعَانِ	تُخَافَانِ	تُقَادَانِ	تَهَابَانِ	تَبِيعَانِ	تَخَافَانِ	تَقُودَانِ	۱۱
تُهَيْنُ	تُبَعِنُ	تُخَفِنُ	تُقَدِنُ	تَهَيْنُ	تَبِيعِنُ	تَخَفِنُ	تَقْدِنُ	۱۲
أُهَابُ	أُبَاعُ	أُخَافُ	أُقَادُ	أَهَابُ	أَبِيعُ	أَخَافُ	أَقُودُ	۱۳
نُهَابُ	نُبَاعُ	نُخَافُ	نُقَادُ	نَهَابُ	نَبِيعُ	نَخَافُ	نَقُودُ	۱۴

امر								جمله
مجهول				معلوم				
اجوف یایی		اجوف واوی		اجوف یایی		اجوف واوی		
باب سَمِعَ	باب ضَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	باب سَمِعَ	باب ضَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	
لِيَهَبْ	لِيُبِعْ	لِيَخَفْ	لِيُقَدِّ	لِيَهَبْ	لِيُبِعْ	لِيَخَفْ	لِيُقَدِّ	۱
لِيُهَابَا	لِيُبَاعَا	لِيَخَافَا	لِيُقَادَا	لِيُهَابَا	لِيُبِيعَا	لِيَخَافَا	لِيُقُودَا	۲
لِيُهَابُوا	لِيُبَاعُوا	لِيَخَافُوا	لِيُقَادُوا	لِيُهَابُوا	لِيُبِيعُوا	لِيَخَافُوا	لِيُقُودُوا	۳
لِتِهَبْ	لِتُبِعْ	لِتَخَفْ	لِتُقَدِّ	لِتِهَبْ	لِتُبِعْ	لِتَخَفْ	لِتُقَدِّ	۴
لِتُهَابَا	لِتُبَاعَا	لِتَخَافَا	لِتُقَادَا	لِتُهَابَا	لِتُبِيعَا	لِتَخَافَا	لِتُقُودَا	۵
لِيُهَيِّنْ	لِيُبَيِّنْ	لِيَخَفَنَّ	لِيُقَدِّنْ	لِيُهَيِّنْ	لِيُبَيِّنْ	لِيَخَفَنَّ	لِيُقَدِّنْ	۶
لِتِهَبْ	لِتُبِعْ	لِتَخَفْ	لِتُقَدِّ	هَبْ	بِعْ	خَفْ	قُدْ	۷
لِتُهَابَا	لِتُبَاعَا	لِتَخَافَا	لِتُقَادَا	هَبَا	بِيعَا	خَفَا	قُودَا	۸
لِتُهَابُوا	لِتُبَاعُوا	لِتَخَافُوا	لِتُقَادُوا	هَبُوا	بِيعُوا	خَفُوا	قُودُوا	۹
لِتُهَابِي	لِتُبَاعِي	لِتَخَافِي	لِتُقَادِي	هَبِي	بِيعِي	خَفِي	قُودِي	۱۰
لِتُهَابَا	لِتُبَاعَا	لِتَخَافَا	لِتُقَادَا	هَبَا	بِيعَا	خَفَا	قُودَا	۱۱
لِتُهَيِّنْ	لِتُبَيِّنْ	لِتَخَفَنَّ	لِتُقَدِّنْ	هَيِّنْ	بَيِّنْ	خَفَنَّ	قُدِّنْ	۱۲
لِأَهَبْ	لِأُبِعْ	لِأَخَفْ	لِأُقَدِّ	لِأَهَبْ	لِأُبِعْ	لِأَخَفْ	لِأُقَدِّ	۱۳
لِتِهَبْ	لِتُبِعْ	لِتَخَفْ	لِتُقَدِّ	لِتِهَبْ	لِتُبِعْ	لِتَخَفْ	لِتُقَدِّ	۱۴

هم‌اندیشی

موارد تبدیل حرف عله اجوف را به حروف مدّ «ا، ی، و» در نموداری ترسیم کنید.

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد جاری در «اجوف»، یک مثال غیر از مثال‌های کتاب بنویسید.
۲. نوع اعلال (قلبی، سکونی، حذفی) در هر یک از قواعد اعلال جاری در «اجوف» را مشخص کنید.
۳. ماضی، مضارع و امر معلوم از ماده‌های «ت و ب» (از باب نَصَرَ) و «ض ی ق» (از باب ضَرَبَ) را صرف کنید.
۴. ماضی، مضارع و امر مجهول از ماده‌های «ن ی ل» (از باب سَمِعَ) و «ص و ن» (از باب نصر) را صرف کنید.
۵. فعل امر معلوم «فاز» را با نون تأکید ثقیله و خفیفه بنویسید.
۶. در آیات ذیل، فعل‌های «اجوف» را مشخص نمایید و صیغه، باب، وزن، معنا و تغییرات اعلالی هر یک را ذکر کنید:

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ (بقره: ۱۸۵)

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾ (اسراء: ۸)

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ (نمل: ۶۹)

﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا﴾ (كهف: ۳۵)

﴿وَبُئِیَ عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَتَاٰنَآ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ﴾ (بقره: ۱۲۸)

﴿وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ

وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ (اعراف: ۱۶۱)

﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ (طه: ۱۱۴)

ناقص

«ناقص» یا معتل اللام، مجرای تغییرات اعلاالی قابل توجهی است که در این درس به آنها پرداخته می‌شود.



«ناقص»^۱ بر دو قسم است: واوی؛ مثل: **دَعَا يَدْعُو دُعَاءً**؛^۲ یائی؛ مثل: **رَمَى يَرْمِي رَمِيًّا**.

۱. ابواب

فعل ثلاثی مجرد ناقص از ابواب زیر استعمال شده است:

-
۱. معتل اللام را از این رو ناقص نامیده‌اند که در آخر آن، حرف صحیح نیست و در بسیاری از تصریفات خود، لام‌الفعل آن حذف و در نتیجه، کلمه کوتاه می‌شود.
 ۲. «دعاء» در اصل «دعاو» بوده که واو - همانگونه که در ادامه خواهد آمد - به همزه قلب شده است.

ناقص یائی

ضَرْب — مانند: هَدَى يَهْدِي

مَنَعَ — مانند: رَعَى يَرَعَى

سَمِعَ — مانند: حَشَى يَحْشَى

ناقص واوی

نَصَرَ — مانند: دَعَا يَدْعُو

سَمِعَ — مانند: رَضِيَ يَرْضَى

كَرَّمَ — مانند: رَخَّوْ يَرْخُو

۲. قواعد اعلال

در ناقص، هر چهار قاعده مشترک و پنج قاعده اختصاصی (مجموعاً نه قاعده) جاری می‌شود.

قواعد مشترک

قاعده اول؛ مانند:

دُعُوْتُ ← دُعِيتْ

قاعده دوم؛ مانند:

رَمَى ← رَمَى يَخْشَى ← يَخْشَى

الْفَتَى ← الْفَتَى

مَحَوَّ ← مَحَا

يُدْعُو ← يُدْعَى

نکته

اگر بعد از حرف علّه، «الف» باشد، این قاعده در ناقص جاری نمی‌شود؛^۱ مانند: دَعَا.

يُهْدِيَانِ، جَرِيَانِ.

۱. همچنین اگر نون تأکید، علامت تنبيه یا ياء نسبت در انتهای کلمه باشد، این قاعده جاری نمی‌شود؛

مانند: «يَخْشَيْنَ»، «حُسَيْنَانِ وَ حُسَيْنَيْنِ» و «عَلَوِيَّ».

قاعده سوم: مانند:

هُدِيُوا ← هُدِيُوا (← هُدُوا) تَرْجُوُونَ ← تَرْجُوُونَ (← تَرْجُونَ)
سَاعِيَيْنَ ← سَاعِيَيْنَ (← سَاعِيْنَ)

قاعده چهارم: مانند:

سَعِيُوا (← سَعُوا) ← سَعُوا
(مُرجوُونَ ← مُرجاوُن) ← مُرجوُن

قواعد اختصاصی

قاعده اول: اگر «واو» ماقبل مضموم و «یاء» ماقبل مکسور، در آخر کلمه و مضموم یا مکسور باشند،^۱ حرکت آنها حذف می‌گردد و در نتیجه به حرف مد تبدیل می‌شوند؛ مانند:

يَذْعُو ← يَذْعُو يَهْدِي ← يَهْدِي الْهَادِي ← الْهَادِي
به‌خلاف: الْهَادِي

قاعده دوم: در ناقص واوی، «واو» متحرک ماقبل مکسور، به «یاء» قلب می‌شود؛ مانند:

رَضَوْ ← رَضِي دَعَوْ ← دَعِي الدَّاعُو ← الدَّاعِي (← الدَّاعِي)
به‌خلاف: رَحُو، دَعَوْ ← دَعَا

قاعده سوم: در ناقص واوی، اگر واو، حرف چهارم به بعد و قبل آن مفتوح باشد، به «یاء» قلب می‌شود؛ مانند:

يُدْعُونَ ← يُدْعَيْنَ اِسْتَدْعُوْتُ ← اِسْتَدْعَيْتُ

۱. در فعل ناقص، واو مکسور وجود ندارد.

برخی کلمات زمینه جریان این قاعده و قاعده دوم مشترک را دارند. در این موارد قاعده مشترک مقدم بر قاعده اختصاصی است. (مانند: يُدْعُو ← يُدْعَى) اما کلماتی مانند: «أُبْدُوا» که مشمول قاعده مشترک نیستند با جریان قاعده اختصاصی به «أُبْدِیا» تبدیل می‌شوند.

قاعده چهارم؛ در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ از مضارع مجزوم و امر، لام‌الفعل حذف می‌شود؛ مانند:

۱۴	۱۳	۷	۴	۱	
لَتَدْعُ	لَاذْعُ	لَتَدْعُ	لَتَدْعُ	لَتَدْعُ	يُدْعُو ←
لَتَهْدِ	لَاهْدِ	إِهْدِ	لَتَهْدِ	لَتَهْدِ	يَهْدِي ←

قاعده پنجم؛ در مصدر، اگر لام‌الفعل بعد از الف زائد قرار گیرد، قلب به «همزه» می‌شود؛ مانند:

دُعَاو ← دُعَاء بُنَاي ← بُنَاء

ماضی، مضارع و امر معلوم ماده «د ع و» از باب فَعَلَ یَفْعُلُ^۱

نتیجه نهایی	مضارع		ماضی		شماره
	نتیجه نهایی	قبل از اعلال	نتیجه نهایی	قبل از اعلال	
لِیَدْعُ	یَدْعُو	یَدْعُو	دَعَا	دَعَوَ	۱
لِیَدْعُوا		یَدْعُوَانِ		دَعَوْا	۲
لِیَدْعُونَ	یَدْعُوْنَ	یَدْعُوْنَ	دَعَوْا	دَعَوْوا	۳
لِتَدْعُ	تَدْعُو	تَدْعُو	دَعَتْ	دَعَوَتْ	۴
لِتَدْعُوا		تَدْعُوَانِ	دَعَتَا ^۲	دَعَوَتَا	۵
لِیَدْعُونَ		یَدْعُوْنَ		دَعَوْنَ	۶
أَدْعُ	تَدْعُو	تَدْعُو		دَعَوْتُ	۷
أَدْعُوا		تَدْعُوَانِ		دَعَوْتُمَا	۸
أَدْعُوا	تَدْعُوْنَ	تَدْعُوْنَ		دَعَوْتُمْ	۹
أَدْعِي	تَدْعِيْنَ	تَدْعِيْنَ		دَعَوْتُ	۱۰
أَدْعُوا		تَدْعُوَانِ		دَعَوْتُمَا	۱۱
أَدْعُونَ		تَدْعُوْنَ		دَعَوْتُنَّ	۱۲
لَأَدْعُ	أَدْعُو	أَدْعُو		دَعَوْتُ	۱۳
لِنَدْعُ	نَدْعُو	نَدْعُو		دَعَوْنَا	۱۴

۱. ضروری است در کلاس، تغییرات اعلالی انجام شده در صیغه‌ها بازگو شود؛ همچنین صیغ مجهول نیز صرف شود. خالی بودن هر خانه از جدول به معنای عدم جریان اعلال در آن صیغه است.
۲. در ماضی ناقص، در صورت قلب لام الفعل به الف، در صیغه پنجم، به جهت مشابهت و هماهنگی با صیغه چهارم، «الف» حذف می‌شود هر چند التقاء ساکنین صورت نگرفته است؛ مانند دَعَا ← دَعَتْ، دَعَتَا؛ هَدَى ← هَدَتْ هَدَتَا

ماضی، مضارع و امر معلوم از ماده «ر ض و» از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

نتیجه نهایی	مضارع		ماضی		شماره
	نتیجه نهایی	قبل از اعلال	نتیجه نهایی	قبل از اعلال	
لِیْرَضَ	یَرْضِی	یَرْضُوْ	رَضِیَ	رَضَوْ	۱
لِیْرَضِیَا	یَرْضِیَانِ	یَرْضَوَانِ	رَضِیَا	رَضُوا	۲
لِیْرَضَوْا	یَرْضَوْنَ	یَرْضُوْنَ	رَضُوا	رَضُواْ	۳
لِیْتَرْضَ	تَرْضِی	تَرْضُوْ	رَضِیتُ	رَضَوْتُ	۴
لِیْتَرْضِیَا	تَرْضِیَانِ	تَرْضَوَانِ	رَضِیتَا	رَضَوْتَا	۵
لِیْتَرْضَوْا	تَرْضَوْنَ	تَرْضُوْنَ	رَضِیتُ	رَضَوْتُ	۶
اِیْرَضَ	تَرْضِی	تَرْضُوْ	رَضِیتُ	رَضَوْتُ	۷
اِیْرَضِیَا	تَرْضِیَانِ	تَرْضَوَانِ	رَضِیتُمَا	رَضَوْتُمَا	۸
اِیْرَضَوْا	تَرْضَوْنَ	تَرْضُوْنَ	رَضِیتُمْ	رَضَوْتُمْ	۹
اِیْرَضِیْ	تَرْضِیْنَ	تَرْضَوِیْنَ	رَضِیتِ	رَضَوْتِ	۱۰
اِیْرَضِیَا	تَرْضِیَانِ	تَرْضَوَانِ	رَضِیتُمَا	رَضَوْتُمَا	۱۱
اِیْرَضِیْنَ	تَرْضِیْنَ	تَرْضَوْنَ	رَضِیتِیْنِ	رَضَوْتِیْنِ	۱۲
اِیْرَضَ	أَرْضِی	أَرْضُوْ	رَضِیتُ	رَضَوْتُ	۱۳
لِیْرَضَ	نَرْضِی	نَرْضُوْ	رَضِینَا	رَضَوْنَا	۱۴

ماضی، مضارع و امر معلوم ماده «هـ دی» از باب فَعَلَ یَفْعُلُ

صیغه	ماضی		مضارع		امر
	قبل از اعلال	نتیجه نهایی	قبل از اعلال	نتیجه نهایی	نتیجه نهایی
۱	هَدَى	هَدَى	یَهْدِي	يَهْدِي	لِيَهْدِ
۲	هَدَا		يَهْدِيَانِ		لِيَهْدِيَا
۳	هَدَيُوا	هَدَوْا	يَهْدِيُونَ	يَهْدُونَ	لِيَهْدُوا
۴	هَدَيْتَ	هَدَتَ	تَهْدِي	تَهْدِي	لَتَهْدِ
۵	هَدَيْتَا	هَدَتَا	تَهْدِيَانِ		لَتَهْدِيَا
۶	هَدَيْنَ		يَهْدِيْنَ		لِيَهْدِيْنَ
۷	هَدَيْتَ		تَهْدِي	تَهْدِي	لَتَهْدِ
۸	هَدَيْتُمَا		تَهْدِيَانِ		لَتَهْدِيَا
۹	هَدَيْتُمْ		تَهْدِيُونَ	تَهْدُونَ	لَتَهْدُوا
۱۰	هَدَيْتَ		تَهْدِيْنَ	تَهْدِيْنَ	لَتَهْدِيْ
۱۱	هَدَيْتُمَا		تَهْدِيَانِ		لَتَهْدِيَا
۱۲	هَدَيْتُنَّ		تَهْدِيْنَ		لَتَهْدِيْنَ
۱۳	هَدَيْتُ		أَهْدِي	أَهْدِي	لِأَهْدِ
۱۴	هَدَيْنَا		نَهْدِي	نَهْدِي	لَنَهْدِ

۳. ناقص مؤکد

در صورت الحاق «نون تأکید» به ناقص، علاوه بر تغییرات لفظی در فعل سالم:

الف (در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴، که نون تأکید، حرف قبل از خود را مفتوح می‌کند، اگر ماقبل آن الف مقلوب باشد، به یاء تبدیل می‌شود؛ مانند:

يَخْشِي ← يَخْشِيَنَّ، يَخْشَيْنِ

به خلاف:

يَدْعُو ← يَدْعُونُ، يَدْعُونِ

يَهْدِي ← يَهْدِينِ، يَهْدَيْنِ

همچنین به دلیل مفتوح شدن ماقبل نون تأکید، لام الفعل ناقص که از صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع مجزوم و امر حذف شده بود، هنگام تأکید برمی‌گردد، مانند:

لَا يَهْدِي ← لَا يَهْدِينِ، لَا يَهْدَيْنِ

ب) در جمع‌های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب، اگر ماقبل ضمیر مفتوح باشد، ضمیر حذف نمی‌شود و حرکت مناسب خود را می‌گیرد؛ یعنی واو مضموم و یاء مکسور می‌گردد؛^۱ مانند:

يَخْشَوْنَ ← يَخْشَوْنُ، يَخْشَوْنِ

تَخْشَيْنَ ← تَخْشَيْنِ، تَخْشَيْنِ

۱. «ان كان المضارع معتلاً بالألف و أريد إسناده لواو الجماعة عند التوكيد، يقال بغير التغيير «تَرْضَوْنَ؟» فتحذف نون الرفع لتوالي الأمثال الممنوع (حين تكون الأحرف الثلاثة المماثلة المتوالية زوائد) فيصير الكلام تَرْضَوْنَ فيلتقي ساكنان، واو الجماعة والنون الأولى من النون المشددة ولا يمكن الاستغناء عن أحدهما فتتحرك واو الجماعة بحركة تناسبها و هي الضمه و يصير الكلام تَرْضَوْنَ» (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۴، ص ۱۸۳؛ ص ۱۷۸ پاورقی ۳)

جدول صرف افعال مضارع با نون تأکید ثقیله و خفیفه

صیغه	یَهْدِی با نون تأکید ثقیله	یَهْدِی با نون تأکید خفیفه	یَدْعُو با نون تأکید ثقیله	یَدْعُو با نون تأکید خفیفه	یَخْشِی با نون تأکید ثقیله	یَخْشِی با نون تأکید خفیفه
۱	یَهْدِیَّ	یَهْدِیْ	یَدْعُوَّ	یَدْعُوْ	یَخْشِیَّ	یَخْشِیْ
۲	یَهْدِیَانَّ	یَهْدِیَانْ	یَدْعُوَانَّ	یَدْعُوَانْ	یَخْشِیَانَّ	یَخْشِیَانْ
۳	یَهْدِئْ	یَهْدِیْ	یَدْعُئْ	یَدْعُوْ	یَخْشِئْ	یَخْشِیْ
۴	تَهْدِیَّ	تَهْدِیْ	تَدْعُوَّ	تَدْعُوْ	تَخْشِیَّ	تَخْشِیْ
۵	تَهْدِیَانَّ	تَهْدِیَانْ	تَدْعُوَانَّ	تَدْعُوَانْ	تَخْشِیَانَّ	تَخْشِیَانْ
۶	یَهْدِیْنَانَّ	یَهْدِیْنَانْ	یَدْعُوْنَانَّ	یَدْعُوْنَانْ	یَخْشِیْنَانَّ	یَخْشِیْنَانْ
۷	تَهْدِیَّ	تَهْدِیْ	تَدْعُوَّ	تَدْعُوْ	تَخْشِیَّ	تَخْشِیْ
۸	تَهْدِیَانَّ	تَهْدِیَانْ	تَدْعُوَانَّ	تَدْعُوَانْ	تَخْشِیَانَّ	تَخْشِیَانْ
۹	تَهْدِئْ	تَهْدِیْ	تَدْعُئْ	تَدْعُوْ	تَخْشِئْ	تَخْشِیْ
۱۰	تَهْدِیَّ	تَهْدِیْ	تَدْعُوَّ	تَدْعُوْ	تَخْشِیَّ	تَخْشِیْ
۱۱	تَهْدِیَانَّ	تَهْدِیَانْ	تَدْعُوَانَّ	تَدْعُوَانْ	تَخْشِیَانَّ	تَخْشِیَانْ
۱۲	تَهْدِیْنَانَّ	تَهْدِیْنَانْ	تَدْعُوْنَانَّ	تَدْعُوْنَانْ	تَخْشِیْنَانَّ	تَخْشِیْنَانْ
۱۳	أَهْدِیَّ	أَهْدِیْ	أَدْعُوَّ	أَدْعُوْ	أَخْشِیَّ	أَخْشِیْ
۱۴	نَهْدِیَّ	نَهْدِیْ	نَدْعُوَّ	نَدْعُوْ	نَخْشِیَّ	نَخْشِیْ

هم‌اندیشی

۱. اجرای قواعد اعلال در افعال ناقص را در نموداری ارائه

نمایید.

۲. هر یک از دو کلمه قرآنی: «هُدْنَا» و «هُدُوا»^۲ چه نوع معتلی

و چه صیغه‌ای است؟

ترجمه‌های قرآنی آنها را بررسی کنید و خطای برخی ترجمه‌ها را که

ناشی از خطای در تشخیص صیغه هُدنا است، بیان نمایید.

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد جاری در «ناقص»، نمونه‌ای غیر از مثال کتاب بنویسید.

۲. نوع اعلال (قلبی، سکونی و حذفی) در هر یک از قواعد اعلال جاری در «ناقص» را مشخص کنید.

۳. در جملات ذیل، فعل‌های ناقص را مشخص کرده، صیغه، باب، معنا و وزن هر یک را بنویسید:

﴿وَبَدَأْهُمْ سَبَاتٌ مَا عَمِلُوا﴾. (جاثیه: ۳۳)

﴿وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾. (لقمان: ۱۷)

۱. اعراف: ۱۵۶.

۲. حج: ۲۴.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾

(بقره: ۲۰۷)

﴿مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ﴾ (ابراهیم: ۱۶)

۴. با مراجعه به کتاب لغت، باب و معنای افعال «زَمَى، تَلَا، رَأَى، خَشَى» را تعیین نموده، سپس ماضی، مضارع و امر معلوم آنها را صرف کنید.

۵. ماضی، مضارع و امر مجهول فعل «زَجَا يَرْجُو» را صرف کنید.

۶. دو فعل «يَهْدُونَ» و «يُهْدُونَ» را با نون تأکید ثقیله صرف کنید.

۷. در آیات زیر، نوع، صیغه، وزن، باب افعال معتل و تغییرات اعلالی در آنها را مشخص کنید.

﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءٌ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ

أَمْرَاتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾

(قصص: ۲۳)

﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌُ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾

(انبیاء: ۲۹)

﴿قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكَ إِذْ تَدْعُونَ﴾ (شعراء: ۷۲)

لفیف

دانستیم که، لفیف کلمه‌ای است که دو حرف از حروف اصلی آن، عله باشد. در این درس به قواعد اعلال مرتبط با لفیف پرداخته می‌شود.



«لفیف» بر دو قسم است: لفیف مقرون و لفیف مفروق.

۱. لفیف مقرون

لفیف مقرون از دو باب به کار رفته است:

سمع ـــ مانند: قَوِي، يَقْوِي.

ضرب ـــ مانند: شَوِي، يَشْوِي

عین‌الفعل لفیف مقرون، در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی‌شود؛ از این رو همچون فعل ناقص صرف می‌شود.

قبل از اعلال	نَوَى ^۱	نَوَا	نَوِيُوا	نَوَيْتُ	نَوَيْتَا	نَوَيْنَ ...
بعد از اعلال	نَوَى	نَوَا	نَوُوا	نَوْتُ	نَوْتَا	نَوَيْنَ ...

در پنج صیغه اول ماضی از افعالی که عین الفعل و لام الفعل آنها «یا» است - مانند: «حَبِي» و «عَبِي»^۲ - ادغام و عدم ادغام، هر دو جایز است.^۳ سایر صیغه‌ها، براساس قواعد اعلال صرف می‌شوند؛ مانند:

- مضاعف: حَيَّ، حَيَّا، حَيُّوا، حَيَّتْ، حَيَّتَا، حَيَّيْنِ ...

- لفیف: حَبِي، حَبَا، حَبُوا، حَبَيْتْ، حَبَيْتَا، حَبَيْنِ ...

۲. لفیف مفروق

لفیف مفروق از ابواب زیر استعمال شده است:

ضَرْب - مانند: وَقَى يَقِي^۵

حَسِب - مانند: وَلِي يَلِي^۶

۱. نَوَى يَنْوِي نِيَّةَ الشَّيْءِ: انجام آن چیز را قصد کرد، آن را نیت کرد.

۲. عَبِي يَعْْبِي عِيًّا بَأْمَرِهِ و عَنْ أَمْرِهِ: در کار خود در مانده شد.

۳. یعنی قواعد مضاعف یا لفیف در آنها جاری می‌شود. بنابر نظر مشهور، این حکم به ماضی اختصاص دارد و در صیغه‌های مضارع و امر آنها، ادغام صورت نمی‌گیرد؛ هرچند در برخی از معاجم لغوی مانند: لسان العرب، «يَحْيِي» و «يَعْبِي» نیز ذکر شده است.

۴. حَبِي يَحْبِي حَبَاءً مِنْهُ: از او شرم کرد؛ حَبِي يَحْبِي حَبَاءً: زنده شد، زنده ماند.

۵. وَقَى يَقِي وَقَايَةً وَاوْقِيَةً فَلَانًا: فلانی را حفظ کرد.

۶. وَلِي يَلِي وَلَايَةَ الشَّيْءِ و عَلَيْهِ: سرپرست و اختیاردار آن چیز شد. وَلِي يَلِي وَلِيًّا فَلَانًا: به فلانی نزدیک شد، پشت سر او قرار گرفت.

سمع — مانند: وَجِي يُوَجِي

لفیف مفروق، از جهت فاء الفعل در حکم مثال، و از جهت لام الفعل در حکم ناقص است و قواعد هر دو، در آن اجرا می شود؛ از این رو قواعد اعلال در لفیف جدید نیست و به همان قواعد مطرح شده در مثال و ناقص بازمی گردد.

در امر حاضر از لفیف مفروق که مضارع آن بر وزن «يَفْعِل» باشد، فاء الفعل آن به سبب اجرای قاعده مثال، و لام الفعل آن نیز به دلیل مجزوم شدن فعل حذف می شود. در نتیجه تنها یک حرف از فعل باقی می ماند که در صورت وقف، «هَاء سَکَت» به آن ملحق می شود:

وَقِي ← يَقِي ← قِي ← قِه

در مواردی نیز که کلمه، دو حرفی یا بیشتر باشد، الحاق «هَاء سَکَت» جایز است؛ مانند: لَيَقِه

هم اندیشی

۱. وجه تسمیه «لفیف» چیست؟
۲. قواعد اعلالی لفیف را در نموداری ترسیم نمایید.

پرسش و تمرین

۱. انواع لفیف را نام برده، قواعد جاری در هر یک را بیان کنید.
۲. ماضی، مضارع و امر معلوم فعل های زیر را صرف کنید:

عَيَّيَ يَعِي، قَوَى يَقْوِي

۳. ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول فعل از ماده «و ل ی» (از باب ضَرَبَ) زیر را صرف کنید:

۴. در کلمات زیر اعلال جاری نمایید.

مُوْعَادَ خَوْفَةٍ الرَّاسُوْ يُعْطَوَانِ يُثَقِّنَنَّ شَقَوَ يَصُوْبُ يَزِيلُوْنَ يُجَوِّرُ
تَوْهِنُوْنَ زَيْدُنَا شَيْتَنُكُمْ اِرْعِيُوْا اَجْوِرُ اَزِيْدُ يَسْطُوُوْنَ يَوْلُجُ يَبْعِيُوْنَ
يُسْقِيُوْنَ يَوْلُوُوْنَ يَزْبُوْ

۵. فعل‌های زیر را با «نون تأکید ثقیله و خفیفه» بیاورید.

فِ اِئْتِ بَعْ اِفْرَزَنَّ يُوْتِيْ يَلْوِيْ يَلِيْ

۶. در آیات ذیل، افعال لفیف را مشخص کرده، نوع (مقرون، مفروق)، صیغه، معنا و وزن هریک را ذکر کنید:

﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾ (طه: ۱۲۱)

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾ (انبیاء: ۱۰۴)

﴿أَذْهَبَ أَنتَ وَأَخُوكَ بِأَيَّتِي وَلَا نَبِيَّآ فِي ذِكْرِي﴾ (طه: ۴۲)

﴿وَمَنْ يُوقِ شَحْنَ نَفْسِهِ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (حشر: ۹)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ﴾ (توبه: ۱۲۳)

﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَعِيَةٌ﴾ (حاقة: ۱۲)

﴿وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ﴾ (غافر: ۹)

انواع اعلال

اعلال دارای سه گونه اصلی: «قلبی، سکونی و حذفی» است که موارد آن در درس‌های پیش گذشت. اکنون به دلیل اهمیت بحث اعلال، جمع‌بندی مهم‌ترین مباحث این سه قسم و نیز قاعده «تغییر حرکت» در این درس بیان می‌شود.^۱



۱. اعلال حذفی

مجاری اعلال حذفی عبارتند از:

یک. اجتماع ساکنین (قاعده ۴ مشترک)؛ مانند:

يَدْعُوْنَ ← يَدْعُوْنَ ← يَقُولُ ← لَمْ يَقُولْ ← لَمْ يَقُلْ

دو. حذف واو از مضارع و امر معلوم مثال واوی مکسورالعین (قاعده ۲ اختصاصی مثال).

سه. حذف فاء الفعل از مصدر مثال واوی در برخی موارد (قاعده ۳ اختصاصی مثال).

۱. از آنجا که این درس، تکرار مباحث قبلی از دریچه دیگری است، اساتید محترم می‌توانند با تشخیص و تحت نظارت خود، آن را به مطالعه و مباحثه طلاب موکول کنند. ضمناً در این درس، قواعد اختصاصی اعلال افعال ثلاثی مزید و اسم (که در آینده خواهند آمد) بررسی نشده است.

چهار. حذف لام الفعل از صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع مجزوم و امر ناقص (قاعده ۴ اختصاصی ناقص).

۲. اعلال سکونی (اسکانی)

مهم‌ترین موارد اعلال اسکانی عبارتند از:

یک. «واو» و «یاء» مکسور یا مضموم که حرکت قبل آنها ضمه یا کسره باشد (قاعده ۲ مشترک): مانند:

بِيع ← يَهْدِيُونَ ← يَهْدِيُونَ (← يَهْدُونَ)

البته اگر «واو» و «یاء»، در انتهای کلمه باشند، حرکت حرف عله حذف می‌شود؛^۱ (قاعده ۱ اختصاصی ناقص): مانند:

يَغْزُو ← يَهْدِي ← يَهْدِي

دو. «واو» مضموم و «یاء» مکسور بعد از حرف صحیح و ساکن (قاعده ۱ اختصاصی اجوف): مانند:

يَقُومُ ← يَقُومُ

يَبِيعُ ← يَبِيعُ

۳. اعلال قلبی

مهم‌ترین مجاری اعلال قلبی عبارتند از:

یک. قلب «واو» و «یاء» متحرک ما قبل مفتوح، به «الف» (قاعده ۲ مشترک): مانند:

۱. «فتحه» بر واو و یاء در پایان کلمه سنگین نیست؛ از این رو نه حذف می‌شود و نه به قبل منتقل می‌شود؛ مانند: اُنْ يَدْعُو.

بِيعَ ← بَاعَ خَوْفَ ← خَافَ
يُدْعُوْ ← يُدْعِيْ يَخْشَى ← يَخْشَى

دو. قلب «واو» ساکن ماقبل مکسور، به «یاء» (قاعده ۱ مشترک)؛ مانند:

اَوْجَلْ ← اِجْلُ (قَوْلَ ← قَوْلَ) قِيلَ

سه. قلب «یاء»، ساکن ما قبل مضموم، در فاء الفعل به «واو» (قاعده ۱ اختصاصی مثال)؛

مانند:

يُسِرُّ ← يُوسِرُ

چهار. قلب «واو» در مکان حرف چهارم به بعد و ماقبل مفتوح، به «یاء» (قاعده ۳

اختصاصی ناقص)؛ مانند:

يُدْعَوَانِ ← يُدْعِيَانِ

پنج. قلب «واو» لام الفعل بعد از کسره، به «یاء» (قاعده ۲ اختصاصی ناقص)؛ مانند:

دُعَوَ ← دُعِيَ رَضَوَ ← رَضِيَ

شش. قلب «واو» در مصدر اجوف، بعد از کسره و قبل از الف، به «یاء» (قاعده ۵

اختصاصی اجوف)؛ مانند:

صَوَامَ ← صِيَامَ

هفت. قلب «واو» و «یاء» مفتوح ماقبل ساکن، به «الف»، البته پس از نقل حرکت آن به

حرف قبل (قاعده ۲ اختصاصی اجوف)؛ مانند:

يَخَوْفُ ← يَخَوْفُ يَخَافُ

يَشِيْأُ ← يَشِيْأُ يَشَاءُ

هشت. قلب حرف عله بعد از الف زاید در مصدر (قاعده ۵ اختصاصی ناقص)؛ مانند:

رَضَاوُ ← رَضَاءُ

۴. قاعده تغییر حرکت

از مباحث پیشین برمی‌آید که در تغییرات اعلال، حرف عله، تابع حرکتِ خود یا حرکت قبل از خود است؛ ولی گاهی به جای حرف، «حرکت» تغییر می‌کند؛ برای نمونه، در ماضی اجوف واوی و یائی، از صیغه ششم تا چهاردهم، فاء‌الفعل به ترتیب «ضمه» یا «کسره» می‌گیرد که این تغییر حرکت، به سبب وجود حرف عله است (قاعده ۳ اختصاصی اجوف).

هم‌اندیشی

به نظر شما تفاوت دو تعبیر: «سکونی» و «اسکانی» چیست و کدامیک مناسب‌تر و کدامیک مشهورتر است؟

پرسش و تمرین

۱. موارد اعلال قلبی، سکونی و حذفی را در نموداری ترسیم کنید.
۲. با نظارت اساتید محترم، یک سوره را انتخاب نمایید و کلمات معلّ و نوع اعلال اجرا شده در آنها را مشخص کنید.

هدف شناسی قواعد اعلال

تاکنون با قواعد اعلال به تفکیک انواع معتل (مثال، اجوف، ناقص و لفیف) آشنا شدیم. اکنون برای تسلط بیشتر بر مباحث اعلال، به جمع‌بندی این قواعد از منظر «هدف‌شناختی» پرداخته می‌شود تا سمت-وسوی کلی و جهت‌گیری عمومی قواعد اعلال روشن شود.



قواعد اعلال در جهت اهداف خاصی رخ می‌دهد که توجه به آن، فهم و اجرای این قواعد را آسان‌تر می‌کند. پیش‌تر گفته شد که حروف عله دارای ثقالته هستند، ازاین‌رو به جهت تخفیف لفظی، در معرض تغییراتی به نام «اعلال» است.

هدف اصلی قواعد اعلال، از بین بردن یا کاهش عوامل ثقالته در کلمه است. بنابراین شناخت این عوامل و راه زدودن یا کاستن آنها ضروری است.

۱. مهم‌ترین عوامل ثقلت^۱ در کلمه معتل

یک. **خود حرف عله**: در میان حروف الفبا، همزه و حروف عله دارای ثقلت‌اند و از این رو در آستانه تغییر و تحول قرار دارند.

دو. **نوع حرف عله**: ثقلت حروف عله، به یک اندازه نیست؛ بلکه واو از یاء و همچنین یاء از الف ثقیل‌تر است.

سه. **مکان حرف عله**: هرچه حرف عله در کلمه، به حروف انتهایی نزدیک می‌شود، ثقلت کلمه بیشتر می‌شود؛ لذا تغییرات اعلال در ناقص، بیشتر از اجوف و همچنین در آن دو، بیشتر از مثال است.

چهار. **حرکت داشتن حرف عله**^۲: حرکت داشتن حرف عله، نسبت به سکون آن، زمینه‌ساز ثقلت بیشتری در کلمه است.

پنج. **نوع حرکت حرف عله**: در میان حرکت‌ها، ضمه ثقیل‌ترین و فتحه خفیف‌ترین حرکات هستند.

شش. **عدم تناسب حرف عله با حرکت خود**: عدم تناسب «واو» و «یاء» با حرکات خود آنها، از عوامل ثقلت است؛ مانند: **قَوْلٌ** و **قُولٌ** و **يُدْعَى**.

هفت. **عدم تناسب حرف عله با حرکت حرف قبل**: از عوامل ثقلت آن است که حرف عله با حرکت قبل از خود، تناسب نداشته باشد؛ مانند: **بَيْعٌ**، **قَوْلٌ**.

۱. گاهی ممکن است در یک کلمه معتل، دو یا چند مورد از عوامل ثقلت وجود داشته باشد.

۲. از آنجاکه «الف» همیشه ساکن است، موارد ثقلت چهارم، پنجم و ششم درباره الف جاری نیست.

۲. راهکارهای کاهش یا حذف عوامل ثقات در معتل

اجرای قواعد مختلف اعلال، در جهت کاستن یا زدودن ثقات کلمات معتل است؛ اعلال «حذفی» با حذف حرف عله، عامل ثقات را از بین می‌برد و اعلال «سکونی» و «قلبی»، با ایجاد تغییر در حرکات و حروف، در کاهش ثقات مؤثر است.

در مواردی که عامل ثقات معتل، حرکت حرف عله^۱ یا عدم تناسب حرف عله با حرکت حرف قبل باشد، با اجرای اعلال، تخفیف قابل توجهی در کلمه رخ می‌دهد؛ از این رو حذف حرکت حرف عله و ایجاد تناسب بین حرف عله با حرکت قبل از آن راهگشا است. به عبارت دیگر، **شایع‌ترین و بهترین** راه حل اعلال سکونی و قلبی «**تبدیل حرف عله به حرف مد**» است.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

اَوْجَلْ ← اِيجَلْ (۱ مشترک)	صِوَعَةٌ ← صِیغَةٌ (۱ مشترک)
دَعُوْنَ ← دَعِیْنْ (۱ مشترک)	قَوْلٌ ← قَالٌ (۲ مشترک)
دَعَوْ ← دَعَا (۲ مشترک)	بِيعٌ ← بِیْعٌ (۳ مشترک)
يَدْعُوْنَ ← يَدْعُوْنْ (۳ مشترک)	
مُيَقِنٌ ← مُوَقِنٌ (۱ اختصاصی مثال)	
يَقُولٌ ← يَقُولْ (۱ اختصاصی اجوف)	
يَخَوْفٌ ← يَخَافْ (۲ اختصاصی اجوف)	
يَدْعُو ← يَذْعُو (۱ اختصاصی ناقص)	
الْهَادِي ← الْهَادِي (۱ اختصاصی ناقص)	

۱. با قطع نظر از نوع حرکت و تناسب یا عدم تناسب حرکت با حرف عله.

در همه این کلمات، با اجرای قواعد اعلال، تبدیل حرف عله به حرف مد، به خوبی مشهود است.

چنان که گفته شد، هدف از اعلال، ایجاد تخفیف در کلمه است که تبدیل حرف عله به حرف مد، چنین رهاوردی دارد؛ ولی از سویی، این سؤال مطرح است که کدام حرف عله، به کدام حرف مد تبدیل شود؟

از آنجا که هدف از اعلال، کاهش حداکثری ثقل است، در پاسخ به این سؤال، توجه به عامل دوم ثقلت، یعنی «نوع حرف عله» ضروری است. لذا در صورتی که در کلمه، حرکت فتحه یافت شود - چه در خود حرف عله و چه در قبل آن - حرف عله به «الف» تبدیل می‌شود؛ مانند:

قَوْل ← قال يُقُول ← يُقال يُدْعُو ← يُدعى يَخْشَى ← يَخشى

در صورت نبود فتحه، اگر کسره یا یاء باشد، حرف مد، یاء می‌باشد؛^۱ مانند:

يَهْدِي ← يَهْدِي قَوْل ← قِيل خُوف ← خيف

در غیر از دو صورت یادشده، حرف مد «واو» خواهد بود؛ مانند:

يَطُوف ← يَطُوف يَدْعُو ← يدعو

در این مثال‌ها به خوبی دیده می‌شود که علاوه بر تبدیل حرف عله به حرف مد، سعی بر آن است تا به ترتیب از حروف مدی: «الف، یا، واو» استفاده شود تا در حد امکان، تخفیف بیشتری پدید آید. در نتیجه خُوف به خيف تبدیل می‌شود، نه خُوف؛ یا يرمى به يرمى تبدیل می‌شود نه يرمو؛ یا خُوف به دليل وجود فتحه، به خاف تبدیل شده. نه خيف (به سبب وجود

۱. مگر در موارد اجرای قاعده اول اختصاصی مثال، که یاء ساکن ماقبل مضموم، به واو تبدیل می‌شود؛ مانند: مُيَقِن ← مؤقِن.

یاء) و نه خوف (به دلیل وجود واو). به عبارت دیگر، چون غرض از اعلال تخفیف است، در تعارض بین دو اعلال، آن قاعده‌ای مقدم می‌شود که تخفیف بیشتر در کلمه پدید آورد.

نکته

نتیجه اعلال در همه کلمات معتل، تبدیل شدن حرف عله به حرف مد نیست؛ برای نمونه، اگر «واو»، حرف چهارم به بعد باشد و قبل از آن مفتوح باشد، به «یاء» تبدیل می‌شود؛ مانند:

يُدْعَوَان ← يُدْعِيَان

یا اینکه اگر «واو»، بعد از کسره قرار گیرد، به «یاء» تبدیل می‌شود؛ مانند:

رَضَوَ ← رَضِيَ

هرچند در این موارد نیز با اجرای قواعد اعلال، با تبدیل واو به یاء، تا حدی ثقلت کاهش یافته است.

هم‌اندیشی

نحوه اجرای راه‌حل «کاهش ثقلت» را در تک‌تک قواعد اعلال

سکونی و قلبی بررسی نمایید.

پرسش و تمرین

افعال قرآنی جدول زیر را کامل کنید:

[illegible]

بابهای مشهور ثلاثی مزید

پس از آشنایی با شیوه ساخت ابواب ثلاثی مجرد، در این درس علاوه بر تعریف و برخی ویژگی‌های فعل ثلاثی مزید با عناوین باب‌های مشهور ثلاثی مزید آشنا می‌شویم.



۱. تعریف

فعل ثلاثی مزید، فعلی است که «صیغه اول ماضی معلوم» آن، علاوه بر سه حرف اصلی، دارای یک، دو یا سه حرف زائد نیز باشد. حروف زائد علاوه بر تغییر لفظی در فعل مجرد و در نتیجه، پدید آوردن وزن جدید، موجب تغییر معنایی نیز می‌شوند.

نکات

۱. تصریف در ثلاثی مزید، فرقی با تصریف در ثلاثی مجرد ندارد. بنابراین شیوه اشتقاق و چگونگی ساختن بقیه صیغه‌های ماضی معلوم و نیز سایر افعال (ماضی مجهول، مضارع معلوم و مجهول، امر معلوم و مجهول) همانند ثلاثی مجرد است.

۲. **ضمائر** فعل ثلاثی مزید، همانند ضمائر فعل ثلاثی مجرد است.

۳. **مضارع** هر باب ثلاثی مزید، تنها یک وزن دارد که حرکت عین الفعل آن **قیاسی** است؛ به خلاف ثلاثی مجرد که حرکت عین الفعل مضارع آن، اغلب سماعی است و در مواردی هم، بیش از یک وزن دارد؛ مانند: **جَهَرَ، يَجْهَرُ و يَجْهَرُ**.

۴. هر یک از ابواب ثلاثی مزید، به نام «**مصدر**» آن باب نامیده می‌شود؛ مانند: باب افعال و باب استفعال.

۵. برخی معتقدند نخستین صیغه ماضی معلوم ثلاثی مزید، از مصدر ثلاثی مزید گرفته می‌شود؛ اما برخی دیگر، مصدر ثلاثی مزید را مشتق از فعل ماضی آن می‌دانند. همین نزاع در اشتقاق فعل رباعی مزید نیز جاری است. البته بنا بر هر دو دیدگاه، ریشه اولیه مزید در غالب موارد، مصدر فعل مجرد است؛ در مواردی نیز، فعل مزید از جمله یا اسم غیر مصدر ساخته شده است؛ مانند:

بسم الله الرحمن الرحيم ← بَسَمَلْ

صُبِحَ ← أَصْبَحَ

به ریشه فعل (اعم از مصدر یا جمله یا اسم غیرمصدر) «**اصل**»، «**مبدأ فعل**» و «**ماده فعل**» گفته می‌شود.

۶. اگر زمینه و شرایط **تغییرات لفظی**، اعم از ادغام، تخفیف و اعلال، در ثلاثی مزید وجود داشته باشد، همان قواعد پیشین، در اینجا نیز جاری می‌شوند که موارد مهم آن مجدداً در هر باب یادآوری می‌شود. البته برخی از افعال ثلاثی مزید، قواعدی اختصاصی برای تغییرات لفظی دارند که در جای خود بیان خواهد شد.

۲. ابواب مشهور ثلاثی مزید

ثلاثی مزید ابواب متعددی دارد که ده باب آن مشهور و پرکاربرد است. این ابواب با توجه به تعداد حروف زائد آنها، به سه گروه اصلی تقسیم می‌شوند:

الف) دارای یک حرف زائد:

۱. باب اِفعال (أَفْعَلْ یُفْعَلْ اِفْعَال)؛ مانند: أَشْرَفَ یُشْرِفُ اِشْرَاف.

۲. باب تفعیل (فَعَّلَ یَفْعُلُ تَفْعِیل)؛ مانند: سَلَّمَ یُسَلِّمُ تَسْلِیم.

۳. باب مُفاعلة (فَاعَلَ یُفَاعِلُ مُفاعلة)؛ مانند: قَاتَلَ یُقَاتِلُ مُقاتلة.

ب) دارای دو حرف زائد:

۴. باب تفاعُل (تَفَاعَلَ یَتَفَاعَلُ تَفَاعُل)؛ مانند: تَكَاثَرَ یَتَكَاثَرُ تَكَاثُر.

۵. باب تَفَعُّل (تَفَعَّلَ یَتَفَعَّلُ تَفَعُّل)؛ مانند: تَعَلَّمَ یَتَعَلَّمُ تَعَلُّم.

۶. باب اِفْتِعال (اِفْتَعَلَ یُفْتَعَلُ اِفْتِعال)؛ مانند: اِکْتَسَبَ یُکْتَسَبُ اِکْتِسَاب.

۷. باب اِنْفِعال (اِنْفَعَلَ یَنْفَعَلُ اِنْفِعال)؛ مانند: اِنْصَرَفَ یَنْصَرِفُ اِنْصِرَاف.

۸. باب اِفْعِلال (اِفْعَلَّ یُفْعَلُّ اِفْعِلال)؛ مانند: اِخْمَرَ یُخْمَرُ اِخْمِرار.

ج) دارای سه حرف زائد:

۹. باب اِفْعِیلال (اِفْعَلَّ یُفْعَلُّ اِفْعِیلال)؛ مانند: اِخْمَارَ یُخْمَرُ اِخْمِیرار.

۱۰. باب اِسْتِفْعال (اِسْتَفْعَلَ یَسْتَفْعَلُ اِسْتِفْعال)؛ مانند: اِسْتَخْرَجَ یَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْراج.

۳. ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید

برخی از ابواب ثلاثی مزید، کاربرد کمتری دارند؛ از این رو به آنها ابواب «غیر مشهور» گفته می‌شود. هر کدام از این ابواب، از نظر تعداد حروف و نوع حرکت، همانند یکی از ابواب رباعی است. این ابواب در بحث رباعی معرفی خواهند شد.

نکته

ابواب ثلاثی مزید قیاسی‌اند؛ یعنی ماضی، مضارع و مصدر هر یک از آنها، ساختار مشخصی دارد؛ ولی مزید شدن فعل ثلاثی مجرد سماعی است و تنها از طریق مراجعه به کتب لغت می‌توان فهمید کدام فعل ثلاثی مجرد به کدام باب مزید می‌رود و در آن باب، چه معنایی پیدا می‌کند. پس هر فعل ثلاثی مجرد را نمی‌توان در قالب هر کدام از ابواب ثلاثی مزید استعمال کرد؛ بلکه «انتقال» به باب و «غرض معنایی» از آن، متوقف بر «سماع» و مراجعه به کتب لغت است.

هم‌اندیشی

با مراجعه به کتاب لغت، پرکاربردترین و کم‌کاربردترین باب‌های ثلاثی مزید مشهور را بنویسید.

پرسش و تمرین

۱. ابواب مشهور ثلاثی مزید را نام ببرید.

۲. مشهور بودن در ابواب ثلاثی مزید به چه معنا است؟

۳. جدول زیر را تکمیل کنید:

مصدر	ماضی معلوم	مضارع معلوم	امر معلوم	امر معلوم با نون تأکید ثقیله	مضارع مجهول
إفعال	۹	۸	۷	۸	۴
تفعیل	۵	۶	۸	۹	۸
مفاعلة	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۲
افتعال	۷	۱۲	۸	۱۰	۷
استفعال	۲	۴	۹	۱۲	۵

۴. افعال ثلاثی مجرد زیر را به باب‌های ذکرشده ببرید و ماضی، مضارع و مصدر آنها را

بنویسید:

جَلَسَ، عَلِمَ ← إفعال	صَدَقَ، كَذَبَ ← تفعیل
كَتَبَ، بَحَثَ ← مفاعلة	دَخَلَ، عَدَلَ ← تفاعل
ذَكَرَ، نَزَلَ ← تفعّل	كَسَرَ، قَرَضَ ← افتعال
خَضِرَ، بَيَضَ ← افعال	غَفَرَ، فَهِمَ ← استفعال
زَهَرَ، سَوَدَ ← افعیال	

باب افعال

اولین باب ثلاثی مزید^۱ که با شیوه ساخت، ویژگی‌ها و تغییرات آن آشنا می‌شویم، باب افعال است.

ماضی	مضارع	مصدر
أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إِفْعَال
أَحْسَنَ	يُحَسِّنُ	إِحْسَان

۱. در بخش ثلاثی مزید و رباعی، به مسائل اسم (مصدر) نیز پرداخته شده است تا همه مطالب مربوط به ابواب، متمرکز شده باشد.

۱. ویژگی‌های لفظی

الف) همزه این باب، «همزه قطع» است و در اثنای کلام هم خوانده می‌شود.^۱
 ب) از آنجاکه فعل مضارع، از ماضی گرفته می‌شود، در صیغه سیزدهم مضارع این باب، دو همزه در کنار هم جمع می‌شود که همزه ماضی (همزه باب) برای تخفیف، حذف می‌شود. در سایر صیغه‌ها نیز به جهت رعایت وحدت رویه، این حذف صورت می‌گیرد:

أَحْسَنَ ← يُأَحْسِنُ ← يُحْسِنُ

يُأَحْسِنُ ← أَلْحَسِنُ ← أُلْحَسِنُ

ج) امر حاضر باب افعال، از مضارع اصلی (مضارع دارای همزه) آن ساخته می‌شود و از همین‌رو در ابتدای آن، همزه مفتوح وجود دارد:

تَأَحْسِنُ امر حاضر ← أُلْحَسِنُ

۲. صرف صیغه‌ها^۲

سالم (أَحْسَنَ، يُحْسِنُ، إِحْسَان)

ماضی معلوم: أَحْسَنَ، أَحْسَنَا، أَحْسَنُوا...

ماضی مجهول: أُحْسِنَ، أُحْسِنَا، أُحْسِنُوا...

مضارع معلوم: يُحْسِنُ، يُحْسِنَانِ، يُحْسِنُونَ...

مضارع مجهول: يُحْسَنُ، يُحْسَنَانِ، يُحْسَنُونَ...

۱. علاوه بر باب افعال، همزه صیغه سیزدهم مضارع در همه افعال مجرد و مزید، همزه قطع است.

۲. اساتید محترم، لطفاً در تدریس این باب و سایر ابواب، بر تصریف همه صیغه‌ها در کلاس از سوی دانش پژوهان تأکید کنند.

امر معلوم: لِيُحْسِنِ، لِيُحْسِنَا، لِيُحْسِنُوا... أَحْسِنِ، أَحْسِنَا، أَحْسِنُوا...
 امر مجهول: لِيُحْسِنِ، لِيُحْسِنَا، لِيُحْسِنُوا... لِيُحْسِنِ، لِيُحْسِنَا، لِيُحْسِنُوا...

مضارع (أَمَدٌ، يُمَدُّ، إِمْدَاد)

ماضی معلوم: (أَمَدَ ← أَمَدَ) أَمَدًا، أَمَدُوا... أَمَدَنَ...
 ماضی مجهول: (أَمَدَ ← أَمَدَ) أَمَدًا، أَمَدُوا... أَمَدَنَ...
 مضارع معلوم: (يُمَدُّ ← يُمَدُّ) يُمَدُّ، يُمَدَانِ، يُمَدُونَ... يُمَدِّنَ، تُمَدِّ...
 مضارع مجهول: (يُمَدُّ ← يُمَدُّ) يُمَدُّ، يُمَدَانِ، يُمَدُونَ... يُمَدِّنَ، تُمَدِّ...
 امر معلوم: «لِيُمَدِّ، لِيُمَدِّ»، لِيُمَدِّا... «أَمَدٌ، أَمَدٌ، أَمَدًا...
 امر مجهول: «لِيُمَدِّ، لِيُمَدِّ»، لِيُمَدِّا... لِيُمَدِّا...

مهموز (أَمَنَ، يُؤْمِنُ، إِيْمَان)

ماضی معلوم: (أَمَنَ ← أَمَنَ) أَمَنًا، أَمَنُوا...
 ماضی مجهول: (أَمَنَ ← أَمَنَ) أَمَنًا، أَمَنُوا...
 مضارع معلوم: يُؤْمِنُ، يُؤْمِنَانِ، يُؤْمِنُونَ... أُوْمِنُ، تُؤْمِنُ...
 مضارع مجهول: يُؤْمِنُ، يُؤْمِنَانِ، يُؤْمِنُونَ... أُوْمِنُ، تُؤْمِنُ...
 امر معلوم: لِيُؤْمِنِ، لِيُؤْمِنَا، لِيُؤْمِنُوا... (أَمِنَ ← أَمِنَ)...
 امر مجهول: لِيُؤْمِنِ، لِيُؤْمِنَا، لِيُؤْمِنُوا...

مثال (أَوْعَدَ، يُوعِدُ، إِيْعَادٌ)^۲

ماضی معلوم:	أَوْعَدَ، أَوْعَدَا، أَوْعَدُوا...
ماضی مجهول:	أُوعِدَ، أُوعِدَا، أُوعِدُوا...
مضارع معلوم:	يُوعِدُ، يُوعِدَانِ، يُوعِدُونَ...
مضارع مجهول:	يُوعَدُ، يُوعَدَانِ، يُوعَدُونَ...
امر معلوم:	لِيُوعِدْ، لِيُوعِدَا، لِيُوعِدُوا... أَوْعِدْ، أَوْعِدَا، أَوْعِدُوا...
امر مجهول:	لِيُوعَدْ، لِيُوعَدَا، لِيُوعَدُوا... لَتُوعَدْ، لَتُوعَدَا، لَتُوعَدُوا...

مثال یائی در این باب، در معرض اعلال است؛ مانند: أَتَقِنَ، يَتَّقِنُ ← يَوْقِنُ

اجوف (أَقَامَ، يُقِيمُ، إِقَامَةٌ)

ماضی معلوم:	(أَقَامَ ← أَقَامُوا، أَقَامَا، أَقَامُوا... أَقَمْنَا، أَقَمْتُمْ...)
ماضی مجهول:	(أُقَامَ ← أُقَامُوا، أُقَامَا، أُقَامُوا... أُقِمْنَا، أُقِمْتُمْ...)
مضارع معلوم:	(يُقِيمُ ← يُقِيمُونَ، يُقِيمَانِ، يُقِيمُونَ... يُقِمْنِ، يُقِمْتُمْ...)
مضارع مجهول:	(يُقَامُ ← يُقَامُونَ، يُقَامَانِ، يُقَامُونَ... يُقَمْنِ، يُقَمْتُمْ...)
امر معلوم:	لِيُقِمْ، لِيُقِيمَا، لِيُقِيمُوا... اقْمِ، اقِمَا، اقِمُوا...
امر مجهول:	لِيُقَمَّ، لِيُقَمَّا، لِيُقَمُّوا... لَتُقَمَّ، لَتُقَمَّا، لَتُقَمُّوا...

در مصدر اجوف این باب، اگر عین الفعل در اثر قواعد اعلال حذف شود، به جای آن، یک

«تاء مربوطه» (ة) در آخر مصدر اضافه می شود؛ مانند:

إِقَامٌ ← إِقَامًا ← إِقَامَةٌ^۱

۱. أَوْعَدَ يُوعِدُ إِيْعَادًا ه: به او وعده داد؛ او را تهدید کرد.

۲. إِيْعَاد ← إِيْعَاد.

۳. أَقَامَ يُقِيمُ إِقَامَةً ه: آن را برپا داشت.

البته گاهی این **تاء** حذف می‌شود؛ مانند: ﴿رَجَالٌ لَا لُئْلِهِمْ تَحْرَٔةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ

الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾^۲.

ناقص (اُرضی، یُرضی، إرضاء)

ماضی معلوم: (اُرضَوْ ← اُرضِیَ ← اُرضِی، اُرضِیا، اُرضُوا، اُرضَتْ...

ماضی مجهول: (اُرضَوْ ← اُرضِی، اُرضِیا، اُرضُوا، اُرضِیت...

مضارع معلوم: (یُرضُو ← یُرضِی ← یُرضِی، یُرضِیان، یُرضُونَ...

مضارع مجهول: (یُرضُو ← یُرضِی، یُرضِیان، یُرضُونَ...

امر معلوم: لیُرضِ، لیُرضِیا، لیُرضُوا... اُرض...

امر مجهول: لیُرضِ، لیُرضِیا، لیُرضُوا...

نکات

۱. در ناقص واوی این باب و سایر ابواب مزید، **واو** ماقبل مفتوح، به علت اینکه حرف چهارم به بعد کلمه است، به «باء» تبدیل می‌شود؛ مانند:

بَدَوْ (بَدَا) أَبَدَوْ ← أَبَدِیَ ← أَبَدِیْ أَبَدُوا ← أَبَدِیا

۲. در مصدر معتل اللام باب إفعال و ابوابی مانند: افتعال و استفعال، که قبل از لام الفعل، الف زائد وجود دارد، حرف عله به همزه تبدیل می‌شود؛ مانند:

۱. «مصدر الثلاثی المزیذیه قیاسی، فَتَحَوْ: «أُكْرِمَ» علی «إِکْرَام»، و التزموا الحذف و التعویض فی نحو: إِجَارَة، و الاصل إِجَوَّز، قلبوا الواو ألفاً - كما فی أَجَازَ - و حذفوها لالتقاء الساکنین و عَوَّضُوا عنها التاء فوزنها إِفَالَةً». (نظام الدین حسن بن محمد النیسابوری، شرح النظام، ص ۱۹۹)

۲. نور: ۳۷.

۳. اُرضِی یُرضِی إِرضاءَ الرُّجُلِ: آن مرد را خشنود و راضی کرد.

إِضْأَى ← إِضْأَاء

۳. اگر فعل «رَأَى» به باب افعال برده شود، عین الفعل آن پس از انتقال حرکتش به حرف قبل، حذف می‌شود و در انتهای مصدر آن، به جای عین الفعل محذوف، «تاء» افزوده می‌شود:
- ماضی معلوم: (أَرَأَى ← أَرَأَى ← أَرَى) أَرَى، أَرَا، أَرْتُ، أَرْتَا، أَرْتَيْنِ...
- مضارع معلوم: (يُرِئِي ← يُرِئِي ← يُرِي) يُرِي، يُرِيَانِ، يُرُون...
- امر معلوم: لِيُرِ، لِيُرِيَا، لِيُرُوا... أُرِ، أُرِيَا، أُرُوا...
- مصدر: (إِرْأَى ← إِرْأَاء ← إِرْأَاء ← إِرْأَاء) إِرْأَاء

لَفِيف (أَهْوَى، يُهْوِي، إِهْوَاء)

- ماضی معلوم: (أَهْوَى ← أَهْوَى، أَهْوَا، أَهْوُوا...
- ماضی مجهول: أَهْوِي، أَهْوِيَا، أَهْوُوا...
- مضارع معلوم: (يُهْوِي ← يُهْوِي، يُهْوِيَانِ، يُهْوُون...
- مضارع مجهول: (يُهْوِي ← يُهْوِي، يُهْوِيَانِ، يُهْوُون...
- امر معلوم: لِيُهْوِ، لِيُهْوِيَا، لِيُهْوُوا... أَهْوِ...
- امر مجهول: لِيُهْوِ، لِيُهْوِيَا، لِيُهْوُوا...

نکته

اگر افعالی مانند: «حَيَّ» (مضاعف و لفیف) به باب افعال برده شوند، در ماضی معلوم و مضارع آنها، تنها اعلال جاری می‌شود؛ برخلاف ماضی مجهول که می‌توان ادغام را نیز در آن جاری نمود:

۱. أَرَى يُرِي إِرْأَاءً و إِرْأَاءَ الشَّيْءِ: آن را به او نشان داد. (نکته: فعل أَرَى بیش از یک مفعول می‌گیرد).

۲. أَهْوَى يُهْوِي إِهْوَاءَ الشَّيْءِ: آن چیز افتاد؛ أَهْوَى الشَّيْءِ: آن چیز را از بالا به زیر انداخت.

أَخِيَّ	←	ماضی معلوم: أَخِيَّ ^۱
أَخِيَّوْا و أَخِيَّوْا	←	ماضی مجهول: أَخِيَّوْا ^۲
يُخِيَّ	←	مضارع معلوم: يُخِيَّ
يُخِيَّ	←	مضارع مجهول: يُخِيَّ

بنابرین صرف ماضی مجهول آن چنین است:

أَخِيَّ، أَخِيَّا، أَخِيَّوْا، أَخِيَّتْ، أَخِيَّتَا، أَخِيَّنَ، أَخِيَّتَ...
أَخِيَّ، أَخِيَّا، أَخِيَّوْا، أَخِيَّتْ، أَخِيَّتَا، أَخِيَّنَ، أَخِيَّتَ...

هم‌اندیشی

۱. فعل «أَرَى» بین چه صیغه‌هایی مشترک است؟
۲. فعل‌های قرآنی «أَتَوَا و أُتُوا» چه تفاوتی با هم دارند؟

پرسش و تمرین

۱. چرا همزه امر حاضر در باب افعال، مفتوح است؟
۲. از ریشه‌های زیر، ماضی، مضارع و امر معلوم از باب افعال را صرف کنید:

۱. أَخِيَّ يُخِيَّ إِخِيَاءً: او را زنده کرد. (نکته: حَيَّ به معنای «خجالت کشیدن» در این باب استعمال نمی‌شود).

۲. به دلیل ملموس بودن تغییرات، صیغه سوم انتخاب شده است.

«و ف ی»، «ا و ی»

۳. کلمات قرآنی زیر را تجزیه نمایید (حروف اصلی، وزن، صیغه، تغییرات صرفی و...):
 اُمّت (غافر: ۱۱) اَلْفُو (صافات: ۶۹) اَفّت (یوسف: ۴۶) اَنّیسیوا (زمر: ۵۴) آسی (اعراف: ۹۳) اُسَلنا (سبا: ۱۲).
 ۴. ماده‌های زیر را به باب افعال ببرید و جدول را کامل کنید:

ماده	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر معلوم	امر معلوم با نون تأکید ثقیله	مصدر
ع و ن	۵	۴	۲	۵	۹	۱۰	
رأی	۱۱	۱۰	۱۲	۳	۱۲	۷	
س و ء	۳	۴	۱۱	۴	۱۴	۱۱	
ع د د	۸	۹	۵	۹	۹	۸	
أ ت ی	۶	۶	۹	۲	۱۱	۱۲	
ح ی ی	۷	۹	۱۱	۱۳	۹	۱۲	
م و ت	۱۰	۸	۱۴	۱۲	۱۱	۱۰	
و ح ی	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	
و ل ی	۱۱	۹	۹	۸	۷	۹	

معانی باب افعال

کاربرد افعال ثلاثی مجرد در ابواب مزید، علاوه بر تغییر لفظی، دگرگونی معنایی فعل را نیز در پی دارد. در این درس با مهم‌ترین معانی باب «**افعال**» آشنا می‌شویم. معانی ابواب، همان «**غرض معنایی**» است که با بردن فعل مجرد به باب پدید می‌آید.



مقدمه

گذشت که انتقال فعل ثلاثی مجرد به هر یک از ابواب ثلاثی مزید، علاوه بر تغییر لفظی، باعث تغییر معنایی نیز می‌شود.

علمای صرف درصدد برآمده‌اند که مهم‌ترین معانی را که هر باب ممکن است برای فعل در پی داشته باشد، شناسایی و بیان کنند. بنابراین لازم است پس از بررسی تغییرات لفظی هر باب، معانی آن باب را نیز بشناسیم.

برای فهم معانی ابواب، باید معنای اولیه اصل (مبدأ، ماده) فعل را در نظر گرفت و بررسی کرد که با رفتن ریشه به باب چه تغییری در آن معنا پدید آمده است؛ از این رو، در بررسی معانی ابواب، در هر مثال، مبدأ فعل را نیز ذکر کرده‌ایم.

معانی باب افعال

۱. «تعدیه»؛^۱ مانند:

خَرَجَ زَيْدٌ (زید بیرون آمد) ← أَخْرَجَ بَكْرٌ زَيْدًا (بکر، زید را بیرون کرد)^۲

ضَحِكَ زَيْدٌ (زید خندید) ← أَضْحَكَ زَيْدًا (زید را خنداندم)

باب افعال اغلب در همین معنا به کار می‌رود.

نکته

اگر فعل ثلاثی مجرد متعدی باشد، استعمال آن در باب افعال، یک مفعول به آن اضافه می‌کند؛ مانند:

یک مفعولی: فهِمَ زَيْدٌ الدَّرْسَ (زید درس را فهمید) ← **دو مفعولی:** أَفْهَمْتُ زَيْدًا الدَّرْسَ (درس را به زید فهماندم)

دو مفعولی: عَلَّمَ النَّاسَ عَلِيًّا إِمَامًا (مردم علی عَلَيْهِ السَّلَام را امام دانستند) ← **سه مفعولی:** أَعْلَمَ الرَّسُولُ النَّاسَ عَلِيًّا إِمَامًا (پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مردم را آگاه کرد که علی عَلَيْهِ السَّلَام امام است)
۲. «مفعول را بر صفتی یافتن»؛ فاعل، مفعول را در حالتی (که همان مبدأ فعل است) می‌یابد؛ مانند:

صُعُوبَةُ (سختی) ← أَصْعَبَ الْأَمْرَ (کار را دشوار یافت)

بُخْلٌ (بخل‌ورزی) ← أَبْخَلْتُ زَيْدًا (زید را بخیل یافتم)

۱. «وَأَفْعَلٌ لِلتَّعْدِيَةِ غَالِبًا وَ لِلتَّعْرِِيضِ وَ لِصَيُورَتِهِ ذَا كَذَا وَ لَوُجُودِهِ عَلَى صِفَةٍ وَ لِلسَّلْبِ وَ بِمَعْنَى فَعَلَ، وَ الْأَغْلَبُ مِنْ هَذِهِ الْمَعْنَى الْمَذْكُورَةِ النُّقْلُ - أي التعدية - كما ذكرنا، وَ قد يجيء أَفْعَلٌ لغير هذه المعاني وَ ليس له ضابطة كضوابط المعاني المذكورة». (رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۸۳ و ۹۲)

۲. پس از تعدیه، فاعل فعل لازم، به مفعول تبدیل می‌شود.

۳. «واجد چیزی شدن»؛ فاعل، صاحب مادّه فعل می‌شود؛ مانند:

طفل ← أَطْفَلَتِ الْمَرْأَةُ (زن، صاحب طفل شد)

ذَنْبٌ (گناه) ← أَذْنَبَ (دارای گناه شد: گناه کرد)

۴. «دخول فاعل در زمان، مکان یا عدد»؛ این معنا در افعالی است که ماده و مبدأ فعل،

زمان یا مکان یا عدد باشد؛ مانند:

صبح ← أَصْبَحَ سَعِيدٌ (سعید داخل «صبح» شد: صبح را آغاز کرد)

عراق ← أَغْرَقَ زَيْدٌ (زید داخل «عراق» شد)

عشرة ← أَغْشَرَ الْقَوْمُ (قوم داخل «ده» شدند: به تعداد «ده» رسیدند)

۵. «رسیدن وقت»؛ وقت ماده فعل برای فاعل فرامی‌رسد؛ مانند:

حَصَادٌ (درو) ← أَخْصَدَ الزَّرْعُ (وقت درو کردن زراعت رسید)^۲

قطف (چیدن) ← أَقْطَفَ الثَّمَرُ (وقت چیدن میوه رسید)

۶. «تعريض»؛ مفعول در معرض ماده فعل قرار داده می‌شود؛ مانند:

قَتَلْتُ فُلَانًا (فلانی را کشتم) ← أَقْتَلْتُ فُلَانًا (فلانی را در معرض قتل قرار دادم)^۳

بَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ (زید کتابش را فروخت) ← أَبَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ (زید کتابش را در معرض

فروش قرار داد).

۱. گاهی «أَصْبَحَ» از افعال ناقصه است که بر سر مبتدا و خبر می‌آید. معنای ذکرشده در متن، بر فرض تأمّه بودن آن است.

۲. برخی، معانی چهارم و پنجم را از مصادیق معنای «واجدیت» شمرده‌اند: «أَخْصَدَ الزَّرْعُ: هو فی الحقيقة بمعنی صار ذا كذا، أى: صار الزرع ذا حصاد و ذلك بحینونة حصاده». (رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۸۸ - ۹۰).

۳. اعم از اینکه: کشته شده باشد یا نه. (همان، ص ۸۸).

۷. «سلب»؛ مبدأ فعل، از مفعول سلب می‌شود؛ مانند:

أنشَطَ (گره) ← أَنْشَطْتُ الْحَبْلَ (گره ریسمان را باز کردم)

عُجِمَ (ابهام) ← أَعْجَمْتُ الْكِتَابَ (ابهام کتاب را - با نقطه‌دار کردن حروف آن - برطرف کردم)

۸. «معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه»؛^۲ مانند:

قِلْتُ^۳ البیع (معامله را به هم زدم) ← أَقَلْتُ البیع (حقیقتاً معامله را به هم زدم)

بدأ الخلق (آفرینش را آغاز کرد) ← أبدأ الخلق (همانا آفرینش را آغاز کرد)

باید توجه داشت که تأکید و مبالغه دو نوع است:

۱. «تأکید بر صحت کلام»: گاهی متکلم در صدد است گفته خود را صحیح و واقعی جلوه دهد و انکار یا شک دیگران را نسبت به صحت آن از بین ببرد؛ مثلاً اگر در حال عادی می‌گوید: «علی مؤدب است»، در مواجهه با کسی که گمان می‌کند او بی‌ادب است، می‌گوید: «حقیقتاً علی مؤدب است».

۲. «تأکید بر یک قید در کلام»: گاهی گوینده در پی تأکید بر قیدی در کلام خود است؛ مثلاً وقتی می‌خواهد شدت ادب علی را بیان کند، می‌گوید: «علی خیلی مؤدب است» یا «علی کوه ادب است».

۱. أَنْشَطَ يُنْشِطُ إِثْشَاطَةً: باعث سرزندگی و نشاط او شد؛ أَنْشَطَ الْعُقْدَةَ: گره را باز کرد.

۲. در مواردی که معنای فعل ثلاثی مزید، همان معنای فعل ثلاثی مجرد باشد، نوعی تأکید و مبالغه بدان افزوده می‌شود. (رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۸۳) این معنا، از معانی نسبتاً پرکاربرد در ابواب ثلاثی مزید است.

۳. قَالَ يَقِيلُ قَيْلاً.

نکات

۱. معانی ذکرشده برای این باب و هر باب دیگری، «انحصاری» نیست و چه‌بسا آن باب در معانی دیگری هم به کار برود که با مراجعه به معجم لغوی می‌توان از آنها آگاه شد. از سوی دیگر، نمی‌توان هر فعلی را با هدف کسب معنای جدیدی به این ابواب برد؛ بلکه تنها باید تابع استعمال عرب در این زمینه بود؛ برای نمونه، نمی‌توان **أَذْهَبَ** را در معنای سلب (**أَزَالَ الذَّهَابَ**) یا تعریض (**عَرَّضَ للذهاب**) به کار برد؛^۱ زیرا چنین استعمالی در کتب لغوی گزارش نشده است.
۲. گاهی استعمال یک فعل در باب افعال یا هر باب دیگری، بیش از یکی از معانی ذکرشده را به دنبال دارد؛ مانند: **أَعْظَمَ** که در **أَعْظَمْتُ اللَّهَ** به معنای مفعول را بر صفتی یافتن و در آیه:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾^۲ به معنای تعدیه است.

۱. رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن‌الحاجب، ج ۱، ص ۸۴.

۲. طلاق: ۵.

هم‌اندیشی

کدامیک از معانی باب افعال، لازم و کدامیک متعدی است؟

پرسش و تمرین

۱. بهترین راه برای یافتن معانی ابواب مزید چیست؟

۲. در افعال زیر، کدامیک از معانی باب افعال مراد است؟

﴿وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ﴾ (مزمل: ۲۰)

﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ (بقره: ۴)

﴿فَسَبَّحْنَاهُ اللَّهَ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾ (روم: ۱۷)

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا﴾ (نجم: ۴۳ - ۴۴)

حجاز ← أُحْجِزَ (به حجاز رسید)

خُبِتَ (آلودگی) ← أَخْبِتَ (دارای آلودگی شد)

سَخِيَ زَيْدٌ (زید سخاوتمند شد) ← أَسَخَيْتُ زَيْدًا (زید را سخی یافتیم)

فَزَعَ زَيْدٌ (زید ترسید) ← أَفْزَعْتُ زَيْدًا (بیم زید را برطرف کردم)

وَفَى بَعْدَهُ (به عهدش وفا کرد) ← أَوْفَى بَعْدَهُ (همانا وفای به عهدش کرد)

مطالعه و تحقیق

کیفیت بیان معانی ابواب در کتب لغت

در کتب لغت، تعبیراتی برای توضیح معنای افعال مزید آمده است که به ما برای کشف معنای مورد نظر از آن باب مزید کمک می‌کند. در اینجا به برخی از آن موارد همراه با بیان مثال اشاره می‌شود:

۱. تعدیه: جَعَلَهُ ... (به جای نقطه‌چین، کلمه‌ای متناسب با ماده فعل می‌آید)؛ مثلاً
أطابه: جعله طیباً (شمس العلوم)
۲. مفعول را بر صفتی یافتن: وجده/راه ...؛ مثلاً أكذبته: وجدته كاذباً (مقایس اللغة)؛
أعظم الشيء: راه عظيماً (الوسيط)

۳. واجد چیزی شدن: صار ذا...؛ مثلاً أفرخ الطائر: صار ذا فرخ (العين)
 ۴. دخول در زمان و ...: دخل فی...؛ مثلاً أحرم: دخل فی الشهر الحرام (صحاح)
 ۵. رسیدن وقت: حان...؛ مثلاً أولدت الغنم: حان ولادها (المحیط)
 ۶. تعریض: عرض له...؛ مثلاً أقتله: عرض له للقتل (قاموس)
 ۷. سلب: أزال عنه...؛ مثلاً أفرحه: أزال عنه الفرح (نهایه)
 ۸. معنای ثلاثی مجرد با تأکید و مبالغه: غالباً فعل مجرد و مزید را به یک معنا توضیح می‌دهند؛ مثلاً نساء الشيء و أنساه: أخره (لسان العرب).
- البته در بسیاری از موارد، برای توضیح معنای یک فعل، از فعل مرادف آن استفاده می‌کنند که در این صورت، کشف معنای باب، نیازمند توجه مضاعف است؛ برای نمونه، در الوسيط چنین آمده: «أقعد فلاناً: أجلسه»؛ در توضیح فعل ثلاثی مجرد «قَعَدَ» در همین کتاب، آمده: «جلس من قیام». با مقایسه این دو فعل و توضیح ارائه‌شده برای هر یک، متوجه می‌شویم که «أقعد» در معنای تعدیه به کار رفته است.

باب تفعلیل

در این درس با شیوه ساخت باب «تفعیل» و معانی آن آشنا می‌شویم.



مصدر	مضارع	ماضی
تَفْعِيلُ	يُفَعِّلُ	فَعَّلَ
تَهْذِيبٌ	يُهَذِّبُ	هَذَّبَ

۱. ویژگی‌های لفظی

مصدر این باب، علاوه بر وزن «تفعیل»، گاهی به طور سماعی، بر یکی از اوزان زیر نیز می‌آید:

- فِعال؛ مانند: كَذَّبَ يُكَذِّبُ تَكْذِيبٌ وَ كِذَابٌ

- تَفْعَال؛ مانند: كَرَّرَ يُكْرِّرُ تَكْرِيرٌ وَ تَكَرُّارٌ

- تَفْعِلَة؛ مانند: بَصَّرَ يُبَصِّرُ تَبْصِيرٌ وَ تَبْصِرَةٌ

البته مصدر **معتل اللام** این باب فقط بر وزن «تَفَعَّلَ» و مصدر **مهموز اللام** آن اغلب بر وزن «تَفَعَّلَ» می‌آید؛ مانند:

زَكَى يُزَكِّي تَزْكِيَةً : هَذَا يُهَيِّئُ تَهْنِئَةً وَ تَهْنِئَةً.

در آیه: ﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ﴾^۱ «تَحَلَّة» مصدر باب تفعیل است که در غیر از وزن تفعیل به کار رفته است. همچنین در قرآن، گاهی هر دو مصدر قیاسی و سماعی استعمال شده است:

﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾^۲ ﴿وَأَنلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَتَقَوْمِرِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِرِي يَتَأَيَّتِ اللَّهُ﴾^۳

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (هَذَّبَ، يُهَذِّبُ، تَهْذِيب)

ماضی	مضارع	امر غایب	امر حاضر
معلوم: هَذَّبَ...	يُهَذِّبُ...	لِيُهَذِّبْ...	هَذِّبْ...
مجهول: هُذِّبَ...	يُهَذَّبُ...	لِيُهَذَّبْ...	لَتُهَذَّبْ...

مضاعف (مَدَّدَ، يُمَدِّدُ، تَمْدِيد)

معلوم: مَدَّدَ...	يُمَدِّدُ...	لِيُمَدِّدْ...	مَدِّدْ...
-------------------	--------------	----------------	------------

۱. تحریم: ۲.

۲. عبس: ۱۱.

۳. یونس: ۷۱.

۴. به دلیل مدغم‌فیه بودن «دال»، ادغام آن در «دال» سوم جایز نیست.

مجهول: مُدَّد... يُمَدَّد... لِيُمَدَّد... لَتُمَدَّد...

گاهی با استعمال برخی از افعال مضاعف از باب تفعیل، سه حرف همجنس کنار هم قرار می‌گیرد که در این حالت، لام الفعل «سَمَاعاً» به طور «جوازی» به «یاء» تبدیل می‌شود؛ مانند:

دَسَّ ← دَسَّس ← دَسَّى: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا﴾^۱

مهموز (أَخَّرَ، يُؤَخِّرُ، تَأْخِيرُ)

معلوم: أَخَّرَ... يُؤَخِّرُ... لِيُؤَخِّرُ... أَخَّرَ...
مجهول: أَخَّرَ... يُؤَخِّرُ... لِيُؤَخِّرُ... لَتُؤَخِّرُ...

مثال (وَضَّحَ، يُوضِّحُ، تَوْضِيحُ)

معلوم: وَضَّحَ... يُوضِّحُ... لِيُوضِّحُ... وَضَّحَ...
مجهول: وَضَّحَ... يُوضِّحُ... لِيُوضِّحُ... لَتُوضِّحُ...

اجوف (حَوَّلَ، يُحوِّلُ، تَحْوِيلُ)^۲

معلوم: حَوَّلَ... يُحوِّلُ... لِيُحوِّلُ... حَوَّلَ...
مجهول: حَوَّلَ... يُحوِّلُ... لِيُحوِّلُ... لَتُحوِّلُ...

در مصدر قیاسی باب تفعیل، با وجود زمینه اعلال، عین الفعل اعلال نمی‌شود؛ مانند:

تحويل و تعیین

ناقص (ثَنَى، يَثْنِي، تَثْنِيَّة)

معلوم: ثَنَى... يَثْنِي... لِيَثْنِي... ثَنَى...

۱. شمس: ۱۰.

۲. همان‌گونه که گذشت، فعل‌های اجوف در این باب و همچنین باب‌های: مفاعلة، تفاعل، افعال و افعیال، اغلب به دلیل نداشتن شرایط لازم، اعلال نمی‌شوند.

مجهول: تُنَى...	يُنَى...	لِيُنَى...	لِتُنَى...
لَفِيف (وَصَّى، يُوصَّى، تَوْصِيَّة)			
معلوم: وَصَّى...	يُوصَّى...	لِيُوصَّى...	وَصَّ...
مجهول: وَصَّى...	يُوصَّى...	لِيُوصَّى...	لِتُوصَّ...

۳. معانی باب تفعیل

۱. «تکثیر»؛ زیاد شدن فعل یا فاعل یا مفعول.^۱

اگر فعل متعدی باشد، اغلب^۲ به تکثیر در مفعول توجه می‌شود؛ مانند: هَدَمَ الْبَيْتَ (خانه را ویران کرد)؛ هَدَمَ الْبُيُوتَ (خانه‌های بسیاری را ویران کرد). اگر فعل لازم باشد، گاهی توجه به تکثیر در فعل است؛ مانند: طَافَ زَيْدٌ (زید طواف کرد)؛ طَوَّفَ زَيْدٌ (زید بسیار طواف کرد) و گاهی نیز توجه به تکثیر در فاعل؛ مانند: مَاتَ الْآبَالُ (شتران مردند)؛ مَوَّتَ الْآبَالُ^۳ (شتران زیادی مردند).

با نگاه دقیق‌تر می‌توان دریافت که در ضمن تکثیر در فاعل و مفعول، تکثیر در فعل نیز وجود دارد.

باب تفعیل بیشتر در همین معنا به کار می‌رود.^۴

۱. «وَفَعَّلَ لِلتَّكْثِيرِ غَالِباً وَ ذَلِكَ قَدْ يَكُونُ فِي الْمَفْعُولِ وَ قَدْ يَكُونُ فِي الْفِعْلِ نَفْسَهُ وَ قَدْ يَكُونُ فِي الْفَاعِلِ».

(نظام الدین حسن بن محمد النیسابوری، شرح النظام، ص ۵۶)

۲. نمونه غیرغالب، «جَزَّخُوا سَعِيداً» (جراحات زیادی را بر سعید وارد کردند) است.

۳. اگر تکثیر در «فاعل» محور توجه باشد، فاعل به صورت جمع یا اسم جمع به کار می‌رود.

۴. رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۹۲.

۲. «تعدیه»؛^۱ مانند:

طَهَّرَ الثَّوْبَ (لباس پاک شد) ← طَهَّرَ الثَّوْبَ (لباس را پاک کرد)
حَزَنَ (اندوهناک شد) ← حَزَنَ (اندوهناک کرد)

۳. «نسبت»؛ نسبت دادن ماده فعل به مفعول؛ مانند:

فَسَقَ ← فَسَّقْتُهُ (به او نسبت فسق دادم)
صَدَقَ ← صَدَّقَهُ (او را راستگو دانست)

۴. «توجه»؛ به سوی مکانی رفتن؛ مانند:

كُوفَةُ ← كَوَّفَ (به سوی کوفه رفت)
مَفَازَةُ (بیابان) ← فَوَّزَ (به سمت بیابان رفت)

۵. «حکایت جمله»؛ مانند:

كَبَّرَ (الله اکبر گفت) هَلَّلَ (لا اله الا الله گفت)

۶. «سلب»؛ مانند:

جَلَّدَ (پوست) ← جَلَّدْتُ الْبَعِيرَ (پوست شتر را کندم)

۷. «معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه»؛ مانند:

زَلَّتُهُ (آن را پراکنده و جدا کردم) ← زَيَّلْتُهُ (حقیقتاً آن را پراکنده و جدا کردم)

در آیه: ﴿وَعَلَقَتِ الْآبُوبَ﴾^۱ دو احتمال در معنای «عَلَقَتِ» وجود دارد؛ تکثیر: «درهای زیادی را بست»؛ معنای ثلاثی مجرد: «درها را محکم بست».

۱. برخی علاوه بر «تکثیر»، معنای «تعدیه» را نیز از معانی غالبی این باب برشمرده‌اند.

هم‌اندیشی

۱. در ریشه کلمه «تربیه»، دو احتمال وجود دارد. با مراجعه به کتب لغت، آنها را بیان کنید.
۲. از ماده «الحیة»، صیغه سوم ماضی معلوم ثلاثی مجرد و نیز صیغه نهم امر باب تفعیل، «حَيَّوْا» است. وزن و معنای هر کدام چیست؟

پرسش و تمرین

۱. با مراجعه به کتب لغت مشخص کنید مصدر افعال زیر در چه وزن یا اوزانی استعمال شده است:
قَصَصَ، قَدَّمَ، حَيَّی، زَكَّى، كَلَّمَ، مَثَّلَ، كَرَّمَ
۲. «وفی» را به باب تفعیل برده، ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول آن را صرف کنید.

۳. ماده‌های زیر را به باب تفعلیل ببرید و جدول زیر را کامل کنید:

	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	امر معلوم	امر معلوم با «نون» تأکید ثقیله	وزن امر معلوم با «نن»	مصدر
س م و	۳	۷	۶	۱۴	۱۱		
ه ی ا	۱۲	۴	۸	۱۰	۷		
ح د د	۷	۹	۶	۱۰	۱۲		
ی س ر	۶	۱۰	۸	۱۲	۸		

۴. نوع، صیغه، باب و وزن افعال^۱ در آیات و روایات زیر را بنویسید:

﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (حجر: ۳۹)

﴿وَوَضِعْنَا الْإِنْسَانَ بُولَدِيهِ حُسْنًا﴾ (عنکبوت: ۸)

﴿وَأَنبِئْهُمْ مِّنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ﴾ (دخان: ۳۳)

﴿إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ (احزاب: ۲۸)

﴿فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا﴾ (فصلت: ۵۰)

﴿فَلَمَّا رَأَتْهُ أَكْبَرْتَهُ وَفَطَعَنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾ (یوسف: ۳۱)

۱. مقصود، همه افعال - هرچند از غیر باب تفعلیل - است.

الرسول الاعظم ﷺ -عندما ذكرت الإمارة أو الخلافة عنده: إِنْ وَلِيْتُمُوهَا عَلَيَّاءَ وَجَدْتُمُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا، يَسْلُكُ بِكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ^۱

الامام الصادق عليه السلام: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ الظُّهْرَ خَفَّفَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْآخِرَتَيْنِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لَهُ النَّاسُ: هَلْ حَدَّثَ فِي الصَّلَاةِ حَدَّثٌ؟ قَالَ وَمَا ذَاكَ؟ قَالُوا: خَفَّفْتَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْآخِرَتَيْنِ. فَقَالَ لَهُمْ: أَمَا سَمِعْتُمْ صُرَاخَ الصَّبِيِّ^۲.

۵. افعال قرآنی زیر را تجزیه کنید (حروف اصلی، نوع، وزن، تغییرات صرفی و...):

أُوبَى (سبأ: ۱۰)؛ تَوَفَّوْنَ (آل عمران: ۱۸۵)؛ وَلَوْأَ (اسراء: ۴۶)؛ يُصَلِّوْنَ (احزاب: ۵۶)؛ أَفْوَضُ (غافر: ۴۴)؛ رَبَّيَا (اسراء: ۲۴)؛ حُلُّوْا (انسان: ۲۱)

۶. کلمات قرآنی: نَجَّ (یونس: ۸۶)؛ نَجَّی (یوسف: ۱۱۰)؛ نُنَجِّی (مریم: ۷۲)؛ نَجَّیْنَا (انبیاء: ۸۸)؛ نُنَجِّی (انبیاء: ۸۸)؛ أَنْجِنَا (اعراف: ۱۶۵)؛ نَجُوتَ (قصص: ۲۵) را مقایسه نمایید. (مانند: حروف اصلی، باب، صیغه).

۷. در افعال زیر، کدامیک از معانی باب افعال و تفعیل مراد است:

﴿يُذَيِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ (بقره: ۴۹)

﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَاهُ وَقَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾ (یوسف: ۳۱)

﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ (بقره: ۲۷۵)

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (بقره: ۳۱)

﴿وَمَنْ نَعْمَرَهُ نَكَسِسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾ (یس: ۶۸)

۱. علاءالدین علی بن حسام متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۲.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۶۹.

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (نجم: ۳۲)

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (شمس: ۹)

قال أبو جعفر ع لسلمة بن كهيل والحكم بن عتيبة شرقاً وغرباً فلا تجدان علماً صحيحاً إلا شيئاً خرج من عندنا أهل البيت.^۱

أَوَحَّدَ الله (خدا را واحد می دانم).

سَبَّحَ (سبحان الله گفت).

عَرَّفَ (شناساند).

قَشَّرْتُ الْفَاكِهَةَ (میوه را پوست کردم).

مَرَّضَهُ (از او پرستاری کرد).

باب مفاعلة

این درس به شیوه ساخت و معانی باب «مفاعلة» می‌پردازد.

ماضی مضارع مصدر

فَاعِلٌ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ
جَاهَدَ	يُجَاهِدُ	مُجَاهَدَةٌ

۱. ویژگی‌های لفظی

الف) مصدر این باب علاوه بر «مفاعلة»، اغلب بر وزن «فَعَالٌ» نیز می‌آید؛^۱ مانند: جَادَلَ يُجَادِلُ مُجَادَلَةٌ و جِدَالٌ؛ هرچند مصدر مثال یائی این باب، تنها بر وزن «مُفَاعَلَةٌ» به کار می‌رود؛ مانند: يَاسِرٌ يُيَاسِرُ مَيَاسِرَةً.

۱. گاهی علاوه بر دو وزن یادشده، مصدر باب بر وزن «فِيْعَالٌ» نیز می‌آید؛ مانند: قَاتِلٌ يَقَاتِلُ مَقَاتِلَةً قِتَالاً و قِتَالاً.

آیه مبارکه: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾^۱ و کلام علوی: «أَلَا إِنَّ الْيَوْمَ الْمَضَارُو غَدًا السَّبَاق»^۲ از موارد کاربرد مصدر در غیر وزن مفاعلة است.

نکته

وزن «فَعَال»، دارای چند کاربرد است:

یک. مصدر باب مفاعلة؛

دو. مصدر ثلاثی مجرد؛ مانند: نفار، صیام و قیام؛

سه. مفرد؛ مانند: شراک نعل (بند کفش)؛

چهار. جمع؛ مانند: رماح (جمع رُمح)؛

گاهی کلمه‌ای مانند: طباق، هم در قالب مصدر باب مفاعلة و هم به صورت جمعِ طبق (ظرف غذا) به کار رفته است. برای تشخیص مصدر یا غیرمصدر (مفرد یا جمع)، باید به کتب لغت مراجعه نمود یا از قرائن موجود در کلام بهره برد.

ب) در ماضی مجهول این باب، الف ماقبل مضموم، به واو تبدیل می‌شود؛ مانند:

جاهد مجهول ← جَاهِد ← جُوِهَد

کلمات قرآنی ﴿تُودِي﴾^۳ و ﴿قُوتِلُوا﴾^۴ نیز از همین نمونه است.

۱. حج: ۷۸.

۲. نهج البلاغة، خطبه ۲۸.

۳. جمعه: ۹.

۴. حشر: ۱۲.

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (جاهد، يُجاهد، مُجاهدة)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: جاهَد...	يُجاهِد...	لِيُجاهِد...	جاهِد...
مجهول: جُوهِد...	يُجاهِد...	لِيُجاهِد...	لِتُجاهِد...

مضاعف (حاج، يُحاج، مُحاجة)

معلوم: حاج ^۱ ... يُحاج... «لِيُحاجَّ لِيُحاجَّ لِيُحاجَّ»... «حاجَّ حاجَّ حاجَّ»...	مجهول: حُوجَّ... يُحاجَّ ^۲ ... «لِيُحاجَّ لِيُحاجَّ لِيُحاجَّ»... «لِتُحاجَّ لِتُحاجَّ لِتُحاجَّ»..
--	--

فعل مضاعف «لاتضارز»^۳ در آیه: ﴿لَا تُضَاكِرْ وَلَدَهُ يَوْلِيَهَا﴾^۴ صیغه چهارم از باب مفاعلة است؛ ولی این اختلاف وجود دارد که صیغه معلوم است یا مجهول. اگر معلوم باشد، اصل آن: «لاتضارز» و اگر مجهول باشد، اصل آن: «لاتضارز» بوده است.

مهموز (أمن، يُؤمن، مؤمنة)

معلوم: آمن...	يُؤمن...	لِيؤمن...	أمن...
مجهول: أؤمن...	يُؤمن...	لِيؤمن...	لَتؤمن...

۱. به دلیل زائده بودن «الف» در «حاج» و امثال آن، اعلال حذفی به جهت التقاء ساکنین در آن صورت نمی‌گیرد.

۲. مضارع معلوم و مجهول در ظاهر یکسان هستند؛ ولی در تقدیر مختلف‌اند. این اختلاف در صیغه‌های ۶ و ۱۲ در حالت فک ادغام رخ می‌نماید: صیغه ۶ معلوم: «يُحاجِّجَنَّ»؛ صیغه ۶ مجهول: «يُحاجِّجَنَّ».

۳. از ماده «ضرر».

۴. بقره: ۲۳۳.

مثال (واضَع، يُوضَع، مُوضَعَة)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: واضَع...	يُوضَع...	لِيُوضَع...	واضَع...
مجهول: وُوضِع...	يُوضَع...	لِيُوضَع...	لِتُوضَع...

اجوف (قاوَل، يُقاوَل، مُقاوَلَة)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: قاوَل...	يُقاوَل...	لِيُقاوَل...	قاوَل...
مجهول: قُووِل...	يُقاوَل...	لِيُقاوَل...	لِتُقاوَل...

در ماضی مجهول اجوف واوی این باب، برای پرهیز از التباس و اشتباه آن با ماضی مجهول باب «تفعیل»، ادغام جاری نمی‌شود.

ناقص (نادی، يُنادی، مُناداة)^۱

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: نادی...	يُنادی...	لِيُنادی...	نادی...
مجهول: نُودِيَ...	يُنادی...	لِيُنادی...	لِتُنادی...

لفیف (ساوِی، يُساوِی، مُساوَاة)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: ساوِی...	يُساوِی...	لِيُساوِی...	ساوِی...
مجهول: سُوِیَ...	يُساوِی...	لِيُساوِی...	لِتُساوِی...

۱. مصدر دیگر این کلمه، «ندای ← نداء» است. همچنین کلماتی مانند: «مراء» و «ریاء» نیز از همین نمونه‌اند.

۳. معانی باب مفاعلة

۱. «مشارکت»؛^۱ رابطه دوطرفه در انجام فعل؛^۲ مانند:

ضرب ← ضاربٌ زیدٌ بکراً (زید و بکر با یکدیگر زد و خورد کردند)
حدیث (کلام) ← حَادِثٌ سَعِيدٌ عَلِيًّا (سعید و علی باهم گفتگو کردند)
باب مفاعلة، اغلب در همین معنا به کار می‌رود.

۲. «تکثیر»؛ مانند:

نَعِمَ (دارای نعمت شد) ← نَاعَمَهُ اللهُ (خداوند نعمت او را زیاد کرد)
۳. «تعدیه»؛ مانند:

بَعَدَ (دور شد) ← بَاعَدَ (دور کرد)
سَقَطَ (سقوط کرد؛ افتاد) ← سَاقَطَ (ساقط کرد؛ انداخت)
۴. «مفعول را دارای مبدأ فعل کردن»؛ مانند:

عَقوبَةٌ ← عَاقَبْتُ زَيْدًا (زید را عقوبت کردم)
عَافِيَةٌ ← عَافَاهُ اللهُ (خدا به او عافیت داد)
۵. «معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه»؛ مانند:

سَفَرَ سَعِيدٌ (سعید مسافرت رفت) ← سَافَرَ سَعِيدٌ (سعید مسافرت دوری رفت)

۱. اگر فعل لازم باشد، در این معنا متعدی می‌شود.

۲. براساس غرض گوینده، در لفظ، یکی فاعل و دیگری مفعول قرار می‌گیرد. برای نمونه، گاهی آغازکننده فعل را «فاعل» می‌شماریم.

هم‌اندیشی

۱. «هاتوا» در آیه شریفه ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ

صَادِقِينَ﴾ (البقرة: ۱۱۱) چه فعلی است؟

۲. در اصل و باب فعل «آتی» دو احتمال وجود دارد. آنها را بیان نمایید.

پرسش و تمرین

۱. «عدا» را به باب مفاعلة برده، ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول آن را صرف کنید.

۲. مواد ذیل را به باب مفاعلة ببرید و جدول را تکمیل کنید:

وزن امر معلوم با معلوم «نَ»	امر معلوم با «نَ»	امر معلوم	مضارع مجهول	مضارع معلوم	ماضی مجهول	ماضی معلوم	
	۸	۷	۹	۱۲	۶	۲	و د د
	۱۰	۹	۱۳	۱۰	۳	۷	و ل ی
	۱۲	۱۱	۸	۴	۸	۱۰	ع و ن
	۷	۱۰	۹	۱۳	۱۴	۸	أ م ر

۳. در جملات زیر، حروف اصلی، نوع، صیغه، باب و وزن فعل‌ها را بنویسید:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ (نحل: ۱۲۶)

﴿رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾ (آل عمران: ۸)

﴿فَلَا يَنْزِعُ عَنْكَ فِي الْآمْرِ﴾ (حج: ۶۷)

﴿فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ (بقره: ۱۹۸)

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَجَالُ أَوْبَىٰ مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ (سبا: ۱۰)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ (منافقون: ۹)

امیرالمومنین علیه السلام: «كُلُّ دَاءٍ يُدَاوَى إِلَّا سُوءَ الْخُلُقِ»^۱

۴. مصادر زیر از چه بابی هستند و صیغه اول ماضی و مضارع آنها چیست؟

معافاة، تغطية، نزال، اخبات، نقاش، مساعدة، محاجة، تقدمة.

۵. کلمات قرآنی زیر را مقایسه نمائید. (تعیین باب، وزن، صیغه)

نَادَوْا (اعراف: ۴۶)؛ نَادُوا (کهف: ۵۲)؛ نَادَتْ (آل عمران: ۳۹)؛ يُنَادُونَ (حجرات: ۴)؛ يُنَادُونَ (غافر: ۱۰)؛

نُودِيَ (جمعه: ۹).

۶. در افعال زیر، کدامیک از معانی باب مفاعلة مراد است؟

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾ (فتح: ۱۰)

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (انفال: ۱۳)

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (حج: ۳)

﴿إِنَّ اللَّهَ يَنْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (حج: ۳۸)

﴿وَعَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (نساء: ۱۹)

شَاهَدْتُ الْحَرْبَ (در جنگ حاضر شدم).

۱. عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم، ص ۲۶۴، ح ۵۶۹۸.



تأملی و معانی ابواب

به مثال‌های زیر توجه نمایید:

وفی بعهدہ	←	أوفی بعهدہ
حَذَفْتُ الشَّيْءَ	←	حَذَفْتُ الشَّيْءَ
سفر زید	←	سافر زید
عَنَى زید	←	استغنی زید

تبدیل فعل ثلاثی مجرد به ثلاثی مزید، یا با غرض لفظی صورت می‌گیرد یا با غرض معنوی؛ منظور از غرض لفظی، الحاق به وزن دیگر است؛ مانند شَطَنَ که به جهت الحاق به رباعی، به شَیْطَنَ از ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید تبدیل می‌شود. منظور از غرض معنوی، ایجاد معنای جدید است؛ در مواردی که به باب رفتن کلمه، دارای غرض لفظی نیست، لازم است معنایی جدید در کلمه مزید وجود داشته باشد؛ این معنای جدید یا معنایی مانند تکثیر، سلب، مشارکت، اتخاذ، طلب است یا **مبالغه و تأکید**؛ از این‌رو در مواردی که کلمه مزید دارای معنای دسته اول نباشد و غرض لفظی نیز در میان نباشد، باید نوعی مبالغه و تأکید نسبت به معنای

ثلاثی مجرد وجود داشته باشد تا استعمال مزید بیهوده نباشد؛ بدیهی است که این تأکید و مبالغه باید در ترجمه این مثال‌ها نمایان شود:^۱

وفی بعهدہ: به عہدش وفا کرد ←	أوفی بعہدہ: به عہدش کاملاً وفا کرد. ^۲
حَذَفْتُ الشَّيْءَ: آن چیز را از بین بردم. ←	حَذَفْتُ الشَّيْءَ: آن چیز را کاملاً از بین بردم. ^۳
سفر زید: زید به سفر رفت. ←	سافر زید: زید به سفر دوری رفت. (به سفر ابدی رفت، مُرد. ^۴)
عَنِيَ زید: زید غنی شد. ←	استغنی زید: زید بسیار غنی شد. ^۵

برخی دانشمندان ادبیات عرب برای توضیح و تحلیل معنای این نوع کلمات، به قاعده «**زیادة المباني تدلّ علی زیادة المعانی**» تمسک نموده‌اند.^۶

برای تحقیق بیشتر می‌توانید به کتاب الخصائص، نوشته ابن جَنِّي، باب فی قوة اللفظ لقوة المعنی (ج ۲، ص: ۴۶۶) مراجعه نمایید.

۱. هر چند اغلب نمی‌توان ترجمه فارسی دقیقی از آنچه عرب‌زبانان از این مثال‌ها درک می‌کنند، ارائه کرد؛ چراکه بسیاری از تأکیدات با لحن کلام منتقل می‌شود.
۲. ر.ک. **التحریر و التنویر**، ج ۱، ص: ۴۳.
۳. ر.ک. **المصباح المنیر**، ج ۲، ص: ۱۲۶.
۴. سافر فلان: مات. (**تاج العروس**، ج ۶، ص: ۵۲۹).
۵. ر.ک. **التحریر و التنویر**، ج ۲۸، ص: ۲۴.
۶. «اعلم أن المزیّد فیہ لغير الإلحاق لابد لزیادته من معنی؛ لأنها إذا لم تكن لغرض لفظي كما كانت فی الإلحاق ولا لمعنی كانت عبثاً...» (رضی الدین استرآبادی، **شرح شافیه ابن الحاجب**، ج ۱، ص: ۸۳)؛ همچنین ر.ک: جمال الدین بن هشام انصاری، **مغنی اللیب**، ج ۱، ص: ۱۳۹؛ سید علی خان کبیر، **الحدائق الندیة**، ص ۱۱۹؛ **الأشباه و النظائر فی النحو**، ج ۲، ص ۲۱۵؛ **عروس الأفراح**، ج ۲، ص: ۷۷؛ جلال الدین سیوطی، **همع الهوامع**، ج ۲، ص: ۴۰۲).

باب تفاعل

پس از آشنایی با ابواب سه‌گانه ثلاثی‌مزید با یک حرف اضافه، طی چند درس، به ابوابی با دو حرف اضافه‌شده به صیغه اول ماضی آنها پرداخته می‌شود که باب «تفاعل» اولین آنهاست.

ماضی	مضارع	مصدر
تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ
تَنَافَسَ	يَتَنَافَسُ	تَنَافُسٌ

۱. ویژگی‌های لفظی

الف) در صیغه‌هایی از مضارع معلوم و امر غایب معلوم که دو «تاء» در کنار هم می‌آید، می‌توان یکی از آن دو را حذف کرد؛ مانند: تَنَافَسُ ← تَنَافِزُ

آیات: ﴿وَلَا تَخْضَوْنَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾^۱ و ﴿وَلَا تَنْبَرُؤْا بِالْأَلْقَبِ﴾^۲ از همین نمونه است.

حذف یکی از دو «تاء» در فعل مجهول، مانند: تُتَضَارَبُونَ جایز نیست.

ب) هر گاه فاء الفعل این باب، یکی از دوازده حرف: «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» باشد، می توان ابتدا «تاء» باب را همجنس با فاء الفعل کرد و سپس آنها را در یکدیگر ادغام نمود. اگر با اجرای این قاعده، حرف اول کلمه ساکن گردد، برای پرهیز از ابتدا به سکون، همزه وصل مکسوری به ابتدای کلمه اضافه می شود؛^۳ مانند:

ماضی: تَدَارَكَ ← دَدَارَكَ ← دُدَارَكَ ← ذَدَارَكَ ← إِذَاكَ

مضارع: يَتَدَارَكُ ← يَدَدَارَكُ ← يَدُدَارَكُ ← يَذَدَارَكُ ← يَذَارَكُ^۴

مصدر: تَدَارُكٌ ← دَدَارُكٌ ← دُدَارُكٌ ← ذَدَارُكٌ ← إِذَاكَ

در افعالی مانند تَدَارَكَ که زمینه اجرای قواعد الف و ب وجود دارد، معمولاً قاعده اول

اجرا می شود؛ مانند کلمات قرآنی: ﴿تَسَاءَلُونَ﴾^۵ و ﴿تَظَاهَرُونَ﴾^۶

ج) در ماضی مجهول، الف ماقبل مضموم، به «واو» تبدیل می شود؛ مانند:

۱. فجر: ۱۸.

۲. حجرات: ۱۱.

۳. «تاء تفاعل تدغم فی الفاء اذا كانت إحدى الحروف الاثني عشر، فتنجلب همزة الوصل ابتداءً، نحو إَذَاكَوا و هذا الادغام مطرد فی الماضي و المضارع و الأمر و المصدر و اسمی الفاعل و المفعول». (رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۳، ص ۲۹۰ - ۲۹۱)

۴. با دقت در مثال های بالا درمی یابیم که در صیغه هایی مانند: «تَدَارَكَ»، در صورت عمل به قاعده اول و حذف یکی از دو «تاء»، دیگر زمینه ای برای اجرای قاعده دوم باقی نمی ماند.

۵. نساء: ۱.

۶. بقره: ۸۵.

تَقَابَلْ ← تَقَابِلْ ← تَقْوِبَلْ

نکته

شیوه تعیین وزن کلمات، پس از اجرای قواعد باب‌ها و تغییرات پدیدآمده، اختلافی است؛ ازجمله اینکه، عده‌ای رعایت اصل کلمه و برخی، رعایت آهنگ فعلی کلمه را معیار قرار داده‌اند؛ ازاین‌رو برای نمونه، وزن «اَدَارک»، «تفاعل» یا «اَفَاعِل» دانسته شده است.^۱ با توجه به هدف و فایده وزن، به‌ویژه در بعد آموزشی، به نظر می‌رسد در نظر گرفتن حالت قبل از ابدال بهتر باشد.

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (تَنَافَسَ، يَتَنَافَسُ، تَنَافُسٌ)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَنَافَسَ...	يَتَنَافَسُ...	لِيَتَنَافَسَ...	تَنَافَسْ...
مجهول: ^۲ تُتَنَافَسُ...	يُتَنَافَسُ...	لِيُتَنَافَسَ...	لِيُتَنَافَسْ...

مضاعف (تَمَادَّ، يَتَمَادُّ، تَمَادٌّ)

معلوم: تَمَادَّ... يَتَمَادُّ... لِيَتَمَادَّ، لِيَتَمَادَّ... «تَمَادَّ، تَمَادٌّ، تَمَادَّد»...
مجهول:^۳ تُتَمَادَّد... لِيُتَمَادَّد، لِيُتَمَادَّد... «لِيُتَمَادَّد، لِيُتَمَادَّد، لِيُتَمَادَّد...»

۱. رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۸؛ ابراهیم الشمسان. دروس فی علم الصرف، ج ۱، ص ۲۹.

۲. غالب افعال به‌کاررفته در باب «تفاعل» لازم هستند و ازاین‌رو باید در مجهول آنها از حرف جر استفاده شود.

۳. چنان‌که در نمونه مضاعف در باب مفاعله گذشت، التقاء ساکنین در این مورد جایز است.

مهموز (تَأْمَرُ، يَتَأْمَرُ، تَأْمَرُ)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَأْمَرُ...	يَتَأْمَرُ...	لِيَتَأْمَرُ...	تَأْمَرُ...
مجهول: تُؤْمَرُ...	يُتَأْمَرُ...	لِيُتَأْمَرُ...	لِيَتَأْمَرُ...

مثال (تَوَاعَدُ، يَتَوَاعَدُ، تَوَاعَدُ)

معلوم: تَوَاعَدُ...	يَتَوَاعَدُ...	لِيَتَوَاعَدُ...	تَوَاعَدُ...
مجهول: تُؤَوِّدُ...	يُتَوَاعَدُ...	لِيُتَوَاعَدُ...	لِيَتَوَاعَدُ...

اجوف (تَعَاوَنَ، يَتَعَاوَنُ، تَعَاوَنَ)

معلوم: تَعَاوَنَ...	يَتَعَاوَنُ...	لِيَتَعَاوَنُ...	تَعَاوَنَ...
مجهول: تُعَاوَنُ...	يُتَعَاوَنُ...	لِيُتَعَاوَنُ...	لِيَتَعَاوَنُ...

در ماضی مجهول اجوف از این باب نیز همچون باب **مفاعلة**، ادغام رخ نمی دهد تا اینکه با مجهول باب **تفعّل** مشتبه نشود.

ناقص (تَدَاعَى، يَتَدَاعَى، تَدَاعَى)

معلوم: تَدَاعَى...	يَتَدَاعَى...	لِيَتَدَاعَى...	تَدَاعَى...
مجهول: تُدَوِّعَى...	يُتَدَاعَى...	لِيُتَدَاعَى...	لِيَتَدَاعَى...

در مصدر ناقص واوی از این باب، پس از تبدیل **واو** لام الفعل به **ياء**، حرف قبل از آن نیز مکسور می شود؛ مانند: تَدَاعَوْ ← تَدَاعَى ← تَدَاعَى

همچنین در مصدر ناقص یائی، حرف پیش از **ياء** مکسور می گردد؛ مانند:

تَوَالَى ← تَوَالَى

۱. تَدَاعَى يَتَدَاعَى تَدَاعِيًا الْقَوْمُ: آن قوم یکدیگر را صدا زدند.

نکته

فعل «تَعَالَى» به معنای «بیا» یک فعل غیر متصرف است که فقط در شش صیغه امر حاضر به کار رفته و همانند افعال ناقص در این باب، صرف می‌شود؛ مانند:

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ﴾^۱

لفیف (تساوی، یتساوی، یتساوی)^۲

تساو...	لیتساو...	یتساوی...	معلوم: تساوی...
لیتساو...	لیتساو...	یتساوی...	مجهول: تسووی...
صرف با اجرای قاعده جوازی دوم:			
إساو...	لیساو...	یساو...	معلوم: إساوی...
لیساو...	لیساو...	یساو...	مجهول: أُسووی...

۳. معانی باب تفاعل

۱. «مشارکت»؛ مانند:

ضَرْبٌ ← تَضَارَبَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ (زید و بکر یکدیگر را زدند)

قِرْعَةٌ ← تَقَارَعَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ (زید و بکر قرعه‌کشی کردند)

باب تفاعل، بیشتر در همین معنا به کار می‌رود.

۱. انعام: ۱۵۱.

۲. چنان‌که گذشت، لفیف معتل‌اللام، حکم ناقص را دارد.

۲. «مطالوعه»؛ اثرپذیری از فاعل یک فعل دیگر. این معنا برعکس معنای تعدیه، یک مفعول از فعل کم می‌کند؛ در نتیجه اگر فعل یک مفعولی باشد، لازم می‌شود؛ مانند:
- بَاعَدْتُهُ فِتْبَاعَدَ (او را دور کردم، پس دور شد)^۱
- ناولتهُ الكتابَ فتناول (کتاب را به او دادم، پس آن را دریافت کرد)
- باب تفاعل برای مطالوعه باب مفاعلة به کار می‌رود.
۳. «تظاهر»؛ وانمود کردن حالتی که در واقع آن طور نیست؛ مانند:
- جهل (نادانی) ← تَجَاهَلَ زَيْدٌ (زید تظاهر به جهل کرد: خود را به نادانی زد)
۴. «تکلف»؛ صفت یا کاری را به زحمت بر خود تحمیل کردن؛ مانند:
- تَبَاكَى (به زحمت گریه کرد)^۲
۵. «معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید»؛ مانند:
- عَلَا اللّٰهُ (خداوند بلندمرتبه است) ← تَعَالَى اللّٰهُ (همانا خداوند بلندمرتبه است)

هم‌اندیشی

چه وجه اشتراکی بین «تاء» باب تفاعل، با دوازده حرف ذکرشده در قاعده اول - که در آنها به جواز ادغام حکم شده است - وجود دارد؟

۱. مطالوعه دارای ویژگی‌های زیر است:
- الف) دوفعلی است؛ هرچند اغلب، فعل اول در کلام ذکر نمی‌شود.
- ب) فاعل فعل اول، اثرکننده، و فاعل فعل دوم، اثرپذیرنده است.
- ج) فاعل فعل دوم، مفعول فعل اول بوده است.
۲. عده‌ای این مثال را از باب معنای «تظاهر» دانسته‌اند.

پرسش و تمرین

۱. فرق معنای «تکلف» با «تظاهر» را در قالب مثال بیان نمایید.
۲. «ث ق ل» و «ز و ج» را به باب تفاعل ببرید و ماضی، مضارع و امر معلوم آنها را صرف کنید (اگر زمینه اجرای قانون جوازی دوم وجود داشت، آن را اجرا کنید).
۳. ماده «س و ی» را به باب تفاعل ببرید و امر معلوم آن را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف کنید.
۴. ماده‌های ذیل را به باب تفاعل ببرید و جدول را کامل کنید:

ماده	ماضی معلوم	ماضی مجهول ^۱	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر معلوم	امر معلوم با «نّ»
س ء ل	۱۱	۳	۲	۵	۸	۷
یس ر	۳	۶	۱۲	۳	۱۱	۸
ت ر ک	۱۱	۵	۹	۸	۸	۹
د ی ن	۱۴	۱۱	۶	۱۰	۷	۱۰
ع و ن	۵	۶	۷	۸	۹	۱۱
س ر ر	۲	۷	۱۰	۱۱	۱۰	۱۲
و ل ی	۶	۱۲	۱۳	۷	۱۲	۹
ر ص ص	۸	۹	۱۲	۱۴	۸	۷

۱. هدف اصلی از ارائه این جدول و نیز جداول درس‌های آینده با محوریت ابواب ثلاثی مزید، توانمندی دانش‌پژوهان بر ساختن صیغه‌های متنوع است؛ از این رو هرچند برای ساختن فعل مجهول از افعال لازم، باید از حرف جر استفاده کرد، در این تمارین از این امر چشم‌پوشی شده است و انتظار می‌رود با قطع نظر از معنای لازم فعل، صیغه مطلوب ساخته شود.

۵. حروف اصلی، باب، صیغه و وزن افعال به کاررفته در آیه زیر را معین کنید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا ضِرَّاءٌ مِّن فَسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُونَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُم الظَّالِمُونَ﴾ (حجرات: ۱۱)

۶. کلمات قرآنی زیر را تجزیه نمایید (حروف اصلی، باب، وزن، صیغه و ...)

تَرَءَتْ (انفعال: ۴۸)؛ لَا تَنَاصَرُونَ (صافات: ۲۵)؛ تَرَاضَوْا (بقره: ۲۳۲)؛ تَنَاجَوْا (مجادله: ۹)؛ يَتَنَاهَوْنَ (مائده: ۷۹)؛ يَتَحَاجُّونَ (غافر: ۴۷)؛ تَنَادَوْا (قلم: ۲۱).

۷. در افعال زیر، کدام یک از معانی باب تفاعل اراده شده است؟

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ . (حجرات: ۱۱)

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾ (مائده: ۲)

﴿فَإِن نَّزَعْنَاهُ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (نساء: ۵۹)

امیر المومنین علیه السلام: «مَنْ أَتَى غَنِيًّا قَوَّاضِعَ لَهُ لِيُغْنَاهُ ذَهَبَ ثُلَاثَ دِينَهِ»^۱.

الامام الصادق علیه السلام: صَلَاحُ خَالِ التَّعَايِشِ وَالتَّعَاشِرِ مِلْءُ مِكْيَالٍ ثُلَاثَ فِطْنَةٍ وَثُلَاثُ تَغَافُلٍ^۲.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸.

۲. تحف العقول، ص ۳۵۹.

باب تفعل

در این درس، به شیوه ساخت و صرف باب «تفعل» و معانی این باب پرداخته می‌شود.

ماضی	مضارع	مصدر
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ
تَعَلَّمَ	يَتَعَلَّمُ	تَعَلُّمٌ

۱. ویژگی‌های لفظی

در باب تفعل، دو قاعده اول باب تفاعل جاری می‌شود؛ مانند:

تَنْزُلٌ ← تَنْزُلٌ

۱. «اذا اجتمع تاءان في أول مضارع «تفعل» و «تفاعل»، فيجوز إثباتهما، نحو تَجَنَّبَ وَتَقَاتَلَ، ويجوز حذف إحداهما؛ فإذا حذفت، فمذهب سيبويه: أن المحذوفة هي الثانية، لأن حروف المضارعة زيدت على تاء «تفعل» لتكون علامة، و قال الكوفيون: المحذوفة هي الأولى». (عبد الوهاب زنجاني، التصريف، در: جامع المقدمات، ص ۱۳۹؛ رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۳، ص ۲۹۰)

ماضی:	تَطَهَّرَ ← طَطَهَّرَ ← طَهَّرَ ← طَهَّرَ ← أَطَهَّرَ
مضارع:	يَتَطَهَّرُ ← يَطْطَهِّرُ ← يَطْطَهِّرُ ← يَطْطَهِّرُ ← يَطْطَهِّرُ
مصدر:	تَطَهُّرٌ ← طَطَهْرٌ ← طَطَهْرٌ ← طَهْرٌ ← أَطَهْرٌ

در حالت فراهم بودن زمینه برای اجرای قاعده‌های اول و دوم، معمولاً قاعده «اول» اجرا

می‌شود؛ مانند: ﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (تَنْزَلُ، يَنْزِلُ، تَنْزُلُ)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَنْزَلُ...	يَنْزِلُ...	لِيَنْزِلُ...	تَنْزِلُ...
مجهول: تُنْزَلُ ^۲ ...	يُنْزَلُ...	لِيُنْزِلُ...	لِيُنْزِلُ...

مضاعف (تَحَبَّبُ، يَتَحَبَّبُ، تَحَبُّبُ)

معلوم: تَحَبَّبُ...	يَتَحَبَّبُ...	لِيَتَحَبَّبُ...	تَحَبَّبُ...
مجهول: تُحَبَّبُ...	يُحَبَّبُ...	لِيُحَبَّبُ...	لِيُحَبَّبُ...

نکات

- در این باب نیز همچون باب تفعیل، عین‌الفعل در لام‌الفعل افعال مضاعف ادغام نمی‌شود.

۱. یونس: ۳.

۲. افعال «تَنْزَلُ»، «تَحَبَّبُ»، «تَأَذَّنُ» و «تَزَوَّدُ» در این درس لازم هستند و با حرف جر، متعدی و سپس مجهول می‌شوند.

۲. گاهی در فعل مضاعف از این باب، سه حرف هم‌جنس در کنار هم قرار می‌گیرند که به صورت «سَماعی» جایز است لام‌الفعل آن را به «یاء» تبدیل نمود؛ مانند:

ظَنَّ ← تَظَنَّ وَ تَظَنَّى^۱ صَدَّ ← تَصَدَّدَ وَ تَصَدَّى

به‌خلاف: تَمَدَّد وَ تَحَبَّب.

مهموز: (تَأَذَّنْ، يَتَأَذَّنْ، تَأَذَّنْ)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَأَذَّنْ...	يَتَأَذَّنْ...	لِيَتَأَذَّنْ...	تَأَذَّنْ...
مجهول: تُؤَذَّنْ...	يُتَأَذَّنْ...	لِيُتَأَذَّنْ...	لِيُتَأَذَّنْ...
مثال (تَوَهَّهْم، يَتَوَهَّهْم، تَوَهَّهْم)			
معلوم: تَوَهَّهْم...	يَتَوَهَّهْم...	لِيَتَوَهَّهْم...	تَوَهَّهْم...
مجهول: تُوَهَّهْم...	يُتَوَهَّهْم...	لِيُتَوَهَّهْم...	لِيُتَوَهَّهْم...

اجوف (تَرَوَّدْ، يَتَرَوَّدْ، تَرَوَّدْ)

معلوم: تَرَوَّدْ...	يَتَرَوَّدْ...	لِيَتَرَوَّدْ...	تَرَوَّدْ...
مجهول: تُرَوَّدْ...	يُتَرَوَّدْ...	لِيُتَرَوَّدْ...	لِيُتَرَوَّدْ...

صرف با اجرای قانون جوازی دوم:

معلوم: ارَّوَّدْ...	يَرَّوَّدْ...	لِيَرَّوَّدْ...	ارَّوَّدْ...
مجهول: ارَّوَّدْ...	يُرَّوَّدْ...	لِيُرَّوَّدْ...	لِيُرَّوَّدْ...

۱. تَظَنَّ يَتَظَنَّ تَظَنُّنًا وَ تَظَنَّى يَتَظَنَّى تَظَنِّيًّا: به گمان، عمل کرد یا تهمت زد.

ناقص (تَعَدَّى، يَتَعَدَّى، تَعَدَّى)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَعَدَّى...	يَتَعَدَّى...	لِيَتَعَدَّ...	تَعَدَّ...
مجهول: تُعَدَّى...	يُتَعَدَّى...	لِيُتَعَدَّ...	لِتُعَدَّ...

قاعده مربوط به مصدر ناقص باب «تفاعل» در این باب نیز جاری می‌شود.

لفیف (تَوَلَّى، يَتَوَلَّى، تَوَلَّى)

معلوم: تَوَلَّى...	يَتَوَلَّى...	لِيَتَوَلَّ...	تَوَلَّ...
مجهول: تُوَلَّى...	يُتَوَلَّى...	لِيُتَوَلَّ...	لِتُتَوَلَّ...

نکته

کلماتی از این باب که آخرشان الف باشد، ممکن است مضاعف باشند که لام‌الفعل آنها به «ياء» و سپس به «الف» تبدیل شده باشد؛ مانند: تَطَلَّى؛ یا اینکه ناقص باشند؛ مانند: تَوَفَّى.

۳. معانی باب تفعل

۱. «مطاوعه»؛ مانند:

ذَكَرْتُهُ فَتَذَكَّرَ (به یاد او آوردم، پس به یاد آورد)

عَلَّمْتُهُ الْقُرْآنَ فَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ (به او قرآن را یاد دادم، پس قرآن را یاد گرفت)

باب تفعل برای مطاوعه باب تفعیل است.

باب تفعل، بیشتر در همین معنا به کار می‌رود.^۱

۱. تَوَلَّى يَتَوَلَّى تَوَلَّى الْأَمْرَ: انجام آن کار را برعهده گرفت؛ تَوَلَّى فُلَانًا: او را سرپرست خود قرار داد.

۲. «تَكَلَّف»؛ مانند:

شجاعة ← تَشَجَّعَ زَيْدٌ (زید به زحمت از خود شجاعت نشان داد)
و کلمه التَّصَبَّرُ در کلام علوی: «عَوَّدَ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ»^۲ از این نمونه است.

۳. «اتَّخَذَ»؛ فراهم آوردن، تهیه کردن و اخذ مبدأ فعل؛^۳ مانند:

ابن ← تَبَتَّى العَزِيزُ يُوْسُفَ (عزیز مصر، یوسف را به فرزندی برگزید)

یا آیه: ﴿وَتَكَرَّذُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ﴾^۴

۴. «طَلَبَ»؛ خواستن ماده فعل؛ مانند:

رضا ← تَرْضَيْتَ زَيْدًا (از زید، درخواست رضایت نمودم)

یا آیه: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَسَبِّحُوا﴾^۵

۵. «تَدْرِجَ»؛ حصول تدریجی و مرحله به مرحله فعل؛ مانند:

ذوق (چشیدن) ← تَذَوَّقَ (آرام آرام چشید)

حفظ ← تَحَفَّظَ الكتابَ (کتاب را به تدریج حفظ کرد)

۶. «صَيَّرَ»؛ درآوردن فاعل به حالت و وضعیتی که از مبدأ فعل فهمیده می شود؛ مانند:

یهود ← تَهَيَّؤَ بَكَرٌ (بکر یهودی شد)

فقه ← تَفَقَّهَ زَيْدٌ (زید فقیه شد)

۱. مرحوم رضی در کتاب شرح شافیه ابن الحاجب (ج ۱؛ ص ۱۰۴-۱۰۷) تلاش نموده تا غالب معانی ذکرشده را تحت عنوان «مطاوعه» درآورد.

۲. نهج البلاغة، نامه ۳۱.

۳. مبدأ فعل در این معنا، یک اسم غیر مصدر است؛ مانند: «ابن» و «زاد» در دو فعل ذکرشده در متن.

۴. بقره: ۱۹۷.

۵. حجرات: ۶؛ طلب در آیه به معنای تلاش برای رسیدن به ماده فعل است.

۷. «تَجَنَّبَ»؛ اجتناب فاعل از ماده فعل؛ مانند:

إِثْمٌ ← تَأْتَمُّ (از گناه دوری کرد)

هَجُودٌ (خواب) ← تَهَجَّدُ (ترک خواب نمود، شب زنده داری کرد)

۸. «معنای ثلاثی مجرد به همراه تأکید و مبالغه»؛ مانند:

قَبِلَ الْعَمَلَ (کار را با رضایت پذیرفت) ← تَقَبَّلَ الْعَمَلَ (همانا کار را با رضایت پذیرفت)

يَقِنُ (باور نمود) ← تَيَقَّنَ (همانا باور نمود)

هم‌اندیشی

چگونگی ارجاع غالب معانی باب تَفَعَّلَ تحت عنوان «مطالعه»
(نظر محقق رضی) را بیان نمایید.

پرسش و تمرین

۱. ماده «ر و ی» را به باب تَفَعَّلَ برده، امر معلوم مخاطب آن را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف کنید.

۲. مواد زیر را به باب تَقَعَّل ببرید و صیغه خواسته شده را بنویسید. در صورت جواز دو وجه، هر دو را بیان کنید:

فعل	ماضی معلوم	مضارع معلوم	مضارع مجهول با نون تأکید ثقیله	امر معلوم	وزن امر معلوم	مصدر
وَقَى	۹	۹	۶	۱۰		
ذَلَّل	۱۰	۱۰	۳	۱۲		
تَبَعَ	۳	۳	۸	۹		
زَكَو	۶	۶	۵	۱۰		
جَوَز	۱۴	۱۴	۹	۱۲		
صَدَقَ	۱۳	۱۳	۱۱	۱۱		

۳. جدول زیر را مطابق نمونه کامل کنید:

فعل	حروف اصلی	حالت اولیه	ماضی، مضارع، امر	وزن
إِسْمَعَ	س م ع	تَسْمَعُ	ماضی	
يَطْوِفُونَ				
إِدَّتَرَّ				
يَصْعَدُ				
إِطْهَرُوا				
تَمَطَّى				

۴. هر دسته از کلمات قرآنی ذیل را با هم مقایسه کنید (حروف اصلی، باب، صیغه و ...):
 تَوَفَّتْ (انعام: ۶۱)؛ تُوَفَّى (نحل: ۱۱۱)؛ يَتَوَفَّوْنَ (اعراف: ۳۷)؛ يُتَوَفَّوْنَ (بقره: ۲۳۴) تَتَوَفَّيْنِ (یونس: ۴۶)؛
 وَفَّى (نجم: ۳۷)؛ أَوْفُوا (مائده: ۱)؛ يُؤَفِّقَنَّ (هود: ۱۱۱)

۵. در افعال زیر، کدامیک از معانی باب تفعّل اراده شده است؟

﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾ (بقره: ۲۷۳)

﴿نَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ وَالرُّوحَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ (قدر: ۴)

امیر المومنین علیه السلام: إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ^۱.

امیر المومنین علیه السلام: تَجَهَّزُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ^۲.

تَذَمَّمَ (از مذمت شدن اجتناب کرد)

تَسَلَّمَ (مسلمان شد)

تَفَكَّهَ زَيْدٌ (زید از خوردن میوه پرهیز کرد)

تَكَسَّرَ (شکست)

تَنَجَّزْتُ الْوَعْدَ (خواستار وفای به وعده شدم)

تَهَوَّدَ (توبه کرد)

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷.

۲. همان، خطبه ۲۰۴.

باب افعال (۱)

(قواعد ابدال)

این باب، مجرای تغییرات صرفی نسبتاً فراوان است و قواعد جاری در آن، ارتباط بسیاری با مبحث صفات و مخارج حروف دارد. در این درس با ویژگی‌های لفظی و قواعد ابدال باب «افعال» آشنا می‌شویم.

ماضی	مضارع	مصدر
اَفْعَلُ	يَفْعَلُ	افعال
اِجْتَهَدَ	يَجْتَهِدُ	اجتهاد

۱. ویژگی‌های لفظی

در کنار قواعد اعلال (مانند: قاعده سوم مشترک در ماضی مجهول)، موارد فراوانی از کاربرد قواعد ابدال «براساس نوع فاء الفعل و عین الفعل» در این باب مشاهده می‌شود:

۱. هر گاه «فاء‌الفعل»، یکی از حروف: «ص، ض، ط، ظ» باشد، «تاء» باب «وجوباً» به «طاء» تبدیل می‌شود؛^۱ مانند:

صَبَرَ ← اِصْتَبَرَ ← اِضْطَبَرَ
 ضَرَبَ ← اِضْتَرَبَ ← اِضْطَرَبَ^۲
 طَهَّرَ ← اِطْهَّرَ ← اِطْطَهَّرَ
 ظَلَمَ ← اِظْلَمَ ← اِظْطَلَمَ^۳

تَطَّلَعَ در آیه: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفَاقَةِ﴾^۴ نیز از همین باب است.

پس از این ابدال، ادغام در کلماتی مانند: (اططهّر ← اَطْهَر) واجب است؛ اما در دیگر موارد، واجب نیست؛ ولی در صورت ادغام، ابتدا باید تاء طاء) باب افتعال، هم‌جنس با فاء‌الفعل شود؛^۵ مانند: اِصْبَرَ، اِضْرَبَ، اِظْلَمَ.^۶

۲. هرگاه «فاء‌الفعل»، یکی از حروف: «د، ذ، ز» باشد، «تاء» باب «وجوباً» به «دال» تبدیل می‌شود؛ مانند:

۱. «يجب قلب تاء الافتعال، طاء بشرط أن يكون فاؤها حرفاً من أحرف الإطباق - لأن اللسان عند النطق بها يطبق بأعلى الفم - و هي: الصاد و الضاد و الطاء و الظاء». (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۴، ص ۷۲۹)

۲. اِضْطَرَبَ يَضْطَرِبُ اِضْطِرَاباً الْقَوْمُ: آن قوم یکدیگر را زدند؛ اضطرب الامر: آن امر مختل شد.

۳. اِظْلَمَ يَظْلِمُ اِظْلَاماً: ظلم را تحمل کرد؛ زیر بار ظلم رفت.

۴. همزه: ۶-۷.

۵. هر چند قاعده اولیه در ادغام متقاربین، قلب حرف اول به دوم است، در اینجا برای پرهیز از التباس، حرف دوم به حرف اول تبدیل می‌شود. (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافية ابن الحاجب، ج ۳ ص ۲۸۶)

۶. در این مورد (فاء‌الفعل «ظ» باشد) اِظْلَمَ نیز جایز است.

دَرَكَ ← اِذْتَرَكَ ← اِدَّرَكَ^۱ (وجوب ادغام)

ذَكَرَ ← اِذْتَكَّرَ ← اِذْدَكَرَ^۲ ← (اِذْكَرَ و اِذْكَرَ نیز جایز است)

زَجَرَ ← اِزْتَجَرَ ← اِزْدَجَرَ^۳ ← (اِزْجَرَ نیز جایز است)

۳. اگر «فاء الفعل»، «واو» یا «یاء» باشد، پس از تبدیل وجوبی آن به «تاء»، در «تاء» باب ادغام می‌شود؛ مانند:

وَحَدَ ← اِؤْتَحَدَ ← اِئْتَحَدَ يَسَرَ ← اِئْتَسَرَ ← اِئْتَسَرُ

این قاعده در جایی که «واو» یا «یاء»، منقلب از همزه باشد، اغلب جاری نمی‌شود؛ برای نمونه، اِئْتَمَنَ (که در اصل اِئْتَمَنَ بوده است)، به اِئْتَمَنَ تبدیل نمی‌شود؛ هرچند گاهی این قاعده، در این موارد نیز جاری شده است؛ مانند:

أَخَذَ ← اِئْتَخَذَ ← اِئْتَخَذَ اِئْتَزَرَ ← اِئْتَزَرَ^۴

۱. اِذْرَكَ يَذْرُكُ اِذْرَاكًا ه: به او رسید و او را گرفت.

۲. اِذْكَرَ يَذْكَرُ اِذْكَارًا و اِذْكَرَ يَذْكَرُ اِذْكَارًا و اِذْكَرَ يَذْكَرُ اِذْكَارًا الشَّيْءَ: آن چیز را به یاد آورد.

۳. اِزْدَجَرَ يَزْدَجِرُ اِزْدَجَارًا: باز داشته شد؛ طرد شد.

۴. اِئْتَسَرَ يَتَسَرُّ اِتْسَارًا القوم: آن قوم، گوشت حیوان را در میان خود تقسیم کردند؛ البته اِئْتَسَرَ نیز شنیده شده که استعمال غیرفصح است.

۵. دو قاعده ابدالی دیگر، در فاء الفعل باب افتعال جاری است که گستره کاربرد کمتری دارند:

الف) هر گاه فاء الفعل، «تاء» باشد، مانند: «ثرد: ترید (تريت) درست کرد»، در آن سه وجه جایز است:

- تاء به تاء تبدیل شود و در هم ادغام شوند: اِئْتَرَدَ - عکس قاعده بالا: اِئْتَرَدَ - بدون تبدیل و ادغام: اِئْتَرَدَ.

ب) هر گاه فاء الفعل، «س» باشد، هم می‌توان از ابدال و ادغام صرف‌نظر کرد و هم اینکه «تاء» باب را به «س» تبدیل نمود و سپس آنها را در هم ادغام کرد؛ مانند: سمع ← اِئْتَمَعَ ← اِئْتَمَعَ.

۴. هرگاه «عین الفعل» این باب، یکی از حروف: «د، ص» باشد، می‌توان با تبدیل «تاء» باب به حرف همجنس عین الفعل، آنها را درهم ادغام کرد و سپس فاء الفعل را مفتوح^۱ یا مکسور^۲ نمود که در هر دو صورت، همزه ماضی حذف می‌شود؛^۳ مانند:

اِخْتَصَمَ ← اِخْصَمَ } اِخْصَمَ ← اِخْصَمَ ← اِخْصَمَ
اِخْصَمَ ← اِخْصَمَ ← اِخْصَمَ

يَخْتَصِمُ ← يَخْصِمُ } يَخْصِمُ ← يَخْصِمُ
يَخْصِمُ ← يَخْصِمُ

برخی از موارد کاربرد این قاعده در قرآن چنین است: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾^۴ و ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا لَنَا يَهْدِي﴾^۵

۱. بنابر قاعده ادغام، که حرکت مُدْغَم، در صورتی که ساکن باشد، به آن منتقل می‌شود.
۲. بنابر قاعده التقاء ساکنین، که هنگام ادغام دو حرف در یکدیگر، باید حرف اول ساکن شود، در این صورت با سکون فاء الفعل، تلاقی پیدا می‌کند و برای گریز از هم‌جواری دو حرف ساکن، قانون غالبی و اصلی، مکسور کردن حرف ساکن اول است.
۳. همزه وصل در ابتدای غالب باب‌های مزید، برای رفع ابتدا به سکون آمده است. در نتیجه اگر ابتدای کلمه متحرک شود، نیازی به این همزه نیست.
۴. در این حالت، با ماضی باب تفعیل مشتبه می‌شود که به کمک قرائن، قابل بازشناسی است.

۵. یس: ۴۹.

۶. یونس: ۳۵.

نکات

۱. این قاعده در فعل مضاعف؛ مانند: **إِمْتَدَّ** و **إِقْتَصَّ** جاری نمی‌شود.
۲. در حالت تداخل قاعده ۴ با سه قاعده اول باب افعال، این قاعده «**تَرَكَ**» می‌شود. در نتیجه در افعالی همانند: **وَصَّلَ** به قاعده ۳ عمل می‌شود (**إِتَّصَلَ**)، نه قاعده ۴ (**وَصَّلَ**).
۳. اگر «**عین الفعل**» این باب، یکی از حروف: «**ت، ث، ذ، ز، س، ض، ط، ظ**» باشد، اجرای قاعده فوق جایز است؛ هرچند استعمال آن کم است و در قرآن کریم هم به کار نرفته است.

۲. وزن

همان‌گونه که در باب «**تفاعل**» نیز بیان شد، تعیین وزن کلماتی از این باب، که دستخوش تغییرات لفظی شده‌اند، اختلافی است؛ برای نمونه، برخی از کتب صرفی، وزن تمام صیغه‌های **إِتَّحَدَ** (اوتحد)، **إِذْرَكَ** (اذاثرک)، **إِضْطَرَبَ** (اضترب) و **إِذْكَرَ** (اذاثرک) را «**إِفْعَل**» برشمرده‌اند؛ چراکه معیار در نظر ایشان، حالت قبل از ابدال است؛ هرچند اوزان برخی از این افعال، با لحاظ وضع فعلی آنها نیز بیان شده است؛ مانند: **إِضْطَرَبَ** بر وزن **إِفْطَعَلَ** و **إِذْكَرَ** بر وزن **إِفْعَلْ**.^۱

۱. با توجه به هدف و فایده وزن، به‌ویژه در بعد آموزشی، ملاحظه حالت قبل از ابدال بهتر است.

هم‌اندیشی

در باب «افتعال»، تبدیل حرفی به حرف دیگر، با چه هدفی انجام می‌شود؟

پرسش و تمرین

۱. با مراجعه به کتاب لغت، برای هر کدام از قواعد باب افتعال، یک مثال غیر از مثال‌های کتاب بنویسید.
۲. باب، وزن و تغییرات لفظی کلمات زیر را بنویسید (برای تعیین وزن، مراجعه به منابع صرفی مختلف مفید است):
 اِتَّسَّرَ، يَتَمَطَّى، اِطْرَدَ، اِزْجَزَ، تَوَلَّى، اِثَّاقَلُ، اِدَّكَرَ، اِطْهَرَّ، اِطْهَرَّ، خَصَّمَ، اِدَّارَكَ، اِمْتَدَّ، اِسْمَعْ، اِسْمَعْ، اِسَّاءُ، اِزَّوَدَ، اِنَّخَذَ.

۳. افعال مجرد زیر را به باب افتعال برده، جدول را مطابق نمونه کامل کنید:

فعل ثلاثی مجرد	ماضی معلوم باب افتعال		ماضی مجهول	مضارع معلوم	امر معلوم
	قبل از اجرای قواعد	پس از اجرای قواعد			
رَحِمَ	۱ اِزْتَحَمَ	۱ اِزْدَحَمَ	۶ اُزْدَحِمَنَّ	۳ يَزْدَحِمُونَ	۷ اِزْدَحِمْ
أَفَكَ	۵	۵	۱۰	۱۲	۱۳
بَاعَ	۲	۲	۱۴	۱	۱۰
ثَارَ	۶	۶	۹	۶	۱۱
خَصِمَ	۴	۴	۱۱	۳	۸
دَرَزَ	۶	۶	۲	۷	۱۱
دَعَا	۸	۸	۸	۲	۱۲
رَدَّ	۱۴	۱۴	۱۲	۵	۷
رَضِيَ	۱۲	۱۲	۱۳	۷	۹
صَادَ	۱	۱	۸	۲	۹
ضَرَبَ	۱۰	۱۰	۷	۸	۱۰
وَهَمَ	۱۲	۱۲	۱۴	۱۱	۹
هَدَى	۱۴	۱۴	۴	۲	۸

باب افعال (۲)

(صیغ و معانی)

پس از آشنایی با مهم‌ترین قواعد ابدال باب افعال ، در این درس با شیوه صرف صیغه‌های این باب و معانی آن آشنا می‌شویم.



۱. صرف صیغه‌ها

با توجه به قواعد عمومی و اختصاصی این باب، افعال این چنین صرف می‌شوند:

سالم (اَجْتَهَدَ، يَجْتَهِدُ، اِجْتِهَاد)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: اَجْتَهَدَ...	يَجْتَهِدُ...	لَيَجْتَهِدُ...	اِجْتَهِدْ ^۱
مجهول: اُجْتَهَدَ...	يُجْتَهَدُ...	لَيُجْتَهَدُ...	لِيُجْتَهَدْ

۱. در امر حاضر این باب، برای رهایی از ابتدا به سکون، باید از همزه وصل استفاده شود.

۲. فعل «اجتهد» و برخی از فعلهای دیگر این درس لازم هستند و مجهول آنها با حرف جر همراه است.

صرف با اجرای قاعده جوازی ۴:

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: جَهَّدَ...	يَجْهَدُ...	لِيَجْهَدَ...	جَهِّدْ...
مجهول: جُهِدَ...	يُجْهَدُ...	لِيُجْهَدَ...	لِيُجْهَدَ...

مضاعف (اُمْتَدَّ، يُمْتَدُّ، اِمْتَدِدْ)

معلوم: اُمْتَدَّ...	يُمْتَدُّ...	لِيُمْتَدِّ...	اُمْتَدِّ...
مجهول: اُُمْتَدَّ...	يُؤْمَتَدُّ...	لِيُؤْمَتَدِّ...	لِيُؤْمَتَدِّ...

مثال (اِتَّصَلَ، يَتَّصِلُ، اِتَّصِلْ)

معلوم: اِتَّصَلَ...	يَتَّصِلُ...	لِيَتَّصِلْ...	اِتَّصِلْ...
مجهول: اُتَّصَلَ...	يُؤْتَصِلُ...	لِيُؤْتَصِلْ...	لِيُؤْتَصِلْ...

اجوف (اِحْتَاطًا، يَحْتَاطُ، اِحْتِاطًا)^۱

معلوم: اِحْتَاطًا...	يَحْتَاطُ...	لِيَحْتَاطُ...	اِحْتَاطْ...
مجهول: اُحْتَاطًا...	يُؤْتِاطُ...	لِيُؤْتِاطُ...	لِيُؤْتِاطُ...

در مجهول اجوف این باب، دو حالت «ضم همزه و تاء» و «کسر همزه و تاء» نیز صحیح است. مانند: اُحْتُوط و اِحْتِيط

هرگاه کلمه اجوف واوی باب افعال، به معنای مشارکت باشد، اعلال نمی‌شود؛ مانند:

اِشْتَوَرَ عَلی و سعید (علی و سعید با هم مشورت کردند)

به‌خلاف:

اِخْتَوَنَ ← اِخْتَانَ (خیانت کرد)

۱. اِحْتِاطًا اعلال اجوف اِحْتِاطًا.

اِسْتَيْفُوا ← اِسْتَاَفُوا (با شمشیر با یکدیگر زد و خورد کردند)

ناقص (اِبْتَلَى، يَبْتَلِي، اِبْتِلَاءٌ)^۱

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: اِبْتَلَى...	يَبْتَلِي...	لِيَبْتَلِ...	اِبْتَلِ...
مجهول: اُبْتَلَى...	يُبْتَلِي...	لِيُبْتَلِ...	لِيُبْتَلِ...

لَفِيف (اِتَّقَى، يَتَّقِي، اِتِّقَاءٌ)

معلوم: اِتَّقَى...	يَتَّقِي...	لِيَتَّقِ...	اِتَّقِ...
مجهول: اُتَّقَى...	يُتَّقِي...	لِيُتَّقِ...	لِيُتَّقِ...

۲. معانی باب افتعال

۱. مطاوعه؛ مانند:

جَمَعْتُ النَّاسَ فَأَجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم، پس جمع شدند)

هدى الله الحُرَّ فَاهْتَدَى (خداوند حر را هدایت نمود، پس هدایت شد)

باب افتعال، بیشتر در همین معنا به کار می‌رود و اغلب برای مطاوعه ثلاثی مجرد است و

گاهی برای مطاوعه ابواب اِفعال یا تفعیل نیز به کار می‌رود؛ مانند:

أَحْرَقْتُ الشَّيْءَ فَاحْتَرَقَ (آن را آتش زدم، پس آتش گرفت)

عَدَلْتُ الرِّمَحَ فَاعْتَدَلَ (نیزه را صاف کردم، پس صاف شد)

۱. ابتلای اعلال ناقص ابتلاء.

آیه: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۱ نیز از همین نمونه است.

۲. **إِتَّخَذَ**؛ مانند:

خُبِزَ (نان) ← إِخْتَبَزَ زَيْدٌ (زید نان پخت)
عُشِّ (لانه) ← إِغْتَشَّ الطَّائِرُ (پرنده، برای خود لانه تهیه کرد)

۳. **مِشَارَكَت**؛ مانند:

إِخْتَلَفَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ (زید و بکر با یکدیگر اختلاف پیدا کردند)

نکته

چنان که گذشت، یکی از معانی باب‌های مفاعلة، تفاعل و افتعال، مشارکت است؛ اما این تفاوت بین آنها وجود دارد که متشارکین (دو طرف مشارکت):
- در باب **مفاعلة**: یکی به صورت فاعل و دیگری به صورت مفعول ذکر می‌شود؛ مانند:
خَاصِمٌ سَعِيدٌ زَيْدًا.

- در باب‌های **تفاعل** و **افتعال**: یا هر دو به صورت فاعل ذکر می‌شوند؛ مانند: إِخْتَصَمَ بَكْرٌ وَ زَيْدٌ؛ یا لفظی که معنای جمع دارد، فاعل قرار می‌گیرد؛ مانند: إِخْتَصَمَ النَّاسُ.
۴. **جهد**؛ جدیت و کوشش برای تحقق ماده فعل؛ مانند:

كَسَبَ الْمَالُ (مال را به دست آورد) ← اَكْتَسَبَ الْمَالُ (با تلاش، مال را به دست آورد)

آیه: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا﴾^۲ نیز از همین باب دانسته شده است.

۵. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه؛^۲ مانند:

بلاه (او را امتحان کرد) ← ابتلاه (همانا او را امتحان کرد)

وسخ (آلوده شد) ← اتسخ (همانا آلوده شد)

هم‌اندیشی

آیا از نظر معنایی، تفاوتی بین «اختصم زید و بکر» با «خاصم زید بکر» وجود دارد؟

پرسش و تمرین

۱. ماده‌های «ر ض و» و «ک ی ل» را به باب افتعال ببرید و پس از اجرای قواعد باب،

افعال ماضی، مضارع و امر معلوم آنها را صرف کنید.

۲. افعال قرآنی زیر را تجزیه کنید. (حروف اصلی، صیغه و ...)

ارْتَبْتُمْ (حدید: ۱۴)؛ أُجْتُتْ (ابراهیم: ۲۶)؛ اِکْتَالُوا (مطففین: ۲)؛ اَبْتَغِی (انعام: ۱۱۴)؛ اِئْتِغِ (اسراء: ۱۱۰)؛

اِشْتَهَتْ (انبیاء: ۱۰۲)؛ یَفْتَرِینَ (ممتحنه: ۱۲).

۳. افعال قرآنی زیر (از ماده: ن ه و) را مقایسه کنید. (باب، صیغه)

۱. اعراف: ۲۰۴.

۲. «یَجِیءُ بِنَاءِ اِفْتَعَلَ لِلدَّلَالَةِ عَلَى الْمَطَاوَعَةِ وَ يَطَاوَعُ الثَّلَاثِي، نَحْوُ «غَمَمْتُهٖ فَاغْتَمَّ»، وَ یَأْتِي لِلدَّلَالَةِ عَلَى

الِاتِّخَاذِ، نَحْوُ «اِشْتَوَى»، أَوْ لِلدَّلَالَةِ عَلَى التَّشَارِكِ، نَحْوُ «اجْتَوَزَا»، أَوْ لِلدَّلَالَةِ عَلَى التَّصَرُّفِ بِاجْتِهَادٍ وَ مِبَالِغَةٍ،

نَحْوُ «اِكْتَسَبَ» أَوْ لِغَيْرِ ذَلِكَ». (ابن عقیل الهمدانی، شرح ابن عقیل، ج ۲، ص ۶۰۲)

إِنْتَهَوْا (بقره: ۱۹۲)؛ إِنْتَهُوا (نساء: ۱۷۶)؛ تَنْهَوْنَ (آل عمران: ۱۱۰) مُهْوَا (نساء: ۱۶۱)؛ لَمْ تَنْتَهُوا (یس: ۱۸)؛
يَتَنَاهَوْنَ (مائده: ۷۹)؛ تَنْهَوْنَ (نساء: ۳۱).

۴. حروف اصلی، صیغه و وزن کلمات قرآنی زیر را که از باب افتعال است، بیان کنید:

إِغْتَدَوْا يَخْصِمُونَ اضْطُرُّ تَتَّقُونَ اتَّبِعُوا

۵. افعال به کاررفته در عبارت‌های زیر را تجزیه کنید (حروف اصلی، وزن، باب، صیغه و ...):

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُنْعَمَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى﴾ (یونس: ۳۵)
﴿إِنَّمَا مِثْلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ
حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُوا عَلَيْهَا آمْنًا زَيْلًا أَوْ
نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ يَوْمَئِذٍ إِلَّا غُصْلٌ أَلَا يَتَذَكَّرُ لِقَوْمٍ يُفَكَّرُونَ﴾ (یونس: ۲۴)

۶. در افعال زیر، کدامیک از معانی باب افتعال مراد است؟

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ (طه: ۱۳۲)

﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ (بقره: ۱۴۸)

﴿أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ﴾ (انبیاء: ۱)

اجتذبت رداء بکر (عبای بکر را کشیدم)

إِجْتَوَرُوا (آنها همسایه یکدیگر شدند)

إِخْتَطَبَ زَيْدٌ (زید هیزم تهیه کرد)

اِخْتَانَ زَيْدٌ بِكَرٍّ (زید به بکر خیانت کرد)

اِظْلَمَ زَيْدٌ (زید زیر بار ظلم رفت)

باب انفعال

در این درس با ویژگی‌ها و معنای باب انفعال آشنا می‌شویم.



ماضی	مضارع	مصدر
اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعَالٌ
اِنْفَجَرَ	يَنْفَجِرُ	اِنْفِجَارٌ

(۱) افعالی به این باب می‌روند که اثر آنها محسوس و ظاهر باشد؛ بنابراین افعالی مانند: عَلِمَ،

ظَنَّ، وَهَمَ، از این باب استعمال نمی‌شوند.

(۲) این باب همیشه لازم است و متعدی ندارد؛ از این رو همیشه باید برای مجهول آن از حرف جر استفاده کرد.

۱. ویژگی‌های لفظی

الف) در امر حاضر معلوم این باب، برای گریز از ابتدا به سکون، باید از همزه وصل استفاده کرد.

ب) در برخی کلمات مزید که در آنها «ن» و «ت» در کنار هم قرار می‌گیرد، زمینه تشابه لفظی بین دو باب انفعال و افتعال پدید خواهد آمد؛ مانند: انتخاب، انتحار، انتشار، انتصار؛ ولی چون در زبان عربی فعلی که فاء الفعلش «ت» باشد به باب انفعال نرفته است، این گونه کلمات از باب «افتعال» می‌باشند.^۱

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (اِنْفَجَرَ، يَنْفَجِرُ، اِنْفِجار)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: اِنْفَجَرَ...	يَنْفَجِرُ...	لِيَنْفَجِرَ...	اِنْفَجِرْ...
مجهول: اُنْفَجِرْ بِهِ...	يُنْفَجِرُ بِهِ...	لِيُنْفَجِرَ بِهِ...	لِيُنْفَجِرْ بِكَ...

مضاعف (اِنشَقَّ، يَنشَقُّ، اِنشِقاق)

معلوم: اِنشَقَّ... يَنشَقُّ... «لِيَنشَقَّ، لِيَنشَقَّ».. «اِنشَقَّ، اِنشَقَّ، اِنشَقَّ»...
مجهول: اُنشَقَّ بِهِ... يُنشَقُّ بِهِ.. «لِيُنشَقَّ بِهِ، لِيُنشَقَّ بِهِ».. «لِيُنشَقَّ بِكَ، لِيُنشَقَّ بِكَ، لِيُنشَقَّ بِكَ»...

اجوف (اِنْقَادَ، يَنْقَادُ، اِنْقِيَادٌ)^۱

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: اِنْقَادَ...	يَنْقَادُ...	لَيَنْقَدُ	اِنْقَدْ...
مجهول: اُنْقِيَدِيَه...	يُنْقَادِيَه...	لَيُنْقَدِيَه...	لِيُنْقَدِيَك...

ناقص (اِنْجَلَى، يَنْجَلَى، اِنْجِلَاءُ)^۲

معلوم: اِنْجَلَى...	يَنْجَلَى...	لَيَنْجَلِ...	اِنْجَلِ...
مجهول: اُنْجَلِيَه...	يُنْجَلِيَه...	لَيُنْجَلِيَه...	لِيُنْجَلِيَك...

لفيف^۳ (اِنْزَوَى، يَنْزَوَى، اِنْزِوَاءُ)

معلوم: اِنْزَوَى...	يَنْزَوَى...	لَيَنْزَوِ...	اِنْزَوِ...
مجهول: اُنْزَوِيَه...	يُنْزَوِيَه...	لَيُنْزَوِيَه...	لِيُنْزَوِيَك...

۳. معنای باب انفعال

مطاوعه؛ تنها معنای ذکرشده برای این باب، مطاوعه است؛^۴ مانند:

كَسَرْتُهٗ فَانْكَسَرَ (آن را شکستم، پس شکست)

هَدَمَ الْبِنَاءَ فَانْهَدَمَ (بنا را ویران کرد، پس ویران شد)

۱. انقواد ← انقیاد؛ براساس قاعده اعلال در مصدر اجوف.

۲. انجلای ← انجلاء؛ بر اساس قاعده اعلال در مصدر ناقص.

۳. افعال «مثال» و «لفیف مفروق»، در این باب استعمال نشده‌اند. و استعمال مهموز در این باب، نادر است.

۴. «صیغه اِنْفَعَلَ» تأتی لمعنی واحد هو المطاوعة، و المطاوعة هي قبول الأثر، و لاتصاغ هذه الصيغة إلا من

الأفعال التي يكون العمل فيها حسيًّا، نحو: قَطَعْتُهُ فَانْقَطَعَ، و لاتكون هذه الصيغة إلا في الفعل اللازم». (محمد

عبدالله، مباحث فی علم الصرف، ص ۴۱)

باب انفعال، اغلب برای مطاوعه ثلاثی مجرد، و گاهی نیز برای مطاوعه باب إفعال به کار می- رود؛ مانند: أَطْلَقْتُهُ فَاَنْطَلَقَ (او را روانه کردم، پس روانه شد).

از نمونه کاربردهای این باب در قرآن، آیه: ﴿فَقُلْنَا أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾^۱ است که در اصل چنین بوده: «فَضْرِبْ بِعَصَا الْحَجَرِ، فَاَنْفَجَرَتْ». پس در مطاوعه لازم نیست فعل اول ذکر شده باشد؛ همان طور که ممکن است فعل اول و دوم، از یک ماده نباشد.

هم‌اندیشی

در واژه قرآنی «انْفَضُّوا»، چه احتمالات صحیح صرفی وجود دارد؟

پرسش و تمرین

۱. کدام یک از افعال زیر، به باب انفعال می‌روند؟
فَيَّهِمَ، عَرَفَ، قَطَعَ، غَمَّ، غَسَلَ، قَسَمَ، فَكَّرَ، عَدَمَ، يَقِنَ، غَلَقَ، سَمِعَ
۲. ماده «ق ض ی» را به باب انفعال ببرید و ماضی و مضارع معلوم و مجهول آن را صرف کنید.

۳. ماده «ف ک ک» را به باب انفعال ببرید و امر معلوم مخاطب آن را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف کنید.

۴. افعال به کاررفته در عبارات زیر را تجزیه کنید (حروف اصلی، وزن، باب، صیغه و...):

﴿وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾ (مریم: ۹۲)

امیر المومنین علیه السلام: انْقَرِذِ سِرَّكَ وَلَا تُودِعْهُ حَازِمًا فَيَزِلَّ وَلَا جَاهِلًا فَيَخُونُ.^۱

امیر المومنین علیه السلام: انْقَادَتْ لَهُ لِلَّهِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ بَازِمَتَيْهَا.^۲

امیر المومنین علیه السلام: مَنْ أَطَاعَ التَّوَاتِيَّ صَبَحَ الْحَقُّوقَ وَمَنْ أَطَاعَ الْوَاشِيَّ صَبَحَ الصَّدِيقَ.^۳

۵. کلمات قرآنی ذیل از ماده «ش ق ق» را مقایسه نمایید.

يَشْقُقُ (بقره: ۷۴)؛ تَشَقَّقُ (فرقان: ۲۵)؛ تَشَقَّقُ (مریم: ۹۰)؛ تُشَاقُّونَ (نحل: ۲۷)؛ اِنْشَقَّتْ (انشقاق: ۱)؛

شَاقُّوا (انفال: ۱۳)

۱. غرر الحکم، ص ۳۲۰ ح ۷۴۱۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۹.

باب استفعال

در این درس با شیوه ساخت و معانی باب استفعال آشنا می‌شویم.



مصدر	مضارع	ماضی
استفعال	يَسْتَغْفِرُ	اسْتَغْفَرَ
إِسْتِغْفَارٌ	يَسْتَغْفِرُ	اسْتَغْفَرَ ^۱

۱. ویژگی‌های لفظی

الف) هرگاه ماده «ط و ع» به این باب برود، جایز است تاء (حرف باب) یا طاء (فاء الفعل) حذف شود؛ مانند: اسْتَطَاعَ، اسْطَاعَ و اسْتَاعَ.

۱. اسْتَغْفَرَ يَسْتَغْفِرُ اسْتَغْفَاراً اللَّهُ الذَّنْبَ، مِنَ الذَّنْبِ، لِلذَّنْبِ: از خدا برای گناه، طلب آمرزش کرد.

۲. اسْتَطَاعَ يَسْتَطِيعُ اسْطِيعَةً الامر: بر آن کار توانا شد.

در قرآن کریم نیز آمده است: ﴿فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا﴾^۱
 ب) پس از بردن فعل «حَيَّي» به این باب، اگر این فعل به معنای «حیا و شرم کردن» باشد، می‌توان عین الفعل را پس از نقل حرکت آن به قبل، حذف کرد: اِسْتَحْيِي و اِسْتَحْيِ؛ ولی اگر به معنای «زنده نگه داشتن باشد»، این قاعده جاری نمی‌شود.

آیه: ﴿يَذِيحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ﴾^۲ و نیز روایت علوی: وَاخْذِرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَ يُسْتَحْيٰ مِنْهُ فِي الْعَالِيَةِ^۳ از همین نمونه است.

همچنین در پنج صیغه اول ماضی مجهول آن، ادغام نیز جایز است: مانند: اُسْتُحْيِي، اُسْتُحْيِ و اُسْتُحْيِ.

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (اِسْتَعْفَرَ، يَسْتَعْفِرُ، اِسْتَعْفَار)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معولم: اِسْتَعْفَرَ...	يَسْتَعْفِرُ...	لِيَسْتَعْفِرَ...	اِسْتَعْفِرْ...
مجهول: اُسْتُعْفِرَ...	يُسْتَعْفَرُ...	لِيُسْتَعْفَرَ...	لِتُسْتَعْفَرَ...

۱. کُف: ۹۷.

۲. قصص: ۴.

۳. نهج البلاغه: نامه ۶۹.

مضاعف (اِسْتَمَدَّ، يَسْتَمِدُّ، اِسْتِمَادًا)

ماضی مضارع امرغایب امرحاضر

معلوم: اِسْتَمَدَّ... يَسْتَمِدُّ... (لِیَسْتَمِدَّ، لِیَسْتَمِدَّ، لِیَسْتَمِدَّ) ... (اِسْتَمَدَّ، اِسْتَمَدَّ، اِسْتَمَدَّ) ...

مجهول: اُسْتَمِدَّ... یُسْتَمِدُّ... (لِیُسْتَمِدَّ، لِیُسْتَمِدَّ، لِیُسْتَمِدَّ) ... (لِیُسْتَمِدَّ، لِیُسْتَمِدَّ، لِیُسْتَمِدَّ) ...

مهموز (اِسْتَأْجَرَ، یَسْتَأْجِرُ، اِسْتِئْجَارًا)

معلوم: اِسْتَأْجَرَ... یَسْتَأْجِرُ... (لِیَسْتَأْجِرُ، لِیَسْتَأْجِرُ، لِیَسْتَأْجِرُ) ... (اِسْتَأْجَرَ، اِسْتَأْجَرَ، اِسْتَأْجَرَ) ...

مجهول: اُسْتَأْجَرَ... یُسْتَأْجِرُ... (لِیُسْتَأْجِرُ، لِیُسْتَأْجِرُ، لِیُسْتَأْجِرُ) ... (اِسْتَأْجَرَ، اِسْتَأْجَرَ، اِسْتَأْجَرَ) ...

مثال (اِسْتَوْضَحَ، یَسْتَوْضِحُ، اِسْتِیْضَاحًا)

معلوم: اِسْتَوْضَحَ... یَسْتَوْضِحُ... (لِیَسْتَوْضِحُ، لِیَسْتَوْضِحُ، لِیَسْتَوْضِحُ) ... (اِسْتَوْضَحَ، اِسْتَوْضَحَ، اِسْتَوْضَحَ) ...

مجهول: اُسْتَوْضَحَ... یُسْتَوْضِحُ... (لِیُسْتَوْضِحُ، لِیُسْتَوْضِحُ، لِیُسْتَوْضِحُ) ... (اِسْتَوْضَحَ، اِسْتَوْضَحَ، اِسْتَوْضَحَ) ...

اجوف (اِسْتَعَادَ، یَسْتَعِیدُ، اِسْتِعَادَةً^۱)

معلوم: اِسْتَعَادَ... یَسْتَعِیدُ... (لِیَسْتَعِیدُ، لِیَسْتَعِیدُ، لِیَسْتَعِیدُ) ... (اِسْتَعَادَ، اِسْتَعَادَ، اِسْتَعَادَ) ...

مجهول: اُسْتَعِیدَ... یُسْتَعِیدُ... (لِیُسْتَعِیدُ، لِیُسْتَعِیدُ، لِیُسْتَعِیدُ) ... (اِسْتَعِیدَ، اِسْتَعِیدَ، اِسْتَعِیدَ) ...

در مصدر اجوف این باب، همانند باب اِفعال، پس از حذف عین الفعل بر اثر اجرای قواعد اعلال، به جای آن، «تاء» در آخر مصدر اضافه می شود که البته حذف آن - برخلاف باب اِفعال - جایز نیست؛ مانند:

اِسْتِقْوَامٌ ← اِسْتِقَامَ ← اِسْتِقَامَةً (بر وزن اِسْتِفَالَةٍ)

۱. در برخی کلمات اجوف از این باب، به طور سماعی، اعلال صورت نگرفته است؛ ازجمله در آیه: ﴿اَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ﴾ (مجادله: ۱۹).

۲. «استعاد» لازم است و مجهول آن با حرف جر استعمال می شود.

ناقص (اِسْتَفْتَى، يَسْتَفْتِي، اِسْتِفْتَاء)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: اِسْتَفْتَى...	يَسْتَفْتِي...	لَيَسْتَفْتِي...	اِسْتَفْتِ...
مجهول: اُسْتُفْتِيَ...	يُسْتَفْتِي...	لَيُسْتَفْتِي...	لَتُسْتَفْتِ...

لفيف (اِسْتَوْفَى، يَسْتَوْفِي، اِسْتِيفَاء)^۱

معلوم: اِسْتَوْفَى...	يَسْتَوْفِي...	لَيَسْتَوْفِي...	اِسْتَوْفِ...
مجهول: اُسْتُوفِيَ...	يُسْتَوْفِي...	لَيُسْتَوْفِي...	لَتُسْتَوْفِ...

۳. معانی باب استفعال

۱. طلب؛ مانند:

غفران (آمرزش) ← اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ (از خدا، طلب آمرزش می‌کنم).

عون (یاری) ← ﴿وَإِيَّاكَ نَسْعِيْٓتُ﴾^۲ (تنها از تو یاری می‌طلبیم).

باب استفعال، اغلب در همین معنا به کار می‌رود.

۲. مفعول را دارای صفتی یافتن؛ مانند:

استحمتته (او را احکم یافتم)

این نیایش از امام سجاد علیه السلام نیز از همین باب است: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِكَ مِنْ اِسْتِغْثَارِ الْمَعْصِيَةِ، وَاسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ^۳.

۱. اِسْتَوْفَى ← اِسْتِيفَاء

۲. فاتحه: ۵.

۳. صحیفه سجاده، دعای ۸.

۳. اتخاذ؛ مانند:

وطن ← اِسْتَوَظَنَ المَكَانَ (آن مکان را وطن برگزید)

اجیر ← اِسْتَأْجَرَ أَجِيرًا (فردی را اجیر نمود)

۴. تحوّل؛ تبدیل شدن فاعل به مبدأ فعل؛ مانند:

حجر ← اِسْتَحْجَرَ الطِّينَ (گل، سنگ شد)

أسد ← اِسْتَأْسَدَ الجُنْدِيُّ (سرباز - در شجاعت - همچون شیر شد)

۵. مطاوعه باب اِفعال؛ مانند:

أَحْكَمْتُ الشَّيْءَ فَاسْتَحْكَمَ (آن را محکم نمودم، پس محکم شد)

۶. معنای ثلاثی مجرد با تأکید؛ مانند:

يَقِنَ (یقین کرد) ← اِسْتَيْقَنَ (همانا یقین کرد)^۱

هم‌اندیشی

تفاوت معنای طلب، در دو مثال «اِسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ» و «اِسْتَخَرَجْتُ الْوَتَدَّ» را بیان نمایید.

۱. «و اعلم أنَّ المعاني المذكورة للأبواب المتقدمة، هي الغالبة فيها، و ما يمكن ضبطه، و قد يجيء كل واحد منها لمعان آخر كثيرة لاتضبط...». (ابن عقيل الهمداني، شرح ابن عقيل، ج ۲، ص ۶۰۲؛ رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۱۳).

پرسش و تمرین

۱. ماده «غ ش ی» را به باب استفعال ببرید و ماضی معلوم و مجهول، مضارع و امر معلوم آن را صرف کنید.

۲. افعال ذکرشده را به باب استفعال برده، جدول را تکمیل کنید:

فعل مجرد	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	امر معلوم با «نَ»	وزن امر	مصدر
جاز	۴	۲	۱۲	۱۱		
أمن	۷	۵	۳	۷		
حبّ	۱۱	۸	۶	۱۰		
سقى	۱۰	۱۱	۱۲	۹		
هزأ	۱۲	۱	۸	۱۲		
لأَم	۱۲	۱	۶	۷		

۳. افعال به کاررفته در عبارات ذیل را تجزیه کنید (حروف اصلی، باب، صیغه و...):

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ لِيَتَّخِفُوا مِنْهُ ۚ أَلَا حِينَ يَنْتَشِعُونَ يُفَاقَهُمُ يَعْلَمُ مَا يُرْسُونَ وَمَا

يَعْلَمُونَ إِنَّهُ عَلَيْهِمْ بَذَاتُ الصُّدُورِ﴾ (هود: ۵)

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ۚ

وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ (آل عمران: ۱۵۵)

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۚ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ (روم: ۶۰)

﴿ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ ۚ

وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ۝﴾ (نساء: ۱۰۸)

النبي ﷺ: استخيو امن الله تعالى حق الحياء.^۱

۴. کلمات قرآنی زیر را تجزیه نماید (حروف اصلی، صیغه، باب...)

إِسْتَعْلَى (طه: ۶۴)؛ اسْتَحَقَّا (مائده: ۱۰۷)؛ يَسْتَنْوُونَ (قلم: ۱۸)؛ يَسْتَوُونَ (توبه: ۱۹)؛ اسْتَهْوَتْ (انعام: ۷۱)؛

اسْتَعْشُوا (نوح: ۷)؛ اسْتَكْنُوا (آل عمران: ۱۴۶)؛ اسْتَقِمَّ (شوری: ۱۵).

۵. در افعال زیر، کدام یک از معانی باب استفعال مراد است؟

﴿ وَلَيْسَتَفِ الَّذِينَ لَا يُحَدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۚ﴾ (نور: ۳۳)

﴿ وَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا ۚ﴾ (قصص: ۵)

﴿ فَمَا اسْتَقَمُّوْا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ ۚ﴾ (توبه: ۷)

﴿ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ ۚ﴾ (بقره: ۲۸۲)

﴿ فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا ۚ﴾ (يوسف: ۸۰)

الامام السجاد (ع): اللَّهُمَّ... سَهِّلْ عَلَيْنَا مَا اسْتَصْعَبَ مِنْ حُكْمِكَ.^۲

استحلی زید الفاکهه (زید میوه را شیرین یافت)

إِسْتَلَّامَ زَيْدٌ (زید زره پوشید)

الْقَاهُ فَاسْتَلْقَى (افکندش، پس به پشت افتاد)

۱. شیخ صدوق، الامالی، ص ۶۱۶.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۳۳.

باب افعال و افعیال

دو باب افعال و افعیال ضمن داشتن شباهت‌های فراوان، کاربرد کمتری نسبت به دیگر ابواب مزید دارند. در این درس با ویژگی‌ها و معنای این دو باب آشنا می‌شویم.



ماضی	مضارع	مصدر
إِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	إِفْعِيلَال
إِخْضَرَ	يَخْضَرُ	إِخْضِرَار

۱. ویژگی‌های لفظی

۱. ماضی و مضارع این دو باب، در اصل «إِفْعَلَّ يَفْعَلُّ» و «إِفْعَالَّ يَفْعَالُّ» بوده است. دانستن این موضوع، در صرف صیغه‌هایی که با «فکّ ادغام» صرف می‌شوند، به کار می‌آید. برای نمونه، صیغه ششم ماضی و مضارع معلوم این دو باب، به ترتیب: إِخْضَرْنَ، يَخْضَرْنَ و إِخْضَارُنْ، يَخْضَارُنْ هستند.

۲. این دو باب دارای ویژگی‌های زیر هستند:

الف) اغلب کلماتی که بر رنگ یا عیب ظاهر (محسوس) دلالت داشته باشند، به این دو باب می‌روند.

ب) همیشه لازم هستند و متعدی ندارند.

ج) کلمات این باب، اعالال نمی‌شوند؛ مانند: اَبِیضٌ و اِعَوَزٌ.

۲. صرف صیغه‌ها

باب افعال

ماضی

مضارع

امرغایب

معلوم: اِخْضَرَ... یُخْضِرُ... «لِیُخْضِرَ، لَیُخْضِرْ، لَیُخْضِرْ»... «اِخْضَرَ، اِخْضِرْ، اِخْضِرْ»...
مجهول: اُخْضِرَ بِهِ... یُخْضِرُ بِهِ... «لِیُخْضِرَ بِهِ، لَیُخْضِرْ بِهِ، لَیُخْضِرْ بِهِ»... «لِیُخْضِرْ بِكَ،
لِیُخْضِرْ بِكَ، لِیُخْضِرْ بِكَ»...

باب افعیال

معلوم: اِخْضَارٌ... یُخْضَرُ... «لِیُخْضَرَ، لَیُخْضَرْ، لَیُخْضَرْ»... «اِخْضَارٌ، اِخْضِرْ، اِخْضِرْ»...
مجهول: اُخْضِرَ بِهِ... یُخْضَرُ بِهِ... «لِیُخْضَرَ بِهِ، لَیُخْضَرْ بِهِ، لَیُخْضَرْ بِهِ»... «لِیُخْضَرْ بِكَ،
لِیُخْضَرْ بِكَ، لِیُخْضَرْ بِكَ»...

۳. معانی باب‌های افعال و افعیال

۱. سیوروت؛ مانند:

أَعور ← اِعَوَزَ (یک چشمش نابینا شد)

أحمر ← اِحْمَرَّ البُسْرُ (خرمای نارس، قرمز شد)

زَهْرَة (شکوفه) ← إِزْهَأُ النَّبَاتُ (گیاه شکوفه کرد؛ گل کرد)

۲. **مبالغه**: مانند:

سَوَدَ (سیاه شد) ← إِسْوَدَّ اللَّيْلُ (شب خیلی سیاه شد) و إِسْوَادَ (شب به تدریج خیلی سیاه شد)

معنای مبالغه در باب **افعال** بیشتر از مبالغه در باب **افعال** و نیز همراه با **تدریج** می‌باشد.

هم‌اندیشی

۱. با مراجعه به معاجم لغوی، ریشه، وزن و باب «إِرعَاء» را بیان نمایید.

۲. با مراجعه به کتب لغت، ماده‌ای را انتخاب کنید که به چند باب مختلف ثلاثی مزید رفته باشد و تغییرات معنایی آن را تحلیل کنید.

پرسش و تمرین

۱. چرا با وجود التقاء ساکنین، الف در مانند: «إِزْهَارٌ» و «إِحْمَارٌ» حذف نشده است؟
۲. ماده‌های «د ه م» و «ح م ر» را به باب‌های افعال و افعیال ببرید و ماضی معلوم و مجهول، مضارع و امر معلوم آنها را صرف کنید.
۳. در جملات ذیل، افعال را مشخص کنید و حروف اصلی، باب، نوع، صیغه و وزن هر یک را بنویسید:

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ (آل عمران: ۱۰۶)

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَنِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (آل عمران: ۱۰۷)

امیر المومنین علیه السلام: وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا آتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عَوْدٌ^۱.

رباعی و ملحقات آن

پس از آشنایی با ابواب مشهور ثلاثی مجرد و مزید، در این درس با ابواب فعل رباعی مجرد و مزید و ملحقات آنها آشنا می‌شویم.



۱. رباعی مجرد

فعل رباعی مجرد، تنها يك باب دارد:

مصدر	مضارع	ماضی
فَعْلَلَة	يُفَعِّلُ	فَعَّلَلَ
دَحْرَجَة	يُدْحِرِجُ	دَحْرَجَ

مصدر این باب، علاوه بر وزن «فَعْلَلَة» گاهی بر وزن «فَعْلَال» نیز می‌آید؛ مانند: دِحْرَاج. وزن «فَعْلَال» گاهی به صورت مصدر و گاه به صورت اسم مصدر برای رباعی مضاعف به کار رفته است؛ مانند: وَعَوَاع (زوزه کشیدن حیوان) و وَسَوَاس.

افعال رباعی مجرد، گاهی لازم (مانند: حصص)^۱ و گاه متعدی (مانند: دخرج) هستند. همچنین قاعده ساختن افعال رباعی، صیغه‌ها و ضمائر آن، همانند رویه ذکرشده در افعال ثلاثی مجرد است.

صرف صیغه‌ها

ماضی	مضارع	امر غایب	امر حاضر
معلوم: دَخَرَجَ...	يُدَخِّرُ...	لِيُدَخِّرْ...	دَخَرِجْ...
مجهول: دُخِرَجَ...	يُدَخَّرُ...	لِيُدَخَّرْ...	لِتُدَخَّرْ...

۲. رباعی مزید

فعل رباعی مزید، دارای سه باب است و به جز موارد نادری، تمام افعال از ابواب رباعی-مزید، لازم‌اند.

باب تَفَعَّلَ

ماضی	مضارع	مصدر
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ
تَدَخَّرَجَ	يَتَدَخَّرِجُ	تَدَخَّرُجٌ

در این باب، همانند باب‌های تفاعل و تَعَلَّل، در صیغه‌هایی از مضارع معلوم که دو «تاء» در کنار هم می‌آیند، حذف یکی از آنها جایز است.

۱. حَصَصَ، به معنای «روشن شد» لازم است؛ البته حَصَصَ به معنای «حرکت داد و چرخاند» نیز آمده که در این معنا و کاربرد، متعدی است.

صرف صیغه‌ها

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَدَخَّرَج... یَتَدَخَّرَج...	لِیَتَدَخَّرَج...	تَدَخَّرَج...	لِیَتَدَخَّرَج...
مجهول: تُدَخَّرَج... یُتَدَخَّرَج...	لِیُتَدَخَّرَج...	تُدَخَّرَج...	لِیُتَدَخَّرَج...

معنای باب تَفَعَّلُ

تنها معنای این باب، **مطاوعه رباعی مجرد** است؛ مانند:

دَخَّرَجْتُهُ فَتَدَخَّرَج (آن را غلتاندم، پس غلتید).

باب اِفْعِنَلَّ

ماضی	مضارع	مصدر
اِفْعِنَلَّ	یَفْعِنَلُّ	اِفْعِنَال
اِخْرَنْجَمَ	یَخْرَنْجُمُ	اِخْرِنْجَام

صرف صیغه‌ها

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: اِخْرَنْجَمَ... یَخْرَنْجُم...	لِیَخْرَنْجُم...	اِخْرَنْجَم...	لِیَخْرَنْجَم...
مجهول: اُخْرَنْجِمَ... یُخْرَنْجِم...	لِیُخْرَنْجِم...	اُخْرَنْجِم...	لِیُخْرَنْجِم...

معنای باب افعلال

مطاوعه رباعی مجرد^۱؛ مانند:

حَزَمْتُ الْإِبِلَ فَأَحْرَنْجَمْتُ (شترها را جمع کردم، پس جمع شدند)

باب افعلال

ماضی	مضارع	مصدر
إِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	إِفْعَالٌ
إَفْشَعَرَّ	يَفْشَعِرُّ	إَفْشِعْرَارٌ

ماضی و مضارع **إَفْشِعْرَارٌ** در اصل **إَفْشَعَرَّ يَفْشَعِرُّ** بوده است. دانستن این مهم، در صرف افعال در حالت فک ادغام کاربرد دارد. برای نمونه، صیغه ششم ماضی و مضارع فعل یادشده، **إَفْشَعَرَزَنَ** و **يَفْشَعِرُزَنَ** است.

صرف صیغه‌ها

ماضی مضارع امر غایب امر حاضر

معلوم: **إَفْشَعَرَّ... يَفْشَعِرُّ...** «لِيَفْشَعِرْ، لِيَفْشَعِرْ، لِيَفْشَعِرْ»... «إَفْشَعِرْ، إَفْشَعِرْ، إَفْشَعِرْ»...

مجهول: **أَفْشَعِرْ بِهِ... يَفْشَعِرْ بِهِ...** «لِيَفْشَعِرْ بِهِ، لِيَفْشَعِرْ بِهِ، لِيَفْشَعِرْ بِهِ»... «لِيَفْشَعِرْ بِكَ،

لِيَفْشَعِرْ بِكَ، لِيَفْشَعِرْ بِكَ»...

۱. با توجه به تأثیر معنایی مطاوعه، روشن است که تنها می‌توان افعال رباعی مجرد متعدی را به ابواب تفعّل یا افعلال برد.

معنای باب افعلال

این باب تنها در معنای **مبالغه** به کار می‌رود؛ مانند:

قشعريرة (لرزش) ← إقشعرَّ (همانا لرزید)

این باب لازم است و کاربرد متعددی ندارد.

۳. ملحق به رباعی

گذشت که هر کدام از ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید از نظر تعداد حروف و نوع حرکات، همانند یکی از ابواب رباعی است و چون همانند رباعی صرف می‌شوند به آنها ملحق به رباعی گفته شده است.

ابواب غیر مشهور فراوان اند که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. باب فَوْعَلَة (فَوَعَلَ يُفَوِّعِلُ فَوْعَلَةً)؛ مانند: حَوَّلَ يُحَوِّلُ حَوَّلَةً.
۲. باب فَيَعْلَة (فَيَعَلَ يُفَيِّعِلُ فَيَعْلَةً)؛ مانند: شَيَّطَنَ يُشَيِّطُنْ شَيَّطَنَةً.
۳. باب فَعَنْلَة (فَعَنْلَ يُفَعْنِلُ فَعَنْلَةً)؛ مانند: قَلَنْسَ يُقَلْنِسُ قَلَنْسَةً.
۴. باب فَعُولَة (فَعُولَ يُفَعُولُ فَعُولَةً)؛ مانند: جَهَّوَرَ يُجَهَّوِرُ جَهَّوْرَةً.
۵. باب فَعَلْلَة (فَعَلَّلَ يُفَعْلِلُ فَعَلْلَةً)؛ مانند: جَلَّبَبَ يُجَلِّبِبُ جَلَّبَبَةً^۱.
۶. باب فَعْلَاة (فَعْلَى يُفَعْلِي فَعْلَاةً)؛ مانند: قَلَّسَى يُقَلِّسِي قَلَّسَاةً.
۷. باب تَمَفْعُل (تَمَفْعَلُ يَتَمَفْعِلُ تَمَفْعُلًا)؛ مانند: تَمَسَّكَنَ يَتَمَسَّكُنْ تَمَسَّكُنًا.
۸. باب تَفَوُّعُل (تَفَوُّعَلَ يَتَفَوُّعِلُ تَفَوُّعُلًا)؛ مانند: تَجَوَّرَبَ يَتَجَوَّرِبُ تَجَوَّرَبًا.
۹. باب تَفْيَعْلُل (تَفْيَعْلَلُ يَتَفْيَعْلِلُ تَفْيَعْلُلًا)؛ مانند: تَشَيَّطَنَ يَتَشَيَّطُنْ تَشَيَّطُنًا.

۱. به جهت حفظ هماهنگی بین این باب با رباعی مجزء، قاعده ادغام در تصریفات این باب و نیز باب تَفَعَّل (تَجَلَّبَبَ) جریان نمی‌یابد.

۱۰. باب تَفَعَّلَ (تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعُّلاً)؛ مانند: تَجَلَّبَبَ يَتَجَلَّبَبُ تَجَلُّبَب.
 ۱۱. باب تَفَعَّوْلَ (تَفَعَّوْلَ يَتَفَعَّوْلُ تَفَعُّوْل)؛ مانند: تَرَهَّوَكَ يَتَرَهَّوَكُ تَرَهُّوَك.
 ۱۲. باب اِفْعِنَلَال (اِفْعِنَلَلْ يَفْعِنَلُّ اِفْعِنَلَال)؛ مانند: اِفْعِنْسَسَ يَفْعِنْسِسُ اِفْعِنْسَاس.
 ۱۳. باب اِفْعِنَلَاء (اِفْعِنَلِ يَفْعِنَلِ اِفْعِنَلَاء)؛ مانند: اِسْلَنْقَى يَسْلَنْقِى اِسْلَنْقَاء.
 ۱۴. باب اِفْعَوَال (اِفْعَوَلْ يَفْعَوُلُ اِفْعَوَال)؛ مانند: اِجْلَوَذَ يَجْلَوُذُ اِجْلَوَاذ.
 ۱۵. باب اِفْعِنَعَال (اِفْعَوَعَلْ يَفْعَوُعِلُ اِفْعِنَعَال)؛ مانند: اِعْشَوَشَبَ يَعْشَوُشِبُ اِعْشِيشَاب.
- ابواب فوق به سه دسته قابل تقسیم است:
- باب اول تا ششم ملحق به رباعی مجرد و باب هفتم تا یازدهم ملحق به باب تَفَعَّل و باب دوازدهم به بعد ملحق به باب افعنلال است.

هم‌اندیشی

به نظر شما چه تفاوتی میان دو باب آخر غیر مشهور ثلاثی مزید
با سایر ابواب در الحاق به فعل رباعی می‌باشد؟

پرسش و تمرین

۱. کلمات «سَمَلَّة، تَجَلَّبَب و اِغْنَسَاس» ثلاثی مزید هستند یا رباعی؟ راه تشخیص آنها چیست؟
۲. مضارع و مصدر فعل‌های رباعی ذیل را بنویسید:
- إقشَعَرُ، وَشَوَسَ، شَعَبَدَ، زَحَزَحَ، إِجْزَنَمَزَ، زَمَزَمَ، إِفْرَنْقَعَ، إِشْمَأَزَ
۳. ماضی مضارع و امر معلوم رباعی مجرد «دأدا» را صرف کنید.
۴. ماضی مضارع و امر معلوم رباعی مزید «إِطْمَأَنَّ» را صرف کنید.
۵. در جملات ذیل، فعل‌های رباعی را مشخص کنید و نوع، باب، ریشه و وزن هر یک را بنویسید:

﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُم بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾ (شمس: ۱۴)

﴿هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾ (احزاب: ۱۱)

﴿الَّذِي يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾ (ناس: ۵)

﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد: ۲۸)

﴿نَقْشَعُرُهُمْ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾ (زمر: ۲۳)

امیر المومنین علیه السلام: لَتَبْلُغُنَّ بَلْبَلَةً وَلَتَعْرِبُنَّ غَرْبَةً^۱.

مطالعه و تحقیق

روش یافتن ریشه‌های رباعی در کتب لغت

در برخی کتب لغت، ریشه‌های رباعی در میان سایر ریشه‌ها و با همان ترتیب الفبایی قرار می‌گیرند. به عنوان نمونه، مدخل «زلزل» در المعجم الوسیط بعد از مدخل «زلز» و قبل از «زلط» و مدخل «دحرج» بعد از «دحر» و قبل از «دحس» آمده است. اما در بسیاری از کتب لغت، تفاوتی میان جایگاه ریشه‌های رباعی مضاعف با غیر مضاعف به چشم می‌خورد:

برای ریشه‌های مضاعف، مانند «ز ل ز ل» ابتدا باید به صورت فرضی، **لام الفعل اول** را حذف کنیم (که به «ز ل ل» می‌رسیم)، سپس در ماده «ز ل ل»^۱ یا بلافاصله پس از آن این ریشه را بیابیم؛ به عنوان مثال، در کتاب المنجد، فعل زلزل در پایان مدخل زل آمده است.^۲ اما در ریشه‌های غیر مضاعف، ابتدا باید به صورت فرضی، **لام الفعل دوم** را حذف کنیم و سپس در ریشه ثلاثی به دست آمده یا بلافاصله پس از آن، کلمه مورد نظر را بیابیم. مثلاً در المنجد، «دحرج» ذیل مدخل «دحر» ذکر شده است. برای یافتن کلمات خماسی نیز در این نوع کتب لغت، باید به همین شیوه اخیر عمل کرد؛ به عنوان نمونه در المنجد کلمه «سفرجل»، ذیل مدخل «سفر» و کلمه «سلسبیل» ذیل مدخل «سلب» آمده است.

۱. البته در این خصوص باید متذکر شد که این ریشه ثلاثی که با حذف لام الفعل اول می‌سازیم، لزوماً وجود خارجی ندارد. تنها باید تعیین کنیم که اگر آن ریشه وجود داشت، کجا ذکر می‌شد؛ در همان جا به دنبال ریشه رباعی مورد نظر می‌گردیم.

۲. گویا از علل این نوع تنظیم آن است که در بسیاری موارد، ارتباط معنایی روشنی وجود دارد بین رباعی مضاعف با ثلاثی مضاعفی که با حذف لام الفعل اول رباعی به دست می‌آید؛ نظیر ارتباط معنایی «زلزل» با «زل».

تمرین ابواب فعل

۱. در عبارات زیر، حروف اصلی، باب و شماره صیغه افعال را معین نمایید:

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (بقره: ۲۶۹)

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ (نحل: ۹۸)

﴿فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾ (قمر: ۹)

﴿أَفَلَمْ يَذْكُرُوا الْقَوْلَ أَمَرَجَاءَهُمْ مَا لَهُ بَاتٍ آبَاءَهُمْ الْأَوَّلِينَ﴾ (مومنون: ۶۸)

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ﴾ (يس: ۶۶)

﴿لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا﴾ (كهف: ۱۸)

﴿لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْأَمَلِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ﴾ (صافات: ۸)

﴿لَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره: ۲۳۳)

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْمَانُمِلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِنَفْسِهِمْ إِنَّمَانُمِلِي لَهُمْ لِيَزِدَّ دُورًا إِثْمًا﴾ (آل عمران: ۱۷۸)

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ (زمر: ۴۵)

﴿فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ﴾ (بقره: ۲۸۳)

﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (كهف: ۸۲)

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا﴾ (مائده: ۶)

۲. امر حاضر معلوم از افعال موجود در دو آیه اول از آیات بالا را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف نمایید.

مبحث اسم

تقسیمات اسم

وساختارهای آن

بخش دوم از دانش صرف، بر محور تغییرات صرفی در اسم است. در این درس با تقسیمات و ساختارهای اسم آشنا می شویم.



۱. تقسیمات اسم

چنان که گذشت، «اسم» کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنا، با یکی از زمان‌های سه‌گانه (گذشته، حال و آینده) همراه نباشد؛ مانند: فاطمة، ضرب و عشرة.

در علم صرف، اسم از جهات گوناگون، دارای تقسیمات مختلف زیر است:

- ثلاثی، رباعی و خماسی؛

- سالم و غیر سالم؛

- منقوص، مقصور، ممدود، صحیح و شبه صحیح؛

- مصدر و غیر مصدر؛

- مذکر و مؤنث؛

- متصرف^۱ و غیرمتصرف؛
- جامد و مشتق^۲؛
- موصوف و صفت؛
- معرفه و نکره.

نکته

چنان‌که در آغاز کتاب بیان شد، غالب تقسیمات اسم و مباحث صرفی آن، بر محور اسم‌های معرب است؛ هرچند برخی از مبنی‌ها (مانند ضمیر و موصول) نیز مشمول برخی از تقسیمات صرفی هستند.

۲. ساختارهای اسم

«اسم» بر اساس «تعداد حروف اصلی»، به «ثلاثی، رباعی و خماسی» و هر یک از آنها، با توجه به «وجود یا عدم وجود حرف زائد» به «مجرد و مزید» تقسیم می‌شود. از این رو اسم دارای شش ساختار است.

۱. مفرد، مثنی، جمع، منسوب و مصغر.

۲. اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، اسم تفضیل، اسم زمان، اسم مکان، اسم آلت.

۱. ثلاثی مجرد

اسم ثلاثی مجرد دارای ده وزن است؛ در جدول ذیل، این اوزان و مثالی برای هر وزن آمده است:^۱

مضموم الفاء	مکسور الفاء	مفتوح الفاء	
ساکن العین فُعْلُ قُفْل	فِعْلُ جِبْرِ ^۳	فَعْلُ فُلُس ^۲	
مفتوح العین فُعْلُ صُرْد ^۴	فِعْلُ عَنَب	فَعْلُ قَرَس	
مکسور العین _____ ^۶	فِعْلُ اِبِل	فَعْلُ کَتِف ^۵	
مضموم العین فُعْلُ عُنُق	_____	فَعْلُ عَضْد	

نکته

اسم‌هایی که به صورت یک یا دو حرفی استعمال می‌شوند، دو قسم‌اند:

۱. «للاسم الثلاثي المجرد عشرة أبنية؛ و القسمة العقلية - بعد التزام تحريك الفاء، إما لتعذر الابتداء بالساکن، أو لتعسره و أدائه الي الكلفة و بعد ترك اللام للاعراب - تقتضي اثني عشر قسمًا من جهة ضرب أحواله فائه في أحواله عينه، سقط منها «فُعْل» و «فُعْل» لاستثقال الخروج من ثقیل الي ثقیل یخالفه (أي الخروج من الكسرة الي الضمة و بالعکس)». (حسن بن محمد النیسابوری، شرح النظام، ص ۳۸؛ رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۳۶)

۲. فُلُس، ج: أَفْلُس و فُلُوس: قطعة مضروبة من النحاس يتعامل بها؛ فُلُوس السمک: ما عليه من القشرة.

۳. جِبْرِ، ج: حُبُور: المداد يكتب به.

۴. صُرْد ج: صُرْدان: طائر ضخم الرأس أبيض البطن أَخْضَرَ الظهر يصطاد صغار الطير.

۵. کَتِف، کَتِف، ج: کِتْفَة و اکْتاف: عظم عريض خلف المنكب.

۶. کلماتی مانند: «جَبْک» و «دُئِل» شاذ هستند و محقق رضی با تعبیر «...إِنْ ثَبِت»، این استعمال را ضعیف می‌داند. (رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۳۶)

۴. رباعی مزید

اسم رباعی مزید دارای اوزان متعدّدی است؛ از جمله: **فَعَالِل**، **فِغْلِيل**، **فُعْلُول**، **فُعَالِل**، **فُعَالِيل**، **فُعَالِل**، **إِفْعِلَال** و **تَفَعَّلُ**؛ مانند: دَراهم، عِفْرِیت، خُروطوم، سُرادق، قَنَاطیر، قِرطاس، اِجْرِنْجَام و تَدَخُّرْج.

۵. خماسی مجرد

اسم خماسی مجرد دارای **چهار** وزن است:

فَعْلَلِل	فَعْلَلِل	فُعْلَلِل	فَعْلَلِل
سَفَرَجَل	قُدَّعَمِل ^۱	جَحْمَرِش ^۲	قِرْطَعَب

۶. خماسی مزید

اسم خماسی مزید دارای اوزان اندکی است و برخی، تعداد آنها را انگشت شمار می‌دانند؛ مانند: **فَعْلَلِل**، **فَعْلَلُول** و **فُعْلَلِل**؛ مانند: قَمْطَریر، قَرْطَبوس^۳ و خُزْعَبیل.

نکته

۱. اسم مزید، حداکثر دارای هفت حرف است؛ مانند: اِجْرِنْجَام.
۲. از آنچه گذشت، روشن شد که بیشتر اسم‌ها، ثلاثی - اعم از مجرد و مزید - هستند؛ خماسی نیز کمترین تعداد از اسم‌ها را به خود اختصاص داده است.

۱. قُدَّعَمِل: الصَّخْم من الإبل.

۲. جَحْمَرِش ج: جَحَامِر: العجوز الكبيرة، الارنب المرضع.

۳. قَرْطَبوس: الداهية.

هم‌اندیشی

کلماتی مانند: «رجلان»، «شجرة» و «نجفی»، که به آنها
علائم صرفی ملحق شده است، مجردند یا مزید؟

پرسش و تمرین

۱. چرا ساختارهای فعل، کمتر از ساختارهای اسم است؟
۲. اصطلاح «مزید» در اسم با فعل چه تفاوتی دارد؟
۳. چرا اسم‌هایی مانند: «مَنْ»، «ما» و «هُم»، در تقسیمات این درس داخل نمی‌شوند؟
۴. وزن اسم‌های زیر را بنویسید:
مُصَحَّف، دِعْبِل، خَنْدَرِیس، فَرْزَدَق، مَلَا حِم، مِفْتَاح، سَلَا سِل، زَبْرَجَد، سُفَیْرَج، مُتَدَخْرِج،
رَمَهْرِیر، حُطَم، سُنْبُلَة، هِبْلَع، سُرَادِق، خُزْعَبِل
۵. در جملات ذیل، با مشخص کردن اسم‌های معرب، و وزن هر یک را تعیین کنید:
﴿وَلَيَبْسُوْنَ ثِيَابًا خَضْرًا مِّنْ سُنْدُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ مُّتَكِّينَ فِيْهَا عَلٰى الْاَرَائِكِ﴾. (كهف: ۳۱)
﴿عَيْنًا فِيْهَا تَسْمٰى سَلْسِلًا﴾. (انسان: ۱۸)
﴿وَالَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ مَا يَمْلِكُوْنَ مِنْ قِطْمِيْرٍ﴾. (فاطر: ۱۳)

اسم به لحاظ نوع حروف

اسم به لحاظ نوع حروفش، تقسیماتی را می‌پذیرد؛ از جمله: مهموز و غیر مهموز، مضاعف و غیر مضاعف که در آنها قواعد اختصاصی پرکاربردی ملاحظه نمی‌شود. در این درس برخی قواعد اختصاصی اعلال در اسم و نیز تقسیم اسم بر اساس حرف آخر کلمه، بررسی می‌شود.



۱. سالم و غیر سالم

اسم با توجه به نوع حروف اصلی، یا سالم است، مانند: **ضَرْب** و **رَحِيم**، یا غیر سالم؛ مانند: **وَعْد**، **أَمْر** و **وُدّ**.

قواعد تغییرات در کلمه غیر سالم، در بخش «تغییرات لفظی» بیان شد. برخی تغییرات نیز مختص اسم است که در مباحث آینده به تناسب ذکر خواهد شد؛ اما در اینجا، سه قاعده پرکاربرد و مهم اعلالی بیان می‌شود:

۱. تبدیل «ضمه» به «کسره»

ضمه قبل از «یاء» به کسره تبدیل می‌شود؛ مانند:

توَالِي ← تَوَالِي أَعْيَن ← جمع ← عَيْن ← عَيْن

البته چنان‌که در قواعد اعلال گذشت، اگر «یاء» فاء‌الفعل باشد، خود آن به «واو» تبدیل می‌شود؛ مانند: مُتَّقِنٌ ← مُوقِنٌ.

۲. قلب «واو» و «یاء» به همزه

هرگاه حرف عله در آخر اسم و پس از «الف» زائد قرار گیرد، به همزه قلب می‌شود؛^۱ مانند:

دَعَا ← دَعَاءٌ بَقِيَ ← بَقَاءٌ إِعْلَاو ← إِعْلَاءٌ

إِسْتِفْتَاي ← إِسْتِفْتَاءٌ سَمَاو ← سَمَاءٌ مَشَّاي ← مَشَاءٌ

۳. قلب «واو» به «یاء»

اگر دو حرف «واو» و «یاء» در کنار هم در یک کلمه قرار گیرند و حرف اول از آن دو، ساکن باشد، «واو» به «یاء» تبدیل می‌شود؛^۲ مانند:

مَهْدُوِي ← مَهْدِيِي ← مَهْدِي ← مَهْدِيِي

مَيُّوت ← مَيِّيْت ← مَيِّت

ضَارِبُوِي ← ضَارِبِيِي ← ضَارِبِي ← ضَارِبِي

۱. اعم از اینکه مصدر ثلاثی مجرد باشد یا مصدر ثلاثی مزید یا غیر مصدر.

۲. «تقلب الواو ياءً إذا اجتماعتا في كلمة واحدة، بشرط ألا يفصل بينهما فاصل و أن يكون السابق منهما ساكناً؛ فإذا تحققت الشروط، وجب قلب الواو ياءً و إدغامها في الياء، سواء كانت الياء هي السابقة، نحو: سَيِّد (سَيِّود)، أم كانت الواو هي السابقة، نحو: لَيَّ (لَوَي)». (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۴، ص ۷۱۷)

۳. در اصل، «ضاربُوني» بوده است که به دلیل اضافه شدن «ضاربون» به «ي» متکلم، «ن» آن حذف شده و مجموعاً در حکم یک کلمه است.

۲. اسم‌های منقوص، مقصور، ممدود، صحیح و شبه صحیح

اسم^۱ با توجه به «حرف آخر» آن، پنج قسم است:

۱. «منقوص»: اسمی که حرف آخر آن «یاء لازم»^۲ ماقبل مکسور باشد؛ مانند: الباقي.

البته اگر حرف یاء، منقلب از واو باشد، مانند: الرّاضی، یا به دلیل اجرای قاعده اعلال محذوف باشد، مانند: باقی،^۳ بازهم منقوص شمرده می‌شود.

۲. «مقصور»: اسمی که حرف آخر آن «الف لازم» باشد؛ مانند: الهُدی و الرّضا

«الف» در اسم مقصور، می‌تواند منقلب باشد، مانند: الهُدی (مقلوب از «یاء») و الربا (مقلوب از «واو») یا زائد باشد؛ مانند: عطشی؛ همچنین می‌تواند مذکور یا محذوف باشد؛ مانند: هدی؛^۴ کلمه نیز می‌تواند مفرد یا جمع باشد؛ مانند: غرقى.^۵

۳. «ممدود»: اسمی که حرف آخر آن، «همزه» و ماقبل آخر آن، «الف زائد»^۶ باشد. مانند: صحّراء.

-
۱. چنان‌که گذشت، این تقسیمات مربوط به اسم معرب است.
 ۲. قید «لازم» برای خارج کردن کلماتی است که اعرابشان به «حرف» است؛ مانند «أب» که در حالت جرّ، «أبی»، در حالت نصب، «أبا» و در حالت رفع، «أبو» می‌باشد.
 ۳. باقی ← باقی ← باقی ← باقی ← باقی. این حالت هنگامی رخ می‌دهد که کلمه بدون «ال» و دارای تنوین باشد.
 ۴. هدی ← هدی (هُدًی ← هُدًى ← هُدًى)
 ۵. غرقى: جمع غریق.
 ۶. به‌خلاف الف اصلی، مانند: الماء و الداء.

در اسم ممدود فرقی نیست که همزه، اصلی باشد، مانند: قَرَأَ،^۱ یا منقلب از «واو» یا «یاء»، مانند: صفاء (مقلوب از واو)، یا زائد، مانند: حَمْرَاءُ^۲ و زَكْرِيَاءُ برای تأنیث باشد، مانند:

زهراء یا غیر تأنیث، مانند: إِنْشَاء؛ کلمه مفرد باشد، مانند: إِمَاء، یا جمع، مانند: شهداء.

۴. «صحيح»؛ اسمی که آخر آن «حرف صحيح» باشد و ممدود نیز نباشد؛ مانند: حَسَن، مَرْأَةٌ و سُوء.

۵. «شبه صحيح»؛ اسمی که حرف آخر آن، «واو» یا «یاء» ماقبل ساکن باشد؛^۳ مانند: دَلُو، ظَبْيٍ،^۴ مدْعُو و مهْدِي.

نکته

۱. این تقسیم، در تصریفاتی چون تثنیه، جمع و نسبت، کاربرد دارد.
۲. در اسم صحيح و شبه صحيح، همه حرکات اعرابی ظاهر می‌شوند؛ در مقابل، در اسم مقصور، هیچ‌یک ظاهر نمی‌شود؛ چون «الف» حرکت‌پذیر نیست. در اسم منقوص نیز تنها حرکت فتحه - که اخف حرکات است - ظاهر می‌شود.

۱. قَرَأَ ج: قَرَأُواوُن: الحسن القِرَاءَة.

۲. حَمْرَاء: مؤنث الأَحْمَر.

۳. «صحيح الآخر، ما ليس آخره حرف علة و لا ألفاً ممدودة كالرجل، و شبه الصحيح الآخر، ما كان آخره حرف علة ساكناً ما قبله كـ«دَلُو»، سمي بذلك لظهور الحركات الثلاث على آخره، كما تظهر على الصحيح الآخر، مثل: هذا ظَبْيٍ يشرب من دَلُو. (مصطفى غلاني، جامع الدروس العربية، ج ۴، ص ۱۷۶)

۴. ظَبْيٍ ج: ظَبَاء و ظَبِيَّات: الغزال.

هم‌اندیشی

۱. فرق بین اسم صحیح در اینجا و کلمه صحیح در مباحث

پیشین چیست؟

۲. علت نامگذاری «منقوص»، «مقصور»، «مدود»، «صحیح»

و «شبه‌صحیح» چیست؟

پرسش و تمرین

۱. تغییرات اعلالی در کلمات زیر را اجرا نمایید:

تَائِي، غَزَاو، مَنَّسُوِي، جَيُّود، رِعاي، أَيَّوَام، مُجَالِسُوِي، قَيُّووم، بُيُض، طَلُوِي.

۲. قید «لازم» در تعریف منقوص و مقصور، به چه معنا است؟

۳. الف در اسم‌های ذیل، منقلب است یا غیرمنقلب؛ اصلی است یا زائد؟

المولی، ذِکْرِي، الْمُصْطَفَى، العَصَا، حُبْلَى، الْفَتَى

۴. اسم‌های منقوص، مقصور، مدود، صحیح و شبه‌صحیح را در جملات زیر مشخص کنید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَنَا لِهَذَا﴾ (اعراف: ۴۳)

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى * إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾ (لیل: ۱۹-۲۰)

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا﴾ (مریم: ۶۲)

الرسول الاعظم ﷺ: صَلِّ رَحْمَتَكَ وَلَوْ شَرِيتَهُ مِنْ مَاءٍ وَأَفْضَلُ مَا يَوْصَلُ بِهِ الرَّجْمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهُ.^۱

الامام الجواد عليه السلام: اَلثِّقَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثَمَنٌ لِكُلِّ غَالٍ وَسَلَامٌ إِلَى كُلِّ عَالٍ.^۲

۱. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۸.

۲. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۴.

مصدر اصلی

اسم در یکی از مهم‌ترین تقسیمات خود، به مصدر و غیرمصدر تقسیم می‌شود که البته «غیرمصدر» با این عنوان، محور مباحث صرفی نیست. مصدر انواعی دارد که در این درس با تعریف، شیوه ساخت **مصدر اصلی** آشنا می‌شویم.



۱. مصدر

«**مصدر**» اسمی است که بر رخ دادن کاری^۱ یا پدید آمدن یا بودن حالتی^۲ دلالت کند^۳ و چون فعل از آن گرفته می‌شود، آن را «**مصدر**» نامیده‌اند.^۴

۱. مانند: ضَرَبَ (زدن).

۲. مانند کَبَرَ (بزرگ شدن) و جَمَالَ (زیبا بودن).

۳. فعل بر حدث و زمان دلالت می‌کند؛ اما مدلول مصدر، تنها حدث است.

۴. موفق الدین بن یعیش نحوی، **شرح المفصل**، ج ۶، ص ۴۳. بنابر عقیده بصریون، فعل از مصدر گرفته می‌شود.

۲. مصدر اصلی

مصدر اصلی همان مصدری است که تاکنون در افعال ثلاثی و رباعی از آن یاد می‌شد و هرگاه مصدر به تنهایی به کار رود، مقصود همین نوع است.

نکته

گاهی یک فعل، دارای چند مصدر است؛ مانند: تَمَّ الشَّيْءُ تَمًّا، تَمًّا، تَمًّا، تَمًّا، تَمًّا، تَمًّا، تَمًّا، تَمًّا. تَمَّةً.

۳. انواع مصدر اصلی

مصدر اصلی، دو گونه است:

الف) مصدر فعل ثلاثی مجرد: این مصادر، سماعی هستند و باید در کتب لغوی، در جستجوی آنها بود؛ اما برخی قواعد غالبی نیز در این زمینه وجود دارد؛ شماری از این قواعد، ناظر به معنا و برخی دیگر، براساس لزوم و تعدیه فعل است:

یک. قواعد غالبی ناظر به معنا:

- مصدر فعلی که به معنای درد و بیماری باشد، بر وزن «فُعَال» است؛ مثل: زُكَّامٌ، صُدَاعٌ^۱ و زُعَافٌ.

- مصدر فعلی که بر صنعت و حرفه دلالت کند، بر وزن «فَعَالَةٌ» و «فَعَالَةٌ» است؛ مانند: زِرَاعَةٌ، حَيَاكَةٌ،^۲ نِجَارَةٌ و فَلَاحَةٌ.

۱. الصُّدَاعُ: وجع فی الرأس.

۲. حَاكُ الثَّوْبِ حَوَّكًا و حَيَاكًا و حَيَاكَةً: نَسَجَهُ.

- مصدر فعلی که به معنای یکی از رنگ‌ها باشد، بر وزن «فُعْلَة» است؛ مانند: حُمْرَة، خُضْرَة و صُفْرَة.

دو. قواعد غالبی ناظر به لزوم و تعدیه فعل:

- مصدر افعال متعدی، بر وزن «فَعْل» است؛ مانند:

فَتَحَ ← فَتَحَ^۱ حَمَدَ ← حَمَدَ

- مصدر «فَعْلَ» لازم، بر وزن «فُعُول» است؛ مانند:

رَكَعَ ← رَكَعَ جَلَسَ ← جَلَسَ

- مصدر «فَعْلَ» لازم، بر وزن «فَعْل» است؛ مانند:

غَضِبَ ← غَضِبَ فَرَحَ ← فَرَحَ^۲

- مصدر «فُعْلَ» (که همیشه لازم است)، بر وزن‌هایی مثل: «فُعْل»، «فَعَالَة» و «فُعُولَة»

است؛ مانند:

قَبِیحَ ← قَبِیحَ طَرَفَ ← طَرَفَ صَعِبَ ← صَعِبَ

برخی دیگر از مهم‌ترین اوزان مصادر از این قرارند:^۳

«فَعْل» ← عِلْمَ «فَعْل» ← لَعِبَ «فَعْل» ← عِظَمَ

«فَعْلَة» ← نَقَمَة «فَعَال» ← فَسَادَ «فِعَال» ← فِرَارَ

۱. فَتَحَ = فَتَحَا الباب: خلاف أغلقه؛ فَتَحَ = فَتَحَا الحاكم بين الناس: قضي؛ فَتَحَ = فَتَحَا البلاد: غلبَ عليها و تملكها قهراً.

۲. فَرَحَ = فَرَحَا بالشيء: انشرح صدره و سُرَّ.

۳. «فجميع الأبنية المشهورة، أربعة و ثلاثون و الكلّ سماعي لامجال للقياس فيها إلّا بحسب الأغلب».

(نظام‌الدین حسن بن محمد (ادیب نیشابوری)، شرح النظام، ص ۷۱)

«فَعِيل» ← زَفِير
«فَعْلَان» ← خِذْلَان
«فَعْلَان» ← دَوْرَان^۱

ب) مصدر فعل غیر ثلاثی مجرد: این نوع مصادر (شامل ثلاثی مزید، رباعی مجرد و مزید) دارای وزن «قیاسی» هستند؛ البته گذشت که برخی ابواب، مصدر «سماعی» نیز دارند.

۴. مصدر معلوم و مجهول

مصدر گاهی «معلوم» و گاه «مجهول» است. این دو از نظر لفظی، همانند هم هستند؛ اما از نظر معنا متفاوت‌اند؛ برای نمونه، قَتَلَ اگر به معنای «کشتن» باشد، مصدر معلوم است و اگر معنای آن «کشته شدن» باشد، مصدر مجهول است.

راه تشخیص این دو قسم، قرینه است؛ گاه قرینه لفظی، مانند: ﴿عَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَذْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾^۲ و گاه قرینه مقامی، مانند: «وَقَتْلًا فِي سَبِيلِكَ فَوْقَ لَنَا»^۳.

۱. عین الفعل مصدر بر وزن «فَعْلَان» اعلال نمی‌شود؛ چه اجوف واوی باشد، مانند: دَوْرَان، چه اجوف یائی؛ مانند: طَیْرَان.

۲. روم: ۲-۳.

۳. محدث قمی، مفاتیح الجنان، از ادعیه شب‌های ماه مبارک رمضان.

۵. اسم مصدر

مصدر حدی است که در آن، ارتباط با ذات (فاعل یا نائب فاعل) لحاظ می‌شود؛ مانند: طهارة (پاک بودن)؛ اما اگر چنین ارتباطی با ذات مدنظر نباشد، به آن «اسم مصدر» می‌گویند که حاصل و نتیجه مصدر است؛ مانند: طهر (پاکیزگی).

وزن اسم مصدر سماعی است؛ گاهی وزن مصدر و اسم مصدر یکی است؛ مانند یَبِيع (فروختن، فروش)، اجتهاد (کوشیدن، کوشش)، ضَحْك (خندیدن، خنده) و گاه وزن آنها متفاوت است؛ مانند غَسَلَ (شستن) و غُسْل (شستشو)، تسلیم (سلام کردن) و سلام.

هم اندیشی

اقوال مختلف در مورد تعریف اسم مصدر و تفاوت آن با مصدر را بیان نمایید.

پرسش و تمرین

۱. مصادر اصلی افعال زیر را بنویسید. در صورت نیاز، به معاجم لغوی مراجعه نمایید:
أَبْصَرَ، اِتَّقَى، أَرَى، اِسْتَهْزَأَ، اِعْتَادَ، بَكَى، تَلَقَّى، حَرَبَ، حَيَّ، دَاوَأَ، دَارَ، زَرَعَ، سَجَدَ، سَلَسَلَ، سَمَّخَ، سَمَّى، عَمِلَ، غَضِبَ، فَرَّ، قَعَدَ، مَاتَ، وَعَدَ، هَاجَ.
۲. اسم مصدر را تعریف نمایید و فرق آن را با مصدر بیان کنید.



تألی در مصادر ثلاثی مجرد

یکی از پدیده‌هایی که در زبان عربی به چشم می‌خورد، تنوع مصادر ثلاثی مجرد در برخی ریشه‌هاست؛ به طوری که برخی از آن‌ها، بیش از ده مصدر با وزن‌های مختلف دارند. این پدیده، دو علت اساسی دارد:

۱. تفاوت لهجه‌های قبایل مختلف عربی.

تفاوت لهجه، باعث تفاوت در استعمال می‌گردد؛ مثلاً یک قبیله، می‌گوید «قَبَحَ قَبَاحَةً» و دیگری می‌گوید: «قَبَحَ قَبُوحَةً». مانند آنچه در تفاوت لهجه‌های زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود. از آن جا که صاحبان کتب لغت، در پی جمع آوری استعمالات عربی بوده‌اند، این استعمالات متفاوت را یک جا جمع کرده‌اند. طبیعی است در این حالت، بسیاری از مصادر متعدد، هم معنا هستند.^۱

۲. تفاوت معنایی مصدرهای مختلف.

گاهی یک ریشه، معانی متعددی دارد و تفاوت مصدرهای آن ناشی از این است که برخی از مصادر، مصدر یک معنا و برخی دیگر مصدر معانی دیگری هستند. مانند ماده «وَجَب» که گاهی به «معنای واجب و لازم شدن» است و مصدرش «وُجُوب» است و گاهی به معنای «اضطراب» است که مصدرش «وَجِيب»^۲ است.

۱. مصادری که شباهت لفظی بیشتری دارند، احتمال بیشتری برای ترادف دارند. مثلاً مَكْتُ و مَكْتُ، هر دو به معنای آرامی و توقف هستند.

۲. ابن درید، *جمهرة اللغة*، ماده وجب.

البته همیشه تفاوت معنای دو مصدر ناشی از تفاوت معنای ریشه‌های آن دو نیست؛ بلکه گاهی ریشه یک معنا دارد ولی برای گونه‌های مختلف همان معنا، مصادر مختلف وضع شده است. مثلاً مصدر ریشه «کدر»، اگر در مورد «کدر بودن رنگ» باشد، «کُدْرَة» و اگر درباره «مکدّر شدن زندگی» یا «کدر شدن آب» باشد، «کُدْوَرَة» می‌باشد و مصدر «کَدَر» در همه استعمالات به کار می‌رود.^۱ یا ریشه «ک ر ر» با مصدر «کُرور»، لازم (بازگشتن) است و با مصدر «کَز»، متعدی (بازگرداندن) است.^۲

برای تحقیق بیشتر در این زمینه به کتب زیر مراجعه نمایید.

«المعجم الوسيط»، ذیل ماده‌های مختلف

«معانی الأبنية» صص ۱۷-۳۰

«مصادر الأفعال الثلاثية» صص ۲۱۹-۲۰۹.

۱. و الكُدْرَةُ في اللون، و الكُدْوَرَةُ في العيش و الماء. و الكَدَرُ في كل شيء. (خليل بن احمد فراهيدي، كتاب العين، ماده كدر)

۲. المعجم الوسيط، ماده كزر. لازم به ذکر است در این کتاب، تفاوت معنایی مصادر مختلف هر ریشه، به خوبی بررسی شده است.

سایر انواع مصدر

در درس گذشته با مصدر اصلی آشنا شدیم. در این درس با چهار نوع دیگر از مصدر آشنا می‌شویم.



۱. مصدر میمی

همه افعال - اعم از ثلاثی و رباعی، مجرد و مزید - غیر از مصدر اصلی، مصدر دیگری دارند که در ابتدای آن، یک «میم زائد» وجود دارد و از همین رو به آن «مصدر میمی» گفته می‌شود. این مصدر، در معنا همانند مصدر اصلی است.^۱

وزن و شیوه ساخت

الف) در ثلاثی مجرد: بر وزن «مَفْعَل» یا «مَفْعِل»؛ هرچند کاربرد وزن «مَفْعَل» بیشتر است؛ مانند: مَسْقَطٌ، مَأْكُلٌ، ﴿وَمِنْ عَائِنِهِ مَنَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾^۲، «إِنْ كَانَ الْمَرْءُ عَلَى الصِّرَاطِ حَقًّا فَالْحُبُّ لِمَاذَا»^۳ و «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۴.

۱. برخی معتقدند معنای مصدر میمی، نسبت به مصدر اصلی، دارای نوعی تأکید است. (عباس حسن، النحو الوافی، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۶)

۲. روم: ۲۳.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۰۴.

۴. فرازی از زیارت عاشورا.

مصدر میمی بر وزن «مَفْعِل» در مثال واوی مانند: مَوْعِد و مَوْضِع؛ در اجوف یائی بر وزن «يَفْعِل»، غالبی است؛ مانند: مَجِيء، مَحِيض، مَبِيْت، مَزِيد و ﴿وَالِیَ اللّٰهِ الْمَصِيرُ﴾^۱ در موارد دیگری نیز سماعاً بر این وزن آمده است؛ مانند ﴿إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ﴾^۲ گاهی نیز به انتهای دو وزن بالا، «ة» اضافه می‌شود؛ مانند: مَفْسَدَة، مَسْأَلَة، مَحَبَّة، مَوَدَّة، مَشَقَّة، مَغْفَرَة، مَعْرِفَة، مَعْذِرَة، مَعِيشَة، مَعْصِيَة و: ﴿أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ * ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ * أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْيَمِينَةِ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا ثَالِثُنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾^۳

نکته

گاهی وزن «مَفْعَلَة» بر سبب تحقق کار یا حالتی دلالت دارد؛ مانند کلام علوی: «السَّوَاكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ، مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ»^۴

ب) در غیر ثلاثی مجرد: بر وزن «اسم مفعول» آن باب؛ مانند: مُحْسِن و مُسْتَغْفِر و نیز:

۱. آل عمران: ۲۸.

۲. مائده: ۴۸.

۳. بلد: ۱۹-۱۴.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

۵. «يجيء المصدر (الميمي) من الثلاثي المجرد علي «مَفْعَل» بفتح العين قياساً مطرداً و ان لم يسمع ك«مَقْتَل و مَضْرَب»؛ و مَرْجِع - بالكسر - شاذٌ ألا فيما فاؤه - فقط - و او ك«المَوْضِع»، فانه بكسر العين.... و من غيره - سواء كان ثلاثياً مزيداً فيه أو رباعياً مجرداً أو مزيداً فيه - يجيء المصدر (الميمي) على زنة (اسم) المفعول من ذلك الباب ك«مُخْرَج» بمعنى «الإخراج». (نظام‌الدین حسن بن محمد (ادیب نیشابوری)، شرح النظام، ص ۷۵)

﴿أَدْخَلَنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجَنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا﴾^۱

نکته

مصدر میمی، همانند مصدر اصلی، گاهی در معنای مجهول به کار می‌رود؛ مانند: «کتابُ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام)»: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مُمْزِقٌ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۲ و ﴿إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾^۳

۲. مصدر مره

این مصدر، بر یک بار واقع شدن فعل دلالت می‌کند؛ از این رو تنها در افعالی مصداق دارد که از کارها یا حالات «غیر ثابت» باشند، نه حالات «ثابت»؛ مانند: **حُسْنٌ**، **قُبْحٌ**، **طُولٌ** و **قِصْرٌ**.

وزن و شیوه ساخت

الف) در **ثلاثی مجرد**: بر وزن «فَعْلَةٌ»؛ مانند: **سَجْدَةٌ** و نیز **نَظْرَةٌ** در آیه: ﴿فَنَظَرَنَّا فِي النُّجُومِ﴾^۴ و **ضَرْبَةٌ** در روایت نبوی: «**لَضَرْبَةٍ عَلَى اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ**».^۵
ب) در **غیر ثلاثی مجرد**: اضافه کردن «ة» به آخر مصدر اصلی آن؛ مانند: **إِكْرَامَةٌ**.

۱. اسراء: ۸۰.

۲. سبأ: ۷.

۳. قیامت: ۳۰.

۴. صافات: ۸۸.

۵. کلام نبوی پس از هلاکت عمرو بن عبدود در جنگ خندق. (عبدالحسین امینی، **الغدیر**، ج ۷، ص ۲۰۶؛ سعدالدین تفتازانی، **شرح المقاصد**، ج ۵، ص ۲۹۸)

نکته

اگر مصدر اصلی در ثلاثی مجرد، بر وزن «فَعْلَة» باشد یا مصدر غیر ثلاثی مجرد به «ة» ختم شود، برای گریز از التباس، مصدر مرّه همراه با وصف به کار می‌رود؛ مانند: صَيِّحَةٌ وَاحِدَةٌ وِ إِقَامَةٌ وَاحِدَةٌ.

۳. مصدر نوع (هیئة)

این نوع مصدر، بر شیوه وقوع فعل دلالت می‌کند.

وزن و کیفیت ساخت

الف) در ثلاثی مجرد: بر وزن «فَعْلَة»؛ مانند: جِلْسَةٌ (نوعی جلوس).

مصدر نوع، اغلب همراه با قیدی از قبیل «صِفَت» - مانند: جِلْسَةٌ حَسَنَةٌ - یا «اضافه» - مانند: جِلْسَةُ الْعَبْدِ وِ أَحْسَنُ الْجِلْسَةِ - یا «اشاره» - مانند: هَذِهِ الْجِلْسَةُ - به کار می‌رود. اگر مصدر اصلی در ثلاثی مجرد بر وزن «فَعْلَة» باشد، برای دلالت بر نوع و هیأت، باید قیدی متناسب، همراه با آن آورده شود؛ مانند: خِدْمَةٌ حَسَنَةٌ وِ نیز این روایت نبوی ﷺ: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱.

ب) در غیر ثلاثی مجرد: بدون صیغه خاصی و تنها با ضمیمه کردن قیدی به مصدر اصلی آن؛^۲ مانند: إِكْرَامٌ تَامٌ وِ اكْتِسَابٌ حَسَنٌ.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲. «المصدر الأصلي في دلالاته الأساسية الأولى، خالٍ من التقييد، بخلاف المصدر الدال على المرة و الدال على الهيئة... إذا أردنا أن ندل على «الهيئة» بمصدر الثلاثي، صغناه على وزن «فَعْلَة»، أما الأفعال التي ليست ثلاثية فلا تصاغ - قياساً - من مصادرها الأصلية صيغة تدل على «الهيئة» و إنما يزداد على المصدر الأصلي قرينة أو لفظ يدل على الوصف المراد». (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۳، ص ۲۲۵، ۲۲۸ و ۲۲۹)

۴. مصدر صناعی (جعلی)

برای ساخت این مصدر، «یَّة» به آخر کلمه افزوده می‌شود؛^۱ مانند: **إِنْسَانِيَّة** (انسان بودن): آن ویژگی که انسان باید آن را دارا باشد) و نیز: **فَاعِلِيَّة**، **حُرِّيَّة**، **أَرْجِيَّة** و **تَبَعِيَّة**.

هم‌اندیشی

۱. مصدر مَرَّة و نوع را با مفعول مطلق عددی و نوعی مقایسه نمایید.

۲. تفاوت‌های مصدر صناعی با سایر مصادر چیست؟

پرسش و تمرین

۱. فرق مصدر اصلی با مصدر مَرَّة و نوع چیست؟
۲. از افعال زیر، مصدر میمی بسازید و آنها را ترجمه کنید:
إِسْتَفْتَى، إِسْتَفْهَمَ، اِكْتَسَبَ، اِنْقَادَ، أَوَى، خَرَجَ، دَخَلَ، دَمَّ، رَجِمَ، زَادَ، سَعَى، وَدَّ، وَزَنَ، وَصَفَ، هَلَكَ.
۳. از افعال زیر، مصدر مَرَّة و نوع بسازید:
اِنْصَرَفَ، اِسْتَرَاخَ، تَصَافَحَ، دَعَا، غَلَبَ، قَاتَلَ، قَرَأَ، كَتَبَ، مَشَى، نَامَ.

۱. مصدر صناعی معمولاً از اسم معرب ساخته می‌شود؛ هرچند از برخی اسماء مبنی، حروف و حتی ترکیب‌ها نیز ساخته شده است؛ مانند: **هُوِيَّة**، **كَيْفِيَّة**، **هَلِيَّة** و **ماهِيَّة**. (عباس حسن، **النحو الوافي** ج ۳، ص ۱۸۶)

۴. در عبارات زیر، اسم مصدر، مصدر و نوع آن را مشخص کنید:

﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَحْرُهَا وَمُرْسَاهَا﴾ (هود: ۴۱)

﴿وَلَا تَبْرَحْ تَبْرِجِ الْجَهْلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (احزاب: ۳۳)

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾ (بقره: ۱۳۸)

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (أنعام: ۱۶۲)

﴿وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً﴾ (حديد: ۲۷)

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ (نور: ۶۳)

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ﴾ (قمر: ۴)

قال رسول الله ﷺ: «أحبُّ الأعمالِ إلى الله سُورُؤُهُ تُدْخِلُهُ عَلَى مُؤْمِنٍ»^۱

قال رسول الله ﷺ: «صدقة السرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ»^۲

امیر المومنین علیه السلام: «قيام الليل مَحْصَةُ الْبَدَنِ وَمَرْضَاةُ الرَّبِّ وَتَعَرُّضٌ لِلرَّحْمَةِ وَتَمَسُّكٌ بِأَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ»^۳

امیر المومنین علیه السلام: «وَتَعْلَمُ حُسْنَ السَّمَاعِ كَمَا تَعْلَمُ حُسْنَ الْقَوْلِ، وَلَا تَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ حَدِيثَهُ»^۴

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۵۴.

۲. همان، ج ۹، ص ۳۱۱.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۴۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۲۲.

۷. جدول زیر را کامل کنید:

اسم	آدرس آیه	حروف اصلی	ثلاثی، رباعی، خماسی	مجرد، مزید	وزن	سالم، غیر سالم، (نوع)	منقوص، مقصور، ممدود، صحیح، شبه صحیح	مصدر (نوع آن)، غیر مصدر
الأَعْلَى	نازعات: ۲۴							
خَفِيَ	شورا: ۴۵							
زَكَاةً	بقره: ۴۳							
رَمَّهِرِير	انسان: ۱۳							
الْمَفَرِّ	قیامت: ۱۰							
لُؤْلُؤُ	انسان: ۱۹							
الْمَأْب	آل عمران: ۱۴							
مَتَاب	فرقان: ۷۱							
مَطْلَع	قدر: ۵							
مَفَاز	نبا: ۳۱							
مُنْقَلَب	شعراء: ۲۲۷							
مِثْلَةٌ	نساء: ۱۰۲							

مذکر و مؤنث

اسم بر اساس جنسیت، به مذکر و مؤنث تقسیم می‌شود. در این درس به بیان انواع علائم هر یک پرداخته می‌شود.



۱. تعریف و اقسام

اسم دارای دو قسم است: مذکر و مؤنث.

«مذکر»: اسمی است که بر انسان یا حیوان نر، یا آنچه که در استعمالات عرب، مذکر لحاظ شده، دلالت می‌کند.

«مؤنث»: اسمی است که بر انسان یا حیوان ماده، یا آنچه که در استعمالات عرب، مؤنث لحاظ شده، دلالت می‌کند.

هر یک از اسماء مذکر یا مؤنث، اگر بر انسان یا حیوان دلالت کند، «حقیقی» است؛ مانند: **زید** و **جَمَل**؛ **مَریم** و **ناقة**؛ در غیر این صورت، «مجازی» است؛ مانند: **قَلَم** و **کِتَاب**؛ **شَمس** و **شَجَرَة**.

۲. علائم تأنیث

اسم‌های مذکر، نیازی به علامت تشخیص ندارند؛ اما اسم‌های مؤنث دارای یکی از علائم سه‌گانه: تاء، الف مقصوره یا الف ممدوده^۱ هستند.^۲

نکته

۱. این علائم، در صورتی نشان‌دهنده تأنیث هستند که **زائد** باشند و اگر جزء حروف اصلی کلمه باشند، چنین خاصیتی ندارند؛ مانند: **وَقْتُ** و **قَرَأَ**.

همچنین **الف** یا **همزه** منقلب از حرف اصلی، علامت تأنیث نخواهد بود؛ مانند: **رَبَا** (اصل آن: **رَبَوُ**)، **دُعَاءُ** (اصل آن: **دَعَاوُ**).

۲. تاء تأنیث در ساختارهای فراوانی به کار می‌رود؛ از قبیل: مصادر باب‌های **مفاعلة** و **فعللة**، مصدر **مَرَّةً** و **نوع**، برخی مصادر **میمی** مثل: **مَغْفَرَة**، مصدر **صَنَاعِي** و نیز جایگزین حروف محذوف کلمه؛^۳ مانند: **عِدَّة**،^۴ **إِقَامَة**^۵ و **لُغَة**.^۶

۱. شاید در نگاه نخست، بهتر این می‌نمود که عرب، واژه‌هایی جداگانه برای مؤنث و مذکر - مانند: **حِصَان** (اسب نر) و **جِجَر** (اسب ماده) یا **أَب** (پدر) و **أُم** (مادر) - وضع می‌کرد؛ اما یکی از مشکلات این رویه، افزایش بیش از حد واژه‌های این زبان است؛ از این‌رو آنها برای مغایرت بین مذکر و مؤنث، از نشانه‌هایی (ة، اء، ى) بهره گرفته‌اند تا نیازی به وضع کلمات جدید نباشد.

۲. «الاسم المذكر هو الأصل في العربية، لأنه لا يحتاج إلى علامة، و الاسم المؤنث هو الفرع، لأنه يحتاج إلى علامة». (محمد عبدالله، **مباحث في علم الصرف**، ص ۱۶۶)

۳. در آینده، برخی دیگر از کاربردهای تاء تأنیث گفته خواهد شد.

۴. «تاء» جایگزین فاء الفعل است: **وَعُدَّ** ← **عِدَّة**

۵. «تاء» جایگزین عین الفعل است: **إِقْوَام** ← **إِقَامَة**

۶. «تاء» جایگزین لام الفعل است: **لُغَوُ** ← **لُغَة**

۳. گاهی اسم مذکر حقیقی، دارای یکی از علائم تأنیث است؛ مانند: حمزة، معاوية، خليفة، مرضی (جمع مریض)، شهداء و انبیاء. این اسم‌ها از جهت معنا، مذکر و از جهت لفظ، مؤنث^۱ هستند. بنابراین آنجا که به معنا توجه می‌شود - مانند: ضمیر و اسم اشاره - مشمول احکام مذکر هستند و در مواردی که لفظ مهم باشد،^۲ احکام مؤنث درباره آنها جاری می‌شود.

۳. مؤنث معنوی

برخی اسماء مؤنث، فاقد علامت تأنیث هستند که به آنها «مؤنث معنوی» گفته می‌شود؛ اعم از اینکه مؤنث حقیقی باشند، مانند: مریم، یا مجازی، مانند: شمس. مؤنث معنوی حقیقی، از طریق معنا قابل شناسایی است. برای بازشناسی مذکر مجازی از مؤنث مجازی معنوی، می‌توان از کتب لغت یا قرائنی همچون: اسم اشاره، ضمیر و صفت، بهره گرفت؛ مانند:

﴿ هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴾^۳

﴿ إِنْ أَلَمَوْا الَّذِي تَقْرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلَكٌ مِنْكُمْ ﴾^۴

﴿ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴾^۵

﴿ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴾^۶

۱. از این رو گاه به این نوع از اسم‌ها، «مؤنث لفظی» گفته می‌شود.

۲. مثل بحث غیرمنصرف که در دانش نحو بدان پرداخته می‌شود.

۳. ص: ۴۹.

۴. جمعه: ۸.

۵. یس: ۶۳.

۶. غاشیه: ۱۷.

لعن رسول الله ﷺ الخمر وعاصرها ومعتصرها وبائعها ومشتريها و...^۱

بسیاری از اعضای زوج بدن، مانند: **يَدٌ**، **رِجْلٌ**، **عَيْنٌ**، **أُذُنٌ** و **كَفٌّ**^۲ و نیز کلماتی مانند: **أَرْضٌ**، **دَارٌ**، **نَارٌ**، **جَهَنَّمُ**، **حُزْبٌ** و **عَصَا**، از مثال‌های پرکاربرد مؤنث معنوی مجازی هستند.

۴. موارد جواز تذکیر و تأنیث

۱. برخی اسم‌ها به صورت **سَمَاعِي** به هر دو صورت مذکر و مؤنث به کار رفته‌اند؛ مانند: **سَمَاءٌ**، **ذَهَبٌ**، **عَسَلٌ**، **سُوقٌ**، **سِلَاحٌ**، **لِسَانٌ**، **طَرِيقٌ** و **سَبِيلٌ**:

﴿وَأِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَكْرُوا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا﴾^۳
و ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۴

یکی از عوامل این پدیده، اختلاف استعمال در قبائل عرب است.

۲. هرگاه تنها، لفظ یک کلمه - نه معنای آن - مورد نظر باشد، به اعتبار «**لفظ**» بودن، مذکر و به اعتبار «**کلمه**» بودن، مؤنث در نظر گرفته می‌شود؛ مثلاً: «إِنَّ **يَنْصِبَ** الإِسْمَ و **يَرْفَعُ** الْخَبْرُ» یا «إِنَّ **تَنْصِبَ** الإِسْمَ و **تَرْفَعُ** الْخَبْرُ»^۶.

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

۲. در مقابل، بسیاری از اعضای فرد بدن، مذکر مجازی هستند؛ مثل: رأس، فم، أنف و قلب.

۳. أعراف: ۱۴۶.

۴. یوسف: ۱۰۸.

۵. یعنی: «لفظاً إِنَّ...».

۶. یعنی: «کلمهً إِنَّ...».

۳. اسامی قبائل، مانند عاد و ثمود، به اعتبار «قوم»، مذکر و به اعتبار «قبیله»، مؤنث به

کار می‌روند؛ مانند: ﴿كَذَبَتْ ثُمُودُ بِالنُّذُرِ﴾^۱ و ﴿وَأَمَّا ثُمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ﴾^۲.

هم‌اندیشی

وجه تمایز بحث مذکر و مؤنث در دو دانش صرف و نحو چیست؟

پرسش و تمرین

۱. در چه صورتی علائم «ة - ی - اء»، موجب مؤنث شدن کلمه می‌شوند؟
۲. راه تشخیص مذکر و مؤنث مجازی چیست؟
۳. اسم‌های زیر مذکر هستند یا مؤنث؟ نوع آن (حقیقی یا مجازی) را نیز مشخص کنید:
 أُخْتُ، أُذُنٌ، أَرْضٌ، أُمٌّ، ابْنٌ، بَابٌ، دِيكٌ، جَهَنَّمُ، حَجَرٌ، حَمْزَةٌ، دَارٌ، زَحْمَةٌ، شَجَرَةٌ، صَمْتُ، عَيْنٌ، فَتَوَى، مَاءٌ، مَرِيْمٌ، نَارٌ، هَمْزَةٌ، يَحْيَى، يَوْمٌ.
۴. کلمات دارای علامت تأنیث و نوع علامت تأنیث را مشخص کنید:
 إِحْدَى، أُمٌّ، بَيْتٌ، حُبْلَى، حَسَنَاءٌ، حَوْزَةٌ، حَدِيْجَةٌ، دُنْيَا، رِيْحَانَةٌ، زَيْنَبٌ، سَمَاحَةٌ، سَمَاءٌ، شَاةٌ، شُورَى، صَحْرَاءٌ، عَاشُورَاءٌ، عُقَابٌ، عَمِيَاءٌ، غَضَبِيٌّ، وَدِيعَةٌ، نَخْلَةٌ، وَقْتُ، عَصَا، جَلْسَةٌ، ابْتِدَاءٌ.
۵. در عبارات زیر، اسم‌های مذکر و مؤنث را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید:
 ﴿وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلتَّنْظِيرِ﴾ . (شعرا: ۳۳)
 ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ﴾ . (ابراهیم: ۲۶)
 ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (آل عمران: ۱۸۵)
 الامام الصادق (علیه السلام): «أَنِّي لَا أَكُلُ عَلَى مَائِدَةٍ لَيْسَ فِيهَا خُضْرَةٌ»^۱

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۴۱۹.

ثنی

اسم به متصرف و غیرمتصرف تقسیم می‌شود. متصرف اسمی است که چهار نوع تصریف: «تثنیه، جمع، تصغیر و نسبت» را بپذیرد. در این درس، تعریف و شیوه ساختن **ثنی** بیان می‌شود.

۱. تعریف

«مفرد» اسمی است که بر یک **شیء** از «انسان یا حیوان یا هر چیز دیگری» دلالت می‌کند؛ مانند: رَجُل، جَمَل، کِتَاب و جاهل.

«**ثنی**» اسمی است که با افزودن علامت تثنیه: «ءِ اِنْ» (در حالت رفع) یا «ءِ یِنْ»^۱ (در حالت نصب و جر)، به آخر مفرد آن، بر دو چیز «متَّفِق در لفظ و معنا» دلالت می‌کند^۲ مانند:

رَجُلَانِ، رَجُلَيْنِ جَمَلَانِ، جَمَلَيْنِ

۱. باید یادآوری نمود که حرف «ن» در آخر ثنی، همانند تنوین در مفرد، هنگام اضافه حذف می‌شود؛ مانند:

﴿وَلَا تَمْلِكُنَّ عَيْنَاكَ إِلَّا مَا مَتَّعَنَا بِهِ﴾ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ ﴿طه: ۱۳۱﴾

۲. کلماتی مانند: «شَفَع» و «زَوْج»، که با ماده خود - نه با الحاق علامت تثنیه - بر دو چیز دلالت می‌کنند، ثنی نیستند.

۲. ملحق به مثنی

- دو دسته از کلمات، با وجود آنکه داخل در تعریف مثنی نیستند، علامت مثنی را می‌پذیرد:
۱. اسم‌هایی با ساختار مثنی؛ اما دال بر دو مصداق ناهمجنس؛ مانند: **أَبَوَان** (أَب و أُم) و **قَمَرَان** (قمر و شمس). این موارد که مفرد آنها در لفظ و معنا متفق نیستند، سماعی و از باب تغلیب هستند که یکی بر دیگری ترجیح داده شده و به صیغه مثنی درآمده است.^۱
 ۲. کلماتی همچون: «اثنان، اثنتان، کلا، کلتا» که از لفظ خود، مفرد ندارند؛ ولی بر دو چیز دلالت می‌کنند و علامت مثنی را می‌پذیرند.^۲

نکته

گاهی از مثنی، معنای «جمع» اراده می‌شود؛ مانند آیه: ﴿ثُمَّ أَجْعَلُ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾^۳ که گفته شده: «کرتین» به معنای «کرات» است.^۴

۱. هرچند برخی آن را تنهیه دانسته‌اند. (ر. ک: خالد بن عبدالله ازهری، شرح التصريح على التوضيح، ج ۱، ص ۶۶؛ رضی‌الدین استرآبادی، شرح الرضي على الكافية، ج ۲، ص ۱۷۲)

۲. «يلحق بالمثنى في إعرابه، ما جاء على صورة المثنى و لم يكن صالحاً للتجريد من علامته، و ذلك مثل «كلا و كلتا» مضافتين إلى الضمير و مثل «اثنين و اثنتين» و كذا ما تُثني من باب التغليب كـ«أَبَوَيْن».

(مصطفى غلاييني، جامع الدروس العربية، ج ۲، ص ۱۲)

۳. ملک: ۴.

۴. رضی‌الدین استرآبادی، شرح الرضي على الكافية، ج ۱، ص ۵۰؛ سید محمدحسین طباطبائی، الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۹، ص ۳۵۱.

۳. شیوه ساخت مثنی

از آنجاکه علامت تثنيه، به آخر اسم مفرد افزوده می‌شود و انتهای اسم نیز برحسب نوع آن (صحیح، شبه‌صحیح، منقوص، مقصور و ممدود) متفاوت است، غالب قواعد ساخت مثنی، در چارچوب این اقسام مطرح می‌شود.

۱. در اسم‌های صحیح، شبه‌صحیح و نیز منقوصی که لام‌الفعل آن حذف نشده باشد، بدون هیچ تغییری، علامت تثنيه به آخر آنها اضافه می‌شود؛ مانند:

رَجُلٌ ← رَجُلَانِ
 دَلُو ← دَلَوَانِ
 الْقَاضِي ← الْقَاضِيَانِ

۲. اسم مقصوری که لام‌الفعل آن حذف نشده است، اگر دارای سه حرف و الف آن نیز منقلب از واو باشد، به اصل خود بازمی‌گردد؛ مانند: الْعَصَا ← الْعَصَوَانِ^۱
 در غیر این صورت،^۲ الف به یاء تبدیل می‌شود؛ مانند:

الْهُدَى ← الْهُدَيَانِ الْمُرْتَضَى ← الْمُرْتَضَيَانِ
 الْمُسْتَعْلَى ← الْمُسْتَعْلَيَانِ غَضِبَ ← غَضِبَيَانِ

۳. در اسم منقوص یا مقصوری که لام‌الفعل آن به جهت التقاء ساکنین حذف شده باشد، لام‌الفعل محذوف برمی‌گردد؛ مانند:

قَاضٍ ← قَاضِيَانِ

۱. از آنجا که «الف» حرکت پذیر نیست، جهت الحاق فتحه در ابتدای علامت تثنيه به آخر اسم مقصور، الف را به حرف قبل از قلب به الف، بر می‌گردانیم.

۲. شامل این موارد:

- اسم سه‌حرفی و الف آن، منقلب از «ی» باشد؛

- اسم دارای بیش از سه حرف باشد؛ اعم از آنکه اصلش «ی» باشد یا «و».

عَصاً ← عَصَوَانِ

۴. در اسم ممدود:

- اگر همزه آن اصلی باشد، هیچ تغییری در آن رخ نمی‌دهد؛ مانند:

قَزَاء ← قَزَاءَانِ

- اگر همزه، علامت تأنیث باشد، به واو تبدیل می‌شود؛ مانند:

حَمْرَاء ← حَمْرَاوَانِ

- اگر همزه آن منقلب باشد، در آن دو وجه جایز است: بدون تغییر یا قلب به واو (وجه اول، بهتر است)؛ مانند:

دُعَاء ← دُعَاءَانِ و دُعَاوَانِ إِهْدَاء ← إِهْدَاءَانِ و إِهْدَاوَانِ

۵. در اسم‌های ثلاثی محذوف‌اللام، لام‌الفعل بر نمی‌گردد و کلمه به صورت فعلی خود علامت تثنیه را می‌پذیرد؛ مانند:

يَد	←	يَدَانِ	←	إِثْنَانِ
فَمٌ ^۱	←	فَمَانِ	←	لُغْتَانِ
دَمٌ	←	دَمَانِ	←	سَنَتَانِ

نکته

در دو کلمه «أَب» و «أَخ»، با بازگشت لام‌الفعل، اسم به اصل خود بازگردانده می‌شود: أَبَوَانِ، أَخَوَانِ.^۲

۱. الْقَمُّ وَالْقُمُّ وَالْقِمُّ مِنَ الْإِنْسَانِ: ما يفتتح للتكلم وتناول الأُطعمة؛ هو في أصل وضعه: «قَوَّة».

۲. در تثنیه حَم و هَن، بازگشت لام‌الفعل جایز است: حَمَوَانِ و هَنَوَانِ.

هم‌اندیشی

تفاوت معنایی «کلا» و «کلتا» در صورت اضافه به اسم ظاهر
مانند: ﴿كَلَّا الْجَنَّتَيْنِ ءَأَنْتَ أَكْلُهُمَا﴾^۱ و اضافه به ضمیر مانند:
﴿إِمَّا يَلُغْنَ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا﴾^۲ چیست؟

پرسش و تمرین

۱. چرا کلمات «اثنان، اثنتان، کلا و کلتا» مثنای حقیقی شمرده نمی‌شوند؟
۲. آیا کلمات «حُنین، حِیتان و جَوْلان» مثنی هستند؟ چرا؟
۳. چرا در کلماتی مانند «عَصَوان و هُدیان»، واو و یاء متحرک ماقبل مفتوح، به الف تبدیل نشده است؟
۴. مثنای کلمات زیر را بنویسید:
دار، هدی، رام، الرضا، سماء، صحراء، صفراء، ضاربۃ، هبۃ، المفتی، المستدعی، مسجد،
المسعی، المعنی، نام، الهادی، الکبری، کُرة.
۵. در عبارات زیر، الفاظ مثنی را مشخص کنید و مفرد آنها را بنویسید:
﴿وَآتِلْ عَلَيْهِم نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا﴾ (مائده: ۲۷)

۱. کهف: ۳۳.

۲. اِسرائ: ۲۳.

﴿كَلَّمَا الْجَنَيْنِ ءَاثَتْ أَكْهَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا﴾ (كهف: ۳۳)

الامام الصادق (علیه السلام): «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً: أداءُ الأمانةِ إلى البرِّ والفاجرِ وِ

الوفاءُ بالعهدِ للبرِّ والفاجرِ وِ بُرِّ الوالدینِ برِّینِ کَلَّمَا أَوْفَجَرینِ»^۱

الامام الصادق (علیه السلام): «رُكْعَتَانِ یُصَلِّیهُمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِینَ رُكْعَةً یُصَلِّیهَا أَعَزَبُ»^۲

الامام الباقر (علیه السلام): «... رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَ أَلْفَ بَیْنٍ وَبَیْنٍ لَنَا، یَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِینَ تَأَلَّفُوا وَتَعَاطَفُوا»^۳

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۴۱۳.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴ ص ۶.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۷.

جمع سالم

پس از آشنایی با اسم مثنی و احکام آن، در این درس با جمع سالم و اقسام و احکام آن آشنا می‌شویم.



۱. تعریف جمع

«جمع» اسمی است که بر بیشتر از دو چیز متفق در لفظ و معنا دلالت کند که یا به انتهای مفرد آن، علامت جمع افزوده شده و یا تغییری در بنای مفرد آن پدید آمده است. جمع در حالت اول، «جمع سالم» و در حالت دوم، «جمع مکسر» نامیده می‌شود.

۲. اقسام جمع سالم

این جمع که اغلب بنای مفرد آن، «سالم» باقی می‌ماند، دارای دو قسم است: جمع سالم مذکر و جمع سالم مؤنث.

۱. گاه برای تسهیل در گفتار، در بناء مفرد جمع سالم، تغییر جزئی رخ می‌دهد که این، مانع از نام‌گذاری آن به جمع سالم نمی‌شود؛ مانند: حشرة ← حشرات.

۳. جمع سالم مذکر^۱

این جمع با افزودن علامت: «ئ وُنَ» (در حالت رفع) یا «ئِینَ» (در حالت نصب و جر)^۲ به انتهای مفرد ساخته می‌شود؛ مانند:

مُسْلِمُونَ، مُسْلِمِينَ و نیز: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳

شرایط ساخت جمع سالم مذکر

ساخت «جمع سالم مذکر»، در گرو احراز شرایط زیر در مفرد آن است:

۱. مذکر باشد؛
۲. عاقل باشد؛
۳. خالی از «تاء تأنیث» باشد؛
۴. «عَلَمٌ»^۴ یا «وصف»^۵ باشد؛

۱. «جمعُ المذکرِ السالمُ ما يدل على أكثر من اثنين، بسبب زیادة معینة فی آخره أغنت عن عطف المفردات المتماثلة فی المعنی و الحروف و الحركات بعضها على بعض. المراد بالسالم ما سلم فیهِ صیغة المفرد و ذلک بأن یبقی المفرد على حاله بعد الجمع لا یدخل حروفه تغییر فی نوعها أو عددها أو حركاتها إلا عند إعلال، نحو: المصطفون». (عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۱۲۵)

۲. «ن» در انتهای جمع سالم مذکر، همانند تنوین در مفرد، هنگام اضافه حذف می‌شود؛ مانند:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ﴾ (أنعام: ۹۳)

۳. آل عمران: ۲۸.

۴. اسم‌های علم مرکب مانند: سیبویه، جمع سالم مذکر ندارند.

۵. در وصف شرط است که: یا أفعُل تفضیل باشد؛ مانند: أعلم ← أعلمون و أعلمین؛ یا صفتی باشد که با تاء، مؤنث می‌شود؛ مانند: عابد ← عابدون و عابدین؛ بنابراین کلماتی همچون: أَحْمَر، جَوَعان و جَرِیح، جمع سالم مذکر ندارند.

مانند: مُحَمَّد ← مُحَمَّدُونَ و مُحَمِّدِينَ

عَالِم ← عَالِمُونَ و عَالِمِينَ

از این رو کلماتی همچون: زینب، حائض، کتاب، قَرَس، صاهل،^۱ حَمْزَة، عَالَمَة و رَجُل، به دلیل نداشتن دست کم یکی از شرایط بالا، جمع سالم مذکر ندارند.

نکته

چنان که گذشت، «مفرد غیر عاقل»، جمع سالم مذکر ندارد؛ اما گاه، یکی از امور اختصاصی عاقل به آن نسبت داده می شود که در نتیجه می توان آن را به گونه «سالم» جمع بست؛ مانند:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾^{۲۰}.

ملحق به جمع سالم مذکر

کلماتی همچون: «عِشْرُونَ تا تِسْعُونَ، عَلَيُّونَ،^۳ أُولُو،^۴ أَرْضُونَ، سِنُونَ،^۵ عَالَمُونَ،^۶ بَنُونَ و أَهْلُونَ»^۷ که خارج از قلمرو تعریف جمع سالم مذکر یا فاقد برخی شرایط آن هستند و با این

۱. وَصَفٌ لِلْقَرَسِ.

۲. یوسف: ۴. نکته فوق در اسناد فعل جمع مذکر، به غیر عاقل نیز مطرح است؛ مانند: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (انبیاء: ۳۳)

۳. عَلَيُّونَ: اسْمٌ لِأَعْلَى الْجَنَّةِ.

۴. أُولُو: اصحاب؛ لا واحد له من لفظه.

۵. سِنُونَ و سَنَوَات: جمعُ السَّنَةِ.

۶. در وجه الحاق «عالمون» به جمع سالم مذکر، آرای متنوعی بیان شده است؛ از جمله اینکه: این واژه به معنای عقلا بوده، مفرد آن «عالم» نیست؛ زیرا «عالم» شامل غیر عاقل نیز می شود.

۷. أَهْل ج أَهْلُونَ و أَهَالٍ: العشيرة و ذوو القربى.

حال، در سیمای ظاهری و اعراب، با این جمع تشابه دارند، «ملحقات جمع سالم مذکر» نامیده می‌شوند.

کیفیت ساخت جمع سالم مذکر

۱. شیوه ساخت این جمع در اسماء صحیح، شبه‌صحیح و ممدود، همانند ساخت تثنیه است؛ مانند:

أَكْبَر ← أَكْبَرُونَ، أَكْبَرِينَ

شَافِعِي ← شَافِعِيُونَ، شَافِعِيِينَ

قَرَاء ← قَرَأُونَ، قَرَأِينَ

۲. در اسم منقوص، به دلیل اجرای قواعد اعلال، حرف «ی» حذف می‌شود؛ مانند:

القَاضِي ← القَاضِيُونَ ← القَاضِيُونَ ← القَاضِيُونَ

القَاضِي ← القَاضِيِينَ ← القَاضِيِينَ ← القَاضِيِينَ

۳. در اسم مقصور، در اثر اجرای قواعد اعلال، حرف «ا» حذف می‌شود؛ مانند:

المُصْطَفَى ← المُصْطَفِيُّونَ ← المُصْطَفِيُّونَ ← المُصْطَفِيُّونَ

المصْطَفَى ← المصْطَفِيِينَ ← المصْطَفِيِينَ ← المصْطَفِيِينَ

از جمله در: ﴿وَأَيُّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْآخِرِينَ﴾^۲

۱. از آنجا که «الف» حرکت پذیر نیست، هنگام الحاق علامت جمع به آخر اسم مقصور، آن را به حرف قبل از قلب، برمی‌گردانیم.

۴. جمع سالم مؤنث^۱

جمع سالم مؤنث، با افزودن علامت: «ء ات» به آخر مفرد (با شرایطی که خواهد آمد) ساخته می‌شود؛ مانند: زَيْبٌ ← زَيْبَاتٌ

اگر مفرد، به «تاء» تأنیث ختم شود، هنگام افزودن علامت جمع، آن «تاء» حذف می‌شود؛ مانند: مُسْلِمَةٌ ← مُسْلِمَاتٌ

البته «الف» و «تاء» باید هر دو زائد باشند و اگر «الف» زائد و «تاء» اصلی باشد - مانند: أُنْثَى، أَصَوَاتٌ و أَوْقَاتٌ - یا «تاء» زائد و «الف» اصلی باشد - مانند: قُضَاةٌ، زَوَاةٌ و هُدَاةٌ - این کلمات، نه جمع سالم مؤنث، که جمع مکسر هستند و بحث آن در ادامه خواهد آمد.

ملحق به جمع سالم مؤنث

کلماتی همچون: «عَرَفَاتٌ»، «أُولَاتٌ»، «أَخَوَاتٌ» و «بَنَاتٌ» که خارج از تعریف جمع سالم مؤنث هستند، اما تشابه ظاهری و اعرابی با آن دارند، «ملحق به جمع سالم مؤنث» شمرده می‌شوند.

موارد ساخت جمع سالم مؤنث

تنها مفردهایی می‌توانند به صورت جمع سالم مؤنث درآیند که جزء یکی از موارد زیر باشند:^۲

۱. اعلام مؤنث؛ مانند: زَيْبٌ ← زَيْبَاتٌ

۲. اسم‌هایی که دارای تاء تأنیث هستند (حتی اگر بر مذكر اطلاق شوند)^۳؛ مانند:

۱. برای این نوع جمع، نام «جمع با الف و تاء زائد» پیشنهاد شده است؛ زیرا گاهی مذكر نیز با این علامت جمع بسته می‌شود؛ مانند: مُعَاوِيَةٌ ← مُعَاوِيَاتٌ؛ مَنسُوجٌ ← مَنسُوجَاتٌ.
۲. البته موارد دیگری نیز وجود دارد که به دلیل کاربرد کمتر، ذکر نشده است.
۳. برخی کلمات منتهی به تاء تأنیث، جمع سالم مؤنث ندارند و تنها به صورت جمع مکسر به کار می‌روند؛ نظیر: أُمَّةٌ ← إِمَاءٌ؛ أُمَةٌ ← أُمَمٌ؛ شَفَّةٌ ← شِفَاهٌ؛ شَاةٌ ← شِيَاهٌ؛ قُلَّةٌ ← قُلَلٌ؛ مِلَّةٌ ← مِلَلٌ.

شَجَرَة ← شَجَرَات معاوية ← معاويات

۳. اسم‌هایی که دارای الف تأنیث هستند؛^۱ مانند:

الْكُبْرَى ← الْكُبْرِيَات صَحْرَاء ← صَحْرَاوَات

۴. صفت غیر عاقل؛ مانند:

منسوج ← منسوجات مشروب ← مشروبات دُرِّيْهِمْ ← دُرِّيْهِمَات

۵. مصدر غیر ثلاثی مجرد؛ مانند:

تَصَرَّف ← تَصَرُّفَات تَنْبِيْه ← تَنْبِيْهَات^۲

کلماتی مانند: اُمّهات (جمع اُم) و سماوات (جمع سماء) از موارد سماعی جمع سالم مؤنث هستند.

شیوه ساخت جمع سالم مؤنث

۱. شیوه ساخت و تغییرات در اسم‌های صحیح، شبه‌صحیح، منقوص، مقصور و ممدود، همانند تنبیه است؛ مانند:

بُشْرَى ← بُشْرِيَّات صحراء ← صحراوات

۲. کلمات منتهی به «تاء» تأنیث، اگر بر وزن «فَعْلَة»^۳ نباشند، پس از حذف «تاء»، مشمول

ضابطه «۱» می‌شوند؛ مانند:

والِدَة ← والِدَات حَنْفِيَّة ← حَنْفِيَّات هَادِيَة ← هَادِيَّات

صَلَاة ← صَلَوَات فَتَاة ← فَتَيَّات

۱. برخی گفته‌اند: «فَعْلَى» (مؤنث «فَعْلَان») و «فَعْلَاء» (مؤنث «أَفْعَل») جمع سالم ندارد.

۲. برخی این دسته را از مصادیق قسم دوم برشمرده‌اند و برای نمونه، مفرد «تَصَرُّفَات» را «تَصَرُّفَة» (مصدر

مژه) دانسته‌اند. (رضی‌الدین استرآبادی، شرح‌الرضی علی الکافیة، ج ۳، ص ۳۸۸)

۳. به فتح، کسر و ضم فاء‌الفعل.

۳. کلمات منتهی به تاء تأنیث که بر وزن «فُعْلَة» هستند، اغلب به صورت ذیل جمع بسته

می‌شوند:

الف) اگر «وصف» یا «مضاعف» یا «اجوف» باشند، بدون تغییر در عین‌الفعل جمع بسته می‌شوند؛ مانند:

صَعْبَة ← صَعَبَات	صُلْبَة ^۱ ← صُلْبَات	صِفْرَة ^۲ ← صِيفِرَات
جَدَّة ← جَدَّات	شِدَّة ← شِدَّات	عُدَّة ^۳ ← عُدَّات
رَوْضَة ← رَوْضَات	بِيعَة ← بِيعَات	سُورَة ← سُورَات

ب) در سایر موارد:

- اگر بر وزن «فُعْلَة» باشند، عین‌الفعل آنها در جمع، مفتوح می‌شود؛ مانند:

قَطْعَة ← قَطَّعَات	وَرْطَة ^۴ ← وَرَطَات	غَزْوَة ← غَزَوَات
---------------------	---------------------------------	--------------------

- اگر بر وزن «فِعْلَة» یا «فُعْلَة» باشند، در عین‌الفعل آنها سه حالت: سکون، فتح و تبعیت از

فاء‌الفعل جایز است؛ مانند:

جِلْسَة ← جِلْسَات، جِلْسَات، جِلْسَات	حُجْرَة ← حُجَرَات، حُجَرَات، حُجَرَات
عُرْوَة ← عُرَوَات، عُرَوَات، عُرَوَات	

البته در معتل‌اللام بر وزن «فِعْلَة» - مانند رِشْوَة و فِدْيَة - و معتل‌اللام یائی بر وزن «فُعْلَة» -

مانند مُنْيَة - تبعیت جایز نیست.

۱. الصُّلْب: الشيء الغليظ الشديد.

۲. الصِّفْر: الخالي.

۳. العُدَّة: ما أُعِدَّ لحوادث الدهر من المال و السلاح.

۴. الوَرْطَة: المهلكة.

۴. معمولاً در کلمات ثلاثی محذوف اللام، اگر مفتوح الفاء باشند، لام الفعل برگردانده می‌شود و در غیر این صورت، لام الفعل باز نخواهد گشت؛ مانند:

سَنَة ← سَنَوَات فِتْنَة ← فِتَنَات لُغَة ← لُغَات

هم‌اندیشی

۱. آیا جمع بستن عَلم با حفظ معنای علمیت، ممکن است؟
۲. آیا کلماتی مانند: سؤال و کمال، جمع سالم مؤنث دارند؟
چرا؟

پرسش و تمرین

۱. جمع سالم را تعریف کنید.
۲. از کلمات زیر - در صورت داشتن شرایط - جمع سالم مذکر بسازید و اگر ممکن نیست، علت آن را بیان نمایید:
عیسی، کتاب، سعید، حمزه، مُزْضِع، قلم، الْأَعْلَى، رسول، الرِّضَا، طَبِيبَة، جُمُعَة، الغازی، رَجَاء، أَكْمَل، مهدی، جَرِیح، خلیفه، زُهِیر، موسی، الْمُرتَضی.
۳. از کلمات زیر - در صورت احراز شرایط - جمع سالم مؤنث بسازید و اگر ممکن نیست، علت آن را بیان نمایید:
عَذْرَاء، خُطُوَة، عابد، طُلَمَة، حَسْرَة، قُبَّة، تَأْلِیف، عَالِمَة، الْعُظْمَى، سَجْدَة، عطشی، رِشْوَة، اجتماع، زَوْجَة، غازی، صُغْرَى، فِقْرَة، بنت، ثَوْرَة، منصوب، قِطْعَة، مَأْكُول.
۴. در عبارات زیر، جمع‌های سالم را مشخص کنید:

﴿وَرَاءَ الْمَجْرُمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا﴾. (كهف: ۵۳)

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّكِرِينَ﴾. (هود: ۱۱۴)

﴿وَبَلِّغْ لِلْمُطَفِّفِينَ﴾. (مطففين: ۱)

الرسول الاعظم ﷺ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْ أُمَّتِي فَتَوَاضَعُوا لَهُمْ وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَكَبِّرِينَ فَتَكَبَّرُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ ذَلِكَ لَهُمْ مَذَلَّةٌ وَصِغَارٌ»^۱

۱. وِزَام بن أبي فراس، تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۱، ص ۲۰۱.

جمع مکسر

جمع برخی اسماء در زبان عربی، به صورت مکسر است. در این درس، با اوزان جمع مکسر و برخی اصطلاحات مرتبط با جمع آشنا می‌شویم.



۱. جمع مکسر

هر گاه در اثر جمع بستن اسمی، در بنای مفرد آن تغییراتی رخ دهد، آن جمع را «جمع مکسر» می‌نامند؛ تغییراتی مانند:

- | | | | |
|--------|---|-----------|--------------------------------|
| کِتَاب | ← | کُتُب | ۱. کم شدن برخی از حروف: |
| ثَوْب | ← | أَثْوَاب | ۲. زیاد شدن برخی از حروف: |
| غَلَام | ← | أَغْلَمَة | ۳. کم و زیاد شدن برخی از حروف: |
| أَسَد | ← | أُسْد | ۴. فقط تغییر حرکات حروف: |

گاهی نیز وزن اسم مفرد و جمع مکسر آن، یکسان است؛ مانند: «فُلُک»: ^۱ ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ

وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾ ^۲ ﴿وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ﴾ ^۳

اوزان جمع مکسر، پرشمار است و برای تشخیص آنها اغلب باید به کتب لغت مراجعه کرد.^۴

۱. برخی «فُلُک» را اسم جمع دانسته‌اند. (امیل بدیع یعقوب، موسوعة النحو و الصرف و الإعراب، ص ۶۳)

۲. شعراء: ۱۱۹.

۳. فاطر: ۱۲.

۴. «إعلم أن جموع التکسیر أكثرها محتاج الى السماع و قد يغلب بعضها في بعض أوزان المفرد». (رضی -

الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۲، ص ۸۹)

مهم ترین این اوزان عبارتند از:

وزن	مثال
أَفْعُلْ	أَغْنَيْنَ (عَيْن)، أَفْلُسَ (فَلَس)، أَذْرَعَ (ذَرَعَ)، أَلْسَنَ (لَسَن)
أَفْعِلْهَ	أَغْذِيَهَ (غِذَاء)، أَذْوِيَهَ (ذَوَاء)، أَسْئَلَهَ (سُؤَالَ)، أَئِمَّهَ (إِمَام)، أَعْرَهَ (عَزِيز)
فِعْلهَ	وَلَدَهَ (وَلَد)، غَلَمَهَ (غَلَام)، فِتْنَهَ (فَتَى)، إِخْوَهَ (أَخ)
أَفْعَال	أَتَوَابَ (تَوَاب)، أَغْنَقَ (عُنُق)، أَبْطَالَ (بَطْل)، أَيْتَامَ (يَتِيم)، أَصْحَابَ (صَاحِب)
فُعْل	أَسَدَ (أَسَد)، حُمَرَ (أَحْمَر)، حُورَ (حَوْرَاء)
فُعْل	كُتِبَ (كِتَاب)، صُبِرَ (صَبْر)، نُذِرَ (نَذِير)، نُجِبَ (نَجِيب)، خُشِبَ (خَشَب)
فُعْل	عُرِفَ (عُرْفَة)، حُجِّجَ (حُجَّة)، فُرِيَ (قُرْبَة)، حُلِيَ (جِلْيَة)، صُعِرَ (صُغْرَى)
فِعْل	بَدَعَ (بِدْعَة)، قَطَعَ (قِطْعَة)، خَيَّمَ (خَيْمَة)
فُعْلَهَ	زُمَاهَ (رَامِي)، قُضَاهَ (قَاضِي)، دُعَاهَ (دَاعِي)
فُعْلَهَ	كَفَرَهَ (كَافِر)، طَلَبَهَ (طَالِب)، وَرَثَهَ (وَارِث)، سَادَهَ (سَيِّد)
فُعَال	كُفَّارَ (كَافِر)، طُلَّابَ (طَالِب)، وَرَثَاتَ (وَارِث)، تُجَّارَ (تَاجِر)
فِعَال	يَحَارَ (يَحْر)، رَجَالَ (رَجُل)، كِرَامَ (كَرِيم)، نَدَامَ (نَدَمَان، نَدْمَانَة، نَدْمِي)
فُعُول	عُلُومَ (عِلْم)، عُيُونَ (عَيْن)، جُنُودَ (جُنْد)، دُكُورَ (ذَكَر)، شُهُودَ (شَاهِد)
فِعْلَان	شَجَعَانِ (شَجَاع)، صَبِيَانِ (صَبِي)، فِتْيَانِ (فَتَى)، غُلَمَانِ (غَلَام)
فُعْلَان	شُجْعَانِ (شَجَاع)، بُلْدَانِ (بَلَد)، شُبَّانِ (شَاب)، سُودَانِ (أَسُود)
فُعْلَى	مَرْضَى (مَرِيض)، مَوْتَى (مَيِّت)، هَلَكَى (هَالِك)، أَسْرَى (أَسِير)
فُعَالَى	فَتَاوَى (فَتَوَى)، صَحَارَى (صَحْرَاء)، هَدَايَا (هَدِيَه)
فُعَالَى	كَسَالَى (كَسَلَان)، أَسَارَى (أَسِير)، سُكَارَى (سَكْرَان)
فُعْلَاء	كُرْمَاءَ (كَرِيم)، أَسْرَاءَ (أَسِير)، صُلَحَاءَ (صَالِح)، عُلَمَاءَ (عَالِم، عَلِيم)
أَفْعِلَاءَ	أَشْدَاءَ (شَدِيد)، أَنْبِيَاءَ (نَبِيّ)، أَوْلِيَاءَ (وَلِيّ)، أَتْقِيَاءَ (تَقَى)
فُؤَاعِلِ	فُؤَاظِمَ (فَاطِمَة)، طُؤَالِقَ (طَالِق)، عُؤَالِمَ (عَالَم)، جُؤَاهِرَ (جَوْهَر)
فُعَالِلِ	دُرَاهِمَ (دِرْهَم)، وَسَاوِسَ (وَسُوسَة)، سَفَارِجَ (سَفَرَجَل)
مَفَاعِلِ	مَسَاجِدَ (مَسْجِد)، مَعَاشِ (مَعِيشَة)، مَنَافِعَ (مَنْفَعَة)
فُعَالِيلِ	قِرَاطِيسَ (قِرْطَاس)، عَصَافِيرَ (عُصْفُور)، فِرَادِيسَ (فِرْدَوْس)
مَفَاعِيلِ	مَفَاتِيحَ (مِفْتَاح)، مَسَاكِينَ (مَسْكِين)، مَشَاهِيرَ (مَشْهُور)

نکات

۱. برخی از اسم‌های مفرد، دارای بیش از یک جمع مکسر هستند؛ مانند:

شریف ← شُرَفَاء، أَشْرَاف بحر ← بُحُور، بِحَار، أَبْحُر

جاهل ← جَهْلَةٌ، جُهْلٌ، جُهَالٌ، جُهَلَاء

۲. هرگاه «اجوف واوی»، بر وزن «فَعَال» جمع بسته شود، «واو» به «یاء» تبدیل می‌شود؛

مانند:

ثَوْب ← ثَوَاب ← ثِيَاب رَوْضَة ← رَوَاض ← رِياض

۳. بسیاری از اسم‌های مفرد که مشمول تغییرهای صرفی (اعلال، ابدال، حذف و...) شده‌اند، هنگام ساختن جمع مکسر، به «اصل خود» بازمی‌گردند؛ مانند:

مَيِّت^۱ ← أَمْوَات ماء^۲ ← مِيَاه أَخ ← إِخْوَان، إِخْوَة

۲. جمع قَلَه و کثره

جمع مکسر، دو گونه است: قَلَه و کثره.

از بین اوزان جمع مکسر، چهار وزن «أَفْعَل، أَفْعَلَةٌ، فِعْلَةٌ و أَفْعَال» به «جمع قَلَه» معروف‌اند که در صورت عدم وجود قرینه، اغلب بر سه تا ده (فرد از مفرد) دلالت می‌کنند.

بقیه اوزان، «جمع کثره» هستند که در صورت عدم وجود قرینه، اغلب بر بیشتر از ده (فرد از مفرد)^۳ دلالت می‌کنند.

۱. اصل مَيِّت، «مَيِّتٌ» است.

۲. اصل ماه، «مَوّه» است.

۳. رضی‌الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۱۹۱؛ عبدالله بن عقیل همدانی، شرح ابن‌عقیل، ج ۲، ص ۴۵۲؛ برخی معتقدند جمع کثره، بر سه به بالا دلالت می‌کند.

البته این تفکیک تنها در حالتی است که یک مفرد، با هر دو وزن «قلّه» و «کثره» جمع بسته شود. در نتیجه اسم‌هایی که تنها دارای یکی از دو وزن یاد شده باشند، بر سه به بالا دلالت دارند؛ برای نمونه، شهر به دو صورت **أَشْهُر** و **شُهُور** جمع بسته می‌شود که در آیه: ﴿فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ جمع قله است و بر کمتر از ده تا دلالت می‌کند و در آیه: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا﴾^۲ جمع کثره و دال بر بیش از ده تا است.

گاهی اوزان جمع «قلّه» در جمع «کثره» به کار می‌روند؛ مانند: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ﴾^۳ ﴿شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ﴾^۴ و ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ﴾^۵؛ همان‌گونه که گاه، اوزان جمع کثره در جمع قله به کار می‌روند؛ مانند: ﴿وَالْمُطَلَقَاتُ يَرْبِضْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾^۶

نکته

قواعد اعلال «اجوف»، در صیغه‌های جمع قله جاری نمی‌شود؛ مانند:

أَدُور (جمع دار)، **أَعْيُن** (جمع عین)، **أَحْوَال** (جمع حال)

۱. توبه: ۵.

۲. توبه: ۳۶.

۳. غافر: ۱۹.

۴. نحل: ۱۲۱.

۵. لقمان: ۲۷.

۶. بقره: ۲۲۸.

۳. جمع الجمع

گاهی جمع مکسر، **سَمَاعاً** دوباره جمع (مکسر یا سالم) بسته می‌شود که به آن «**جمع الجمع**» می‌گویند. برخی غرض از آن را مبالغه در تکثیر یا اشاره به مجموعه‌های گوناگون دانسته‌اند؛^۱ مانند:

کَلْب	←	أَكْلَب	←	أَكَالِب
بَيْت	←	بُيُوت	←	بُيُوتَات
نَاكِس ^۲	←	نَوَاكِس	←	نَوَاكِسُون

در آیه: ﴿وَلَوْ نَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ﴾^۳ **أَقَاوِيل** جمع **أَقْوَال** و آن نیز جمع **قَوْل** است.

۴. صیغه منتهی الجموع

از میان اوزان جمع مکسر، به دو وزن «**مَفَاعِل**» و «**مَفَاعِيل**» و نیز اوزان مماثل این دو، «**صیغه منتهی الجموع**» گفته می‌شود؛^۴ مانند اوزان: **فَعَالِل** (دَراهِم)، **فَعَالِيل** (قَراطِیس)، **أَفَاعِل** (أَکابر)، **أَفَاعِل** (احادیث)، **فَوَاعِل** (جَوَاهِر)، **فَوَاعِل** (طَواوِیس)، **تَفَاعِل** (تَجَارِب)، **تَفَاعِل** (تکالیف)، **فَعَالِی** (فتاوی)، **فُعَالِی** (کُسالِی).

۱. موفق‌الدین بن یعیش، شرح المفصل، ج ۵، ص ۷۴؛ علی بن محمد اشمونی، شرح الاشمونی علی الالفیه، ج ۴، ص ۱۵۲.

۲. الناکِس: الرَّجُلُ المَطْأُطُ رَأْسُهُ.

۳. حاقه: ۴۴.

۴. علت این نام‌گذاری، آن است که نمی‌توان این کلمات را دوباره جمع مکسر بست: «تسمی صیغه منتهی الجموع، بـ«الجمع المتناهی» أيضاً، لانتهاه الجمع الیها، فلا يجوز أن یجمع بعدها مرة أخرى؛ بخلاف کثیر غیرها من جموع التکسیر، فانه قد یجمع». (عباس حسن، النحو الوافی، ج ۴، ص ۲۰۳)

۵. اسم جمع

اسم‌هایی که بر یک مجموعه دلالت می‌کنند؛ اما از لفظ خود، مفرد ندارند، «اسم جمع» نامیده می‌شوند؛ مانند: قوم، ناس، قبیله (مفرد هر کدام: رجل یا امرأة)، غنم (مفرد آن: شاة)، ایل (مفرد آن: جمل یا ناقه)، خیل (مفرد آن: فرس).^۱

این کلمات، به اعتبار لفظ، مفرد و به اعتبار معنا، جمع هستند و بنابراین می‌توان هر دو اعتبار را برای آنها در نظر گرفت؛ مانند: القوم سار یا ساؤوا.

۶. اسم جمعی جنس

اسمی که دارای معنای جمع است و با اضافه کردن «تاء تأنیت» یا «یاء مشدد» به انتهای آن، بر مفرد دلالت می‌کند، «اسم جمعی جنس» نامیده می‌شود؛ مانند:

شَجَرَة ← شَجَر ثِقَاحَة ← ثِقَاح دَجَاجَة ← دَجَاج
يَهُودِيّ ← يَهُود عَرَبِيّ ← عَرَب أَعْرَابِيّ ← أَعْرَاب

نکته

به اسمی که با یک لفظ، بر کم و زیاد دلالت می‌کند، «اسم افرادی جنس» گفته می‌شود؛ مانند: عسل، ماء، تراب.

هم‌اندیشی

شباهت و تفاوت معنایی اسم جمع با اسم جمعی جنس

چیست؟

۱. برخی از لغت‌شناسان، کلماتی مانند: رُكْب (جمع راکب) و صَحْب (جمع صاحب) را اسم جمع شمرده‌اند؛ زیرا بر وزن هیچ یک از اوزان مشهور جمع مکسر نیستند. (محمد بن محمد زبیدی، تاج‌العروس، ذیل واژه‌ها)

پرسش و تمرین

۱. علت نام‌گذاری جمع مکسر به این نام چیست؟
۲. روش مطمئن برای تعیین جمع مکسر کلمات چیست؟
۳. صیغه منتهی الجموع را تعریف کنید.
۴. در کلمات زیر، جمع، اسم جمع، اسم جمعی جنس، جمع‌الجموع و صیغه منتهی‌الجموع را مشخص کنید:
 أكاذيب، قُرُوء، إِبِل، أسواق، أعراب، أعضاء، أعمدة، أقيسة، سكاكين، قَبيلة، إناث، أنامل،
 أماكن، أيدي، أيادي، أناجيل، طائفة، جُند، جيش، حوادث، أكالب، عبيد، عيدان، صواحبات،
 قبور، كرام، مراحم، معادن، معشر، مفاتيح، نسوان، نساء، نسوة.
۵. جمع مکسر اسم‌های زیر را بنویسید:
 أسبوع، ثقل، ثلثة، جريمة، حامي، حُجرة، حَمَل، حوَّاء، حوزة، حَيَّران، دُعاء، دعوى،
 زهراء، ساعي، صُورة، طعام، عِبرة، علم، غِرْبال، قِطعة، قَلْعَة، قَلَم، كاتب، مَعْبَر، مَعيشة،
 نَدمان، هَرَم.
۶. مفرد جمع‌های قرآنی زیر را بنویسید:
 أساطير، أساور، أمتعة، قوارير، أقفال، جبال، رُحماء، مقامع، مقاليد، أباريق، سرائر، زرايى،
 أرحام، ربائب، خُدود، أرجل، وُجوه، بُكم، جُدُر، حُجور، بَرَزَة، أحبار، سلاسل

۷. در عبارات زیر، کلمات جمع را مشخص نمایید و مفرد هر یک را بیان کنید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ
عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾ (مائده: ۶)

﴿مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ
السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ (حشر: ۷)

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا﴾ (فرقان: ۶۴)
الرسول الاعظم ﷺ: «أشرف أمتي حملة القرآن وأصحاب الليل»^۱
امیر المومنین ﷺ: «إن هذه القلوب تمل كما تمل الأبدان فابتغوا لها طرائف الحكمة»^۲
الامام السجاد ﷺ: «رأيت الخير كله قد اجتمع في قطع الطمع عما في أيدي الناس»^۳
الامام الباقر ﷺ: «صلة الأرحام تزكي الأعمال وتدفع البلوى وتنجي الأموال وتُنسئُ له في عمره و
توسّع في رزقه وتجبّ في أهل بيته فليثق الله وليصل رحمه»^۴

۱. اسماعیل معزی، جامع احادیث الشيعة، ج ۷، ص ۱۰۲.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۹۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۸۲.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۸۷.

نسبت

یکی از حالات اسم متصرف، منسوب شدن آن است که در این درس، با تعریف و تغییرات لفظی کلمه **منسوب** آشنا می‌شویم.



۱. تعریف منسوب

«منسوب» اسمی است که به جایی، کسی یا چیزی منتسب باشد و شیوه ساخت آن، مکسور کردن حرف آخر اسم و اضافه کردن «**یاء مشدّد**» به انتهای آن است؛ مانند:

نَجَف ← نَجَفِي مُحَمَّد ← مُحَمَّدِي إِسْلَام ← إِسْلَامِي

هدف از اسم منسوب، «**اختصار**» است؛ مثلاً: به جای سعید **منسوب** **إلى النجف** گفته می‌شود: سعید **نجفی**.

۲. قواعد نسبت

برای ساختن اسم منسوب، علاوه بر الصاق نشانه آن (یِ)، تغییرات دیگری نیز در برخی از اسم‌ها رخ می‌دهد؛ از جمله:

۱. تاء تأنیث از انتهای اسم حذف می‌شود؛ مانند:

مَكَّة ← مَكِّي، فاطمة ← فاطمِي

۲. همزه اسم ممدود، حکم همزه اسم ممدود در تثنیه را پیدا می‌کند؛ مانند:

ابتداء ← ابتدائي، يضاء ← ييضاوي، إهداء ← إهدائي، إهداوي

۳. «الف» و «ياء» در اسم مقصور یا منقوص:

الف) اگر حرف سوم باشند، به «واو» تبدیل می‌شوند؛ مانند:

قَتَى ← قَتَوِي^۱ ربا ← رَبَوِي عَمِي ← عَمَوِي^۲

ب) اگر حرف پنجم به بعد باشند، حذف می‌شوند؛ مانند:

مُصْطَفَى ← مُصْطَفِي مُهْتَدِي ← مُهْتَدِي مُسْتَشْفَى ← مُسْتَشْفِي

ج) اگر حرف چهارم باشند، ياء در اسم منقوص، قلب (به واو) یا حذف می‌شود و در اسم

مقصور،^۳ علاوه بر آن، افزودن الفی پیش از واو نیز جایز است؛ مانند:

ماضي ← ماضي، ماضوي کُبري ← کُبري، کُبروي، کُبراوي

۴. در اسم مختوم به «ياء مشدّد»:

الف) اگر آن ياء بعد از یک حرف باشد، ياء اول به اصل خود برمی‌گردد^۴ و ياء دوم به واو

تبدیل می‌شود؛ مانند:

۱. چنان‌که در قواعد اعلال گذشت، اگر حرف عله، قبل از «ياء» نسبت قرار گیرد، قاعده «قلب به الف» جاری نمی‌شود.

۲. برای پرهیز از قرار گرفتن «ياء» نسبت بعد از دو کسره متوالی در این مثال و موارد مشابه آن - که در ادامه درس خواهد آمد - حرف قبل از واو «مفتوح» می‌شود.

۳. اگر حرف دوم کلمه متحرک باشد، «الف مقصوره» حذف می‌شود؛ مانند: جَمَزِي (نوع من العدو السريع) ← جَمَزِي.

۴. و مفتوح می‌شود.

(طَوِي) ← طَي ← طَوِي (حي) ← حَي ← حَيَوِي

ب) اگر بعد از دو حرف باشد، یاء اول حذف و یاء دوم، به واو تبدیل می‌شود؛ مانند:

عَلِي ← عَلَوِي اُمِّيَة ← اُمُوِي

ج) اگر بعد از سه حرف یا بیشتر باشد و هر دو زائد باشند، هر دو حذف می‌شوند؛ مانند:

كُزْسِي ← كُزْسِي شَافِعِي ← شَافِعِي

اما در صورتی که یکی از آنها زائد و دیگری اصلی باشد، می‌توان هر دو را حذف کرد یا اولی را حذف و دومی را به واو تبدیل نمود؛^۱ مانند:

مَرْضُوِي ← مَرْضِي یا مَرْضُوِي مَهْدُوِي ← مَهْدِي یا مَهْدُوِي

ه. اگر لام الفعل حذف شده باشد، اعاده آن جایز است؛ مانند:

يَد ← يَدِي، يَدُوِي دَم ← دَمِي، دَمُوِي اَيْن ← اَيْنِي، بَنُوِي

البته اگر عين الفعل عله باشد یا لام الفعل در تشنيه یا جمع سالم بازگردانده شود، اعاده لام الفعل واجب است؛ مانند:

شَوَهَة ← شَاة ← شَاهِي أَب ← أَبُوِي سَنَة ← سَنُوِي

۶. در اسم غیرمشدد بر وزن «فَعِيل»، «فَعِيل»، «فَعِيلَة»، یا «فَعِيلَة»^۲، یاء زائد، در مواردی

سماعاً حذف و در مواردی، ابقا شده صورت گرفته است؛^۳ مانند:

حَمِيد ← حَمِيدِي كَمِيل ← كَمِيلِي بَدِيهَة ← بَدِيهِي اَذِينَة ← اَذِينِي

تَقِيَف ← تَقَفِي قَرِيش ← قَرِيشِي مَدِينَة ← مَدَنِي جُهَيْنَة ← جُهَيْنِي

۱. «الأولى حذفهما أيضاً للاستئصال». (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۲، ص ۵۳)

۲. منسوب مشدد این اوزان، در قاعده چهارم بیان شد.

۳. در صورت حذف یاء، باید «عين الفعل» در اوزان «فَعِيل» و «فَعِيلَة»، مفتوح شود.

۳. منسوبات شاذ

برخی از اسم‌ها سماعاً به صورت شاذّ (برخلاف قواعد) منسوب شده‌اند؛ مانند:

فَوْق ← فَوْقَانِي تَحْتَ ← تَحْتَانِي رَبٌّ ← رَبَّانِي

رُوح ← رُوحَانِي نَاصِرَةٌ^۱ ← نَصْرَانِي الرَّيِّ ← رَازِي

همچنین: بَحْرَانِي، وَحْدَانِي، شَعْرَانِي و يَمَانِي^۲

۴. تصريف منسوب

اسم منسوب براساس تعداد (مفرد، تثنيه، جمع) و جنسیت (مذکر، مؤنث) دارای شش صیغه است و غیبت، خطاب و تکلم در صیغه آن تأثیری ندارد؛ مانند:

نَجْفِي، نَجْفِيَانِ، نَجْفِيَوْنَ نَجْفِيَّة، نَجْفِيَتَانِ، نَجْفِيَات

۱. ناصرة: اسم قرية بالشام ظهر فيها عيسى عليه السلام.

۲. «يماني» بدون تشديد است.

نکته

در استعمالات عرب، صیغه‌هایی وجود دارند که بدون یاء نسبت، دارای معنای نسبت هستند که البته منسوب اصطلاحی شمرده نمی‌شوند:

فَعَالٌ مانند: حَدَادٌ فَاعِلٌ مانند: فَارِسٌ فَعِلٌ مانند: لَيْنٌ^۱

هم‌اندیشی

برخی مصدر صناعی را اسم منسوب شمرده‌اند. به نظر شما استدلال این دیدگاه چیست؟

پرسش و تمرین

۱. چه اوزانی، بدون افزودن یاء نسبت به آنها، معنای نسبت دارند؟
۲. نوع کلمات زیر چیست:
قرآنی، شافعی (نام شخصی)، کُرسی، یهودی، جاهلیه، امرأة کوفیه.
۳. منسوب کلمات زیر را بنویسید:

۱. «قد يستغنى عن ياء النسب بصَوْغِ المنسوب اليه على «فَعَالٍ» و ذلك غالبٌ في الجِرفِ كـ«بَرَّارٍ وَ نَجَّارٍ وَ عَوَّاجٍ وَ عَطَّارٍ»... و حمل عليه قومٌ: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ۚ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَمِيدِ﴾ فصلت: ۴۶؛ أو على «فاعِلٍ» أو على «فَعِلٍ» بمعنى ذي كذا؛ فالأوَّلُ كـ«تأمر و لابن و طاعم و كاسٍ» و الثاني كـ«طعم و لَيْن و نَهْرٍ». (جمال‌الدین ابن هشام أنصاري، أوضح المسالك إلى الفية ابن‌مالك، ج ۴، ص ۳۳۹)

طَبِيعَةً، حَقِيقَةً، حَنِيفَةً، أَخ، أُخْت، تَقِيٍّ، حُسَيْن، رَحِيٍّ، رَضِيٍّ، سَفِينَةً، السَّمَاء، شَرِيف، صَحْرَاء، شِفَاء، مُفْتِي، مُرْتَضَى، غَنِيٍّ، غِيٍّ، أُوَيْس، لُغَةً، صَحِيفَةً، عَادَةً، عِيسَى، الْقَاضِي، قَوْم، قِيَمَةً، مُشْتَرِي، مُؤَمِّنَةً، نَسَاء، مَلْهُى، وَلِيٍّ.

۴. در آیات زیر، اسم‌های منسوب را مشخص کنید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (زخرف: ۳)

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا﴾ (آل عمران: ۶۷)

﴿فَكُلِّي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينَنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ

أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾ (مريم: ۲۶)

مطالعه و تحقیق

معنای نسبت در اسم منسوب

به مثال‌های زیر دقت کنید:

هذا الشراب مائيٌّ

هذا المرق مائيٌّ

هذا الثوب مائيٌّ

هذا الحيوان مائيٌّ^۱

کلمه «مائی» در این مثال‌ها اسم منسوب است اما در هر کدام نوع خاصی از ارتباط و نسبت می‌تواند مورد نظر باشد. آن چه که بین منسوب و منسوب الیه در مثال‌های مذکور ارتباط برقرار کرده است، به ترتیب عبارت است از: آب بودن ماده اصلی آن شربت، رقیق بودن آبگوشت (خورش)، خیس بودن لباس و آبی بودن جاندار.

همانطور که مشاهده می‌کنید، نسبت، مفهوم عامی است که شامل **انواع ارتباط** بین منسوب و منسوب الیه می‌شود؛^۲ ارتباطاتی مانند شباهت داشتن، کاربرد، جنسیت، نشئت گرفتن، محل زندگی، محل تولد، وابستگی و...^۳

نوع نسبت در هر اسم منسوب، از **قرائن کلام** فهمیده می‌شود.

۱. مثال‌های مذکور برای تبیین انواع نسبت ذکر شده است و ممکن است برخی از آن‌ها فصیح نباشند.

۲. عباس حسن، **النحو الوافی**، ج ۴، ص ۶۵۷

۳. باید توجه داشت که ارتباط‌های مذکور ممکن است اشتراکاتی داشته باشند و تمایز دقیق بین آن‌ها میسر نباشد و در یک مثال چند نوع ارتباط وجود داشته باشد. مثال‌های فارسی برای انواع نسبت: حمله حیدری، سلاح جنگی، لباس نخی، مشکلات وراثتی، آشنایان مشهدی ما، کودک اصفهانی، انسان پولکی و...

تصغیر

یکی دیگر از حالات اسم متصرف، مصغر شدن آن است. در این درس با شرایط کلمه **مصغر** و تغییراتی که هنگام تصغیر، بر اسم عارض می‌شود، آشنا می‌شویم.

۱. تعریف

«**مصغر**» اسمی است که در اثنای آن، یاء ساکن (یاء تصغیر) اضافه شده تا بر کوچکی، کمی و مانند آن دلالت کند و سه وزن اصلی دارد: **فُعَیل**، **فُعَیلِل** و **فُعَیلِلِل**.

۲. مهم‌ترین قواعد تصغیر

۱. مصغر اسم‌های ثلاثی مجرد، بر وزن **فُعَیل** است^۱ و اگر مؤنث معنوی باشد، به مصغر آن، تاء تأنیث نیز اضافه می‌شود؛ مانند:

۱. اگر برخی از حروف اسم ثلاثی حذف شده باشد، هنگام تصغیر، اصل آن در نظر گرفته می‌شود؛ خواه عوض از محذوف، حرفی آمده باشد یا نه؛ مانند:

أَبُو ← أَب ← أُبُو ← أُبِی

بَنُو ← بَن ← بُنُو ← بُنِی

فَوَه ← فَم ← فَوِیه

اگر عوض از محذوف، «ة» اضافه شده باشد، علاوه بر لحاظ اصل کلمه، «ة» نیز آورده می‌شود؛ مانند:

صِلَة ← وَصِلَة

حَسَن ← حُسَيْن هِنْد ← هِنْدَة شَمْس ← شَمِيسَة

۲. مصغّر اسم‌های رباعی مجرد و خماسی مجرد (پس از حذف لام‌الفعل سوم) بر وزن فُعَيْلِل است؛ مانند:

دَرَهَم ← دُرَيْهَم سَفَرَجَل ← سُفَيْرِج

۳. مصغّر اسم‌های ثلاثی مزید چهارحرفی، مماثل وزن فُعَيْلِل (نظیر: مُفَعِّل، أُفَعِّل، فُؤَيْعِل و فُعَيْلِل) است؛ مانند:

مَسْجِد ← مُسَيِّجِد أَحْمَر ← أَحْمِر جَوْهَر ← جَوَّيْهَر سَعِيد ← سَعِيد

۴. مصغّر اسم‌های پنج‌حرفی (ثلاثی مزید و رباعی مزید) به شرط اینکه حرف چهارم علّه باشد، بر وزن فُعَيْلِل یا مماثل‌های آن (نظیر: مُفَعِّل) است؛ مانند:

عُصْفُور ← عَصِيفِر قَرطاس ← قُرَيْطِيس^۱ مَسْكِين ← مُسَيِّكِين
مِسمار^۲ ← مُسَمِير فرعون ← فُرَيْعِين^۳

۵. در سایر موارد، اسم مصغّر بر وزن فُعَيْلِل یا مماثل آن خواهد بود؛ بنابراین: در ثلاثی-مزید، تنها یک حرف زائد (اغلب حرف زائد در ابتدای کلمه) باقی می‌ماند؛ مانند:

مُسْتَمِع ← مُسَمِع مُسْتَخْرِج ← مُخْرِج اسْتِخْرَاج ← سُخْرِيج

۱. روشن است که در: قُرَيْطِيس و عَصِيفِر و نمونه‌های آن، «ياء» مقلوب از «واو» و «الف» موجود در کلمه است.

۲. ما يصنع من حديد و نحوه يُدَقُّ في الخشب و نحوه للتشبيت.

۳. از این ضابطه، دو مورد استثناء می‌شود:

الف) مصغّر جمع مکسر بر وزن «أفعال»، که «أفعال» خواهد بود؛ مانند: أطفال ← أَطْفَال (الف که حرف چهارم علّه بود، در مصغّر نیز حفظ شده است).

ب) اسم مختوم به «ان» که علم یا صفت باشد؛ مانند: عُثْمان ← عَثِمَان؛ سَكْران ← سُكْرَان؛ به خلاف غیر وصف و علم؛ مانند: إنسان ← أُنْسِين؛ سلطان ← سُلَيْطِين.

و در رباعی مزید و خماسی مزید، همه حروف زائد حذف می‌شوند؛ مانند:

مُزَلِّزِل ← زُلِّزِل مُتَزَلِّزِل ← زُلِّزِل تَزَلُّزِل ← زُلِّزِل
عَنْدَلِیْب ← عُنْدِلِیْل

نکات

۱. برای تصغیر، ابتدا اسم را بدون حروف تأنیث و علائم تشبیه و جمع سالم مذکر یا مؤنث در نظر می‌گیریم و پس از تصغیر، آنها را به انتهای کلمه مصغّر اضافه می‌کنیم؛ مانند:

طَلْحَة ← طَلِیْحَة صَحْرَاء ← صُحَّیْرَاء جَعْفَرَانِ ← جُعْفِیْرَانِ

۲. اسمی که در آن اعلال رخ داده است، اغلب هنگام تصغیر، به اصل خود بازمی‌گردد؛ مانند: باب (اصل آن: بَوْب) ← بُوِیْب میزان (اصل آن: مِؤْزَان) ← مُؤْیِزِین

۳. اعلال مصغّر

۱. اگر حرف دوم اسمی، الف زائد باشد، در هنگام تصغیر به واو تبدیل می‌شود؛ مانند:

ضارب ← صُؤِیْرِب

۲. اگر حرف سوم اسمی، الف زائد باشد، هنگام تصغیر، تبدیل به یاء و سپس یاء تصغیر در آن ادغام می‌شود؛ مانند: کِتَاب ← کُتِیْب

۳. اگر همراه با یاء تصغیر، دو یاء دیگر هم باشد، یکی حذف می‌شود؛ مانند:

صَبِیَّ ← صُبَّیَّ

بَنَوْ ← اِئِنْ ← بُئِیَوْ ← بُئِیَّ ← یاء متکلم ← بُئِیَّی ← بُئِیَّ

۴. تصغیر ترخیم

در تصغیر اسماء ثلاثی مزید یا رباعی مزید، علاوه بر ابقای حرف زائد (براساس قواعد یادشده)، می‌توان همه حروف زائد را حذف کرد و سپس آن را مصغّر نمود و به مؤنث آن نیز «ة» افزود که به این نوع، «تصغیر ترخیم» گفته می‌شود؛ مانند:

ازهر ← زُهَیر کامل ← کَمیل
 خوراء ← حَوَیرَة سعاد ← سَعِیدَة
 أحمد، حمید، محمود، حامد، حمّاد، محمّد، حَمدان ← حُمَید

۵. اهداف تصغیر

غرض عمومی از تصغیر، «اختصار» است و متکلم را از ذکر وصف بی‌نیاز می‌کند؛ برای نمونه، به جای حَجَر صَغیر می‌گوییم: حُجَیر. افزون بر این غرض، با توجه به قرائن، دلالت بر معنایی از قبیل معانی زیر نیز مقصود است:

۱. کوچکی؛ مانند: شَجَر ← شُجَیر
۲. تحقیر و ناچیز شمردن؛ مانند: عبد ← عُبَید
۳. کمی فاصله زمانی یا مکانی؛ مانند: قبل ← قُبَیل، فوق ← فُویق
۴. تقلیل عدد و کمّیت؛ مانند: أصحاب ← أُصِحاب
۵. اظهار محبت و عطوفت؛ مانند: ابن ← بُنّی^۱

۱. «يَصَغِّرُ الْأَسْمَ، إِمَّا لِلدَّلَالَةِ عَلَى تَقْلِيلِهِ كـ«ذَرِيَهَمَات»، أَوْ لِتَصْغِيرِهِ كـ«كُتَيْب»، أَوْ لِتَحْقِيرِهِ (أَيِ تَصْغِيرِ شَأْنِهِ) كـ«شَوَيعِر» أَوْ تَقْرِيبِهِ مِثْل: جَنَّتْ قُبَيْلُ الْمَغْرِبِ، أَوْ لِلتَّحَبُّبِ إِلَيْهِ كـ«بُنِّي». (مصطفی غلائی، جامع الدروس العربیة، ج ۲، ص ۸۶).

هم‌اندیشی

تصغیر اسماء منقوص، مقصور و ممدود چگونه است؟

پرسش و تمرین

۱. مصغّر را تعریف نمایید و فواید آن را ذکر کنید.

۲. اسم‌های ذیل را مصغّر کنید:

بعیر، حِسَاب، حَنْظَلَة، دَلِيل، زَنْجَبِيل، زَيْنَب، شَفَتَان، شَيْطَان، عُقَاب، عَيْن، غَضَنْفَر، غُفْرَان، قِيَمَة، مَزْعَى، مُسْتَعْلِم، مُسْتَوَلِي، جَحْمَرَش، طَلْحَة، مَعْلَم، مشهور، عطشان، أَخ، غَنِي، دار، عالم، معبر، مغلوب، مُنَافِقُون، مُوسَى، نار، نَافِذ، نَفْس، سَفِيه، ثَمَلَة.

۳. در روایت زیر، اسم مصغّر را مشخص کنید و اصل آن را بنویسید:

قَالَ الْحَسِينُ عليه السلام لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «يَا أَبَتَاهُ، مَا لِمَنْ زَارَكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا بَنِيَّ مَنْ زَارَنِي حَيًّا أَوْ مَيِّتًا أَوْ زَارَ أَبَاكَ أَوْ زَارَ أَخَاكَ أَوْ زَارَكَ كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أَزُورَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأُخْلَصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ.»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۹، ص ۲۴۵.

جدول زیر را کامل کنید (مراجعه به قرآن کریم و ملاحظه تمام آیه توصیه می‌گردد).

اسم	آدرس	حروف اصلی	ثلاثی رباعی خماسی	مجرد مزید	سالم غیر سالم (نوع آن)	منقوص مقصور ممدود صحیح شبه صحیح	مذکر، مؤنث (نوع هر کدام)	نوع تصرف (تثنيه، جمع، منسو ب مصغر)
شرقیة	نور: ۳۵							
أذلة	مائده: ۵۴							
الایامی	نور: ۳۲							
قُریش	قریش: ۱							
التقوی	بقره: ۱۹۷							
حسرات	بقره: ۱۶۷							
زُوبد	طارق: ۱۷							
قلوب	فتح: ۴							
لواقح	حجر: ۲۲							
المتلقیان	ق: ۱۷							
الأرذلون	شعراء: ۱۱۱							

مشقات (۱)

اسم فاعل

یکی از مهمترین دسته‌بندی‌های اسم، تقسیم آن به جامد و مشتق است. در این درس پس از آشنایی با این دو اصطلاح، بحث بر **اسم فاعل**، یکی از مهم‌ترین انواع مشتق، متمرکز خواهد شد.



۱. جامد و مشتق

«جامد» اسمی است که تنها بر ذات یا حدث دلالت می‌کند و دارای دو گونه است: مصدر و غیر مصدر؛ مانند: **قَتَلَ** و **قَلَمَ**. «مشتق» نیز اسمی است که بر کسی یا چیزی که حدث به آن نسبت داده شده، دلالت کند؛^۱ مانند:

ضَارِبٌ = ضَرْبُ (حدث) + شخصی که صدور آن ضرب به او نسبت داده شده است.

۱. برای جامد و مشتق، تعاریف دیگری نیز ارائه شده است. (ر.ک: سید هاشم حسینی، علوم العربیة، ص ۳۴۵)

مشتقات عبارتند از:

اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مبالغه، صفت مشبّهه، اسم تفضیل، اسم زمان، اسم مکان و اسم آلت.

۲. تعریف اسم فاعل

«اسم فاعل» اسمی است که با وزن خود، بر کسی یا چیزی دلالت می‌کند که حدثی از او سر زده است؛ مانند: کاتب (نویسنده).

۳. شیوه ساخت

الف) در ثلاثی مجرد: بر وزن «فاعل»؛ مانند: قاتل.
 ب) در غیر ثلاثی مجرد: جایگزینی «میم مضموم» به جای حرف مضارعه در مضارع معلوم و «مکسور» کردن حرف ماقبل آخر؛ مانند:
 يَتَعَلَّمُ ← مُتَعَلِّمٌ يَسْتَغْفِرُ ← مُسْتَغْفِرٌ

نکته

گاهی اسم فاعل، بر اوزان دیگری می‌آید؛^۱ از جمله: «فَعِيل»؛ مانند:
 شهید (شاهد)، جلیس (مُجَالِس)، حسیب (مُحَاسِب)، خصیم (مُخَاصِم).^۲

۱. ر.ک: احمد حملاوی، شذا العرف فی فن الصرف، مبحث اسم الفاعل.

۲. البته در تعیین نوع مشتق در برخی از کلمات، اختلاف نظر می‌باشد.

۴. تصریف اسم فاعل و ضمائر آن

اسم فاعل براساس تعداد (مفرد، تثنیه، جمع) و جنسیت (مذکر، مؤنث) دارای شش صیغه است.

اسم فاعل، همانند فعل معلوم، دارای «فاعل» است که می‌تواند اسم ظاهر (مانند: أَ ذَاهِبٌ عَلَيَّ؟) یا ضمیر بارز (مانند: أَ ذَاهِبٌ أَنْتَ؟) یا ضمیر مستتر (مانند: زید ذاهبٌ) باشد.

صیغه	اسم فاعل	ضمایر مستتر
مفرد مذکر	فَاعِلٌ	هُوَ أَنْتَ أَنَا¹
مثنای مذکر	فَاعِلَانِ	هُمَا أَنْتُمَا نَحْنُ
جمع مذکر	فَاعِلُونَ	هُمْ أَنْتُمْ نَحْنُ
مفرد مؤنث	فَاعِلَةٌ	هِيَ أَنْتِ أَنَا
مثنای مؤنث	فَاعِلَتَانِ	هُمَا أَنْتُمَا نَحْنُ
جمع مؤنث	فَاعِلَاتٌ	هُنَّ أَنْتُنَّ نَحْنُ

«الف» در فاعِلانِ و فاعِلَتانِ و «واو» در فاعِلونَ ضمیر نیستند؛ بلکه علامت تثنیه و جمع در حالت رفع^۲ هستند.

۱. برخی ضمیر مستتر در شش صیغه اسم فاعل را «ضمیر غایب» شمرده‌اند. ر.ک. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۳، ص ۲۵۲.

۲. اسم دارای سه اعراب رفع، نصب و جر است و در جدول برای اختصار، تنها حالت رفعی اسم فاعل ذکر شده است. همانگونه که در مباحث مثنی و جمع سالم مذکر گذشت، در حالت نصبی و جزی، «یاء» علامت تثنیه و جمع است.

نکته

۱. اسم فاعل، علاوه بر جمع سالم، به صورت مکسر نیز جمع بسته می‌شود؛ مانند:

کافر ← کَافِرُونَ کُفَّار کَفَرَة کَافِرَات کُوفِر
داعی ← دَاعُونَ دُعاة داعية ← داعیات دَواعي

۲. با افزودن «ة» به انتهای اسم فاعل، صیغه مؤنث به دست می‌آید؛ مگر در اسم فاعل‌هایی که همیشه بر مؤنث دلالت می‌کنند که بدون حرف «ة» هم به کار می‌روند؛ مانند: حائِض، عاقر، مُزْجِع.

ه. اعالال اسم فاعل

۱. در اسم فاعل ثلاثی مجرد اجوف، حرف عله به «همزه» تبدیل می‌شود؛ مانند:

بایع ← بائِع قاوم ← قائِم

در اسم فاعل ثلاثی مزید اجوف، قلب به همزه صورت نمی‌گیرد

۲. اعالال اسم فاعل ثلاثی مزید اجوف، همانند اعالال در فعل مضارع آن است؛ مانند:

یختار ← مُختار^۲ یُعین ← مُعین یَتَّبِع ← مُتَّبِع یَقاوم ← مُقاوم

۳. در اسم فاعل معتل‌اللام همراه با تنوین، حرف عله در حالت رفع و جر، به دلیل التقاء ساکنین حذف می‌شود؛ مانند:

قاضی ← قاضٍ به خلاف: القاضي و قاضياً

همچنین: راو، مُعطٍ، مُقو، مُرام، مُتقاضٍ، مُتَعَدِّ، مُنْقِضٍ، مُنْقِضٍ و مُسْتَدْعٍ.

۱. جمع مکسر اسم فاعل عاقل معتل‌اللام بر وزن «فُعَلَة» می‌آید؛ مانند: هُدَاة، رُماة و قُضاة.

۲. یَخْتَر ← یَخْتار؛ مُخْتَر ← مُختار.

نمونه‌های اسم فاعل، از انواع مختلف کلمات:

نوع کلمه	حروف اصلی	اسم فاعل
مضاعف	م د د	مادّ
مهموز	أ م ر	آمر
مثال	و ع د	واعِد
اجوف	خ و ف	خائف
ناقص	ر م ی	رامٍ؛ الرامي
لفیف	و ق ی	واقٍ؛ الواقی

هم‌اندیشی

چرا اسم فاعل‌هایی که مختصّ مؤنّث هستند، می‌توانند بودن
تاء تأنیث به کار روند؟

پرسش و تمرین

۱. اسم فاعل فعل‌های زیر را بنویسید:

وَعَدَ، انْقَادَ، نَصَرَ، اهْتَدَى، جَزَّ، اشْتَقَّ، اسْتَرَحَّ، يَبَسَ، اِطْمَأَنَّ، اسْتَعَدَّ، وَسَّوَسَ، سَأَلَ، سَلَّمَ، عَاهَدَ، تَعَاوَنَ، أَجَدَّ، مَالَ، مَشَى، اِدْتَرَّ، اَبْيَضَّ.

۲. «مُساو» اسم فاعل از باب مفاعلة است؛ مرحله به مرحله تغییرات آن را بنویسید.

۳. با مراجعه به کتاب لغت، سه فعل «اجوف، ناقص، مضاعف» را که به باب مزید رفته‌اند، بیابید و اسم فاعل آنها را ساخته، صرف نمایید.

۴. در روایات زیر، اسم فاعل‌ها را مشخص کنید و حروف اصلی هر یک را بنویسید:

امیر المومنین علیه السلام: «لَعَنَ اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ»^۱.

امیر المومنین علیه السلام: «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالِدَاخِلٍ مَعَهُمْ فِيهِ وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَإِثْمُ الرِّضَا بِهِ»^۲.

الامام العسکری علیه السلام: «رَدُّ الْمُتَعَادِ عَنْ عَادَتِهِ كَالْمُعْجِزِ»^۳.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۱۱.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴.

مشقات (۲)

اسم مفعول

در این درس با «اسم مفعول»، یکی دیگر از مشتقات آشنا می شویم.



۱. تعریف

«اسم مفعول» اسمی است که با وزن خود، بر شخص یا چیزی که حادثی بر آن واقع شده است، دلالت می کند؛ مانند: مَكْتُوب (نوشته شده).

۲. شیوه ساخت

الف) در ثلاثی مجرد: بر وزن «مَفْعُول»؛ مانند: مَقْتُول.

ب) در غیر ثلاثی مجرد: جایگزینی «میم مضموم» با حرف مضارعه از مضارع مجهول؛
مانند: يُسْتَغْفَرُ ← مُسْتَغْفَر

نکات

۱. وزن «مصدر میمی» با وزن «اسم مفعول» در غیر ثلاثی مجرد یکی است که با قرینه می‌توان آنها را از یکدیگر تمایز داد.

۲. برخی اوزان مانند: «فَعِيل، فَعُول، فَعُل، فَعَلَ، فَعِل، فَعَال، فَعَالَ، فُعْلَة» گاه به طور سماعی، به معنای اسم مفعول به کار می‌روند؛ مانند:

حَبِيب (مَحْبُوب) رَسُول (مُرْسَل) ذَبَح (مَذْبُوح) هَدَم (مَهْدُوم)
نَقَص (مَنْقُوص) كَتَاب (مَكْتُوب) طَعَام (مَطْعُوم) غُرْفَة^۱ (مَغْرُوف)

نمونه‌هایی از این کاربرد در قرآن کریم عبارت است از:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^۲

﴿وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ﴾^۳ و ﴿وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ جُمْلٌ بَعِيرٌ﴾^۴

در مقایسه با وزن قیاسی اسم مفعول، اوزان «فَعِيل، فَعُول، فُعْلَة» دارای معنای مبالغه نیز هستند.^۵

ضمناً وزن «فَعِيل» به معنای «مفعول» غالباً برای مؤنث نیز، بدون «ة» به کار رفته است.^۶

۱. غَرَفَ - غَرْفًا المَاءَ بیده: أَخَذَهُ بِهَا؛ الْغُرْفَةُ: مَا غُرِفَ مِنَ الْمَاءِ وَغَيْرِهِ بِالْيَدِ، ج: غُرَاف.

۲. نحل: ۹۸.

۳. یس: ۷۲.

۴. یوسف: ۷۲.

۵. البته اگر معنا قابل مبالغه باشد؛ برخلاف امثال: وَلِيدٌ وَفَتِيلٌ.

۶. «يُنَوَّبُ» «فَعِيل» عن «مَفْعُول» في الدلالة على معناه، نحو «مَرَرْتُ بِقَنْتَارَةٍ كَجِيلٍ وَفَتًى كَجِيلٍ»، ولا ينقاس

ذلك في شيء؛ بل يقتصر فيه على السماع». (عبدالله بن عقيل همداني، شرح ابن عقيل، ج ۲، ص ۱۳۸)

۳. تصریف اسم مفعول و ضمائر آن

اسم مفعول از فعل متعدی (بنفسه یا به حرف جر) ساخته می‌شود. اسم مفعول از فعل متعدی بنفسه، از جهت تعداد صیغه‌ها و ضمائر آنها، همانند اسم فاعل است؛ مانند:

مَنْصُورٌ، مَنْصُورَانِ، مَنْصُورُونَ^۱ مَنْصُورَةٌ، مَنْصُورَتَانِ، مَنْصُورَاتُ

البته با این تفاوت که ضمائر اسم فاعل، فاعل هستند؛ اما ضمائر اسم مفعول، نائب فاعل اند. اسم مفعول در متعدی به حرف جر، از جهت تعداد صیغه‌ها و ضمائر آنها، همانند مجهول فعل متعدی به حرف جر است؛ مانند:

مَذْهُوبٌ بِهِ، مَذْهُوبٌ بِهِمَا، مَذْهُوبٌ بِهِمْ مَذْهُوبٌ بِهَا، مَذْهُوبٌ بِهِمَا، مَذْهُوبٌ بِهِنَّ
مَذْهُوبٌ بِكَ، مَذْهُوبٌ بِكُمْ، مَذْهُوبٌ بِكُمَا، مَذْهُوبٌ بِكُنَّ مَذْهُوبٌ بِكِ، مَذْهُوبٌ بِكُمَا، مَذْهُوبٌ بِكُنَّ
مَذْهُوبٌ بِي، مَذْهُوبٌ بِنَا^۲

از همین نمونه است: ﴿عَنِ الْمَعْصُومِ عَلَيْهِمْ^۳﴾

۴. اعالال اسم مفعول

۱. در اجوف، «واو وزن» حذف و «عین الفعل» ساکن می‌شود. سپس «فاء الفعل» در اجوف واوی، «مضموم» و در اجوف یائی، «مکسور» خواهد شد؛ مانند:

«ق و ل» ← مَقُول ← مَقُول «خ و ف» ← مَخُوف ← مَخُوف
«ب ی ع» ← مَبِيع ← مَبِيع «د ی ن» ← مَدْيُون ← مَدْيُون

بنابر لغت «بنی تمیم»، اعالال در اجوف یائی اجرا نمی‌شود؛ مانند: مَبِيع و مَدْيُون.

۱. گاهی جمع مذکر به صورت مکسر و بر وزن «مفاعیل» به کار می‌رود؛ مانند: مَمَالِیک، مَجَانِین و مَشَاهِیر.

۲. در شش صیغه غایب، استعمال اسم ظاهر به جای ضمیر جایز است.

۳. فاتحه: ۷.

۲. در ناقص یائی، «واو» وزن پس از تبدیل به «یاء»، در لام الفعل ادغام می‌شود و حرکت قبل از آن نیز مکسور می‌گردد؛^۱ مانند:

«ه دی» ← مَهْدَوِي ← مَهْدِيَّ «ر م ی» ← مَرْمُوي ← مَرْمِيَّ

۳. در ناقص واوی، «واو وزن» در لام الفعل ادغام می‌شود؛ مانند:

«د ع و» ← مَدْعُو ← مَدْعُوَّ «غ ز و» ← مَغْزُو ← مَغْزُوَّ

مگر اینکه در فعل ماضی آن، به یاء تبدیل شده باشد که در این صورت، همانند ناقص یائی است؛ مانند: ر ض و ← رَضِيَّ ← مَرْضُو ← مَرَضِيَّ

نمونه‌های اسم مفعول از انواع مختلف کلمات

نوع کلمه	حروف اصلی	اسم مفعول
مضاعف	ر د د	مَرْدُود
مهموز	أ خ ذ	مَأْخُود
مثال	و ع د	مَوْعُود
اجوف واوی	ق و ل	مَقُول
اجوف یائی	ب ی ع	مَبِيع
ناقص	ه دی	مَهْدِيَّ
لغیف	ط و ی	مَطْوِيَّ

۱. این قاعده، تطبیقی از قواعد اعلالی است که پیش از این بیان شد.

هم‌اندیشی

در چه مواردی، شکل ظاهری اسم فاعل و مفعول یکسان است؟

پرسش و تمرین

۱. چه فرقی بین «ا» و «ن» در «مضروبان» و «یُضْرَبان» وجود دارد؟
۲. فعل‌های معلوم زیر را مجهول کنید و سپس اسم مفعول آنها را بسازید:^۱
يَصْفَرُّ، يَتَحَابُّ، يَعْتَدُّ، يَقْرَأُ، يَكْتَسِبُ، يَكِيلُ، يَهَابُ، يَزُورُ، يَشْوِي.
۳. با مراجعه به کتاب لغت، دو فعل «لَفِيف مَفْرُوق» و «لَفِيف مَقْرُون» را که به باب مزید رفته‌اند، بیابید. سپس اسم مفعول آنها را بسازید و صرف نمایید.
۴. کلیه اسماء فاعل و مفعول در سوره «طور» را استخراج نمایید و در معتلات و ثلاثی-مزیدها صیغه اول فعل ماضی و مضارع آن را بنویسید.

۱. برخی از افعال این تمرین «لازم» هستند.

مشتقات (۳)

صفت مشبه واسم مبالغه

در این درس با دو نوع دیگر از اسم‌های مشتق: «صفت مشبهه» و «اسم مبالغه» و اوزان و تصریف آنها آشنا می‌شویم.



۱. صفت مشبهه

تعریف

«صفت مشبهه» اسمی است که با وزن خود، بر اتصاف ذاتی به حالت یا صفتی دلالت می‌کند.^۱

۱. بسیاری از متأخران در بیان تفاوت صفت مشبهه با اسم فاعل، قید «ثبوت و استمرار وصف» را ویژگی صفت مشبهه برشمرده و نیز گفته‌اند هر آنچه که بر ثبوت و دوام دلالت کند، صفت مشبهه است؛ هر چند بر وزن اسم فاعل یا مفعول باشد؛ مانند: ﴿فِيهَا أَنْهَرْتُمْ مَاءً غَيْرَ آسِنٍ﴾ (محمد: ۱۵) و ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا﴾ (اسراء: ۴۵) در مقابل، برخی از جمله شیخ رضی، این تفاوت را به درستی انکار نموده‌اند. (ر. ک: رضی‌الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۲۰۵؛ جلال‌الدین سیوطی، همع الهوامع، الكتاب السادس فی الابنیة، بناء الصفات؛ ابوالقاسم علیدوست، سلسبیل فی اصول التجزئة و الاعراب، ص ۳۳۰-۳۳۴)

اوزان

صفت مشبیه اغلب از فعل لازم ثلاثی مجرد ساخته می‌شود و به غیر از موارد اندکی، اوزان آن سماعی^۱ است که برخی از آنها عبارتند از:

أَفْعَل (أَحْمَر)	فَعُول (وَقُور)	فَعْلَان (عَطْشَان)	فُعْلَان (عُرْيَان)
فَعِيل (طَيِّب) ^۲	فَعِيل (كَرِيم)	فَعَال (جَبَان)	فُعَال (شُجَاع)
فَاعِل (طَاهِر)	فَعْل (صَعْب)	فَعِل (فَرِح)	فَعْل (حَسَن)

تصريف

صفت مشبیه اغلب دارای شش صیغه است؛ مانند:

رَحِيم، رَحِيمَان، رَحِيمُونَ (رُحَمَاء)	رَحِيمَةٌ، رَحِيمَتَان، رَحِيمَات
أَحْمَر، أَحْمَرَان، حُمُر	حَمْرَاء، حَمْرَاوَان، حُمُر
عَطْشَان، عَطْشَانَان، عطاش ^۳	عَطْشَى، عَطْشَيَان، عطاش

مؤنث «أَفْعَل» بر وزن «فَعْلَاء» و مؤنث «فَعْلَان» اغلب بر وزن «فَعْلَى» است. این دو وزن، جمع سالم مذکر یا مؤنث ندارند.

برخی اوزان مانند: فَعُول برای مذکر و مؤنث، مشترک به کار می‌روند؛^۱ مانند: رَجُلٌ وَقُور و اِمْرَأَةٌ وَقُور.

۱. صفت مشبیه در فعل ثلاثی مجردی که بر رنگ، عیب یا زینت ظاهری دلالت داشته باشد، قیاسی و بر وزن «أَفْعَل» است؛ مانند: أبيض، أعور و أكحل. درباره عیب هم فرقی نمی‌کند که عیب ظاهری باشد، مانند: أحول، یا عیب باطنی، مانند: أهوج (الهَوْج: الخُمق).
 ۲. این وزن مختص به اجوف است.
 ۳. به ضم و کسر فاء الفعل؛ البته اوزان دیگری نیز برای جمع مکسر «فَعْلَان» نقل شده است.

اعلال

۱. در اوزان «فَعِيل» و «فَعِيل»، گاهی زمینه اجرای قواعد پیش گفته اعلال و ادغام فراهم می‌شود؛ مانند:

مَيِّوت ← مَيِّت ← مَيِّت عَلِيو ← عَلِي ← عَلِي
۲. در اجوف بر وزن «أَفْعَل» اعلال جاری نمی‌شود؛ مانند: أَيْبُض و أَسْوَد.

۲. اسم مبالغه

تعریف

اسمی که با وزن خود، بر فراوانی یک حدث در صاحب خود دلالت کند، «اسم مبالغه» است؛^۲ مانند: غَفَّار (کسی که بسیار آمرزنده است)؛ صَدِيق (کسی که بسیار دارای صداقت است).

اوزان

اسم مبالغه اغلب از ثلاثی مجرد ساخته می‌شود و وزن آن سَمَاعِي است و نمی‌توان هر ماده لغوی را در هر یک از این قالب‌ها به کار برد. اوزان مشهور اسم مبالغه عبارتند از:

فَعَال (رَزَّاق)	فُعَال (كُبَّار)	فَعِيل (صَدِيق)
فُعُول (قُدُّوس)	مُفَعِيل (مُسْكِين)	مُفَعَال (مِدْرَار) ^۳
فَعِيل (عَلِيم)	فُعُول (كَفُور)	فُعْلَة (هُمَزَة) ^۴

۱. البته فَعُول به معنای مفعول که در درس «اسم مفعول» به آن اشاره شد، با «تاء» مونث می‌شود؛ مانند: رسول و رسولة.

۲. دَقَّتْ شود که این اصطلاح با «مبالغه» به معنای «زیاده‌نمایی غیر واقعی» خلط نشود.

۳. دَرَّتِ السَّمَاءُ بِالْمَطَرِ: کَثُرَ مَطَرُهَا، فُهِی مِدْرَار.

۴. الهمز: الواقعة في الناس و ذكر عيوبهم من خلفهم.

نکته

گاهی در انتهای اسم مبالغه، برای دلالت بر مبالغه بیشتر، «ة» اضافه می‌شود؛ مانند:
عَلَام ← عَلَامَةٌ^۱

تصریف صیغه‌ها

برخی از اوزان اسم مبالغه در شش صیغه صرف می‌شوند؛ مثل: وزن **فَعِيل** و اوزان **مَشْدَدَالْعَيْن**؛ مانند:

صِدِّيقٌ، صِدِّيقَانِ، صِدِّیقُونَ صِدِّیقَةٌ، صِدِّیقَتَانِ، صِدِّیقَاتُ

برخی دیگر، بین مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌روند و تنها سه صیغه (مفرد، مثنی و جمع) دارند؛ مانند: وزن **فَعُول** و اوزانی که با «میم» شروع می‌شوند (مِفْعِيل و مِفْعَال) یا به «ة» ختم می‌شوند؛ حال یا برای مبالغه - مانند: فُعْلَةٌ - یا برای تأکید مبالغه - مانند: فَعَالَةٌ - همچون: رَجُلٌ فَهَامَةٌ و امْرَأَةٌ فَهَامَةٌ.^۲

اعلال

حرف عَله در معتل اللام، پس از الف زائد، به «همزه» تبدیل می‌شود؛ مانند:

دَعَاو ← دَعَاء سَقَاي ← سَقَاء

۱. همانگونه که در درس مذکر و مؤنث گذشت، هر تاء زائده، تاء تأنیث است. از این رو، تاء در امثال «هُمَزَةٌ» و «عَلَامَةٌ» نیز تاء تأنیث است؛ هر چند بر مذکر اطلاق شوند.
۲. اوزان فَعُول، مِفْعِيل و مِفْعَال، فقط به صورت مکسر، جمع بسته می‌شوند. جمع اوزانی که دارای تاء تأنیث هستند، به صورت جمع سالم مؤنث است.

هم‌اندیشی

کاربردهای متفاوت وزن «فَعَّال» و فرق آنها چیست؟

پرسش و تمرین

۱. صفت مشبیه و اسم مبالغه، چه تفاوتی با اسم فاعل دارند؟

۲. با مراجعه به کتاب لغت، اسم مبالغه از فعل‌های زیر را بیابید:
أَكَلَ، عَطَرَ، سَكَتَ، ظَلَمَ، قَتَلَ، كَذَبَ

۳. در عبارات زیر، مشتقات و نوع هر یک را مشخص کنید:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ (شوری: ۳۳)

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَةُ وَالنُّورُ﴾ (رعد: ۱۶)

﴿يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾ (قمر: ۸)

﴿إِلَّا إِلَهُ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (بقره: ۲۵۵)

الرسول الاعظم ﷺ: «مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبْعَانَ وَجَارُهُ جَائِعٌ»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۷۶۱.

مشقات (۴)

اسم تفضیل

یکی دیگر از اسم‌های مشتق، «اسم تفضیل» است که در این درس با مباحث صرفی آن آشنا می‌شویم.

۱. تعریف

«اسم تفضیل» اسمی است که با وزن خود، بر زیادی حدث صاحب خود، نسبت به دیگری یا دیگران دلالت می‌کند؛ مانند: عَلِيٌّ أَعْلَمُ النَّاسِ.

۲. اوزان و تصریف

وزن اسم تفضیل، جزء اوزان قیاسی است: در مذکر، «أَفْعَلٌ» و در مؤنث «فُعْلَى»، و در مجموع، دارای شش صیغه خواهد بود؛ مانند:

الأكْبَرُ، الأكْبَرَانِ، الأكْبَرُونَ (الأكابر) الكُبْرَى، الكُبْرَيَانِ، الكُبْرَيَاتُ (الكُبر)

۱. برخی معتقدند استعمال در شش صیغه، سماعی است؛ برای نمونه، از کلماتی مانند: أشرف، أمجد و أكرم، وزن «فُعْلَى» شنیده نشده است. ر.ک: ایراهیم الشمسان؛ دروس في علم الصرف، ج ۲، ص ۷۶.

۳. شرایط ساخت

اسم تفضیل از فعل ثلاثی مجرد معلوم ساخته می‌شود.^۱

برخی معتقدند از شرایط ساخت اسم تفضیل آن است که بر **رنگ**، **عیب**^۲ و **زینت** دلالت نکند؛ اما اسم تفضیل با معنای **رنگ**، در کلام فصیح عرب فراوان به کار رفته است؛ از جمله: روایت نبوی درباره جهنم: «أَتْرَوْنَهَا حُمْرَاءَ كَنَارٍ هَذِهِ لَهَايِ **أَسْوَدُ** مِنَ الْقَارِ»^۳ یا درباره حوض بهشتی: «رَأَيْتُ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا **أَبْيَضُ** مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»^۴.

نکته

برای ساخت اسم تفضیل از فعل‌هایی که **فاقد شروط** یادشده هستند، مصدر آنها به صورت منصوب بعد از کلماتی همچون: «أَشَدُّ، أَكْثَرُ، أَعْظَمُ، أَحْسَنُ و أَقَلُّ» ذکر می‌شود؛ مانند: سَعِيدٌ أَكْثَرُ تَعَلُّمًا مِنْ بَكْرٍ.

اگر ماده فعل، قابلیت زیادت و نقصان نداشته باشد، از واسطه‌هایی استفاده می‌شود که برتری را به آثار و اشکال آن ماده انتقال دهد؛ مانند: زَيْدٌ أَفْجَعُ مَوْتًا و أَسْوَأُ دَفْنًا.

البته استفاده از این دستورالعمل در کلماتی که دارای شرایط باشند نیز جایز است؛ مانند:

۱. گاهی اسم تفضیل در نبود شرایط یادشده نیز ساخته شده و به کار رفته است؛ مانند: أَتَقَنَ (از باب افعال)، أحمد (از فعل مجهول) و: ﴿قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ (یوسف: ۳۳) همچنین برای ساخت اسم تفضیل، شرایط دیگری مانند: «مثبت، تام، متصرف و قابل زیادت و نقصان بودن فعل» نیز ذکر شده است؛ اما مهم‌ترین شرایط، همان موارد ذکرشده در متن است.

۲. منظور از «عیوب» در اینجا، عیوب ظاهری است؛ وگرنه از عیوب باطنی، اسم تفضیل ساخته می‌شود؛ مانند: **أَحْمَقُ و أَبْلَدُ** (ضد ذکی).

۳. مالک بن انس، **الموطأ**، باب «ما جاء في صفة جهنم»، حدیث ۲.

۴. احمد بن محمد بن خالد برقی، **المحاسن**، ج ۱، ص ۱۸۰.

﴿ثُمَّ لَنَزَعَنَّكَ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ آيُهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عَيْنًا﴾^۱

۴. اعلال

۱. کلمات اجوف بر وزن «أَفْعَل» اسم تفضیل اعلال نمی‌شوند؛ مانند:

الأدیبُ أَقْوَمُ لساناً و أُبَيْنُ قولاً مِنْ غیره.

۲. در اسم ناقص بر وزن «أَفْعَل»، واو و یاء به دلیل مفتوح بودن ماقبل آن، به الف تبدیل

می‌شوند؛ مانند:

أَعْلَوُ ← أَعْلَى أَبْقَى ← أَبْقَى

۳. در ناقص واوی وزن «فُعْلَى»، واو به یاء تبدیل می‌شود؛ مانند:

دُنُوْی ← دُنْیَا عُلُوْی ← عُلْیَا

۵. کاربرد اسم تفضیل

اسم تفضیل دارای سه نوع کاربرد است: با «ال»، با حرف جر «مِنْ»، مضاف.

الف) اگر اسم تفضیل، دارای «ال» باشد، شش صیغه دارد و باید در جنس و تعداد با ماقبل

خود مطابقت کند؛ مانند:

هُوَ الْأَفْضَلُ هُمَا الْأَفْضَلَانِ هُمْ الْأَفْضَلُونَ
هِيَ الْفَضْلَى هُمَا الْفَضْلَانِ هُنَّ الْفَضْلَيَاتُ

۱. مریم: ۶۹.

۲. مؤنث «أَفْصَى» در لغت تمیم، مطابق با قاعده، به صورت «فُصْیا» است؛ اما در لغت اهل حجاز، به صورت

«قُصُوْی» باقی می‌ماند و اعلال نمی‌شود. در قرآن کریم، بر اساس وجه دوم چنین آمده: ﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ

الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصُوْی﴾ (انفال: ۴۲).

ب) اگر اسم تفضیل با حرف جرّ «مِنْ» به کار رود، در تمامی حالات، به صورت «مفرد مذکر» استعمال می‌شود؛ مانند:

خَالِدٌ أَفْضَلُ مِنْ سَعِيدٍ فَاطِمَةُ أَفْضَلُ مِنْ هِنْدٍ
المجاهدون أَفْضَلُ مِنَ القاعدين العالمات أَفْضَلُ مِنَ الجاهلات

ج) اگر اسم تفضیل به صورت «مضاف» به کار رود، آنگاه:
- اگر مضاف‌الیه آن نکره باشد، در تمامی حالات، به صورت «مفرد مذکر» به کار می‌رود؛
مانند:

عَلِيٌّ أَفْضَلُ رَجُلٍ فَاطِمَةُ أَفْضَلُ امْرَأَةٍ
- اگر مضاف‌الیه آن معرفه باشد، اسم تفضیل هم می‌تواند در تمامی حالات، «مفرد مذکر» باشد یا اینکه در جنس و تعداد مطابقت کند؛ مانند:

هَذَا أَفْضَلُ (أَفْضَلَا) الْقَوْمِ هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ (أَفْضَلُوا) الْقَوْمِ
هَاتَانِ أَفْضَلُ (فُضْلَتَانِ) النِّسَاءِ هُنَّ أَفْضَلُ (فُضْلَيَاتِ) النِّسَاءِ

حکم اسم تفضیل	کیفیت کاربرد آن
وجوب مطابقت	مقرون به «ال»
به صیغه مفرد مذکر	۱. با حرف جرّ «مِنْ» ۲. مضاف به نکره
جائز الوجهین	مضاف به معرفه

نکته

اسم تفضیل عربی، هم بر صفت تفضیلی (تر) و هم بر صفت عالی (ترین) در فارسی دلالت می‌کند؛ اگر با «**مِن**» به کار رود، صفت تفضیلی و اگر اضافه شود، صفت عالی است. و اگر با «**ال**» استعمال شود، هر دو احتمال در آن جایز است؛ مانند:

أَعْظَمُ مِنَ الْجَبَلِ: عظیم‌تر از کوه، أَعْظَمُ جَبَلٍ: عظیم‌ترین کوه، الأعظم: عظیم‌تر؛ عظیم‌ترین.

هم‌اندیشی

چرا در آیه: ﴿أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا﴾
(کهف: ۳۴) برای بیان تفضیل، از واسطه استفاده شده است؟

پرسش و تمرین

۱. از کلمات زیر اسم تفضیل بسازید:

خاف، دَقَّ، عَوَزَ، وَهَنَ، إِحْمَرَ، إِرْتَبَطَ، اسْتَغْفَرَ.

۲. در عبارات زیر، اسم تفضیل‌ها را مشخص کنید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً﴾ . (بقره: ۱۴۰)

﴿ادْفَع بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾ (مؤمنون: ۹۶)

﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹)

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾

(بقره: ۲۵۶)

الرسول الاعظم ﷺ: «أَقْرَبُكُمْ عِدَامَتِي فِي الْمَوْهَبِ أَصْدُقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَأَدَاكُمُ لِلْأَمَانَةِ وَأَوْفَاكُمُ بِالْعَهْدِ وَ

أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَأَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ»^۱

مطالعه و تحقیق انواع تفضیل

اسم تفضیل، همانگونه که از نامش پیداست، برای تفضیل به کار می‌رود و بدیهی است که زمانی بحث تفضیل مطرح است که واقعا هر دو طرف تفضیل، دارای ویژگی مشترکی باشند؛ ولی آن ویژگی در یک طرف، بیش از طرف دیگر باشد. مثلا وقتی می‌گوییم «عَلِيٌّ أَعْلَمُ مِنْ سَعِيدٍ»، هر دو طرف یک دانش نسبی دارند ولی دانش علی بیشتر است. به این نوع تفضیل، «تفضیل حقیقی» می‌گویند.

اما در مواردی از کاربردهای اسم تفضیل، طرفین در صفت مورد نظر اشتراکی ندارند که خود بر دو نوع است:

الف) گاهی فقط یک طرف دارای آن صفت است؛ مثلا می‌گوییم «دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است». می‌دانیم که هرگز نرسیدن، اصلا خوب نیست؛ ولی در مقام مقایسه، نوعی خوبی برای آن فرض می‌کنیم؛ اما همان خوبی اندک دیر رسیدن را بیشتر از آن اعلام می‌کنیم.

ب) گاهی نیز هیچ یک دارای آن صفت نیستند؛ مثلا وقتی که می‌گوییم «طلا از الماس ارزان‌تر است»، منظورمان این نیست که هم طلا ماده ارزان‌تری است هم الماس، ولی طلا

ارزان‌تر است؛ بلکه مراد این است که طلا قیمت کمتری دارد. گویی فرض کرده‌ایم الماس کالای ارزانی است ولی طلا از آن ارزان‌تر است.^۱
در حقیقت تفضیل در این دو نوع، «تفضیل تقدیری» یا «تفضیل نسبی» است.

آیا می‌توانید تفضیل تقدیری در آیات ذیل را توضیح دهید؟

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾ (فرقان: ۲۴)

﴿قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ (یوسف: ۳۳)

۱. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۴، ص ۴۵۵ و سید علیخان کبیر، الحقائق الندیة،

مشقات (۵)

اسم زمان و اسم مکان

«اسم زمان» و «اسم مکان» دو اسم مشتق هستند که اغلب، احکام مشترکی دارند. در این درس با تعریف و احکام این دو مشتق آشنا می‌شویم.



۱. تعریف

«اسم زمان» و «اسم مکان» با وزن خود بر زمان یا مکان وقوع حدثی دلالت می‌کنند و اغلب وزنی یکسان دارند؛ مانند: مَقْتَل.

۲. شیوه ساخت اسم زمان و اسم مکان

الف) در ثلاثی مجرد: دارای دو وزن شایع است:^۱

۱. اسم زمان و اسم مکان در قالب اوزان دیگری نیز به کار رفته‌اند؛ مانند: مُكْحَلَة (سرمه‌دان)؛ مِحْبَرَة (جای مرگب)؛ مِرْصاد (کمین‌گاه)؛ هر چند عده‌ای برخی از این مثال‌ها را اسم آلت دانسته‌اند.

- «مَفْعَل»:

در «معتل اللام»^۱ و افعالی که مضارع آنها بر وزن «يَفْعَلُ» یا «يَفْعُلُ» باشد؛^۲ مانند:

أَوَى^۳ (يَأْوِي) ← مَأْوِي ← مَأْوَى يَسْمَعُ ← مَسْمَعُ
هَابَ (يَهَابُ) ← مَهْيَبٌ ← مَهَابٌ قَتَلَ (يَقْتُلُ) ← مَقْتُلٌ

- «مَفْعِل»:

در «مثال» و افعالی که مضارع آنها بر وزن «يَفْعِلُ» باشد؛^۴ مانند:

وَعَدَ (يَعِدُ) ← مَوْعِدٌ وَجَلَ (يُوجِلُ) ← مَوْجِلٌ يَسَرَ (يَسِيرُ) ← مَيْسِرٌ
جَلَسَ (يَجْلِسُ) ← مَجْلِسٌ بَاعَ (يَبِيعُ) ← مَبِيعٌ ← مَبِيعٌ

نکته

در موارد متعددی به انتهای این دو وزن در اسم مکان، تاء تأنیث (ة) ملحق می‌شود؛^۵ مانند:

مَنْزِلَةٌ، مَطْنَةٌ، مَشْرِقَةٌ، مَقْبَرَةٌ، مَزْرَعَةٌ، مَحْكَمَةٌ و مَنْامَةٌ.

۱. معتل اللام شامل: ناقص: مَلْهَى؛ لَفِيفٌ مَفْرُوقٌ: وَفَى (يفي) ← مَوْفَى؛ لَفِيفٌ مَقْرُونٌ:

ثَوَى (يثوي) ← مَثْوَى.

۲. در برخی موارد به طور سماعی بر وزن «مَفْعِلٌ» نیز استعمال شده است؛ مانند: مَشْرِقٌ، مَغْرِبٌ، مَطْلَعٌ، مَسْجِدٌ، مَسْقِطٌ، مَثْبِتٌ، مَسْكِنٌ، مَخْشِرٌ، مَوْضِعٌ و مَرْكِزٌ. در این موارد، کاربرد وزن «مَفْعَلٌ» نیز صحیح است.

۳. أَوَى - أَوَىَّ الْبَيْتَ و إِلَى الْبَيْتِ: نزل فيه؛ الْمَأْوَى و الْمَأْوَاةُ، المكان الذي تأوى إليه.

۴. البته اگر معتل اللام باشد، مشمول وزن اول می‌شود.

۵. «إن بعض العرب يقولون «مَوْجِلٌ...». (رضي الدين استرآبادي، شرح شافيه ابن الحاجب ج ۱، ص ۱۸۵).

۶. «إتما هو مقصور على السماع» (نظام الدين حسن بن محمد النيسابوري، شرح النظام، ص ۸۳).

و گاهی به آخر اسم زمان نیز تاء تأنیث (ة) ملحق شده است؛ مانند آیه: ﴿وَإِنْ كَانَتْ ذُو

عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾.^۱

ب) در غیر ثلاثی مجرد: بر وزن «اسم مفعول» آن فعل می آید؛ مانند: اجْتَمَعَ ← مُجْتَمِع

نکات

۱. از مباحث گذشته روشن شد که در افعال غیر ثلاثی مجرد، مصدر میمی، اسم مفعول، اسم زمان و اسم مکان دارای وزن واحدی هستند و برای تشخیص هر یک، باید به قرائن توجه کرد.^۲

۲. در افعال ثلاثی مجرد نیز در موارد متعددی، وزن مصدر میمی، اسم زمان و اسم مکان، یکسان است که در اینجا نیز تشخیص هر کدام به کمک قرینه است

۳. می توان از اسم جامد، اسمی بر وزن «مَفْعَلَةٌ» ساخت که در این صورت، بر مکانی دلالت می کند که آن شیء، در آنجا فراوان است؛ مانند:

کتاب ← مَكْتَبَةٌ ← کتابخانه

سَبْع ← مَسْبَعَةٌ ← مکانی که سَبْع (حیوان درنده) در آنجا زیاد است.

۱. بقره: ۲۸۰.

۲. «المصدر الميمي و اسم المفعول و اسما الزمان و المكان، مما هو فوق الثلاثي المجرد، شركاء في الوزن، و يُفَرَّقُ بالقرينة، فإذا قلت: هذا الأمر مُنْتَظَرٌ، فالمعنى: أن الناس ينتظرونه، فهو اسم مفعول». (مصطفى غلاييني،

جامع الدروس العربية، ج ۱، ص ۲۰۹)

۳.۱. اعلال

۱. در اجوف ثلاثی مجرّد، اجرای قواعد اعلال موجب می‌شود که عین الفعل در اسم زمان و اسم مکان «مَفْتُوح العین»، به «الف» تبدیل شود و در «مَكْسُور العین» نیز به صورت «یاء مدّی» باشد؛ مانند: مَهَاب، مَنَامَة، مَبِيع، مَیسَرَة.

۲. در معتل اللّام ثلاثی مجرّد، لام الفعل قلب به الف می‌شود؛ مانند: مَجْرَى، مَوْفَى

هم‌اندیشی

قواعد ساخت اسم زمان و اسم مکان را با قواعد ساخت مصدر می‌می مقایسه کنید.

پرسش و تمرین

۱. پنج کلمه نام ببرید که هم مصدر باشند و هم اسم مفعول، اسم زمان و اسم مکان.
۲. اسم زمان و اسم مکان کلمات زیر را بسازید:
ازدحم، اسْتَشْفَى، انقلب، بدا، حَفَلَ، دَرَسَ، شَرَبَ، عَرَفَ، نَفَعَ، وَقَى، وُلِدَ، رَدَّ.
۳. در عبارات زیر، اسم‌های زمان و مکان و مصدر را مشخص کرده، ریشه آنها را بنویسید:

﴿نَكْفَر عَنْكُمْ سِغَاتِكُمْ وَنُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾ (نساء: ۳۱)

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ﴾ (قیامت: ۱۲)

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ﴾ (روم: ۲۳)

﴿سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ (قدر: ۵)

﴿رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا﴾ (مومنون: ۲۹)

﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ (بقره: ۱۲۵)

دانشگاه امام صادق علیه السلام
مرکز تخصصی احادیث
حوزه های علمی



مقایسه عناصر صرفی و نحوی

یکی از بهترین راه‌های پی بردن به تفاوت صرف و نحو، مقایسه بین عناصر صرفی و نحوی متشابه است. می‌خواهیم اسم فاعل را که یک عنوان صرفی است با فاعل که یک عنوان نحوی است، مقایسه کنیم. همچنین به مقایسه اسم مفعول با مفعول و مقایسه اسم مکان و اسم زمان با مفعول فیه نیز می‌پردازیم.

اسم فاعل، اسمی است که با هیئتش دلالت بر صدور حدثی از موصوف می‌کند. اما **فاعل**، عنوانی است که کلمه، در ترکیب با دیگر کلمات در جمله پیدا می‌کند، فرقی نمی‌کند که هیئت (وزن) این کلمه، به چه چیز دلالت کند یا اصلاً هیئتش، معنایی داشته باشد یا خیر. مثلاً کلمه کاتب، می‌تواند در جمله، نقش‌هایی چون مبتدا، خبر، فاعل، مفعول، مجرور به حرف جر، صفت، حال و... را بپذیرد ولی همچنان به معنای «نویسنده» -معنای اسم فاعلی- باشد؛ این معنا از جایگاه کلمه در جمله فهمیده نمی‌شود بلکه کلمه به خودی خود این معنا را می‌رساند. به مجموعه مثال‌های زیر توجه نمایید:

الکاتبُ ذهب، زیدُ کاتبٌ، ذهب الکاتبُ، أَجْلَسْتُ الکاتبَ، مررت بکاتبٍ و... .

در همه این مثال‌ها «کاتب» اسم فاعل می‌باشد اما فقط در مثال سوم فاعل است.

ذهب الکاتبُ، ذهب المَسْرُورُ، ذهب العَلامَةُ، ذهب زیدٌ و... .

در همه این مثال‌ها فاعل وجود دارد لکن فقط در مثال اول، فاعل، اسم فاعل نیز هست.

رابطه اسم مفعول و نقش مفعول نیز از همین قبیل است. **اسم مفعول**، عنوانی است که از کلمه، به خودی خود فهم می‌شود مانند مسرور به معنی خوشحال شده. ولی عنوان **مفعول**، نقشی است که از بررسی رابطه یک کلمه در جمله با دیگر عناصر جمله درک می‌گردد.

برای مقایسه **اسم مکان و زمان** با **مفعول فیه** نیز باید گفت علاوه بر اسم زمان و مکان صرفی (بر وزن مفعَل، مفعِل یا اسم مفعول)، اسماء دیگری نیز وجود دارند که دلالت بر زمان یا مکان دارند ولی هم وزن با اسم مکان و زمان نیستند؛ کلماتی چون یوم، اَمْس، غد، لیل، مَکة، دار، هنا، فوق و... . مفعول فیه، هم می‌تواند از دسته اول باشد و هم از دسته دوم. پس هر کلمه‌ای که مفعول فیه می‌شود، لزوماً اسم مکان یا زمان صرفی نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، آیا می‌توانید مصدر مَرَّة و نوع را با مفعول مطلق عددی و نوعی مقایسه کنید؟

مشقات (۶)

اسم آلت؛ موصوف و صفت صرفی

یکی دیگر از اقسام اسم مشتق، «اسم آلت» است که در درس به آن پرداخته می‌شود. همچنین در پایان، به بحث موصوف و صفت صرفی پرداخته می‌شود.



۱. اسم آلت

تعریف

«اسم آلت»، اسمی است که با وزن خود، بر ابزار و وسیله انجام حدث دلالت می‌کند؛ مانند: مِفْتَاح.

اوزان^۱

اسم آلت اغلب از ثلاثی مجرد متعدی ساخته می‌شود و از غیر آن، به ندرت شنیده شده است.^۲

اوزان آن عبارتند از:

مِفْعَل، مانند: مِغْبَر^۳

مِفْعَلَة، مانند: مِکْنَسَة

مِفْعَال، مانند: مِقْرَاض^۴

در قرآن کریم آمده است: ﴿وَيَهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا﴾^۵.

گاهی اسم آلت، در قالب اوزان دیگری مثل: «فَعَالَة، فِعَال، فاعول و فاعلة» نیز استعمال

شده است؛ مانند: ثَلَاجَة، جِهَاز، سَاطُور و مَاحِيَة؛ مانند: ﴿حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾^۶

نکات

۱. اسم آلت در برخی از افعال، بیش از یک وزن دارد و برای پیدا کردن وزن اسم آلت از هر فعلی باید به معاجم لغوی مراجعه کرد.

۱. «الآلة و هي ما يستعان بها في الفعل و تجيء على: مِفْعَل و مِفْعَلَة و مِفْعَال» (نظام الدین حسن بن محمد النیسابوری، شرح النّظام، ص ۸۵)

۲. مانند: مِمْلَسَة (مِنْ: مَلَسَ الأرض إذا سَوَّاهَا).

۳. المِغْبَر و المِغْبَرَة: ما يَغْبَر به النهر كالسفينة و القنطرة.

۴. المِقْرَاض ج مَقَارِيض: ما يُقْرَض به الثوب أي يُقَطَّع.

۵. کهف: ۱۶.

۶. اعراف: ۴۰.

۲. برخی از اسم‌های جامد (که دلالتی بر حدث ندارند) از ابتدا برای یک ابزار وضع شده‌اند و در اصطلاح صرفی، به آنها اسم آلت گفته نمی‌شود؛ مانند: **جَرَس** و **سِگِّین**.^۱

اعلال^۲

۱. اگر حرف عله در معتل الفاء «واو» باشد، به «یاء» تبدیل می‌شود؛ مانند:

موزان ← میزان

۲. حرف عله معتل اللام به «الف» تبدیل می‌شود؛ مانند:

مِصْفَوَة ← مِضْفَاة مِرْقِيَة ← مِرْقَاة

۳. عین الفعل اسم آلت، مشمول قواعد اعلال نمی‌شود؛ مانند:

مِقْوَد، مِذْيَاع.

۲. موصوف و صفت صرفی

تعریف

«وصف» اسمی است که با وزن خود، قابلیت توصیف اشیاء گوناگون را دارد. به عنوان نمونه، اسم فاعل در مثال‌های «رَجُلٌ عَالِمٌ»، «طَعَامٌ ضَارٌّ»، «عِلْمٌ نَافِعٌ» و «بَيْتٌ وَاسِعٌ» به ترتیب: شخص، شیء، حدث و مکانی را توصیف کرده است.

۱. «الفرق بين اسم الآلة المشتق و اسماء الآلات الجامدة كالسِّكِّين أنَّ المعنى فى اسم الآلة المشتق موسَّع غير مختص بهيأة معينة، فالمفتاح يطلق على كلِّ ما يمكن أن يفتح به البيت، بخلاف القدوم و السكين و نحوها فانها من اسماء الآلات الجامدة، فانها لا تطلق ألا على الآلة المخصوصة المعينة بشكله المخصوص». (على

اكبر شهابی، اصول الصرف، ص ۵۵)

۲. این قواعد، ناظر به ۳ وزن مشهور اسم آلت است.

«موصوف» اسمی است که چنین قابلیت‌ی ندارد؛ یعنی یا توصیف‌کننده نیست (مثل: اسماء جامد) یا تنها اشیاء خاصی را توصیف می‌کند؛ مانند: اسماء زمان، مکان و آلت که فقط توصیف‌کننده زمان، مکان و وسیله هستند.

اقسام

«صفات صرفی» عبارتند از:

- اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، اسم مبالغه و اسم تفضیل.
- اسم‌های جامد منسوب؛ مانند: ایرانی.
- اسم‌های جامد مصغر؛ مانند: رَجِیل.
- اسم‌های جامدی که از آنها معنای مشتق اراده شده است؛ مانند: آسَد به معنای شجاع یا عدل درمثال «زیدُ عدل».

«موصوفات صرفی» عبارتند از:

- اسم‌های جامد (به جز سه مورد بالا)؛ مانند: جَعْفَر و کتاب.
- اسم زمان، اسم مکان و اسم آلت.^۱
- مشتقانی که «نام» شخص یا چیزی قرار گرفته‌اند؛ مانند: مَهْدِی.

نکته

«موصوف و صفت صرفی»، عنوانی برای خود کلمه، بدون در نظر گرفتن ارتباط و جایگاه آن با کلمات دیگر در جمله است؛ بر خلاف «موصوف و صفت نحوی» که از آن به «منعوت و نعت» تعبیر می‌شود.

۱. مصطفی غلائینی، جامع الدروس العربیة، ج ۱، ص ۹۷.

هم اندیشی

موصوف و صفت صرفی، چه رابطه‌ای با موصوف و صفت نحوی دارد؟

پرسش و تمرین

۱. چه وزنی بین اسم مبالغه و اسم آلت مشترک است و راه تشخیص آن چیست؟
۲. آیا از غیر ثلاثی مجرد نیز اسم آلت ساخته می‌شود؟
۳. چه فرقی بین اسم آلت اصطلاحی و غیر اصطلاحی وجود دارد؟
۴. با مراجعه به کتاب لغت، اسم آلت کلمات زیر را مشخص کنید:
حَلَقٌ، ضَادٌ، عَرَجٌ، لَهَا، وَزَنٌ.
۵. در آیات زیر، نوع مشتق و قیاسی یا سماعی بودن آنها را بیان کنید:

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ (سبأ: ۱۳)

﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ﴾ (نساء: ۱۳۵)

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ﴾ (قارعه: ۶-۷)

﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ (بقره: ۱۱۵)

﴿وَمَا أُولَئِكَ بِمُعْجِزِينَ * وَمَا أُولَئِكَ بِمُعْجِزِينَ * وَمَا أُولَئِكَ بِمُعْجِزِينَ﴾ (رعد: ۱۸)

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي

كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ (هود: ۶)

۶. جدول زیر را کامل کنید. (مراجعه به قرآن و ملاحظه تمام آیة، توصیه می گردد)

اسم	آدرس	حروف اصلی	ثلاثی، رباعی، خماسی	مجرد، مزید	سالم، غیر سالم (نوع آن)	جامد، مشتق (نوع آن)	متصرف، غیر متصرف (نوع آن)	موصوف، صفت صرفی
أَحَدٌ	توحید: ۱							
أَذَى	بقره: ۱۹۶							
الْأُمَى	اعراف: ۱۵۸							
الْصُّدُورُ	حج: ۴۶							
ظَلَامٌ	فصلت: ۴۶							
عَبَقَرِيٌّ	رحمن: ۷۶							
الْفَارُ	توبه: ۴۰							
مُتَوَاكِمٌ	محمد: ۱۹							
مُدَكِّرٌ	قمر: ۱۵							
مُذَبِّذِينَ	نساء: ۱۴۳							
مُرْجَاةٌ	یوسف: ۸۸							
نِعْمَتِي	مائده: ۳							
وَالٍ	رعد: ۱۱							
الْيَوْمُ	مائده: ۳							

معرفه و نکره (۱)

ضمیمه

اسم، به معرفه و نکره تقسیم می‌شود. هر چند این تقسیم بیشتر در علم نحو کاربرد دارد، در صرف نیز از جهت تغییرات ساختاری کلمه به آن پرداخته شده است. در این درس، به دو اسم معرفه: علم و ضمیر پرداخته می‌شود.



۱. معرفه و نکره

تعریف

«معرفه» اسمی است که بر فرد^۱ معین و مشخص دلالت می‌کند؛ مانند: عَلِي و اَنْتَ.
«نکره» اسمی است که بر فرد معین و مشخصی دلالت نمی‌کند؛ مانند: رَجُل و کِتَاب.

۱. اعم از: شخص، شیء، جاندار، بی‌جان، ذات و معنا.

اقسام معارف

اسم معرفه، هفت قسم است: عَلَم، ضمیر، اسم اشاره، اسم موصول، معرف به «ال»، معرف به اضافه و منادای نکره مقصوده.^۱

نکته

معرفه بودن، به معنای «عدم انطباق و صدق کلمه بر مصادیق گوناگون» نیست؛ برای نمونه، از ضمیر «أنت» می‌توان برای دلالت بر «هر» مفرد مذکر مخاطبی استفاده کرد یا اسم اشاره «هذه» بر «هر» مفرد مؤنثی قابل اطلاق است.

۲. عَلَم

عَلَم، اسم معرفه‌ای است که بدون کمک هیچ قرینه‌ای، بر فرد معین و مشخصی دلالت می‌کند؛^۲ مانند: نام اشخاص، کشورها، شهرها، قبایل و دریاها. اسم عَلَم نه «ال» تعریف می‌گیرد و نه تننیه و جمع بسته می‌شود؛ از این رو برای نمونه، کلمه «مُحَمَّدُون» نکره است.

۱. «معرف به ال، معرف به اضافه و منادای نکره مقصوده» دچار تغییر لفظی نمی‌شود؛ از این رو در این کتاب در قالب «مطالعه و تحقیق» مطرح شده و تدریس آن به صلاح‌دید اساتید محترم است. هر چند «عَلَم» نیز دچار تغییر لفظی نمی‌شود؛ اما به جهت اهمیت، در ابتدای اسم‌های معرفه مطرح شده است.

۲. «العلم اسمٌ يدلُّ على معيَّن بحسب وَضْعِهِ بِلاقرينةٍ كـ«خالد و فاطمة و دمشق و النيل» و إنما قلنا «بحسب وضعه» لأن الاشتراك بحسب الاتفاق لا يضر كـ«خليل» المسمّى به أشخاص كثيرون، فاشترکهم في التسمية إنما كان بحسب الاتفاق و التصادف لا بحسب الوضع، لأن كل واحد من الواضعين إنما وضع هذا الاسم لواحد بعينه». (مصطفى غلاني، جامع الدروس العربية، ج ۱، ص ۱۰۹)

اقسام عَلم

«عَلم» دارای سه قسم است:

- ۱. «اسم»، عَلمی است که در آن، هیچ قصد مدح یا ذمی نیست؛ مانند: **بَکر** و **هَند**.
- ۲. «لقب»، عَلمی است که آشکارا بر مدح یا ذم فرد دلالت می‌کند؛ مانند: **صَادِق** و **سَفَاح**.^۱
- ۳. «کنیه»، علمی است که به گونه غیرصریح و ضمنی بر مدح یا ذم فرد دلالت می‌کند^۲ و اغلب با کلماتی همچون: «أَب» و «أُم» آغاز می‌شود؛ مانند: **أَبُو عَبْدِ اللَّهِ** و **أُمُّ هَانِي**.

۳. ضمیر

«ضمیر» اسم معرفه‌ای است که برای اختصار، به جای اسم ظاهر می‌نشیند و یکی از فواید آن، جلوگیری از تکرار اسم ظاهر است. با توجه به انواع مدلول‌ها و مصادیق مختلف اسم ظاهر، ضمیر بر «غایب، مخاطب و متکلم» دلالت می‌کند^۳؛ مانند: **جَاءَ زَيْدٌ وَهُوَ ضَاحِكٌ**.

اقسام ضمیر

ضمیر بر اساس معیارهای مختلف، دارای تقسیمات گوناگونی است؛ از جمله: «بارز و مستتر»، «متصل و منفصل» و «مرفوع، منصوب و مجرور». ضمیری را که آشکار است و نوشته می‌شود، «**ضمیر بارز**» می‌نامند؛ مانند: «**واو**» در **ضَرَبُوا**.

۱. السَفَاح: مَنْ يَكْثُرُ سَفْكُ الدَّمَاءِ وَمِنْهُ لَقِبُ الْخَلِيفَةِ الْعَبَّاسِيِّ الْأَوَّلِ.

۲. عباس حسن، النحو الوافي، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳. «الابْد للضمير مِنْ مُقَسَّرٍ يَبِينُ مَا يَرَاؤُ بِهِ، فَإِنْ كَانَ لِمَتَكَلِّمٍ أَوْ مُخَاطَبٍ فَمُفَسَّرُهُ حُضُورٌ مَنْ هُوَ لَهُ، وَإِنْ كَانَ

لِغَائِبٍ فَمُفَسَّرُهُ نَوَاعَانٌ: لَفْظٌ فَالْغَالِبُ أَنْ يَكُونَ مُتَقَدِّمًا نَحْوُ: ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْتَهُ مَنَازِلَ﴾. غَيْرُ لَفْظٍ نَحْوُ: ﴿إِنَّا

أَنْزَلْنَاهُ﴾ اي: القرآن». (جمال الدين هشام انصاری، شرح شذور الذهب، ص ۱۶۷)

ضمیر بارز یا «متصل» است یا «منفصل».

«ضمیر متصل» در ابتدای کلمه و جمله قرار نمی‌گیرد و همیشه به کلمه دیگری متصل می‌شود؛ مانند:

«تَ» در ضَرَبْتَ «کِ» در غَلامُکِ «هَ» در عَنهُ

ضمیر متصل، مرفوع، منصوب یا مجرور است.

«ضمیر مرفوع» قائم‌مقام اسم مرفوع (مانند فاعل) می‌شود؛ مانند: «و» در تَکْتُبُونَ.

«ضمیر منصوب» قائم‌مقام اسم منصوب (مانند مفعول) می‌شود؛ مانند: «کِ» در أَكْرَمْتُکَ.

«ضمیر مجرور» قائم‌مقام اسم مجرور (مانند مضاف‌الیه) می‌شود؛ مانند: «کِ» در أَوْلَادِکِ.

«ضمیر منفصل» ضمیری است که می‌تواند در ابتدای جمله و به‌تنهایی و مستقل به کار

رود؛ مانند: «هُوَ» در ﴿إِنَّهُ هُوَ بَدِئُ^۱ وَبَعْدُ^۲﴾.^۳

ضمیر منفصل یا مرفوع است؛ مانند: «أَنَا» در ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ﴾.^۴ یا منصوب؛ مانند:

«إِيَّاکَ» در ﴿إِيَّاکَ نَعْبُدُ﴾.^۵

«ضمیر مستتر» ضمیری پنهان است که نوشته نمی‌شود؛ مانند: «هُوَ» در ضَرَبَ.

استتار ضمیر دو گونه است:

۱. بَدَأَ بِشَيْءٍ وَبِهِ: افْتَتَحَهُ، قَدَّمَهُ فِي الْعَمَلِ؛ بَدَأَ وَابْتَدَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ: بَرَأَهُمْ، خَلَقَهُمْ مِنَ الْعَدَمِ.

۲. غَاذَ إِلَيْهِ وَلَهُ وَعَلَيْهِ عَوْدًا وَعَوْدَةً: رَجَعَ وَارْتَدَّ؛ أَغَاذَهُ: كَثَّرَهُ، الشَّيْءَ إِلَى مَكَانِهِ: أَرْجَعَهُ.

۳. بروج: ۱۳.

۴. فصلت: ۶.

۵. فاتحه: ۵.

«استتار وجوبی» در ضمائری است که نمی‌توان به جای آنها اسم ظاهر آورد.

مشهورترین موارد این استتار عبارتند از: فاعل یا نائب فاعل در :

- صیغه ۷ مضارع؛ مانند: تَضْرِبُ.

- صیغه ۱۳ مضارع؛ مانند: أَنْصُرُ.

- صیغه ۱۴ مضارع؛ مانند: نَكْتُبُ.

- صیغه ۷ امر؛ مانند: اقْتُلْ.

«استتار جوازی» در ضمائری است که می‌توان به جای آنها اسم ظاهر ذکر کرد که در این

صورت، دیگر ضمیری در آنها مستتر نیست.

استتار جوازی در صیغه‌های ۱ و ۴ ماضی، مضارع و امر است.

جدول تفصیلی ضمائر:

شماره صیغه	متصل ^۱		منفصل	
	مرفوع		مرفوع	منصوب
	ماضی	مضارع و امر		
۱	مستتر	مستتر	هُوَ	إِيَّاهُ
۲	أَ	أَ	هُمَا	إِيَّاهُمَا
۳	و	و	هُم	إِيَّاهُمْ
۴	مستتر	مستتر	هِيَ	إِيَّاهَا
۵	أَ	أَ	هُمَا	إِيَّاهُمَا
۶	نَ	نَ	هُنَّ	إِيَّاهُنَّ
۷	تَ	مستتر	أَنْتَ	إِيَّاكَ
۸	تُما	أَ	كُما	إِيَّاكُما
۹	تُم	و	كُم	إِيَّاكُم
۱۰	تِ	ي	كِ	إِيَّاكِ
۱۱	تُما	أَ	كُما	إِيَّاكُما
۱۲	تُنَّ	نَ	كُنَّ	إِيَّاكُنَّ
۱۳	تُ	مستتر	ي	إِيَّايَ
۱۴	نا	مستتر	نا	إِيَّانا

۱. همانگونه که در درس ماضی از بخش فعل نیز ذکر شد برخی ضمیر مستتر را ضمیر متصل دانسته و جمعی آن را غیر از متصل و منفصل بر شمرده‌اند.

نکته

تعداد قابل توجهی از ضمائر، در حالت‌های گوناگون اعرابی، لفظ واحدی دارند که راه تشخیص آنها، توجه به «عامل» آنهاست؛ مانند ضمیر متصل «ه» که مشترک بین «منصوب و مجرور» است؛ ولی در «ضَرْبُهُ»، مفعول و جزء ضمائر منصوب است؛ اما در «غُلَامُهُ»، مضافٌ الیه و در شمار ضمائر مجرور است.

هم‌اندیشی

به نظر شما مباحث «معرفه و نکره» با «علم صرف» تناسب بیشتری دارد یا با «علم نحو»؟

پرسش و تمرین

۱. اسم، لقب و کنیه را در کلمات ذیل مشخص کنید.
جمیلة، أمّ کلثوم، جواد، زهراء، المصطفیٰ، أبویوسف، فرعون
۲. کاربرد «ضمیر» چیست؟
۳. ملاک تقسیم‌بندی موارد ضمیر مستتر به «استتار وجوبی» و «استتار جوازی» چیست؟
۴. راه تشخیص و تفکیک ضمائر مشترک چیست؟

۵. در جملات شریفه ذیل، **ضمایر** و نوع آنها - بارز، مستتر؛ متصل، منفصل؛ مرفوع، منصوب و مجرور - و نیز **علم** و نوع آن را مشخص کنید.

﴿ قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَّا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴾. (بقره: ۱۳۹)

﴿ يَعْبادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا بِأَنِّ ارْضَىٰ وَسِعَةَ فَلْيَتَّخِذُوا فِئْتِنًا ﴾. (عنکبوت: ۵۶)
 للرسول الاعظم ﷺ: أَجِبُوا الصَّيَّانَ وَارْحَمُوهُمْ فَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ فَفُوا لَهُمْ فَانْهَمُوا لَا يَرْوْنَ إِلَّا أَنْكُمْ تَرْزُقُونَهُمْ.^۱

الامام الصادق (علیه السلام): إِنَّ... لَنَا حَرَمًا وَهُوَ قَمٌّ وَسُتَدْفَنُ فِيهِ امْرَأَةٌ مِنْ وَلَدِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ مَنْ رَأَاهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.^۲

رَوَى الصَّدُوقُ عَنِ الرِّضَاءِ (علیه السلام): مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يَكْفُرُ بِهِ ذُنُوبُهُ فَلْيَكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۷.

۳. سفينة البحار، ج ۵، ص ۱۷۳.

معرفه و نکره (۲)

اسم اشاره، اسم موصول

در این درس با دو نوع دیگر از اسم‌های معرفه: «اسم اشاره» و «اسم موصول» آشنا می‌شویم.



۱. اسم اشاره

تعریف

«اسم اشاره» معرفه‌ای است که به کمک اشاره به مشا‌ئلیه، بر فرد معین و مشخصی دلالت می‌کند. هنگام اشاره، باید حالت‌های مختلف مشا‌ئلیه را از جهات زیر در نظر گرفت و اسم اشاره متناسب با آن را به کاربرد:

- تعداد (مفرد، تثنیه و جمع)؛
- جنس (مذکر و مؤنث)؛
- فاصله (نزدیک، متوسط و دور)؛

صیغ اسم اشاره

مشاراَلیه	اشاره به نزدیک	اشاره به متوسط	اشاره به دور
اَشَارَةٌ	مفرد ذا	اشاره به متوسط ذَاكَ	اشاره به دور ذَلِكَ
	مثنی ذَانِ - ذَیْنِ	اشاره به متوسط ذَانِكَ - ذَیْنِكَ	اشاره به دور -
	جمع أُولَءِ - أُولِیْ	اشاره به متوسط أُولَئِكَ	اشاره به دور أُولَئِكَ
اَشَارَةٌ	مفرد ذِهْ - تِیْ	اشاره به متوسط تِیکَ	اشاره به دور تِلْکَ
	مثنی تَانِ - تَیْنِ	اشاره به متوسط تَانِكَ - تَیْنِكَ	اشاره به دور -
	جمع أُولَءِ - أُولِیْ	اشاره به متوسط أُولَئِكَ	اشاره به دور أُولَئِكَ

نکات

۱. اسم‌های اشاره متوسط و دور، همان اسم‌های اشاره نزدیک هستند؛ با این تفاوت که برای متوسط، کاف خطاب و برای بعید، لام و کاف خطاب به انتهای آنها افزوده می‌شود:

نزدیک ذا

متوسط ذا + ک

دور ذا + ل + ک

۲. (ک) در اسم اشاره‌های متوسط و بعید، برای تعیین مخاطب آورده می‌شود و گرچه مانند ضمیر، بر حالت‌های گوناگون مخاطب منطبق می‌شود، حرف است، نه ضمیر؛ برای نمونه:

۱. اسم اشاره مثنی، برای دور استعمال نمی‌شود. (محمد بن علی الصبان، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۴۱)؛
عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۲۹۸

- برای نشان دادن یک قلم به یک مرد می‌گوییم: **ذَاكَ**
 - برای نشان دادن یک قلم به دو مرد می‌گوییم: **ذَاكُمَا**
 - برای نشان دادن یک قلم به چند زن می‌گوییم: **ذَاكُنَّ**
۳. اغلب بر سر اسم‌های اشاره نزدیک، حرف «هَاء تَنبِيه» آورده می‌شود؛ مانند:

هَذَا، هَذَانِ، هَؤُلَاءِ

گاه بین «هَاء تَنبِيه» و اسم اشاره، ضمیر مشاؤ الیه قرار می‌گیرد؛ مانند:

﴿هَٰئِذَا هُمْ أَزْوَاجٌ مُّحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَهُمْ﴾^۱

۴. برخی اسم‌های اشاره، به مکان اختصاص دارند که عبارتند از:

«هنا» برای مکان نزدیک

«هناک» برای مکان متوسط

«هناَیک، ثَمَّ، ثَمَّةً» برای مکان دور

۲. اسم موصول

تعریف

«اسم موصول» معرفه‌ای است که به واسطه صله (جمله یا شبه‌جمله پس از موصول) بر فرد مشخصی دلالت می‌کند؛ مانند: **الَّذِي** (کسی که، چیزی که) و **مَنْ** (کسی که).

انواع موصول

الف) «مختص»: موصول‌هایی که بر اساس افراد، تشبیه و جمع و نیز تذکیر و تانیث مشارالیه، لفظ آنها تغییر می‌کند:

مفرد	الَّذِي	مذکر
مثنی	الَّذَانِ - الَّذِينَ	
جمع	الَّذِينَ - الْأُولَى - الْأُولَاءِ	
مفرد	الَّتِي	مؤنث
مثنی	الَّتَانِ - اللَّتَيْنِ	
جمع	اللَّاتِ - اللَّوَاتِي - اللَّائِي	

نکات

۱. «**ال**» در ابتدای موصولات، برای تعریف نیست؛ بلکه زائد لازم است.
 ۲. همه موصولات مختص می‌توانند برای عاقل و غیرعاقل به کار روند؛ به‌جز موصول مختص «جمع‌مذکر» که فقط برای عقلا استعمال می‌شود.
- ب) «مشترک»:** موصول‌هایی که جنسیت و تعداد مشارالیه در کاربرد آن اثر گذار نیست و دارای یک لفظ (مشترک) است. مهم‌ترین آنها عبارتند از:
- مَنْ: اغلب برای عاقل؛ مانند:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾^۱.

- **ما:** اغلب برای غیرعاقل؛ مانند:

﴿مَاعِنْدَكُمْ يُنْفَذُ وَمَاعِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۲.

- **ال:** برای عاقل و غیرعاقل؛ مانند:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۳.

«ال» موصول، بر سر «اسم فاعل» و «اسم مفعول» داخل می‌شود.

- **أَي:** هم برای عاقل و هم برای غیرعاقل به کار می‌رود؛ مانند:

﴿ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عَيْنًا﴾^۴.

نکات

۱. کلمات «مَنْ، مَا، أَل، أَيْ» علاوه بر موصول، انواع دیگری نیز دارند؛ برای نمونه، «مَنْ» اقسام دیگری هم چون «استفهامیه» و «شرطیه» نیز دارد که برای تشخیص هر یک باید به قرائن توجه کرد.

۲. موصولات ذکر شده (مختص و مشترک)، موصولات اسمی و جزء اسماء معرفه هستند. برخی موصولات نیز جزء «حروف» اند که در نتیجه خارج از بحث کنونی هستند.^۱

۱. رعد: ۱۹.

۲. نحل: ۹۶.

۳. واقعه: ۱۰ تا ۱۱.

۴. مریم: ۶۹.

۳. تمامی «موصولات مشترک» مبنی‌اند؛ به جز «آی» که گاه معرب و گاهی مبنی است.

هم‌اندیشی

۱. در جمله: «ها اَنْتُمْ هُؤَلَاءُ» نوع دو «هاء» و علت تکرار آن چیست؟
۲. برای کاربرد «مَنْ» در غیر عاقل و «ما» در عاقل، مثال مناسبی بیابید.

پرسش و تمرین

۱. حالت‌های مختلف مشارالیه را ذکر کنید.
۲. اسم‌های اشاره مختص را نام ببرید.
۳. با توجه به «مشارالیه» ها و «مخاطب» های زیر، اسم اشاره مناسب را بنویسید.
 - نشان دادن یک مرد دور به دو زن
 - نشان دادن دو زن متوسط به چند مرد
 - نشان دادن یک زن دور به چند زن
۴. آیا معرفه بودن «موصولات مختص»، به وجود «ال» در ابتدای آنهاست؟

۱. «الموصول: و هو حرفي أو اسمي. فالحرفي: كل حرف أول مع صلته بالمصدر والمشهور خمسة: أنْ و أنْ و ما و كي و لَو. و الموصول الاسمي ما افتقر الى صلة و عائد. (بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی (شیخ بهائی)، الفوائد الصمدية در: جامع المقدمات، ص ۴۹۱؛ جمال‌الدین بن هشام انصاری، شرح شذور الذهب، ص ۱۷۶)

۵. چرا «موصولات حرفی» از بحث «معارف» خارج هستند؟

۶. در عبارات زیر، اسم‌های موصول و اشاره را مشخص کنید و نوع هر کدام را بنویسید:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾. (احقاف: ۵)

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ الْبَنَاتِ أَتَيْتَ أَبْوَاعَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ﴾. (احزاب: ۵۰)

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ﴾. (آل عمران: ۱۷۵)

﴿فَذَانِكَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ﴾. (قصص: ۳۲)

﴿لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ وَتُودُّوْنَ أَنْ تَكُونَ الْجَنَّةُ﴾. (اعراف: ۴۳)

﴿وَأَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾. (كهف: ۲۷)

﴿وَالَّذَانِ يَأْتِيَنِهَا مِنْكُمْ فَأَازِوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾. (نساء: ۱۶)

الامام الصادق علیه السلام: إِذَا سَافَرَ أَحَدُكُمْ فَقَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ فَلْيَاتِ أَهْلَهُ بِمَاتِسَرٍ وَلَوْ مَجْرًا

مطالعه و تحقیق

معرف به «ال»، اضافه و نداء

۱. معرفه به «ال»

تعریف

معرف به «ال»، اسم معرفه‌ای است که به کمک «ال» بر فرد معینی دلالت می‌کند؛ مانند:
الرَّجُل.

انواع «ال» تعریف

۱. گاهی «ال» موجب تعریف لفظی و معنوی اسم نکره می‌شود، که به «ال عهد» مشهور است. «ال» عهد دارای سه قسم است:

الف) «عهد ذکری»؛ مانند:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْقَوْهَا مَصْبَاحٌ الْمَصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾

(نور: ۳۵)

«مصباح» اول نکره است؛ اما چون منظور از «مصباح» دوم، همان «مصباح» ذکر شده است، با دخول «ال»، درجه‌ای از تعریف و تشخص را پیدا کرده است.^۱
(ب) «عهد ذهنی»؛ مانند:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^۲ مراد از «الشجرة» همان درختی است که در خاطر مسلمانان حاضر در آن صحنه، بوده است.
(ج) «عهد حضوری»؛ مانند:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۳ با یوم به همراه «ال»، به روز حاضر اشاره می‌شود.

نکته

«ال» عهد حضوری اغلب بعد از اسم اشاره یا «أی» منادا می‌آید؛ مانند:
جائني هذا الرجل یا ایها الرجل.
۲. گاهی «ال» فقط موجب تعریف لفظی اسم نکره می‌شود؛ اما از جهت معنوی همچنان نکره باقی می‌ماند که به «ال جنسیه» مشهور است و سه نوع کاربرد دارد:

(الف) «استغراق و شمول جمیع افراد جنس»؛ مانند: ﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^۴
راه تشخیص این نوع «ال»، آن است که بتوان به جای آن، حقیقتاً لفظ «کُلّ» را قرار داد.

۱. معارف به یک اندازه و رتبه، بر فرد معین دلالت نمی‌کنند و معرفه بودن به معنای دانستن همه جزئیات و ویژگی‌های یک فرد نیست؛ بلکه تنها در این حدّ است از این اسم، ذکری به میان آمده و درجه‌ای از تعریف را کسب کرده است.

۲. فتح: ۱۸.

۳. مائده: ۳.

۴. نساء: ۲۸.

(ب) «استغراق و شمول جميع صفات و خصائص افراد جنس»؛ مانند: أَنْتَ الرَّجُلُ.

راه تشخیص این نوع «ال»، آن است که بتوان به جای آن، از روی مجاز یا مبالغه لفظ «كُلُّ» را قرار داد.

(ج) «حقیقت و ماهیت»؛ مانند: الرَّجُلُ أَقْوَى مِنَ الْمَرْأَةِ.

در این کاربرد، حقیقت و ماهیت کلمه صرف نظر از افراد، مصادیق و خصائص آن مراد است.

معرف به اضافه

«معرف به اضافه»^۱ اسم نکره‌ای است در اثر اضافه به معرفه، تعریف و تشخیص کسب می‌کند؛ مانند: قَلَمِي فِي يَدِكَ.

منادای نکره مقصوده

«منادای نکره مقصوده» اسم نکره‌ای است که در اثر «قصد و توجه» هنگام ندا به آن، معرفه می‌شود؛ مانند: يَا رَجُلُ.

نکته

در مقابل نکره مقصوده، «نکره غیر مقصوده» قرار دارد؛ برای نمونه، فرد نابینایی می‌گوید: «يا رجلاً خُذْ بِيَدِي» که در اینجا چون فرد نابینا، فرد خاصی را قصد و تعیین نکرده است، «رجل» نکره باقی می‌ماند.

تحقیق

آیا می‌توانید یک نظر دیگر درباره علت معرفه شدن «نکره مقصوده» را بیان نمایید.

۱. اضافه یا «لفظی» است یا «معنوی»؛ اضافه معنوی با شرایطی، مفید تعریف مضاف است که شروط و بحث‌های تکمیلی هر یک، در علم نحو مطرح شده است.

خاتمه

التقاء ساکنین

به کنار هم قرار گرفتن دو ساکن، التقاء ساکنین گفته می‌شود. به دلیل ثقلات تلفظ دو ساکن متوالی، در اغلب موارد، با حذف یا حرکت دادن یکی از دو ساکن، التقاء ساکنین برطرف شده است. در مواردی نیز، بنا به جهاتی التقاء ساکنین پذیرفته شده است. در این درس، قواعد مربوط به التقاء ساکنین بررسی می‌شود.



التقاء ساکنین گاهی در یک کلمه و گاهی در دو کلمه می‌باشد. در ادامه به بررسی مهم‌ترین موارد التقاء ساکنین و حکم آنها در این دو دسته می‌پردازیم.^۱

۱. التقاء ساکنین در یک کلمه

التقاء ساکنین در یک کلمه جایز نیست؛ مگر در دو مورد:

۱. در صورتی که حرف ساکن اول، عله زائد و حرف دوم، مدغم باشد؛ مانند: خاصّة ← خاصّة؛ الضّالّین ← الضّالّین و مانند:

۱. البته احکام کم کاربرد دیگری در این بحث وجود دارد که در کتب مفصل صرفی آمده است.

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ﴾^۱؛ ﴿قَالَ قَدْ

أُحِبَّتْ دَعْوَتُكُمْ فَأَسْتَقِيمًا وَلَا نَتَّبِعَنَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

۲. اگر التقاء ساکنین به واسطه وقف به وجود بیاید؛ مانند وقف در پایان هر یک از دو آیه

شریفه: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾^۳

همانگونه که در قواعد اعلال گذشت، هرگاه حداقل یکی از دو حرف ساکن در یک کلمه، حرف عله باشد با حذف حرف عله، التقاء ساکنین برطرف می‌شود؛ مانند: لِيَقُولَ ← لِيَقُلْ؛ إِقْوَام ← إِقَام ← إِقَام؛ مَاتَ (صیغه هفتم ماضی معلوم از مَاتَ يموت) ← مَتَّ (← مِتَّ) و از همین نوع است: كُنَّ (صیغه ششم ماضی از كان یكون)

۱. مجادله: ۲۲

۲. یونس: ۸۹. هرچند ممکن است گفته شود که التقاء ساکنین بین نون تأکید ثقیله و الف در صیغ مثنی و جمع، از مصادیق التقاء ساکنین در دو کلمه است؛ اما به جهت عدم استقلال نون تأکید در تلفظ، آن را به منزله جزئی از فعل محسوب کرده‌اند. نون وقایه نیز همانند نون تأکید، در حکم جزئی از کلمه است و از این رو، التقاء ساکنین ناشی از ادغام در آن، جایز است؛ مانند آیه مبارکه: ﴿قُلْ أَفَعَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا

الْكَافِرُونَ﴾ (زمر: ۶۴)

۳. نصر: ۱

۲. التقاء ساکنین در دو کلمه

الف. التقاء ساکنین جاز

اگر همزه استفهام قبل از کلمه‌ای بیاید که همزه وصل مفتوح دارد، همزه وصل حذف نمی‌شود^۱ بلکه به الف تبدیل می‌شود. در این حالت، بین این الف و ساکن بعدی، التقاء ساکنین صورت می‌گیرد؛ ولی الف حذف نمی‌شود تا تمایزی بین استفهام با خبر وجود داشته باشد؛ مانند أَلَا نَ؟ ← أَلَا نَ در آیه شریفه: ﴿أَلَا نَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲ از همین نوع است آیه مبارکه: ﴿اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۳

ب. رفع التقاء ساکنین با حذف ساکن اول

اگر آخرین حرف کلمه اول، حرف مد باشد، در صورت التقاء ساکنین حذف می‌شود؛^۴ مانند: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۵؛ ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۶؛ ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۷

۱. اما اگر همزه وصل پس از همزه استفهام، مکسور یا مضموم باشد، نه تنها در تلفظ، بلکه در کتابت نیز حذف می‌شود؛ مانند آیه مبارکه: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (منافقون: ۶)

۲. یونس: ۹۱.

۳. نمل: ۵۹.

۴. هر چند در کتابت، باقی می‌ماند

۵. فاطر: ۲۸.

۶. احزاب: ۲۱.

۷. بقره: ۲۵۸.

البته چنانچه حرف اول، ضمیر یاء متکلم باشد، می‌توان آن را مفتوح یا حذف نمود؛ مانند:

﴿وَقِيلَ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱؛ ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۲

ج. رفع التقاء ساکنین با حرکت دادن به ساکن

الف. هرگاه ساکن اول، حرف لین باشد، برای برطرف شدن التقاء ساکنین، حرف عله، به حرکت متناسب با آن، حرکت داده می‌شود (واو، مضموم می‌شود^۳ و یاء، مکسور)؛ مانند:

﴿فَلَا تَخْشَوْا الْكَاسَ﴾^۴ و: اخشي الذنب

ب. در فعل امر یا مضارع مجزوم مضاعف، در صورت ادغام در صیغ پنجگانه، همانطور که در قواعد ادغام گذشت، دومین حرف ساکن، متحرک می‌شود؛ مانند: لِيَمُدَّ ← لِيَمُدَّ، لِيَمُدَّ، لِيَمُدَّ؛ اُمُدُّ ← مُدُّ، مُدُّ، مُدُّ.

ج. میم ساکنی که در پایان برخی ضمایر جمع وجود دارد، در صورت اجتماع با ساکنی

دیگر، مضموم می‌شود؛ نظیر آیات شریفه ﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾^۵؛ ﴿هُوَ الَّذِي

جَعَلَ لَكُمُ الْآيِلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ﴾^۶؛ ﴿فَإِنْ حَزَبَ اللَّهُ هُمْ الْغَالِبُونَ﴾^۷

۱. سیأ: ۱۳.

۲. فرقان: ۳۰.

۳. البته در حروف معانی، واو هم کسره داده می‌شود؛ مانند: ﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمُ بِذَاتِ

الضُّمُورِ﴾ (ملک: ۱۳) ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ (جن: ۱۶)

۴. مائده: ۴۴.

۵. محمد: ۳۸.

۶. یونس: ۶۷.

۷. مائده: ۵۶.

د. اگر بعد از حرف «مِنْ»، ال قرار گیرد، نون آن، مفتوح می‌شود؛ مانند: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾^۱ و اگر پس از آن، غیر ال باشد، نون، مکسور می‌شود؛ مانند: مِنْ ابن عباس.

ه. در سایر موارد، برای رفع التقاء ساکنین، حرف اول مکسور می‌شود و از این رو گفته‌اند که

اصل در مقام رفع التقاء ساکنین، کسره دادن حرف اول است؛ مانند: ﴿وَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ

وَالْمُنَافِقِينَ﴾^۲؛ ﴿مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِىٰ لِنَفْسِهِ﴾^۳؛ ﴿قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّٰهُ﴾^۴

هم اندیشی

علّت هر یک از احکام التقاء ساکنین را در مواردی که در درس

آمده، حدس بزنید.

تمرین و پرسش

در آیات شریفه زیر، مواضع التقاء ساکنین و حکم هر یک را بیابید.

﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (مؤمنین: ۱۰۲)

۱. بقره: ۱۴۷.

۲. احزاب: ۴۸.

۳. اسراء: ۱۵.

۴. بقره: ۱۴۰.

﴿ قُلْ ءَالَّذِينَ حَرَّمَ أَمْرَ الْأُنثِيَّيْنَ أَمَّا اسْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَّيْنَ نِيْعُوْنِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ (انعام: ١٤٣)

﴿ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحِبُّونِي فِي اللَّهِ ﴾ (انعام: ٨٠)

﴿ قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ (بقره: ٩٤)

﴿ إِنْ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ﴾ (بقره: ١٥٩)

﴿ قُلْ يَعْبَادِي الَّذِينَ اسْرِفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ (زمر: ٥٣)

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنْسَاجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴾ (فرقان: ٦٠)

﴿ وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ (آل عمران: ١٠٤)

﴿ بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾ (زمر: ٦٦)

کتابت «الف»

«الف» یکی از حروف پر کاربرد در زبان عربی است که در مواردی به صورت الف قائمه (ا) و در مواردی به صورت الف مقصوره (ی) نگاشته می‌شود؛ در این درس با قواعد نگارش این حرف در کلمات عربی آشنا می‌شویم.



«الف» یکی از حروف الفبا و همواره ساکن و ماقبل آن مفتوح است. به خاطر «سکون» آن، در ابتدای کلمه قرار نمی‌گیرد و فقط در وسط یا انتهای کلمه می‌آید.

۱. الف میانی

الف میانی کلمه همیشه به صورت «الف قائمه (ا)» نوشته می‌شود، خواه این وسط واقع شدن، اصلی باشد مانند: **کتاب**، **نام** یا عارضی باشد مانند: **مولای**، **بخشاه**.

۲. الف پایانی

الفی که در پایان کلمه می‌آید گاه به صورت «الف قائمه» مانند: **الْعَصَا، دَعَا** و گاه به صورت «الف مقصوره (ی)» مانند: **الْفَتَى، رَمَى**، نوشته می‌شود که تفصیل آن در زیر خواهد آمد.

موارد «الف پایانی در اسماء»

- موارد الف «قائمه»:

- ۱- اسم‌های مبنی؛ مانند: **مَهْمَا، هُمَا**.^۱
- ۲- اسم‌های غیر عربی؛ مانند: **زُلَيْخَا، مُوسِيقَا**.^۲
- ۳- کلمات سه حرفی که الف پایانی، منقلب از «واو» است؛ مانند: **الرِّضَا، الرِّبَا**.
- ۴- کلمات بیش از سه حرفی که الف پایانی بعد از یا قرار گرفته (به جز اسماء علم)؛ مانند: **زَوَايَا، خَطَايَا**.

- موارد الف «مقصوره»:

در سایر موارد، الف پایانی به صورت مقصوره نوشته می‌شود؛ یعنی در:

- ۱- کلمات سه حرفی که الف پایانی، منقلب از «یاء» است؛ مانند: **الْتَّهَى، الطَّوَى**.
- ۲- کلمات بیش از سه حرفی که الف پایانی بعد از یاء قرار ندارد (به جز اسماء غیر عربی)؛ مانند: **الْمُسْتَشْفَى، الْكُبْرَى**.
- ۳- اسماء علم بیش از سه حرفی؛ مانند: **يَحْيَى، مُرْتَضَى**.

۱. به جز پنج اسم که استثناءً به صورت الف مقصوره نوشته می‌شوند: **أَنْتَى، مَتَى، لَدَى، أُولَى، الْأُولَى**.

۲. به جز پنج اسم کسری، **مُوسَى، عِيسَى، بُخَارَى، مَتَى**.

موارد «الف پایانی در افعال»

ـ موارد الف «قائمه»:

- ۱- افعال سه حرفی که الف آنها منقلب از «واو» است؛ مانند: دَعَا، بَدَأ.
- ۲- افعالی که بیش از سه حرف دارند و قبل از الف آنها، حرف «یاء» وجود دارد؛ مانند: أُحْيَا، اِسْتَحْيَا، يَحْيَا.

ـ موارد الف «مقصوده»:

- ۱- افعال سه حرفی که الف آنها منقلب از «یاء» است؛ مانند: رَمَى، سَعَى.
- ۲- افعالی که بیش از سه حرف دارند و قبل از الف آنها، حرف «یاء» وجود ندارد؛ مانند: اِشْتَرَى، اَلْقَى.

نکات

- ۱- الف پایانی در حروف، به صورت الف قائمه نوشته می‌شود. مانند: لَا، مَا، إِلَّا، خَلَا مگر در چهار حرف اِلَى، عَلَى، حَتَّى، بَلَى.
- ۲- اگر به کلمات «اِلَى، عَلَى و لَدَى» ضمیری متصل شود، الف آنها به «یاء» تبدیل می‌شود. مانند: اِلَيْهِ، عَلَيْهِ، لَدَيْهِ، اِلَيْكَ، عَلَيْكَ و لَدَيْكَ.

هم‌اندیشی

موارد اشتراک کتابت الف در فعل و اسم چیست؟

پرسش و تمرین

۱- شیوه نگارش «الف میانی» چگونه است؟ مثال‌های جدیدی بیاورید.

۲- در روایات شریفه زیر، کیفیت املاء الف را تحلیل کنید.

امیر المومنین علیه السلام: إِذَا اسْتَوَلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ.^۱

الامام الصادق علیه السلام: لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مُجَوِّبًا حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ.^۲

الإمام المهدي عليه السلام: أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُحَالَفاً عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مُوَلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ.^۳

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۱۶.

۳. مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۷۶.

کتابت همزه

در زبان عربی، همزه به اشکال مختلفی نوشته می‌شود؛ در این درس به طور مختصر با شیوه کتابت همزه آشنا شویم.



«همزه» در غالب موارد به «کرسی» یا همان «پایه» نیاز دارد.

کرسی همزه گاهی: الف است مثل **أَمْر**

یاء است مثل **يَنْس**

واو است مثل **لَوْم**

و گاهی بدون کرسی نوشته می‌شود، مثل **سوء**.

«نگارش همزه» تابع قواعدی است که اهم آن در زیر می‌آید.

در ابتدای کلمه:

دائماً به صورت «الف» نوشته می‌شود، البته اگر قطع باشد همراه با علامت (ء) و اگر وصل باشد بدون آن می‌آید. مانند:

قطع ← **أَكْرَمَ، إِكْرَام** وصل ← **إِضْرِبْ، اَلزُّجُل**

در وسط کلمه:

مقایسه‌ای بین حرکت همزه و حرکت ما قبل آن انجام می‌دهیم سپس کرسی همزه را براساس «حرکت اقوی» انتخاب می‌کنیم.

ترتیب حرکات به حسب قوّت در بحث کتابت همزه:

۱. **کسره:** قویترین حرکت می‌باشد^۱ که کُرسی متناسب آن «ئ» می‌باشد.
 ۲. **ضمه:** از حیث قوّت، در مرتبه دّوم قرار دارد و کُرسی متناسب آن «و» می‌باشد.
 ۳. **فتحه:** در مرتبه سوم بوده و کُرسی متناسب آن «ا» می‌باشد.
 ۴. **سکون:** در آخرین مرتبه قرار داشته و به صورت منفرد و بدون کُرسی نوشته می‌شود («ء»).
- به عنوان مثال، در کلمه «سُئِلَ» بین حرکت همزه که کسره است و حرکت ما قبل آن که ضمه است مقایسه کرده و طبق ترتیب مذکور در بالا، کسره از ضمه قویتر است لذا کُرسی همزه را پایه «ئ» قرار می‌دهیم؛ یا در کلمه «مُؤَنَّث» بین حرکت همزه که فتحه است و حرکت ماقبل آن که ضمه است مقایسه کرده و با توجه به اقوی بودن ضمه نسبت به فتحه، کُرسی را «و» انتخاب می‌کنیم.

۱. این نتیجه، با استقراء و تتبعی که در کیفیت نگارش همزه در کلمات عربی صورت گرفته، حاصل می‌شود. یعنی ملاحظه شده که اگر حرکت خود همزه و یا ما قبلش، کسره باشد. همزه بر روی کُرسی «ئ» نگارش شده است. لذا در بحث کتابت همزه، قویترین حرکات، کسره است. مانند دُئِل. نضع الهمزة على حرف مناسب للحركة الأقوى أو للحركتين المتساويتين. الحركات بالترتيب حسب القوة:

۱- الكسرة

۲- الضمة

۳- الفتحة

۴- السكون

ر.ک: عادل حسن الاسدی، المنجد فی الاملاء، ص ۹۳ (با تصّرف)

نکات

۱- اگر همزه وسط کلمه، بین حرکت فتحه و الف تثنيه یا الف ضمیر قرار گیرد، به جهت کراهت اجتماع دو الف در هنگام نگارش، ترکیب این دو حرف، به صورت الف مدّی (~) نوشته می‌شود. مانند:

مَبْدَأُ ان ← مَبْدَأَن قَرَأُ ا ← قَرَأْ

۲- اگر همزه منفرد (ء) بین دو الف قرار گیرد، به صورت مدّی (~) نوشته نمی‌شود. مانند: جَاءَ، شَاءَ، قَرَأَات.

در انتهای کلمه:

اگر ما قبلش ساکن باشد، بدون پایه نوشته می‌شود مانند:

جُزْءٌ، شَيْءٌ، وَضُوءٌ، جَزْءٌ، جِءٌ.

و اگر ما قبلش متحرک باشد به صورت حرف حرکت ما قبلش نوشته می‌شود. مانند:

مَلَأَ، تَهَيَّؤُ، قَرَأَ، قُرِئَ، رَدُّوْ.

نکته

اگر به همزه‌ای که در انتهای کلمه قرار دارد «ضمیر» متصل شود، در مورد نگارش آن دو قول وجود دارد:

- با آن معامله «همزه وسط» کلمه می‌شود؛ مانند: يَقْرَؤُونَ، جَاؤُوا.

۱. اذا لزم من كتابة الهمزة ألفاً اجتماع ألفين: الهمزة و ألفاً اجتماع ألفين: الهمزة و الف المدّ فإن كان الف المدّ الف الضمير فكتبت هي و الف الهمز معاً مثل: «قَرَأَ ا، يَقْرَأُ ان» هذا رأى جمهور العلماء. و منهم من يحذف الف المدّ معوضاً عنها بالمدة مثل: «قَرَأَ، يَقْرَأَن» و هذا هو القياس و هو أيسر على الكاتب و منهم من يكتب الهمزة منفردة لاعلى الف و يثبت الف الضمير بعدها مثل: «قَرَأَ، يَقْرَأَن». غلائيني، جامع الدروس العربية،

- با آن معامله «همزه آخر» کلمه می‌شود و اعتنایی به ضمیری که به آن متصل است نمی‌شود. مانند: **يَقْرَأُونَ، جَاءُوا.**

نگارش قرآن

رسم الخط متداول قرآنی، تابع قواعد رسم الخط نیست؛ از این رو گاهی از آن به «خط غیرقیاسی» تعبیر می‌شود؛^۱ مانند:

إِسْمَاعِيلَ به جای **إِسْمَاعِيلِ**

هَذَيْكُم به جای **هَذَاكُم**

تُسَلَّلْنَ به جای **تُسَالِّلْنَ**

رَحْمَت به جای **رَحْمَةً**

هم اندیشی

قواعد کتابت همزه را در نموداری ترسیم کنید.

پرسش و تمرین

۱. دلیل کتابت همزه در کلمات زیر چیست؟

سُتُّمًا - يُؤْمِنُونَ - مُؤَجَّل - إِسْتَأْجَرَ - سَاءًا - يَشَاءُونَ

۱. هناك قواعد خاصة بكتابة كلمات القرآن الكريم حافظ عليها المسلمون متابعة لكتاب القرآن السابقين، قواعد

الاملاء، منشورات كلية اصول الدين، ص ۲۴.

آشنایی با برخی منابع صرفی

یکی از نیازهای دانش پژوهان یک علم، آشنایی با منابع مختلف آن علم است. این آشنایی، مقدمه‌ای است برای ارتباط با این منابع و استفاده از آنها برای تحقیق در مطالب و تعمیق آن‌ها. در این درس، برخی از کتاب‌های تألیف شده در دهه‌های اخیر که مورد استقبال دانش پژوهان صرف واقع شده است و همچنین برخی از معاجم و فهرست‌های صرفی معرفی می‌گردد.

۱. آشنایی با برخی کتب صرفی مشهور

۱. النحو الوافی، عباس حسن. این اثر که چند دهه قبل تألیف شده، مرجع بسیاری از آثار پس از خود می‌باشد. با وجود این که موضوع اصلی این کتاب، نحو است، ولی مشتمل بر عناوین صرفی فراوانی است. ترتیب مباحث کتاب بر اساس الفیه ابن مالک است. انعکاس برخی پژوهش‌های ادبی صورت گرفته در یک قرن اخیر، بر ارزش این کتاب افزوده است.

۲. **جامع الدروس العربیة**، مصطفی الغلائینی. این اثر سه جلدی، مشتمل بر مباحث صرفی و نحوی است. هدف از نگارش این کتاب، تسهیل آموزش برای آموزندگان بوده، از این رو، زبانی روان و ساده نسبت به کتب ادبی قدیمی‌تر دارد.

۳. **مبادی العربیة**، رشید شرتونی. این کتاب آموزه‌های صرفی و نحوی را به زبان ساده و دسته‌بندی شده در چهار سطح و در قالب چهار جلد ارائه کرده است؛ در نسخه‌های منقح شده آن، بهره‌گیری از تمارین قرآنی و روایی، از مزایای این اثر شده است.

۴. **علوم العربیة**، سید هاشم حسینی تهرانی. این اثر با قلمی ساده و روان، به زبان فارسی و در دو جلد نوشته شده است. در جلد اول مباحث علم صرف مطرح شده است و جلد دوم آن، به مباحث نحوی اختصاص دارد. از ویژگی‌های این کتاب، گستردگی مطالب و بهره‌گیری از مثال‌های متعدد است.

۵. **صرف ساده**، سید محمد رضا طباطبایی. این اثر ارزشمند، مهم‌ترین کتاب درسی صرفی برای فارسی‌زبانان در چند دهه اخیر بوده و با نوآوری‌های خود، آموزش صرف را تسهیل نمود. در ویرایش‌های اخیر، طرح نکات متنوع و ارجاعات فراوان در پاورقی‌های کتاب، این کتاب را منبعی مناسب جهت پژوهش صرفی کرده است.

۶. **صرف روان**، احمد امین شیرازی. این کتاب در سه جلد و متناسب با سه سطح (ابتدایی تا پیشرفته) تدوین شده و مباحث صرفی در سطح سه به تفصیل طرح شده است. از ویژگی‌های این کتاب، بهره‌گیری فراوان از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام است.

۲. آشنایی با برخی معاجم و فهرست‌های صرفی

شاید تا به حال اتفاق افتاده باشد که بخواهید بدانید مثلاً از باب انفعال، چه کلماتی در قرآن وجود دارند؟ در قرآن، چه تعداد مصدر میمی به کار رفته است؟ یا اینکه در زبان عربی مثال‌هایی برای وزن «تفعال» بیابید.

جستجوی مستقیم در قرآن کریم و دیگر متون عربی برای یافتن جواب چنین سؤالاتی، در مواردی بسیار دشوار است.

گاهی نیز می‌خواهید پیرامون یک عنوان صرفی اطلاعاتی به دست آورید اما نمی‌دانید آن را در کجا می‌توان یافت.

علما و محققین برای تسهیل در یافتن پاسخ چنین سؤال‌هایی، تلاش‌های فراوانی کرده و نتایج تحقیقات خود را در قالب معاجم و فهرست‌های صرفی تدوین نموده‌اند. به نمونه‌هایی از این آثار توجه نمایید:

۱. **دیوان الأدب**، ابو ابراهیم فارابی. این کتاب، اوزان مختلف زبان عربی را محور قرار داده است و ریشه‌هایی را که بدان اوزان رفته‌اند ذکر کرده است. مثلاً همه ریشه‌های اجوفی که به باب استفعال رفته‌اند یا تمام اسم‌های مضاعفی که بر وزن فَعْلَة هستند.

۲. **شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم**، نشوان بن سعید حمیری. در این لغتنامه در هر ریشه، مشتقات بر اساس وزن جداسازی شده است.^۱

۳. **معجم الأوزان الصرفية**، امیل بدیع یعقوب. نویسنده در این اثر، علاوه بر فهرست کردن تمام اوزان صرفی و بیان مثالی برای آنها، بعضاً توضیحاتی را نیز پیرامون آن‌ها ارائه می‌نماید.

۱. مزیت این کتاب آن است که نام هر وزن (مثلاً فِعال) نیز در متن کتاب آمده است که برای جستجوی رایانه‌ای، کار را آسان می‌کند.

۴. موسوعة النحو و الصرف و الإعراب، امیل بدیع یعقوب. عناوین صرفی و نحوی به ترتیب حروف الفبا در این کتاب عنوان شده و توضیح داده شده است.
۵. دراسات فی أسلوب القرآن الکریم، محمد عبد الخالق عظیمه. این کتاب گران سنگ که در یازده جلد چاپ شده است، تمامی عناوین صرفی و نحوی را به تفصیل در قرآن بررسی کرده است و از اقوال مفسرین و نحوین کمک‌های فراوانی گرفته است.
۶. معجم الأوزان الصرفية للقرآن الکریم، حمدی بدرالدین ابراهیم. نویسنده، تمامی اوزانی را که در کلمات قرآن کریم یافت می‌شود به تفکیک ذکر کرده است؛ به کمک این کتاب می‌توان تمامی کلمات قرآنی را که مثلاً مربوط به باب افعال هستند، در کنار هم مشاهده کرد.
۷. معجم صرف قرآنی، گروه مؤلفان. در این کتاب، تمام ریشه‌های کلمات در دو بخش سالم و اقسام مختلف غیر سالم، فهرست شده است و در هر ریشه، استعمالات فعل و اسم به صورت مجزا آمده. در خاتمه نیز فهرس مفیدی نظیر ریشه‌های ابواب ثلاثی مزید و ریشه‌های مشتقات ذکر شده است